



کتاب تاریخ ظهور الحق

بخش چهارم (۴)

تألیف

جناب میرزا اسدالله (فاضل) مازندرانی

Asadu'lláh Fadil Mazandarani
Tarikh-i Zuhur Al-Haqq

(History of the Manifestation of Truth)

Volume 4

بہتمام و تدوین و باز نویسی

عادل شفیع پور

در باره مؤلف کتاب

جناب فاضل مازندرانی که نام وی اسدالله و فرزند میرزا محمود تاجر شیخی بارفروشی (زبان دان، خطاط و نویسنده) بود و در تاریخ 1298 هجری قمری (1880 میلادی) در شهر بابل (بارفروش سابق) مازندران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و تکمیلی ایشان در همان شهر انجام گرفت. در آغاز جوانی از فضلاء برجسته ای چون شیخ اسمعیل ابن الحداد از دانشمندان شیخی مازندران استفاضه نمود و از همان اوقات از علماء بزرگ زمان خویش بشمار رفت و در غالب معارف عصر چون فقه، اصول، کلام، فلسفه، تاریخ، ادب فارسی و عربی و منطق تجرّ یافت. بر اثر معاشرت و مذاکره با برخی از احنای طهران و مازندران و کوشش و سعی جناب عبدالحسین رفیعی اردستانی و زیارت آثار جمال ابهّی از جمله لوح مبارک بشارات مؤمن و مؤقن به امر اعزّ ابهّی گشت و قیام به نشر امر مبارک نمود. از طرف حضرت عبدالبهّاء مأمور مذاکره و ابلاغ امر به آخوند ملا محمد کاظم خراسانی "رهبر شیعیان آن زمان" گشت. به همراه میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی عازم نجف و کربلا گردید و لکن در اثر فتنه انگیزی و دشمنی بدخواهان اسیر و زندانی گشتند و مذاکرات با آن عالم مذکور تحقق نیافت. از جمله خدمات جناب فاضل شرح اسفار تبلیغی ایشان در ایران، هندوستان، مصر، امریکا و کانادا است که خود کتابی مفصل است. جناب فاضل از جانب حضرت عبدالبهّاء مأمور تبلیغ در امریکا گشتند حتی هیکل مبارک عبای خود را به ایشان عنایت فرمودند تا بنیابه از طرف مبارک بر دوش نهاده و به تبلیغ و انتشار امر مبارک پردازد و چون در این امر مهم مؤید و موفق گشت ایشان را «مبلغ کامل¹» نامیدند. حضرت عبدالبهّاء ایشانرا در عرصه دانش و حکمت نیز «تالی ابوالفضائل²» خواندند. جناب فاضل در زمینه مطالعات آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله و تاریخ امریدیع سر آمد دانشمندان بهانی معاصر زمان خود بودند. از آثار مطبوع و مهمّ جناب فاضل: تاریخ ظهورالحق، اسرارالآثارخصوصی، امروخلق، رهبران و رهروان بزرگ و دهها مقالات منتشره در مجلات بهانی در ایران و امریکا را می توان نام برد. صعود جناب فاضل در شهر خرمشهر بسال 1957 میلادی واقع گشت. و مرقد ایشان درگلستان جاوید شهر اهواز است.

1 - حضرت عبدالبهّاء ارواحناالمرسه - الاطهرالفدا در لوحی مورخ دسامبر ۱۹۱۹ بافتخار خانم جناب فاضل چنین میفرمایند: "... شکر کن خدا را که حضرت فاضل مبلغ کامل است و موفق بخدمت جمال مبارک است جز نشر نفحات ارزونی ندارد و بغیر از ترتیل آیات بینات مقصدی نخواهد درختی در گلشن امکان غرس نموده که شاخ رحمانی بکاخ ملاعالی ساند ... (امرو خلق جلد 1- صفحه م 16)

2 - لوح حضرت عبدالبهّاء باعزاز ایادی امرالله جناب رُی ویلهلم (Roy Wilhelm) مندرج درنشریه (Star of the West) نجم باختر مجلد یازدهم، 1921-1922 میلادی- صفحه 257.

کتاب ظهورالحق بزرگترین اثر جناب فاضل مازندرانی در نه مجلد تألیف یافته است. مجلدات اول، دوم، و سوم را به تاریخ عهد اعلی اختصاص دادند. جلد سوم این کتاب در طهران انتشار یافت و لکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این کتاب در حدود سال 1940-1942 بطبع رسیده است.³ جلد سوم که متمم دو جلد دیگر است شرح احوال حروف حی و اصحاب حضرت باب و بیان محل و موقعیت اماکن متبرکه که امر در عهد اعلی است. این کتاب گنجینه ای از مطالب مهمه تاریخیه است.

مجلدات چهارم و پنجم و ششم را به تاریخ عهد ابهی تخصیص دادند. مجلدات چهارم و پنجم در باره حیات حضرت بهاءالله و جلد ششم در مورد حیات قدمات و شهداء و احباب عصر حضرت بهاءالله است که تاکنون به زیور طبع اراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها بصورت الکترونیکی در آج- بهانی مطبوع گشت.

مجلدات هفتم و هشتم به تاریخ عهد میثاق تخصیص گشته. جلد هفتم در مورد حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث زمان میثاق است که تاکنون در هیچ کجا بطبع نرسیده است. مجلد هشتم در مورد حیات قدمات و شهداء و احباب عهد میثاق یعنی حضرت عبدالبهاء است که در دو قسمت اول و دوم بطبع رسیده است.

مجلد نهم و خاتمه نیز در مورد عهد ولایت حضرت ولی امرالله و حوادث مربوط به آن است که تا سنه 100 بدیع ترقیم و نگارش یافت و جناب فاضل با نگارش تاریخ یک قرن بهانی باتمام این اثر همت گماشت.

حضرت ولی امرالله در ابلاغیه مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ پس از وصول یکی از مجلدات تاریخ ظهورالحق خطاب به جناب فاضل میفرمایند: «**أیهالفاضل الجلیل الشہم النبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره آن رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه** آتی از یاد نرود. ملا اعلی و سکان فردوس ابهی تمجید نمایند و تهنیت گویند. این عبد ممنون و مستبشر و مزید تأیید را دانماً لیبلاً و نهاراً از حضرت خفی الالطاف متمنی و ملتمس⁴» انتهى.

³ - استخراج از لوح مبارک مورخه 8 شهرالرحمة 100 بدیع مطابق 1 جولای 1943 میلادی خطاب به محفل روحانی ملی ایران - فرمودند بنویس، طبع یک جلد از کتاب تاریخ جناب فاضل و استدلالیه جناب ارجمند که مباشرت بآن نمودند جائز مابقی باید توقیف گردد و طبع کتب و رسائل بالمره ممنوع زیرا مخالف اوامر حکومت است. (صفحه 478 از مجموعه توابع مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به محفل ملی ایران) و هم چنین در سخن ناشر چاپ جدید جلد سوم آمده است عبارت (م - 284 - ط) به این معنا می باشد م - مطبعه، 284 = آزدگان (جناب رحمت الله آزدگان) و ط = طهران. در مجله پیام بهانی شماره 245 طبع این کتاب را در حدود سالهای 1319-1320 هجری شمسی مطابق سالهای 1940-1942 ثبت نموده است.

⁴ - از جمله خدمات مهمه ایشان تدوین تاریخ عمومی امرالله در 9 جلد بنام ظهورالحق بود که فقط جلد سوم ان طبع گردیده است. در ابلاغیه مبارک مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ که ضمن وصول بخش چهارم کتاب تاریخ مذکور صادر شده در پایان ان بخط مبارک چنین مرقوم است. قوله عز بیانه: ...ایهالفاضل الجلیل الشہم النبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره ان رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آتی از یاد نرود ملاعلی وسکان فردوس... (امرو خلق جلد 1- صفحه م 23)

بخش چهارم

از بخشهای نه گانه کتاب ظهورالحق در بیان واقعات مسافرت

جمال اقدس ابهئ به عراق عرب ، فتنه داخلیه بابیه ،

بدو ظهور شریعت بهائیه تا دوره استقرار

امر جمال اقدس ابهئ در ادرنه

و در فاتحه این بخش نیز

تیمنا به نُبذَه از بیانات

آلهیه افتتاح

میگردد.

(۲)

فهرست مندرجات کتاب ظهور الحق مجلد چهارم (۴)

صفحه	واقعات مسطورہ
۱	یکی از لوأح مبارک با عنوان "بسم الله ألامنع الأبهي..."
۳	مسافرت جمال ابهي به عراق عرب
۵	واقعات ایام اقامت ابهي در کربلا
۷	فتنة داخلية بابيه و ظهور ارباب دواعی
۷	(مدعیان و اختلافاتی که در میان بابیه برخاست)
۱۲	(شروع مخالفت و اعمال میرزا یحیی ازل)
۱۸	شهادت سید اعمی (بصیر) هندی
۱۹	فتنة اصفهان و شهادت جمعی از بابیان (ادعای شیخ اسمعیل اصفهانی و اسارت و شهادت جمعی از مؤمنین) - (بعضی از مکاتیب جناب طاهره)
۲۱	(شروع فتنة عظیمه نیریز و قتل زین العابدین خان) (واقعات و مقاتلات خطیره ثانیه نیریز)
۲۶	هلاک میرزا تقی خان امیر کبیر و استقرار میرزا آقا خان نوری صدر اعظم و قیامش بدفع فتنة نیریز
۳۲	ورود أفواج و شروع مقاتلات خونین و شکست اردو

۳۸ ورود اردوی معظم دولت و وقوع مقاتلات خونین و شکست
و شهادت بابیه

۴۸ (شهدا و اسری و بقیة السیف واقعه ثانیہ نیریز)

(۳)

صفحه واقعات مسطوره

۵۲ کیفیت ورود اسری و رؤس شهداء نیریز بشیراز و
خاتمة احوال

۵۹ ورود جمال ابهی از عراق عرب بطهران (و کیفیت ایام
اقامت در أفچه)

۶۱ شهادت ملا زین العابدین یزدی در طهران

۶۱ کیفیت شروع فتنه خطیره طهران

۶۱ (اقدامات بابیه برای انتقام از ناصرالدین شاه)

۶۵ واقعه هدف کردن ناصرالدین شاه

۷۱ کیفیت گرفتاری جمال ابهی (حبس جمال ابهی در انبار)

۸۱ کیفیت قیام فتنه برای آقا میرزا موسی کلیم
(هجوم دولتیان باقا میرزا موسی کلیم) و کیفیت
استخلاص وی)

۸۴ مذبحه عظمی و قتل عام بابیان

(تفضیل قتل عام بابیان و مذبحه عظمی)	۸۴
(یکی از اشعار جناب طاهره در حبس طهران)	۹۰
کیفیت فتنه در تاکر نور (هجوم اردوی دولت بتاکر نور و تخریب و قتل و اسرا)	۱۰۰
کیفیت فرار و اختفاء میرزا یحیی ازل	۱۰۱
کیفیت اجرای حکم عام شاهی باعدام بابیان در بلاد ایران (قتل عام اینطائفه در کل بلاد ایران)	۱۰۶
هجوم دولتیان بقریه میلان در آذربایجان و غارت و اسارت احمای آنجا	۱۰۷
(۴)	
واقعات مسطوره	صفحه
بلایای وارده بر احمای بشرویه در خراسان	۱۰۸
شهادای یزد و تعرضات و بلیات وارده بر مؤمنین آنجا	۱۰۹
وقوع شهادت در شیراز	۱۱۰
شدائد حبس جمال ابهی در انبار طهران و کیفیت استخلاص از آن	۱۱۰
واقعات سفر (مهاجرت) جمال ابهی بعراق عرب	۱۱۷
کیفیت رساندن میرزا یحیی ازل خود را ببغداد	۱۲۱

ورود جمال ابهئ ببغداد (ورود و إقامت جمال ابهئ در کاظمین و بغداد و اوضاع آن ایام)	۱۲۴
قیام ابهئ بر تربیت بابیان و جمع و اتحاد اینطائفه	۱۲۵
اشخاصی که سابقه معرفت و انجذاب بمحضر ابهئ داشتند	۱۲۶
صدر لوح کلّ الطّعام و طلوع فتنه میرزا یحیی (صدر لوح تفسیر کل الطّعام و انجذاب میرزا کمال الدّین نراقی و بروز مخالفت میرزا یحیی)	۱۳۴
غیبت و هجرت جمال ابهئ از مابین بابیان بجدال کردستان و طلوع ولایت عظمی (غیبت و هجرت جمال ابهئ از مابین بابیان ببغداد بجدال کردستان و اظهار ولایت عظمی و تفضیل احوال ایام اقامت در کوه سرگلو و سلیمانیه)	۱۳۶
بعضی از اشعار جمال قدّم (شامل مثنوی و غزلیات مبارک	۱۳۹ - ۱۴۳
أحوال این طائفه در عراق در مدّت غیبت جمال ابهئ (احوال و اعمال میرزا یحیی و بابیه در طول مدّت غیبت جمال ابهئ از بغداد)	۱۵۳

(۵)

واقعات مسطوره	صفحه
مراجعت جمال ابهئ از کردستان ببغداد (مراجعت جمال ابهئ ببغداد و ارتفاع امر بدیع)	۱۵۷
قیام تامّ جمال ابهئ بر نشر امر بیان و تربیت بابیان	۱۶۱
ارتفاع صیت عظمت ابهئ و ظهور معارضت فقهای اسلام در عراق	۱۶۲

کیفیت قتل میرزا اسدالله دیان و انتحار آقا میرزا غلامحسین از بابیان (حکم میرزا یحیی باعدام مشاهیر بابیه و کیفیت قتل دیان و تعرض باقا سید ابراهیم خلیل و انتحار آقا میرزا غلامحسین)	۱۶۴
(قسمتی از کتاب مستقیظ میرزا یحیی ازل در مورد دیان و...)	۱۶۴ - ۱۶۷
کیفیت واقعات فتنه نراق کاشان	۱۶۸
آغاز هیجان بغضا و فتن در بغداد (فتن واقعه در بغداد و هیجان و هجوم اشرار و اکراد)	۱۷۴
کیفیت احوال محبین و معرضین بابیه و فقهای ایرانی ساکن در عراق	۱۸۰
(تفضیل احوال محبین و معرضین از بابیه و اقدامات فقهای ایرانی ساکن در عراق)	
(کیفیت و شرح نزول رساله جواهرالأسرار و درج قسمتی از آن)	۱۸۰
کیفیت انتحار آقا سید اسمعیل زواره (ذبیح) و برخی از وقایع مهمه در بغداد	۱۹۱
آغاز معاندت و مقاومت میرزا بزرگخان قونسول ایران و شیخ عبدالحسین طهرانی با جمال ابهی	۱۹۷

(۶)

واقعات مسطوره

صفحه

واقعات و احوال آقا محمد فاضل قائینی در عراق	۲۰۳
شهادت و بلائیای جمعی از احباب در اصفهان	۲۰۵
فتنه در سنگسر و شهمیرزاد	۲۰۶
شمه‌ای از عظمت و نفوذ جمال ابھی در بغداد نزد عظمای دولت و ملت	۲۰۶
کیفیت صدور کتاب مستطاب ایقان از قلم جمال ابھی در بغداد	۲۱۱
کیفیت صدور کلمات مکنونه و الواح اکسیریّه و تفسیر حروف مقطعه اوائل سور قرآن و تفسیر آیه نور	۲۲۳
فتنه در مازندران و اسر و حبس احباب در طهران	۲۲۹
حُدوث فتن و بلیات برای احباء در خراسان (فتن و بلیات اینطائفه در خراسان و اسر و حبس بعضی در طهران)	۲۳۰
فتنه کاشان و بلیات وارده بر احباب (فتنه کاشان و اسر و حبس برخی در طهران)	۲۳۵
فتنه در اشتهارد و قزوین	۲۳۶
شدائد وارده از شیخ عبدالحسین و فقهای عراق و نیز میرزا بزرگخان قونسول بر جمال ابھی و احکام صادره از ناصرالدین شاه	۲۳۶

کیفیت اجتماع مجتهدین شیعه در کاظمین و دسانس میرزا بزرگخان و شیخ عبدالحسین طهرانی	۲۴۰
---	-----

(۷)

صفحه	واقعات مسطوره
۲۴۴	شمة از سلوک و خصال و أقوال و احوال جمال ابهئ در بغداد
۲۵۶	وصول امر سلطان عبدالعزيز برای بردن جمال ابهئ باسلامبول
۲۶۴	واقعات ایام رضوان
۲۷۰	واقعات طریق مسافرت جمال ابهئ از بغداد تا اسلامبول
۲۸۶	کیفیت ورود و استقرار موکب ابهئ در اسلامبول
۲۸۸	اوضاح و احوال در مدت اقامت اسلامبول
۲۹۰	علت و کیفیت اعزام دولت عثمانی جمال ابهئ را بأدرنه
۲۹۳	صورت یکی از الواح در مورد اوضاح آتیه آن ایام که به جناب نبیل زرنندی داده
۳۰۰	کیفیت سفر و استقرار موکب ابهئ در ادرنه

أحوال أحبای عراق و ایران بعد از مهاجرت جمال أبهی از بغداد	۳۰۵
فتنه در سلطان آباد عراق و شهادت جمعی از أحبب	۳۰۶
فتنه در إصفهان و حبس و قتل جمعی از أحببای نجف آباد	۳۰۹
فتن مواصلة خراسان	۳۱۳
(۸)	
واقعات مسطوره	صفحه
فتنه در مازندران	۳۱۳
أستقرار أمر جمال أقدس أبهی و فساد و إغراض میرزا یحیی	۳۱۴
سورة الملوك (۳۶۳ - ۳۲۷)	
سورة الاصحاب یا لوح حبیب (۳۶۳ - ۳۶۹)	
هذا سورة الدم (۳۶۹ - ۳۷۶)	
قد تمّ القسم الرابع من الكتاب و يليه القسم الخامس منه	۳۷۶

--- صفحه ۱ ---

تاریخ ظهور الحق جلد ۴

در باره امر بهائی زمان حضرت به‌الله

جل اسمه الاعلی

۱۸۵۱_۱۸۶۶

اثر : جناب فاضل مازندرانی

(قسمت اول از ظهور بهی)

بسم الله الأَمَنع الأَقَدس الأَبهي⁵

سبحانك يا إله الأَسْمأ و فاطر السَّمأ لك الحمد بما عرَفت هذا اليوم الذى فيه جرى كوثر الحيوان من اصبع كرمك و ظهر ربيع المكاشفة واللقأ بظهورك لمن فى سماءك وارضك ايربّ هذا يوم قد جعلت نوره مقدساً عن الشَّمس و اشراقها اشهد انه تنور من نور وجهك و اشراق انوار صبح ظهورك و هذا يوم فيه تردى كل مأبوس برداً الرجا و تزيّن كلّ عليل بقميص الشفأ و تقرب كلّ فقير الى بحر الغنا وجمالك يا سلطان القِدم والمستوى على العرش الأَظم ان تطلع آياتك و مظهر شئوناتك مع بحر علمه و سماً عرفانه اعترف بعجزه عن عرفان ادنى آية من آياتك التى تنسب الى قلمك الأَعلى فكيف ذاتك الأَبهي و كينونتك العليا لم ادر يا الهى بأى ذكر اذكرك و بأى وصف اصفك و بأى ثنا اثنيك لو اصفك بالأَسْمأ ارى ان ملكوتها خلق بحركة اصبعك و ترتعد فرائصه من خشيتك و لو اثنيك بالصفات اشاهد انها خلقتك و فى قبضتك و لا ينبغى لمظاهرها ان تقوم تلقأ باب مدين ظهورك و كيف المقام الذى فيه استويت على عرش عظمتك و عزتك يا مالك الأَسْمأ و فاطر السَّمأ كلّ ما تزيّن بقميص الألفاظ انه خلق فى مملكته و ذوت بارادتك و لا ينبغى لحضرتك و لا يليق لجناحك فلما ثبت تقديس نفسك العليا عن كلّ ما خلق فى الأنشأ و خطر فى قلوب الأَصفيأ و افئدة الأوليأ يلوح افق التوحيد و يظهر للأحرار

١- آثار قلم اعلي - جلد ٢: صفحه ١١٧ - ١١٩

والعبيد ائتكَ واحد فى ذاتك وواحد فى امرك وواحد فى ظهورك طوبى لمن انقطع فى حبك عن سوانك
وسرع الى افق ظهورك وفاز بهذه الكأس التى جعلت البحور كلها دون

--- صفحه ٣ ---

دون مقامها اسئلك يا الهى بقوتك وقدرتك وسلطانك الذى احاط من فى سمائك وارضك بأن تعرف
العباد هذا السبيل المبين وهذا الصراط المستقيم ليعترفوا بوحدانيتك وفردانيتك بيقين لا تعتريه اوهام
المريبين ولا تحجبه ظنون الهانمين ايرب اير ابصار عبادك وقلوبهم بنور عرفانك ليطلعوا بهذا
المقام الأسنى والأفق الأبهى لنلا يمنعهم النعاق عن النظر الى اشراق نور توحيدك ولا يصدّهم عن
التوجه الى افق التجريد ايرب هذا يوم بشرت كلاً بظهورك فيه وطلوعك واشراقك واخذت عهد
مشرق وحيك فى كتبك وزبرك وصحفك والواحد وجعلت البيان مبشراً لهذا الظهور الأعظم الأبهى
وهذا الطلوع الأنور الأسنى فلما انار افق العالم واتى الأسم الأعظم كفروا به وبآياته إلا من اخذته
حلاوة ذكرك وثنائك وورد عليه مالا يحصيه إلا علمك المهيم على من فى سمائك وارضك .

مسافرت جمال ابهى بعراق عرب

در ایامی که واقعات خطیره زنجان بنوع مسطور در بخش دوّم خاتمه یافت واکثر آحاد بابیه مقتول
وعدّه قلیل که باقی ماندند متواری وپنهان گشتند وبيوت وساكنشان منهدم گردید واین وقایع در
آخر شهر ربیع الأوّل سال ۱۲۶۷ ه ق یعنی تقریباً هفت ماه پس از شهادت حضرت نقطه‌اولی واقع
شد ودولتیان در تمامت اقطار ایران بهر وسیله در جستجوی بابیان وملت جاهل متعصب در غایت
عداوت وتعرض نسبت بایشان بودند ولا جرم آن جمع قلیل مظلوم مطرود در بلاد ایران وعراق

بغایت احتیاط و اختفاً میزیستند جمال ابهی در طهران مانند نیر تابان در جمع یار و اغیار میدرخشید و مقر عظمتش مرجع و ملجأ دوستان بود و کاخ مشید و متین این آئین و نصرت و تقویت مؤمنین را بدست توانای خویش تقدیر و تدبیر و تعمیر مینمود و اخبار اعمال و اقداماتش بواسطه

(--- صفحه ۴ ---)

سال هشتم ظهور واقعات سال ۱۲۶۷ هجری قمری _ ۱۸۵۱ میلادی

جمعی از اعدا و حسودان بسمع میرزا تقیخان رسید و او چون بگمان خویش نائره این نهضت را خاموش ساخته غالب رؤساً و آحاد بابیه را طعمه تیغ و تفنگ کرد مصمم براین بود که اصل وریشه شجره بدیعه را از ایران برکنند و اثری از آن برجای نگذارد لذا بصدد تعرض بسلطان قدم برآمد ولی در اجرا عزیمت مصادف با قوت و قدرت شدید شده ناچار برفق و ملایمت گردید چه که منتسبین و ارادتمندان جمال ابهی منتقد در دولت و مملکت بودند و میرزا آقا خان اعتماد الدوله (صدر اعظم نوری) ابراز محبت و اخلاص مینمود و لاجرم میرزا تقیخان روزی جمال ابهی را در مجلس خاص خویش طلبید و با اظهار ملاطفت و ادب چنین گفت که من از جمیع احوال و اعمال شما مطلعم و میدانم که پیشرفت این امور بمساعدت سریه شما شد ولی سند صریحی بدست نیامد و اکنون مصلحت دراینست که چندی در طهران نمائید بلکه در اماکن متبرکه عراق عرب مجاور باشید و بعد از مراجعت منصب امیر دیوانی را بشما میدهم و جمال ابهی

در اولین مجله ایران که بنام روزنامه وقایع اتفاقیه بسال ۱۲۶۷ در طهران طبع و نشر یافت در صفحه اولی این عنوان مسطور بود (هرکس در طهران خریدار نسخه ازین روزنامه ها باشد در بازار جدید در دگان سید علینقی بلور فروش فروخته میشود قیمت روزنامه یک نسخه دهشاهی یکساله بیست وچهار هزار قیمت اعلانات یک سطر الی چهار سطر یکهزار دینار بیشتر باشد هر سطر پنجاهی) در عدد مورخ پنجم شهر ربیع الثانی سال مذکور تحت عنوان اخبار داخله ممالک محروسه پادشاهی راجع بجناب حجت زنجانی چنین نوشته شده که داخل مابین فرقه ضاله شده با جمعی از اتباع خود در زنجان یاغی شده هر قدر اولیاً دولت قاهره سعی در نصیحت او کردند واز علما بنصائح و مواعظ او از هرجا نوشتند سود نبخشید ودر مقابل قشون پادشاهی بمقابله و مقاتله ایستادند واز قشون پادشاهی بمعرض تلف درآمد بالآخره خود او در مجادله مقتول واتباعش آنچه متفرق نشده بودند در دعوایها بهلاکت رسیده وکلی تمام شدند.

[جلد اول روزنامه وقایع اتفاقیه - شماره ۱، ص ۳، فی یوم جمعه- پنجم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۷- مطابق ۷ فوریه ۱۸۵۱]

--- صفحه ۵ ---

از مقام استغناى خود بیانی فرمودند و سفر بعراق را قبول نمودند و بفاصله چند یوم که تنظیم امور و تهیه سفر کردند با میرزا شکرالله که از منتسبین بود و بامستخدم خود میرزا محمد مازندرانی سوار براسب بطریق کرمانشاه راندند و حرکت از طهران در اوائل شهر شعبان ۱۲۶۷ ه ق واقع شد و شهر رمضان را در کرمانشاه بسر بردند واز آنجا حرکت فرموده در شهر شوال وارد بغداد و کربلا شدند و تقریباً یکسال اقامت نمودند ودر آن مدت جمعی از سران بابیه ساکن عراق از عرب و عجم بلقا نائل شده انوار الهی که در وجود حضرت باب اعلى مؤمن بودند در هیکل الطف ابهی مشاهده کرده منجذب و مستفیض گشتند از آنجمله سیّد علماً و شیخ سلطان کربلانی و شیخ حسن

زنوزی ارادت حاصل نمودند و میرزا عبدالوہاب بن حاجی عبد المجید شیرازی کہ در قصبہ کاظمین حجرہ تجارت منسوجات داشت چنان تعلق وانجذاب یافت کہ دست از ذیل وصال رها نمیکرد

ونیز در عدد مذکور از روزنامہ مزبور مسطوراست (مصطفی قلیخان سرتیپ قراگوزلو چون علاوه بر خدمات خراسان وقمع فرقة ضالہ بابیہ نیریز فارس در صفحات بندر ابوشهر نیز خدمات نمایان کرده بود از اینجہت منصب میر پنجه گی باو دادند) ودر عدد مورخ سوم جمادی الاولی چنین مسطوراست (بعضی از معارف پیروان ملا محمد علی ملحد ملعون بابی را کہ محمد خان میر پنجه از خمسه محبوساً همراه خود آورده بود چهار نفر از آنها را کہ مصدر فتنه و خونریزی ومنشأ اغلب فسادهای آنملعون بودند از جمله میرزا رضا نام ملقب بسردار ویکی دیگر فراش غضب آن ملعون کہ شریرترین اتباع او بودند روز یکشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی بأشارت اعلیحضرت پادشاهی درپای قاپوق گردن زدند)

[جلد اول روزنامہ وقایعہ اتفاقیہ - شماره ۵، ص ۲۳، فی یوم جمعہ- سیم شهر جمادی الاول سنہ ۱۲۶۷- مطابق ۶ مارس ۱۸۵۱]

--- صفحه ۶ ---

وبالینکہ در قرب عودت بایران مبلغی نقود بوی عطا فرموده تسکین ودستور دادند کہ نزد ابوبین در کاظمین بماند تا از طهران ویرا بطلبند آنجوان روحانی چنان شیفته وآفته بود کہ قرار نگرفت وطاقت نیاورد واز عقب بایران شتافت ودر مذبحہ عظمای سال بعد چنانچه مینگاریم بشهادت رسید ودیگر شیخ علی میرزای شیرازی کہ ذکر نامش در بخش سابق نمودیم آن ایام در کربلا بود وماتند پروانه در حول جمال ابھی طائف گشت وانوار عظیمہ را کہ در هیکل الھی با مراعات

مقتضیات مصالح وقت میدرخشید مشاهده نموده عنان سکون و تحمّل از کفش رفت و آیه بدیعهنی

را که از لسان حقیقت

در آن ایام جناب میرزا احمد مقیم کرمانشاه بود و بامر جمال قدّم بحفاظة آثار و کلمات حضرت نقطه اولی که اغلب نسخه اصلی بود اشتغال مینمود و من از زرنند زیارت قم را بهانه کردم چون بقم رفتم ایشانرا ندیدم و جناب حاجی میرزا موسی قمی فرمودند بجز جناب عظیم که این ایام در کاشانند احدی نمیداند که آقا میرزا احمد در کجاست بنده بکاشان رفتم بعد از ملاقات جناب عظیم بنده را با خود بقم برد و در آنجا بسید ابوالقاسم علاقه بند اصفهانی که رفیق راه کرمانشاه جناب آقا میرزا احمد بوده فرمودند که بنده را با مکاری روانه همدان نماید در بیرون شهر قم بنده بگوید که ایشان کجا هستند چون بیرون آمدم مرا بجناب میرزا محمدعلی طبیب زنجانی سپرد و او در همدان جناب آقا میرزا محسن شوشتری را واسطه ملاقات جناب میرزا احمد قرار داد چون چند یوم خدمتشان ماندم فرمودند ایامی که در قم بودم ایلدرم میرزا برادر قاتل میرزارا تبلیغ کردم و تصدیق نمود و باو دلایل سبعة طلعت اعلی را وعده دادم که در هر جا باشد برایش بفرستم حال شنیدهام حاکم خرم آباد شده و در کوه قاوه و اشتر اردو زده باید آنجا کتاب را باو برسانی بنده از شدت حبی که بایشان داشتم با کردی که دلیل راه بوده روانه شدیم شش روز از راه کوه و جنگل رفتیم تا بآردوی ایلدرم میرزا رسیدیم و امانت را رسانده با جواب اخلاص آمیز او که بجناب میرزا احمد نوشته بود بکرمانشاه مراجعت نمودیم و حین ورود مرا بشارت نزول قدوم مبارکرا دادند چون شرفیاب شدم نیمه رمضان بود قرآن میخواندند بآیه رسیدند که لفظ عظیم در آن بود فرمودند این آیه درحق جناب عظیم نازل شده و بعد اظهار ملاحظت فرمودند و مکتوب ایلدرم میرزارا ملاحظه نموده فرمودند در ایمان او اعتباری نیست تأثیر کلام مبارک بعد از چند ماه بظهور رسید که جناب سید بصیر هندی را بقتل رسانید و سپس جناب میرزا احمد و مرا مأموریتی بطهران و مازندران دادند و خود بسمت عراق عرب رهسپار شدند

(ملا محمد نبیل زرنندی)

--- صفحه ۷ ---

تعلیم گرفت بعد از مراجعت بایران نزد یار و اغیار همی خوانده یگانه وسیله وصول بغنا شمرد و نزد بابیان شیراز پیوسته از عظمت مقام ابهی ذکر کرد چندانکه برخی از جهّال آنطائفه ویرا خالی خوانده از او دوری جستند و آیه مذکوره این است " قُلْ اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ سُلْطَانُ الْمُلُوكِ وَرَاحِمُ الْمَمْلُوكِ وَمُذْهِبُ الشُّكُوكِ لِتَغْنِيَنَّ مَنْ تَشَاءُ وَتَفْقَرَنَّ مَنْ تَشَاءُ وَتَعَزَّزَنَّ مَنْ تَشَاءُ وَتَدْلُنَّ مَنْ تَشَاءُ إِنَّكَ أَنْتَ كُنْتَ قَادِرًا مُقْتَدِرًا قَدِيرًا " و بالجمله محبوب ابهی را در طول مدّت مذکوره جمعی از بابیان عراق و ایران شناخته پی بعظمت مقام معنویه اش بردند.

فتنة داخلية بابيه وظهور ارباب دواعی

از اینرو در مدّت مذکوره که جمال ابهی از ایران دور و جامعه مؤمنین از هدایت و قیادت قویمه مهجور بودند فتن و اختلافاتی بین بابیه وقوع و شدت یافت و مدعیان متنقذی برخاستند و زمامداری خواستند و گروه مؤمنین را بطرقی سوق دادند که غالباً موجب زیان و خسران مادی و معنوی گردید و اجمالی از تفصیل آن احوال چنین است که از آغاز فجر ظهور اعظم چون مطالب و آثار حضرت باب مرتفع و منتشر گشت و حجب تقالید و خرافات و سحّب اوهام و جهالات متدرجاً زائل و عرفانی منیع و بیانی بدیع در جمع اهل بیان حاصل شد و جمود و خمود برکنار و نهضت روحیه آشکار گردید ستارگان درخشانی در سماّ تقریر و تحریر و شهادت و اقدام بی نظیر طلوع نمودند که هر یک را لون و روشنائی مخصوص ولی کلّ حاکی از شمس اعظم و مبشّر طلوع نیر اکرم بودند و سلطان قدم هر یک را تجلیل و تشویق میفرمود و نصرت و تأیید مینمود تا از اشراقاتشان ظلمات دیجور عصر قدیم بروشنائی مبدّل شده نوع بشر بقرب طلوع شمس اکبر مستبشر گردند چنانکه در دو بخش

سابق علاوه از توضیح وثبت آثار والواح نقطه البیان برخی از آثار والواح قدّوس وباب الباب
وظاهره وغیرهم

--- صفحه ۸ ---

وغیرهم را نیز درج نمودیم وواقعه بدشت واقدمات جمال ابهی را در توجّه دادن جمع متخالف
بنقطه وحدت واخذ نتیجه راجعه بمقاصد مکنونه الهیه نیز نگاشتیم وهم طلوع وقیام ملا حسین باب
الباب در خراسان ومازندران ونصرت جمال ابهی وروابط آقا سید یحیی وحید اکبر ونیز حجت
زنجانی با محضر ابهی در طهران وقیامشان در نیریز وزنجان وهم قیام قره العین در قزوین
ومساعدتهای جمال ابهی را تفصیل دادیم و نظیر این احوال پس از غروب آن انوار متشعشه باقی
وبرقرار بود چه همان احادیث مأثوره نبویه وامامیه وتفاسیر وتأویل آیات قرآنیّه که موافق با
ظهور بدیع بود وپایه ایمان بابیه را استوار ساخت ودلیل وموجب اعتقادات ونوایائی در تأسیس
عزت وسلطنت مهدویه وقانمیه گردید وبابیه بأن معتقد ومعمد ومترقب ومنتظر بودند پیروان قائم
را نسبت بعلمای شیعه ومقلدینشان ونسبت بدولت قاجاریّه که عداوت وظلم را بآنحضرت واصحابش
بپایان رساندند بنظر وعقیدتی واداشت که شیعیان نسبت باعداً ائمه داشتند وسلطنت قاجاریّه را
دولت جابره مخالف حق ورجعت امویه سفیانیّه ومسندنشینان فتاوی ونفوذ دینی را حکام بغیر ما
انزله الله ورجعت مفتیان منتقد دوره امویه وعباسیه میدانستند واگر بتنجیس وتکفیر وجهاد
وتدمیر بالصراحه تعبیر نمیکردند لکن عقائد ومطالب دائر بر همان محور بود وفرد فرد عقیده ثابته
داشتند که اگر در نصرت قائم ومقاتلات مشروحه مزبوره کشته شوند شهید ومستقر علی اعلی
غرف القرب فی مقعد صدق عند ملک حمیدند واگر بکشند فانز بمثوبات ودرجات رفیعه میگردند وما

نَبْذَةُ از کلمات عالیات قیوم الأسماء و غیره را قبلاً ثبت کردیم که از مطالعه آنها منظور و مقصود کاملاً هویدا و روشن میشود و در مقاتلات مذکوره که بابیه مغلوب شدند و نقاط اولیه و حروف نورانیّه عالیّه بقلم قدم راجع و مختفی گشتند هر چند برخی از مستضعفین را رخوت حاصل شده از طریق وفا سر برتافتند ولی جامعه بابیه

--- صفحه ۹ ---

دریافتند که مطابق همان آثار و اخبار اسلامیّه آنچه واقع شد طبق سنت قدیمه الهیه در تمامت ادوار ادیان بود و اخباریکه نقاط نورانیّه راجع بآئیه فرمودند صدق نمود و سپس آثار صادره و اخبار منقوله از حضرت ربّ اعلی راجع بظهور بعد از او و استقرار سلطنت و امثال ذلك همان امید و آرزوهای مذکوره را برقرار داشت ولی موانع و اوضاع حاضره حسب تقادیر و حکم غیبیه تأسیس آنرا بتأخیر انداخت و بابیه پس از شهادت آنمظلوم در انتظار ظهور بشارت مذکوره بودند و تهبیو انتقام از قاجاریّه و ارباب عمائم و حکام جور بکمال شدت در افکار و قلوبشان نشو و نما میافت و باین طریق فتن عظیمه در شرف وقوع شد چنانکه در ضمن شرح واقعه شهدا سبعة طهران در بخش دوم اشاراتی بدان رفت و واقعه خطیره نیریز را عنقریب مینگاریم و بابیه در عین احوال مذکوره چندان در بحر عرفان و بیان و انشاء خطب و آیات عربیه مقتبس از آثار نقطه البیان غوطه خوردند که فطرتی جدید و قریحه نابغی حاصل نمودند و در نثر و نظم و عرفان و تعبیر و تأویل کلمات مقدسه ادیان و نورانیّت فکر و انشراح صدر دیگران را بچیزی نمیشمردند و فی الحقیقه نورانیّت فکر و شهامت و انقطاع از جهان خاکی را با فصاحت بیان توأم کرده سرآمد اقوام معاصر خود در ایران بودند و بشاراتی که حضرت مبشر اعظم راجع ببروزات بعد از خودش داده و اطرائات و تشویقات که

نسبت باولی الأذواق از پیروان خود کرد و منع و نهی که از تعرض و تذمیم صاحبان آثار بعد از خودش نمود سبب شد که پس از شهادتتش گردن فزازانی علمی و روحانی برخاستند و هریک خویش را نقطه علمیّه دانستند و بابیه را بافکار خطیره و اقدامات مخره بگماشتند از آنجمله ملا شیخعلی ترشیزی از علماً و مهمّین اصحاب اولی که ویرا عظیم خواندند و بعنوان شیخ عظیم مشهور گشت و احوال و آثارش را در دو بخش سابق آوردم طهران را مرکز اقامت خود نموده برای اداره

--- صفحه ۱۰ ---

اداره امور و اقامه جمهور بابیه باعمال خطیره برخواست و استناد ببعضی از آثار و اقوال ربّ اعلی کرده خویش را سلطان منصور موعود بیان خواند و بابیه غالباً متوجه باو شدند و میرزا اسدالله دیان خوئی که نیز تفصیل احوالش را در دو بخش سابق نگاشتیم در آذربایجان خود را نقطه علمیّه و دارای قلب و قلم ملهم خواند و خطب و مناجات بسیار بعربی نگاشت و بتوقیعات و تجلیلات مهمّه صادره در حقّ خود مستند گشت و جمعی باو معتقد شدند و سید هندی که نیز شرح احوالشرا آوردم و مردی ریاضت کشیده بمقامات معنویّه عالیّه رسیده و مطلع بر معارف مسلمین و هندوان و ملل و مذاهب اخری و دارای آثار خطب و مناجات و آیات بود خویشرا متّصل بباطن ربّ اعلی و ملهم بالهامات عالم بالا خواند و معارف و مطالب بدیعه را لاسیما آنچه راجع بر رجعت بود با فلسفه هندوان تطبیق کرد و عقیده تناسخ را رواج داد و در طهران مابین او و شیخ عظیم مذکور اختلاف شدید شد و تناظر و تشاجر مدّت شش ماه امتداد یافت و چون در اعمال و اقوال خود بیم و ملاحظه مخالفت و تعرض بابیه را نکرد و بصراحت بیان اظهار عقیدت خویش نمود اکثر بابیه از او احتراز جستند

واکابر قوم از اینرو سخت پریشان و اندیشه ناک شدند و درعین حال بجمال ابهی عقیدت و ارادت داشت و نیز حسین از اهل میلان و معروف بحسینخان که اخیراً در پرتو انوار بدیعه وارد شده انجذاب و تنور ضمیر حاصل کرده و صاحب بیان و جذابیت گشت خویش را رجعت حسینی بعد از ظهور قائم خواند و میرزا حسین قطب نیریزی بعد از آقا سید یحیی وحید اکبر در وطن خود علم دعوی بر افراشت و هنگامه نیریز را بنوعی که عنقریب مینگاریم برپا کرد و سید ملا و چنانکه قبلاً اشاره کردیم در کربلا اظهار دعوت نمود و حتی حاجی سید جواد کربلایی شهیر و شیخ سلطان باو اظهار عقیدت و ارادت کردند و متدرجاً در سنین بعد عدد مدعیان متزاید شد بدرجه نیکه بعضی گفتند

بشمار ابجدی

--- صفحه ۱۱ ---

ابجدی کلمه یخ رسید از آنجمله حاجی ملا هاشم نراقی در کاشان و شیخ اسماعیل که عنقریب مذکور میگردد در اصفهان و میرزا عبدالله غوغا شاعر مقیم کرمانشاهان و سید حسین هندیانی و حاجی میرزا موسی قمی و میرزا محمد زرنندی (نبیل) که بقریحه سیاله شعریه خود تحدی کرد و در اطراف طهران و خصوصاً در کاشان خود را تشهیر نمود و تیمور شاه کرد علی اللهی خویش را پس از ربّ اعلی مرکز روحانی و مرآة حقیقت شمرد و بابیان را اهل شریعت و خود را از اهل حقیقت خواند و با آنکه جمال ابهی هنوز اظهار نقاب نور از وجه ظهور بر نداشته بود نهایت اخلاص ارادت نسبت بان مقام عظمت اظهار

سید بصیر ادعای رجعت حسینی نموده و مصدق بر ادعای ایشان آیات و خطب و مناجات بوده و در فتنه صدور اختلاف فیما بین جناب عظیم و ایشان قلوب اصحاب شق گردید و راز دگر اختلاف بسبب آن بود که جناب عظیم خود را سلطان منصور میخواند و خویش را مطاع بر کل میشمرد و مستدل بنصوص بود و جناب بصیر بآیات صادره از خود استناد میکرد .

(حاجی میرزا جانی)

قول کلام نبیل زرندی هنگامیکه در کرمانشاه حین مسافرت جمال ابهی بسوی عراق تشرّف حاصل نمود (فرمودند میگویند در بغداد وبا پیدا شده تا شما بطهران برسید ماهم وبا را بطهران خواهیم فرستاد و لکن بشما و سائر دوستان آسیبی نخواهد رسید. و بهمان نوع شد چون بطهران رسیدیم وبا پیدا شد و اهل شهر باطراف فرار و سبب رجوع این بنده بطهران این بود که در حین شرفیابی فرمودند قصدم آن بود که هر جا ترا ببینم بطهران بفرستم که یحیی را از طهران بسمت خراسان حرکت دهی و در قلعه ذوالفقار خان که نزدیک شاهرود است بمانید تا من بطهران بیایم و شما را بخواهم بودن یحیی در طهران مصلحت نیست ولی باید چون بیحیی برسی ارادت بخرج ندهی و آنچه من گفتم عمل نمائی بعد از آن جناب میرزا احمد هم فرمودند تا طهران باهم باشید تو در آنجا بمان و آنها حرکت کنند و امر فرمودند که آقا میرزا احمد بسلیقه خود که کمال لطافت و دقت در امور داشتند چند جعبه گز بیدمشکی ترتیب دهند و از جانب جمال مبارک با دستخط مبارک جناب کلیم که در طهران بودند ببریم که بمازندران بخدمت حضرت غصن اعظم و اهل حرم که در مازندران تشریف داشتند بفرستند

--- صفحه ۱۲ ---

اظهار مینمود و امثال این نفوس که بعداً حسب مناسبت مقام شرح احوال و اقوالشان میدهیم و یکی از مدعیان که بعداً شهرت یافته و علم احتلاف و افتراق را از دست نداد میرزا یحیی برادر کهنتر جمال ابهی بود که بتطبیق عدد حروف ابجدی یحیی بنام وحید وازل معروف گشت و او در کنف کفالت ابهی نشو و نما کرد و تربیت قرانت

بفرستند و این‌عبد با جناب میرزا احمد از کرمانشاه بسمت طهران عازم و جمال مبارک مسافر عراق گردیدند چون بطهران رسیدیم آقا میرزا احمد من باب حکمت بیرون دروازه نو منزل گرفتند و بنده را با هدایا و دستخطهای مبارک بخدمت حضرت کلیم فرستادند چون آن امانات رسانیدم فرمودند فردا نزدیک غروب بیا باز ترا میبینم چون فردا رفتم جوانی را دلیل راه با بنده فرستادند با یک اسبی که آقا میرزا احمد سوار شدند و با آنجوان بمدینه شمیران که حاجی سلیمان خان و میرزا یحیی در آنجا مکان داشتند برویم چون نیمه شب بانجا رسیدیم میرزا یحیی را بر غیر طرز و روش دو سال پیش دیدم چه که اوائل خیلی متواضع و خنده رو بود و بعد بسیار گرفته و عبوس و خائف و غیر مأنوس بنظر آمد اما نظر بحب الشیّ یعمی و یصم که هر یک از آنخاندان را بزرگ می‌شمردم باو تعظیم کردم ولی جمال مبارک با اسم آقا میرزا احمد در اول ورود بکرمانشاه لوحی صادر فرمودند که در حینیکه سواد آن لوح را میخواستند ببنده بنمایند چند کلمه آنرا محو نمودند و هرچه از ایشان پرسیدیم نگفتند و آن در نزد بنده بوده تا در کربلا بخادم حضور سپردم دیگر بعد از آن لوح ذکر منیر کاشانی را مینمودند که جناب عظیم نوشته بودند در کاشان طفلی پیدا شده که کلماتش بهتر از کلمات یحیی است و هر وقت اسم جمال قدم را می‌شنید آه میکشید و اظهار تحیر مینمود و گاهی میگفت که ایشان نه ایشان هستند که من در طهران دیده بودم بسیار بزرگ اند و امرشان بسیار عظیم است باری در درجه اول کسی را دیدیم عبدالوهاب بیک شهید نوری بود که در آن ایام حضرت کلیم او را هم منزل و محافظ میرزا یحیی قرار داده بود در انفسی را که ازو رائحه محبت الله استشمام کردیم جناب شمع شهدا سلیمان خان بودند بعد میرزا یحیی بیرون آمد و پس از تعارفات رسمیه بنده فرمایشات جمال قدم را در باب حرکت بسمت شاهرود ابلاغ نمودم در جواب گفت یومی که ایشان از طهران تشریف بردند این نیت نبود ولی این اوقات بسبب وقوع وبا هر نفسی بخود مشغول است و ماندن ضرری ندارد عبد الوهاب بیک گفت چون

--- صفحه ۱۳ ---

قرائت و کتابت فارسی یافته خط را نیکو آموخته و بالأخره در همان سن جوانی مهدی بامر بدیع گشت و با مدرکی ساده انجذاب حاصل کرد و بسیاری از آثار بدیعه را در ذهن حفظ نموده در تبعیت و تقلید از اسلوب خط و سبک بیانات حضرت نقطه اولی ممارست و مداومت همی نمود و با قدوس

وقرة العين چندی بوده آثارشان را بذهن سپرده همی خواند تا بدان سبک و اسلوب از بیان نیز معتاد

گشت

چون فرموده اند ما وبارا از بغداد بطهران میفرستیم مصلحت ندانستند که با اینحال در طهران باشید گفت اگرهم بایستی رفت باز مصلحت نیست محمد زرندی باشد شاید خویشان او در راه خراسان او را ببینند و بشناسند و سبب ضرر شود آخر الامر بفرموده مبارک عمل نکرد و چند مکتوب با بنده بقزوین بجهت جناب حاجی نصیر و ابا جواد و کربلانی محمد حسین زرگر داد چون کاغذها را خواندند معلوم شد که وجه نقدی بجهت مصارف و دختری برای خدمت خود خواسته هیچیک اجابت نشد بلکه چون مراجعت نمودم جناب آقا میرزا احمد ازین عمل یحیی بسیار مکرر شدند و میگفتند نفوسی که آن تقدیس و استغای حضرت اعلی را دیده اند حال چه اسمی برسر اینگونه اعمال خواهند گذاشت و بعد از آن بمن فرمودند که یحیی گفته اهل زرنند در تفحص تو بوده اند و ماندن تو در پیش ما سبب خواهد شد که ما را بشناسند این بود که بدون آنکه میرزا یحیی را ببینم بزرنند رفتم و وعده دادند که بهمین نزدیکی ترا بطهران خواهیم خواست بآمید مراجعت بزرنند مسافر شدم و بعد از دو ماه آقا میرزا احمد مرا طلبید چون بخدمتشان رسیدم ذکر کردند که یحیی مرا با عبدالوهاب بیک با خود برداشته ببروجرد رفتیم و برگشتیم و من خواستم هنگام عبور از زرنند ترا خبر کنم یحیی راضی نشد و بعد از مراجعت بنور رفت باری يك زمستان در کاروانسرای بیرون دروازه در خدمت جناب آقا میرزا احمد بسر ببردم ایشان بنوشتن بیان فارسی و دلائل سبعة مشغول بودند و دو نسخه دلائل سبعة ببنده دادند که یکی را بمستوفی الممالک آشتیانی و یکی را بمیرزا سید علی تفرشی و مجد الاشراف برسانم و رساندم. انتهى

--- صفحه ۱۴ ---

و بتدریج توانست شبه کلمات مذکوره خطب و مناجات و الواح و آیاتی بسرعت بیان و زبان نسج و نظم نماید و جمال ابهی محض تشویق و ترغیب و نظر بمقاصد الهیه و مصالح و قتیّه چنانکه در بخش دوم

نگاشتیم برخی از کلمات بنام او را بحضرت نقطه اولی در ایام سجن چهریق ارسال داشت و بعضی توقیعات تشویق و توصیه راجع بوی صادر شده و پاس عظمت اینخاندان را بابیه رعایت میکردند و همه از جمال ابهی قبل از مهاجرت اطاعت و انقیاد تام داشتند و میرزا یحیی در محضر عظمت بفرمانبرداری از اوامر و دستورها افتخار مییافت و سائر گردن فرازان بابیه نیز که مصدر دواعی شدند با آنکه برای معاشرت جمال ابهی با طبقه اشراف و شاهزادگان و ارکان دولت و مملکت غالباً بار حضور حاصل نمیکردند بدانسو متوجه بوده حل مشکلات میگشت و در این مقام **صورت یکی از توقیعات ابهی را که پس از وقوع شهادت حضرت نقطه اولی خطاب بشیخ (علی) عظیم در شمیران صادر فرموده و تحذیر از اختلافات داخلیّه و اخبار از بلیات و واقعات آتیه نموده و تنبیه بمقامات عظیمه الهیه خود کردند ثبت میداریم و هی هده :**

الحی القدیم⁶

حمد مشعشع مطرّز متلامع مترافع متصاعد هوأ قرب قدس حضرت محبوب است که بیک رنه از رنات حمامه ملکوتی و بیک غنه از غنات دیک سرمدی و بیک نفحه از نفحات طائر هاهوتی کلّ عمائیان را بتنور انوار بهأ قدس خود منور فرموده و جمیع جزوات مطروحه را بتشعشع جمال انس خود مطرّز نموده و یک نقطه از کتاب بهأ خود بیش ظاهر نفرموده که کلّ مغرور شده مفقود گشته اند و از وسائد و سرائر زخرف خضر و عبقری حسان باز مانده اند و یحسبون انهم مهتدون

۲- صورت یکی از توقیعات ابهی را که پس از وقوع شهادت حضرت نقطه اولی خطاب بشیخ علی عظیم در شمیران صادر فرموده؛ منبع و اصل این لوح تاکنون بدست نیامده است.

ومحسنون لا فُورِبَ السَّمَوَاتِ هُمْ كاذِبون ومفسدون حال كه فواريت صبح وفا در هويت غيب فرورفته وظلماتيت ليل عما صحن زمين را احاطه نموده كدورات احباب چنان بر صفحه ومداد نازل گشته كه ذكر آن موجب كدورت غيب وشهود گشته سبحان الله بشدتي كه طرائز حزن از طلعت ظاهر

--- صفحه ۱۵ ---

ظاهر گشته انا لله وانا الى ربنا لمنقلبون بگو ای اهل بیان اگر فی الجملة بشعور آید و قدری متصاعد بسماً قدس سلطان ازلی شوید ملتفت میشوید كه كلمه جامعه مباركه ازلیه را چگونه تفريق نموده اید بحق مربی غيب وشهود و سلطان وجود مقصود كه آنچه كسب نموده ایدی والسُن شما عند من لا يغرب عن علمه من شیء عما فی ملكوت السَّمَوَاتِ والأَرْضِ مبرهن و واضح است و ثمر آنرا عنقریب خواهید دید وهمین افعال و اعمال شما هنگام رجوع بشما رجعت خواهد نمود انا لله وانا اليه راجعون فیا الهی ومحبوبي لم ادر ای امر اردت فی حقى وای شیء تعینت على طلعتی اترید ان تخذلنی بین ظغاة العباد فانی لَدِیک حاضر بالوفاء وان تقبض روحی فی البیت بالذلة الكبرى فوعزتک ما اطلب ملجأ إلا جمالك الجذباً فسبحانک یا محبوبي لأشهدتک فی ذلك الحين بین یدی طلعة حضرة مليك وهابيتك ولأناديتك فی سرائر القدس تلقاً حضرة سلطان قدوسيتك بأتك انت الله لا إله إلا انت وحدك لا شريك لك لم تزل كنت مستقيماً فى سرّ البهاً ولا تزال أتك انت قد كنت مستريحاً فى عرش العماً ولن يقدر احد ان يتصاعد الى جو مليك جذابيتك ولا يمكن لأحد التعارج الى بساط سلطان قيوमितك وكلّ يريدوا وصلك ولقائك ولا لأحد سبيل بالطيران الى سما عز فردانيتك ولا لأحد دليل بالورود فى بساط انس مليك هاهوتيتك فسبحانك يا الهى وسيدى لما لا اجد حظاً إلا فى تغرد

آياتك ولا عَزّاً إلا في ذكر آلائك لأجتري في ذلك الليل بين يديك بثناً ذاتك ذاتك ونعت نفسك نفسك لعل
تسكن قلبي عند تموج ارياح الحزن عن احبتك وتستريح فوادي عند تظهر رايات الهَم من اهل
صفوتك فسبحانك يا الهى انت تشهد حالى فى تلك البيت الوحداً ويفعلون الأحباً على طلعتك ما

--- صفحه ١٦ ---

ما يشانون انت تعلم سرى عند احرف العما ويعملون الأصفياً على ما يحبون انت تسمع ضجيجى
بالذلة الكبرى والأتقياً يظنون فى حقك ما يريدون فسبحانك سبحانك ما ارى كل ذلك إلا من فعلك بى
واحسانك على فلك الحمد فى جميع ذلك ولك الشكر فى جميع هذا اذ اذك انت الحق لا إله إلا انت وإنا
بكل ذلك مؤمنون والحمد لله الذى قد اعن البهاً بسرّ الوفاً فلقد اجلسه على سرير الحمراً ولقد اغرده
بأيات الجذب فى ذلك الليل الحزناً ولكنّ الناس اكثرهم لا يشهدون ولا يشكرون والحمد لله الذى قد
اقام النور فى سرّ البهاً فلقد اشهده من هاهوت الأمر بين طلعات العما فلقد ابتلاه بين يدي المشركين
فى ارض الأنشأ ولكنّ الناس اكثرهم لا يشهدون ولا يعرفون والحمد لله الذى قد اركبنى على براق
النور فلقد اقامنى على رفرف صفر الجبروت فى مستسرات هويّات الأبهى ولكنّ الناس اكثرهم لا
ينظرون ولا يعقلون والحمد لله الذى قد اصعدنى الى ساحة عزّ البهاً فلقد ابدعنى فى الوجود عند
تشعشع طلعة البأ فلقد ادخلنى فى بيت الهويّة بأستار الكبرى ولكنّ الناس اكثرهم لا يشكرون ولا
يفهمون ثم بعد ذلك ينكرون ويقولون مالا يعلمون ويحكمون مالا يشعرون ان يا حمامة الأزلى وديك
الأحدى وطائر الأبهاى وتظهر الألهى وتشعشع الجمالى قل ان يا اهل الكتاب لم تكفروننا بم
تجدوننا ألسنا آيات السرور ألسنا تفرّد الربّ فى جبل الطور لم تؤذوننا كيف تحزوننا ألسنا مستسرّ
النزول فى الزبور ألسنا طلعة حى غفور ألسنا عمّا الكافور ألسنا بيّنات الأحديّه بالظهور كيف

تخرجوننا عن ديارنا لم تحبسونا في بيوتنا ألسنا جمال العز في ظلمات الديجور ألسنا المحبوب في
كبد الها بالسر المستور ألسنا الحبيب في قلب البها برنات الثور ألسنا المرثم في لاهوت الفواد
برنات الطيور لم تعرضونا وتقتلوننا وتخذلوننا تالله الحق سنزل عليكم آخذ عزيز

--- صفحه ۱۷ ---

عزيز مقتدر و سيظهر عليكم بطش شديد مقتهر فسوف تعلمون من يأتيه عذاب يحزنه و مالكم
عن أخذنا مفر فسبحانك سبحانك يا محبوبى و مونسى و مشهودى استغفرک فى ذالك الآن من

This Part of the page is Missing

.... از طهران در کرمانشاه اقامت داشتند خطی بدو فرستاده و امر به مهاجرتش از طهران
فرمودند و او اطاعت نکرد متدرجاً بلندپروازی کرده خویش را بالقاب مرأت و ثمره و
وحید و صبح ازل و غیره همی خواند و گاهی وصی

--- صفحه ۱۸ ---

گاهی وصی حضرت اعلی ودمی بمقاماتی برتر از آن ستود وجمال ابهی بدانطریق که ذکر شد او
وسائیرین را نصیحت داده هدایت بطریق مستقیم میفرمود ودر ظاهر تجلیل وتشویق و نگاهداری
مینمود تا متدرجاً استعداداً حقیقی در بابیه و غیرهم حاصل شده موقع نفعه عظمی رسد ودرآن ایام
جناب قره العین در طهران بخانه محمود خان کلانتر نوری محبوس و آقا سید حسین کاتب که ویرا
پس از واقعه شهادت عظمی از تبریز بطهران آوردند در انبار دولت مغلول وملاً عبدالکریم قزوینی
حسب دستور جمال ابهی در طهران وبلاد مقارنه بجمع واستنساخ آثار اعلی مشغول بود.

شهادت سید بصیر هندی

در آن ایام خانلر میرزا عم ناصرالدین شاه حاکم خرم آباد شده میرزا تقیخان ویرا مأمور تسخیر لرستان داشت و او برادر خویش ایلدرم میرزارا که مردی متهور و سفاک بود با اردوی معظم بدانصوب فرستاد و ایلدرم میرزا کوه خاوه والشترا معسکر ساخته منتهض قتال با والی لرستان وتأمین آن سامان گشت و چون با برخی از مشاهیر بابیه مانند ملا عبدالکریم قزوینی و غیره مکالمه در خصوص امر بدیع نموده برخی از آثار اعلی مانند رساله دلائل السبع و غیرهارا مطالعه کرده بود سید سعید هندی⁷ در طی اسفار هدایت و تبلیغ بآردوی مذکور و بر شاهزاده ایلدرم میرزا وارد شد و ایامی چند بمصاحبه و مفاوضه گذشت تا روزی در اثناً مکالمه سخن از محمد شاه بمیان آمد و سید بیاناتی راجع بظلمهای شاه نمود شاهزاده مغرور قستی القلب متغیر شده بدژخیمان بیدادگر فرمان داد تا قفایش را با خنجر بران شکافته زبانش را از آنسو بیرون آوردند و سید جلیل القدر اعمی مظلوم بامسرت کامله وتوجهات رحمانیه جان نثار کرد وهفته بیش نگذشت ومکتوبی از شاهزاده مذکور بدست خانلر میرزا رسید که دلالت بر طغیان ومخالفتش مینمود لاجرم بسواران وسربازان حکم داد ویرا دستگیر کرده غلّ و زنجیر گران بر دست و پا نهاده و بر حماری عریان نشانده بخاری ودلت تمام تا اردبیل کشاندند و در قلعه بزندان کرده سخت مقید ومحبوس

--- صفحه ۱۹ ---

ومحبوس نموده داشتند تابحال خسران وندامت بمرد

3- به نظر میرسد اشتباه تایپی رخ داده شد. منظور فاضل سید بصیر هندی است. والله سعید هندی و سید بصیر هندی دو شخص متفاوت هستند

فتنه اصفهان وشهادت جمعی از بابیان

و نیز جوانی شیخ اسماعیل نام از طلاب مدارس دینیّه اصفهان بواسطه آقا محمد قاسم عبادوز از بابیان مشهور که در واقعه بدشت حضور داشت از امر بدیع مطلع و مؤمن شده حالت جذبه یافت و متدرجاً تغییر حال حاصل کرد چنانکه ادعا نمود که محمد رسول الله منم و علی امیر المؤمنین محمد قاسم مذکور است و نیز اظهار داشت که من ینظره الله موعود در بیان میباشم و جمعی از رجال و نسوان حول او مجتمع شدند و چون بابیان غایت انتظار و ترصد برای ظهور من ینظره الله داشتند ملا باقر تبریزی از حروف حیی که تفصیل احوالش را در بخش سابق نگاشتیم و آن ایام در اصفهان بود از مشاهده احوال مذکور چنین گفت حضرت ربّ اعلی بمن فرمودند که تو بحضور حضرت من ینظره الله خواهی رسید و شاید این شخص همان موعود منتظر باشد و نیز سید بصیر هندی سابق الذکر با حاجی میرزا جانی کاشانی و میرزا سلیمانقلی نوری آن ایام در اصفهان بودند و با شیخ مذکور گاهی ملاقات و مصاحبه مینمودند و پس از ایامی طویل که حال بر اینمنوال گذشت روزی شیخ اسماعیل گفت امروز من باید امر خود را بر همه کس ظاهر و آشکار کنم و حکم کرد تا آقا محمد قاسم مذکور در بازار بصدای بلند ندا داد که الا الا قد ظهر محمد پس مهمه در کوی و برزن افتاد و خبر بسمع حکمران چراغعلی خان رسید عوانان بفرستاد تا شیخ را با منادی مذکور و دو نفر از همراهان که در یمین و یسارش بودند در بازار دستگیر کردند یکی از آن دو عبدالغفار صباغ و دیگر ابوالقاسم علاقهبند بود و هر سه را^۳ بدار الحکومه برده تحت بازخواست و شکنجه و استنطاق درآوردند و از لسان آنان تقریباً صد تن را بنام بابی اسم نوشتند که فقط چند تن از آنده بابی حقیقی بودند امثال سید حسین قناد و آقا محمد حناساب و غیرهما و همه را بدار الحکومه

بدار الحکومه حاضر کردند و اغلب که بابی نبودند هر يك مبلغی نقداً تسلیم حکومت نموده توبه کرده مستخلص شدند و حاجی میرزا جانی و سید هندی را هرچه جستجو کردند بدست نیاوردند و آقا سید حسین مذکور را ضرب بسیار نموده در زندان نگهداشتند و پس از چندی شیخ را با سه تن مذکور که در بازار نداکنان همراهش بودند بمحضر حاجی میرزا حسن مجتهد کشیده تحت استنطاق و بازخواست قرار دادند شیخ در آنموقع بترسید و پریشان گوئی کرده انکار نمود و مجتهد حکم بر جنونش داده گفت در خانه پدرش محبوس باشد و سه تن مذکور که بابی مستقیم الایمان بودند اقرار کرده صراحتاً گفتند چون محبوب ما و عده بشارت ظهوری را داده چنین گفت هر که چنین ادعا کند بیاس احترام نام و مقامی که بخود نسبت داده تعرض ننمائید حال اگر این مدعی همان موعود است فبها و إلا مارا نیت صدق و حقاقت اگر کشته شویم در راه صدق شهید شدیم و اگر بمانیم و مقصود حقیقی ما ظاهر شود از او شرمسار نخواهیم بود و حاکم مذکور فتوای قتل داد عوانان و درخیمان هرسه را میان بازار عبور دادند و هر يك از انبوه مردم رسیده زجری داده اجری بردند تا ایشان را بقتل رسانده خنجر بر خنجر نهادند و هرسه ۳ در حالی که میگفتند این یوم یوم قیامت است و فریق فی الجنة و فریق فی السعیر آشکارا شده با کمال شوق و سرور جان نثار نمودند و ایشان اول نفوسی بودند که در اصفهان شهید شدند و اجسادشان در کوی و برزن افتاده متعصبین و اشرار آنچه خواستند کردند و بهرسو کشیدند.

واز غرائب واقعات این ایام اینکه در شهر اصفهان دو نفر از طائفه بابیه یکی مدعی مقام نبوت و دیگری مدعی ولایت بوده علما بکفر هردو فتوی نوشتند و اتفاق کردند که واجب القتل اند و چراغعلی خان نائب الحکومه هردورا در میدان نقش جهان اصفهان بفتوای فقها اسلام مقتول نمود .

روضه الصفا

--- صفحه ۲۱ ---

کشیدند و بعد از سه روز آنچه از اعضا ابدان باقی ماند مدفون و مستور ساختند ولی ارازل اکتفا نکرده اجساد را از تحت اطباق سنگ و خاک بیرون آورده چندی بنهایت زشتی و فظاعت رفتار کردند آنگاه بسویی برده تحت خاک و خاشاک ناپدید نمودند.

شروع فتنه عظیمه نیریز و قتل میرزا زین العابدین خان

و در اثنا آن احوال نیران فتنه عظیمه ثانیه در نیریز که نتیجه آثار ممتده فتنه سابقه مشروحه در بخش دوم بود ملتهب گشت و علت آنواقعہ تعرضات و قساوتهای متمادیه حکمران نیریز میرزا زین العابدین و مؤسسین فتنه‌اولی بود که برای جلب اموال و طلب استقلال موافق میل میرزا تقیخان امیر کبیر و ناصرالدین شاه و رؤسا دولت و ملت بقلع و قمع این آئین و جماعت بابیه برخاسته آنچه خواستند وارد آوردند و جمعی از مؤمنین را که پس از شهادت جناب آقا سید یحیی و حید اکبر واصحابش برای تحفظ خویش از شدائد و قتل گرسنه و برهنه فراری و متواری شدند پیوسته تعقیب کرده از تعرض بعائله بینوایشان چیزی را فرونگذاشتند و ما تفصیل آن شدائد و مصائب را در دو بخش سابق آورده نگاشتیم که عدّه از آنمظلومان ناچار برای دادخواهی جانب طهران شتافتند و تا در منزلی رسیدند و بیاسودند و شب را در بستر خواب بودند ناگهان مأمورین و غلامان ایالتی فارس که از طهران عودت بشیراز میکردند خبر یافته بتاختند آنانرا دستگیر نموده با خود بشیراز بردند

و فقط یکتن از آن مظلومان گریخت و بطهران وارد شد و سائین را در شیراز تسلیم والی فارس دادند و او امر بتبری ازین امر

وسب و لعن کرد و آنان کلمه سو برزبان نراندند لاجرم

چراغعلی خان نائب الحکومه اصفهان دوازده نفر از جماعت بابیه که خود را باسامی سامی ائمه اثنا عشر مسمی نموده بودند قبل از ظهور فساد بدست آورده در حضور علما و اعلام ارتداد آنها ثابت شرعی گردانید بقتل رسانید. **حقائق**

الأخبار ناصری

--- صفحه ۲۲ ---

لاجرم حکم داد تا در میدان شیراز ایشانرا بشهادت رساندند و آن يك که در طهران وارد شد سعی در دادخواهی و رفع ظلم نسبت ببابیان نیریز همی کرد و این اخبار بسمع میرزا زین العابدین خان حکمران رسید و موجب مزید عناد و تعرضش گشت و بر رجال و نسوان و کبار و صغار رحم ننمود و چون معدودی از اسیران مذکور را از شیراز عودت داده تسلیم وی کردند همینکه شیخ یوسف را باغل و زنجیر نزد وی حاضر داشتند فرمان داد گوش آن مظلوم را بریدند و چند تن دیگر بقدری

بعضی از مورخین چنین آوردند که چون جمعی از دشمنان حکمران در کوه مسمی ببالا طارم هجوم برده چند تن از کارکنانش را زخمی کردند و بحکم وی جمعیت بتعقیب آنان برآمدند و کاری از پیش نبردند در آن موقع خان با اشد عناد بصدد بابیه برآمد و آنانکه در حبس وزیر زنجیرش بودند بقتل آورد از جمله غلام رضا یزدی و شیخار مهدی در آنوقت مقتول شدند و دو تن از نسوان بابیه خود را بچاه افکنده هلاک نمودند و سه تن را بطهران فرستاد ملا محمد و حاجی قاسم

وحسین ولد علینقی وآنرا در طهران در واقعهٔ مذبحه ۱۲۶۷ شهید کردند و نیز ملا احمد از بابیه در انبار حبس خان وفات کرده و چند تن دیگر فرار کردند تا در سه منزلی طهران هنگامیکه آسوده خفته بودند چند نفر از نوکران فرمانفرما که مکتوب فتح نامهٔ نیریز برای شاه میبردند تصادفاً آنرا شناخته دستگیر کرده بشیراز نزد فرمانفرما بردند و اسامیشان چنان بود کربلانی ابوالحسن و آقا شیخ هادی خالوی زوجهٔ وحید شهید و میرزا صفی و ابول ولد حاجی زین العابدین و اکبر ولد عابد و میرزا حسن و برادرش میرزا بابا و این هشت تن را در میدان سربازخانهٔ شیراز شهید کردند و آقا شیخ یوسف و ساترینرا با کند و زنجیر بنیریز برای خان فرستادند و او حکم داد گوش آقا شیخ یوسف را بریدند و دیگری را مهار کردند و دیگری را چوب زدند و چند نفر را زیر چوب شهید کردند که اسامیشان چنین بود کربلانی میرزا محمد شیرعسکر و تاجالدینرا شب در محبس شهید ساخت و جسدشرا در چاهی انداختند.

--- صفحه ۲۳ ---

بقدری زدند که زیر چوب جان دادند و گماشتگانش اجساد آن شهدا را در چاهی ریختند و برخی دیگر را بینی سوراخ کرده مهار نمودند و نیز نگاشتیم که ملا محمد و حاجی قاسم و ملا احمد و حسینعلینقی از بابیان نیریز از چنگ زین العابدین خان خلاصی جسته خود را بطهران رسانده بکمک بابیان آنجا تظلم و دادخواهی کردند و میرزا زین العابدین دم بدم بر قساوت و سختی بیفزود و اموال و املاک بابیان را بر بود و برایشان محلّ آسایش باقی نگذاشت لاجرم بابیان متفرّق در جبال متدرّجاً یکدیگر را پیدا کرده انجمن نمودند و در مثال احوالشان و عیالشان سخن گفتند و از تعقیب و اقدامات حاکم و علماً افتی بیان داشتند و بر همه مکشوف گشت که هرگاه چون غزالان صحرا و ماهیان دریا و مرغان هوا شوند دشمنان دست از ایشان نکشیده مال و عیال و جانشانرا دستخوش آمال خود نمایند لاجرم پی خونخواهی برای وحید و اصحاب شهید مصمم گشتند و کمر بر قتل

حکمران و دیگر ظالمان بستند و این اوضاع پس از واقعه آقا سید یحیی وحید که در بخش دوم شرح دادیم تا تقریباً یکسال و نیم امتداد یافت و بالأخره در فصل خریف که بابیه در باغستان جبال شیره انگور میگرفتند جمعی بکوه بالاطارم بکارخانه شیره پزی خان حاکم هجوم بردند و دوسه تن از بستگان ویرا زخم‌دار نمودند همینکه اینخبر بوی رسید گروهی مسلح بجبال فرستاد که بابیه را دستگیر کنند ولی کاری نتوانستند و بابیه نیز استعداد حمله و هجوم برخان نداشتند و اینواقعه مزید بر موجبات مذکوره شده مقدمات فتنه برخاست و جوانی میرزا علی نام که بسیار شجاع و صاحب اعتبار و قبيله در نیریز بود و بنام علی سردار مشهور گردید مخفیانه از کوه بقصبه وارد شد مساعدت بعائلات و ارامل و ایتام بابیه همی نمود در ظلمت شب مسلح بشمشیر درب خانه های يك يك رفته هرکهرها محتاج قوت و لباس و روشنائی دید شبی دیگر بایشان رساند و این اعمال را بنوعی از خفا و احتیاط انجام داد که متنعمین منعم را ندانستند تا آنکه بعضی ویرا دیده شناختند و با همه منع و تحدید که کرد اینخبر منتشر شده بسمع خان حاکم رسید و شبی سر راه بر او بسته دستگیرش نمودند

--- صفحه ۲۴ ---

و انواع جفا و ستم بر او وارد آوردند و او بالأخره رهائی یافت و بآعمال مذکوره امتداد و مداومت داد و بهمت تمام از ضعف و درماندگان همی دلجویی نمود و بآتفاق و اتحاد تحریص و تشویق کرده عموم را بقیام و هیجان برانگیخت و میرزا زین العابدین خان متدرجاً مطلع شد و جواسیس و مأمورین

بسیار پی دستگیری ایشان گماشت و جمعی مسلح بحفظ خانه خود مأمور ساخت بدون جمعیت مسلح ذهاب و ایاب بجائی نمی کرد و سائر او را نیز کمال احتیاط نمودند ولی در جمع این طائفه دوتن بهدایت و قیادت قیام کردند اول میرزا محمد حسین قطب مذکور از مشاهیر بابیه نیریز که نامش را ضمن شرح احوال وحید شهید واصحابش در دو بخش سابق نیز آوردیم چندی در طهران بسر برده عودت بوطن کرده بقیادت بابیه پرداخت و جمیع اینطائفه در نیریز از علماً و اشراف و غیرهم مطیع و منقاد او شدند و او خود را برجای آقا سید یحیی وحید اکبر قائم شمرده مأمور و مبعوث بخونخواهی از او و از حضرت ربّ اعلی میخواند دوم علی سردار مذکور که مردی بهار و بصفت علو همت و سخاوت و لیاقت آراسته بود و بتدریج احوال و ایام قریب هشتاد تن از بابیان گردآمدند در جبال مجتمع گشتند و در لیالی انجمن آراسته از مصائب وارده بر جناب وحید واصحاب و فظایع صادره از حکمران سخن گفته در جستجوی وی برآمدند تا او را بقتل رسانند ولی او را بدست نمیآوردند چه خان حکمران از این امور مستحضر شده احتیاط را از دست نمیداد بنوعیکه چون از خانه بگرما به میرفت انبوه مسلمین که او را احاطه داشتند اطراف و بالا و درون حمام را نیز فارغ نمیگذاشتند و شب و روز در تجسس از بابیان بودند و اگر فردی از آنان را بچنگ میآوردند بلا درنگ باشد عقاب میگشتند تا عاقبت پنج تن از اهل محله خان حاکم کربلای محمد نام و سه پسرش خواجه محمود و خواجه حسن و خواجه علی و استاد قاسم بنّا خانه خان که عزم قتل هر پنج داشت از وی بیزار شده مصمم بر قتلش گشتند و خان در شب جمعه بقراشباشی خود کربلانی صادق نام دستور داده گفت که صباح بعد بحمام میروم و پس از فراغ از آن

--- صفحه ۲۵ ---

از آن سوار براسب بتفرّج خواهم رفت وتو باید جمعیتی مسلح را بمحلّه چنار سوخته برده هفتاد نفر را که موجب صورت اسامی از اینطائفهاند اسیر کرده بمحبس ودر قید اندازی چه میخواهم در این روز همه را بیکبار در دیکها ریخته بجوشانم واین خبر بواسطه شخص صادقی به پنج تن مذکور رسید لاجرم پی حفظ یاران برخاستند وبا عائله خود وداع بازپسین کردند وقبل از طلوع فجر بحمام درآمده در خلوت خانه ها خودرا مخفی کردند وچون صبح شد وگماشتگان حکومت حسب المرسوم حمام را خلوت کردند وبر بام ورختن جمعی از مستحفظین مسلح حاضر شدند وبر برج عمارت خان که مشرف بر درب حمام بود نیز جمعی تفنگدار نشسته منتظر قیام ودفاع گشتند میرزا زینالعابدین خان با اسلحه بگرمابه داخل شد ودلاک بخدمتش مشغول گشت ناگهان پنج تن مزبور از مرصد بیرون آمده با نهایت قوت بیکبار براو هجوم بردند وبا آلات گجبری وتیغ سترون موی سر ورو که از دست سلمانی حمام گرفتند چندین زخم شدید وارد آوردند دلاک بیرون دوید وجمعیت مستحفظین را که در رختن وبالای سقف واطراف حمام بودند خبر کرد بحمام ریخته با چهار تن آنان که حاضر بودند درآویختند وهمگی را بر زمین انداخته با تیغ وکتاره وخنجر ریزه ریزه نمودند وخان مجروح را برختن کشیدند درآنحال استاد قاسم که بغایت شجاع وبیباک و برای یقین یافتن بختم حیات خان در زاویه اختفا مترصد بود سخنش را شنیده دانست که زندهاست وبا کارد بنائی بسوی وی بیرون جسته وفریاد زد که هنوز زنده و ملازمان خان با تیغ بیدریغ براو هجوم برده شکمش را دریدند چنانکه امعایش بیرون ریخت ومعذک خودرا از چنگ قاتلین رها ساخته بخان مجروح رساند وشکمش را با کارد بدرید و دست بشکم دریده اش فرو برده امعایش را بیرون کشید پس او را نیز بگشتند ومیرزا زینالعابدین خان چند ساعتی دیگر زنده بود آنگاه

درگذشت و واقعه مذکوره در نیریز و حدود و اطراف شهرت یافته موجب شدت خوف و بیم مخالفین و قوت قلب مؤمنین و آزادی و قدرت و تسلطشان گردید و نیز در شیراز و دربار طهران منتشر گشت

فتحعلی خان بن میرزا زین العابدین خان مقتول که فعلاً از اشراف و حکمرانان نیریز بود حسن عقیدت نسبت بامر ابدع ابهی حاصل کرده اظهار انقیاد و ابراز مساعدت باین طائفه میکرد .

--- صفحه ۲۶ ---

سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری _ ۱۸۵۱ میلادی

هلاک میرزا تقیخان امیر کبیر و استقرار میرزا آقا خان نوری و قیامش بدفع فتنه نیریز در اوائل بهار سال ۱۲۶۸ ه ق میرزا تقیخان امیر اتابک مورد انزجار خاطر و تغیر شاهی گشت چه از جهت کمال غرور و استکبار و استبداد و اعتنا باحکام شاه نداشته او امر و نواهی او را منسوخ و ملغی میکرد و آنچه خود صلاح میدانست جاری مینمود و شاه را جوانی عاری از لیاقت تصدی بامر سلطنت میشمرد و چون طبیعتی شدید و مزاجی فظ غلیظ داشت اغلب امرا ایران از او متنفر بودند و نوبتی راتبه نظامیان لشگری را تقلیل کرده آنان انبوه شده بر او شوریدند و او ناچار پناه بمیرزا آقا خان اعتماد الدوله برده تا کار وی را با آنان توفیق و تنظیم داد و بالجمله شاه میرزا تقیخان را معزول و مخدول و مردود و مطرود داشته نفی و حبس در کاشان نمود و بالأخره در حمام فین ویرا بحکم شاهی هلاک کردند و در هنگامیکه دژخیمان و غلامان شاهی ابلاغ حکم کرده عازم قتل او شدند تنبّه بعلت اصلیّه مجازات خود شده اعتراف بخطأ خویش نموده گفت اصلاً مصلحت دراین نبود که متعرض

سید باب و تابعانش شوم و من در قتل سید تقصیر و اشتباه بزرگی کردم و اینک جزاً آنرا میبینم و میرزا آقا خان مذکور را شاه صدارت داده متدرجاً اختیارات تامه بخشیده در امور لشگری و کشوری مستقل ساخت و بلقب صدر اعظم برافراخت و او بنوع سیاست مداری و رفق و تدبیر که در طبیعتش بود شروع برتق و فتق معضلات امور مملکت خصوصاً اوضاع بابیه نمود و در آن هنگام طهماسب میرزا مؤید الدوله عم شاه والی فارس بود و میرزا آقا خان حکومت نیریز را برای اختلافاتی که در امور کشوری آنجا راه یافت

روز بیست و پنجم محرم میرزا تقیخان اتابک اعظم از منصب امارت نظام و وزارت عظمی و لقب اتابکی و سائر مناصب و مشاغل بکلی خلع و معزول شد و میرزا آقا خان اعتماد الدوله بجای او بمنصب صدارت عظمی انتخاب و مفتخر گردید

منتظم ناصری

--- صفحه ۲۷ ---

یافت از ایالت فارس مجزی ساخته استقلال بخشید و میرزا نعیم نوری را باتقویت تمام مأمور حکومت آنجا نمود و دستور سیاست و تدبیری باو تعلیم کرد که با بابیان راه رفق و مدارا پیش گیرد و آزادی و مقام دهد پس آنرا بدام کرده دستگیر نماید بناً علی هذا میرزا نعیم خالوی خود میرزا بابا را با سوارانی چند مقدمه بنیریز روانه

در این سال ۱۲۶۴ امیرزاده مؤید الدوله طهماسب میرزا بایالت درانی مملکت فارس مخصوص گشت بعد از ورود بفارس نسبت باعظم و اواسط الناس رأفت و عظوفت اظهار و نظمی کامل بروی کار آورد ولی بسبب امور صدارت عظمی کاخ عمارت ارتش پی

بهاً نور بود وقصور ایران ایوان جلالتش در غایت قصور وفتور حاکمی محکوم بود وامیری مأمور لا علاج ازین بود که تعذیات میرزا نعیم را در جوکات کآن لم یکن انگارد واقاویل باطله مهرعلیخان را وحی منزل شمارد وفقراً ومظلومین نیریز وداراب جرمها بحکم عمومی بابی دادند وضعفا وملزمین جهرم وقیر وکازرین را خارجی وریائی خلاصه حین ورود مجدداً هنگامه نیریز روی نمود واصل این مقدمه چنین بود که حکومت دار بگیرد ونیریزرا بمیرزا نعیم لشکرنویس باشی فارس که صدر اعظم را برادرزن وبنی عم بود مفوض داشت درین ایام حکومت از صامت وناطق مهما امکن اثر نگذاشت اهالی نیز بستره آمده معدودی از بقیه جماعت بابیه که در خفا وزوایا بسر میبردند باخراج نائب میرزا نعیم که عامل خراج بود برانگیختند چون این خبر بمیرزا نعیم رسید بنوع دلخواه خویش خدمت امیرزاده موید الدوله معروض گردانید چون بسبب اتفاق بابی ومحل نیریز ظاهراً دور از صدق وصواب نمینمود مسموع افتاد ولی چون موید الدوله مردی خداپرست وظاهر الصلاح بود طریقه احتیاط وحزم را از دست نداده قطع وفصل این ماجری بزمامه خود میرزا نعیم نهاد با جمعی از پیاده نظام ودو جراره توپ وتفنگچی چریک بسفر نیریز مأمورش گردانید ودر عشر آخر محرم خود میرزا نعیم بنیریز رسید خود سفر کاربمقامتت ومبارزت انجامید جمعی کثیر از صالح وطالح و فقیر وشیرین نیریزی مقتول گردید وبرخی را نیز اسیر دستگیر نموده مغلولاً بشیراز آوردند مویدالدوله بحضور احضار پس از تحقیق واستفسار اشرار را بداریوار فرستاد و اخیاررا متعرض نگردید ولی چون انجام این امر مهم عظیم از میرزا نعیم بانجام رسیده بود واشتهارش لازم مینمود بقیه السیف را بدار الخلافه طهران فرستادند

حقائق الأخبار ناصری

میرزا نعیم لشکرنویس باشی در سال ۱۲۱۹ در شیراز متولد شد واز جمله نوریهای ساکن شیراز بود وشغل غالب اوقاتش لشکر نویس باشی سپاه مأمور فارس بود و هنگامی حکومت وسرپرستی حدود نیریز وداراب و جهرم وغیره را داشت وبالاخره در سال

فارسنامه ناصری

۱۲۹۲ در شیراز درگذشت

روانه داشت و میرزا بابای مذکور در شهوری چند که قبل از ورود میرزا نعیم حلّ و عقد امور نیریز میکرد ابدأ تعرّض ببایبّه نمود تا آنکه میرزا نعیم با دو فوج سرباز و استعداد مقاتلت ورود بنیریز نمود و علی سردار شهیر مذکور و بابیان از او مراسم استقبال و اجلال بجای آوردند و در چند روز اوّل تعرّضی نکرده حیلّه و تدبیری اندیشید که بدون احتیاج باعمال اسلحه ایشان را دستگیر سازد لذا مأمور مخصوص چاپلوسی بمحلّه بابیّه فرستاد عنوان دادگستری و احقاق حقوق مظلومان از درثه میرزا زین العابدین خان بمیان آورده ایشانرا امیدوار ساخت آوردن آنکه که زوجه میرزا زین العابدین با میرزا نعیم در خلوت ملاقات کرده وعده نوید داده از او خواست انتقام شوهررا از بابیّه گیرد و چنین تدبیر نمود که بنوع مذکور آنان را در دار الحکومه مجتمع ساخته دستگیر کنند وبالجمله روزی قریب یکصد و پنجاه تن از ارکان اینطائفه در دار الحکومه حاضر شدند پس يك فوج سرباز که بموجب دستورش در قلعه دار الحکومه مختفی و مترصد گشتند در قلعه را بسته شلیک کرده مانع از دخول و خروج شدند و با عوانان و مستخدمین حکومتی ریخته تمامشانرا اخذ کرده بحبس و قید انداختند و بعضی را چوب زدند و میرزا حسین قطب و علی سردار نیز در آنمیان بودند و میرزا نعیم ما وقع را بصدر اعظم خبر فرستاد و او بعرض شاه رسانده حسن تدبیر و خدمت بنمود و شاه تشریف بمیرزا نعیم ارزانی داشته فرمان صادر کرده باجمعی سواران و مأمورین بشیراز روانه داشت تا همه محبوسین را از نیریز تحت الحفظ بطهران ببرند و در خلال آن احوال عائلات محبوسین و باقی بابیّه نیریز شب ها و روزها در نهایت تشویش و اضطراب گذرانند و میرزا نعیم برای تأدیه رواتب و تعیین تکلیف سربازان ناچار از رفتن بشیراز شد و اسماً تمامت محبوسین مذکوررا صورت نوشته بمیرزا بابای نایب الحکومه سپرده

روز شنبه بیست و هشتم شهر جمادیاولی هشت ساعت وسی و شش دقیقه از روز گذشته آفتاب از برج حوت بحمل تحویل نموده
وسلام عام در تالار تخت مرمر باشکوهی منعقد گردید.

منتظم ناصری

--- صفحه ۲۹ ---

سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری _ ۱۸۵۲

سپرده دستور داد که همگی را در حبس نگهدارد تا تکلیف از مرکز برسد و خود با فوج سرباز
بشیراز رفت و در غیابش میرزا بابا خواست از اهالی قریه قطره که همگی مسلح و جنگی و از
خویشان و انصار خان حکمران مقتول بودند تحصیل عوارض مالیات دولت نماید و آنان سربطغیان
برکشیده عصیان ورزیدند و گماشتگان ویرا زدند و از اقعادشان و اخذ مالیات عاجز گشت در این
هنگام برخی از اهل قصبه با او گفتند اجرا این مقصود از عهده علی سردار بشایستگی انجام پذیرد
و صلاح چینیاست که بابیه از حبس بیرون آورده ملاطفت و اظهار محبت کرده مأمور اخذ مالیات
و اخضاع عصات سازد و او نیز چنان نمود و بعلی سردار تشریف خلعت داده آنانرا مأمور بقطره
کرد و اهالی قریه را بیم و هراس فراگرفت و مالیات مطلوبه بیزحمتی وصول یافت و از آنسو مؤمنین
شیراز از قضیه قرب ورود سواران و مأمورین شاهی مطلع شده ببابیه نیریز بواسطه نیک امینی
خبر رساندند و آنان اجتماع نموده بعد از مشورت مصمم بمدافعت و مقاتلت گشتند و سه نقطه را
محل اجتماع و تسلیحات قرار داده سنگر بسته مستعد کارزار گشتند چنانکه جماعت معلمین و اهل

علم در خانه ملا محمد مؤمن مجتمع و علی سردار با تفنگدارها در خانه خویش و مشهدی میرزا حسین قطب با بستگانش در باغ از خارج قصبه مهیا شدند و دم بدم بارسال رسل از حال یکدیگر اطلاع مییافتند و همینکه سواران و مأمورین بشیراز رسیدند میرزا نعیم مکتوبی بمیرزا بابا نوشته با آنان بنیریز فرستاد تا بابیان را بیدرنگ اخذ کرده بشیراز و طهران ببرند و سواران بنیریز آمدند و میرزا بابا ناچار بصد آن شد که بتدابیر و حیله بر بابیان دست و کس نزد ایشان فرستاده ابلاغ داشت که چون در فلان سرحد مملکت جمعی از اشرار سر بطغیان بر افراختند و این سواران مأمور سرکوبی آنان هستند اولی آنکه شما نیز مساعدت نمائید و جماعت خود را حاضر سازید تا بالاتفاق انجام این مقصود دهید و پی در پی از این قبیل ابلاغات نمود و بابیان

--- صفحه ۳۰ ---

و بابیان جواب نفی فرستاده گفتند که ما اینک صلاح خود را در اقدام باینگونه از امور با اینکه دستوری از دولت نرسید نمیدانیم و میرزا بابا دانست که دیگر بار در دام حيله او نیفتند و مضطرب شده برای رفع مسئولیت نزد شاه و صدر اعظم چند تن از تفنگداران غیر بابی را بدون تقصیر گرفته محبوس نمود و میخواست آن بیچارگانرا بنام بابی بطهران فرستد ولی ملتفت این نکته شد که تا چندتن بابی همراه نفرستد نتیجه مطلوبه حاصل نشود لذا قریب دوهزار تن مسلح گرد آورده حکم داد تا اطراف بستان مزبور را گرفتند لکن جرئت نیافتند که داخل شوند لاجرم قراشان حکومتی را امر نمود تا جلو افتاده داخل بستان شدند و هجوم بردند و بابیه بدفاع برخاسته با چوب و سنگ و شمشیر و ششپیر مهاجمین را خارج کرده تکبیر گویان از باغ بیرون آمدند و در همانحال علی سردار و همراهانش و سائرین از بابیه نیز از محال خود بیرون آمدند و از سه جانب صدا بتکبیر بلند

کردند و اطراف جنگجویان مهاجمین را محاصره نمودند و بایکدیگر مقابل شده همه و فریاد از هرسو بلند گشت و اسلحه جنگ در دستها صعود و نزول یافت در آنحال جوانی از بابیه محمد نام بن میر احمد کفن بگردن انداخته از باغ بیرون جست و با شمشیر برهنه حمله کرد و از شجاعت و قدرتش جمعیت مهاجمین ترسیده فرار برقرار اختیار نمودند و دل از دست داده بگریختند و او از عقب راند تا بدرب دار الحکومه رسید و جوان دلیر در آنجا گرفتار اعدا گشته او را حبس کردند و عده بابیه بیش از دویست نفر نبود و مهاجمین و اعدا جمعیت کثیره داشتند و تا هنگام غروب آفتاب میدان کارزار و هنگامه گیرودار گرم بود و آنعده قلیل یکرشته چاههای قنات را سنگر ساخته از صبح تا شام قتال نمودند و دم بدم قریب پانصد الی ششصد تیرتفنگ همی شلیک شد و در آن روز ملا محمد و دوتن دیگر از بابیه را اعدا در حال انفراد یافته گرفتند و میرزا بابا ایشانرا حبس نمود تا عده دیگررا نیز بدست آورده مجازات نمایند بالاخره هشت تن دیگر از ایشانرا نیز یکی محمد بن میر احمد مذکور و دیگر محمود بن حیدر بیگ دیگر عبدالله بن عسکر شبان و نیز

--- صفحه ۳۱ ---

و نیز احمد بن مشهدی اسماعیل و علی و مراد و رضا نام از اهل بوانات و دیگر خواجه غفار از اصحاب آقا سید یحیی و حید شهید که آنجناب از وی رضایت نداشته منافقش میخواند دستگیر کرده در زندان زیر برج عمارت خان حکمران مقتول مذکور محبوس نمودند و آنان با یکدیگر مشورت کرده قرار دادند برج را سوراخ کرده بگریزند و شبها آب ریخته با کارد همی کنند تا نزدیک بان شد که برج سوراخ شود و خواجه غفار مذکور را خوف فرا گرفته منافق و خائن شد و بمیرزا بابا خبر فرستاد که مرا بی تقصیر گرفتار کردی چه که بابی نیستم و این گروه بابی اند و برج را سوراخ

کرده می‌خواهند بگریزند میرزا بابا مسرور شده او را حاضر نمود و گفت اگر تو بابی نیستی باید همه ایشانرا سر ببری تا مستخلص شوی و او در جواب گفت برای اجرا این امر حاضرم پس بامر میرزا بابا همه را از زندان بیرون آورده درب مسجد مشهور بمسجد نظریگی مهیا ساختند و یکی را که محمد نام جوان سابق الذکر بود آقا رضا بن آقا علینقی از اعدای نیریزی با پیشتاب شهید نمود و سائرین را بالتمام خواجه غفار مذکور سر ببرید و میرزا بابا او را مستخلص و رها کرد و پدر خواجه غفار پیوسته در حق وی چنین میگفت که همانا این ملعون منافق پسر من نیست بلکه از جای دیگر است و چون شب شد مهاجمین بمحل خود برگشتند و بابیه از واقعات مذکوره دانستند که عاقبت امرشان بشدت وضیق میرسد و همان شب از معموره خارج شده ببوستانی مشهور بنام بیدالنگ واقع بر دامنه کوه بمسافت نیم فرسنگی نیریز که اشجار آنرا غالباً وحید شهید بدست خود غرس کرده بود مجتمع شدند و مدت سه شبانه روز مشورت کردند و با روح قوی اتحاد و جانفشانی متعاهد شدند که با یکدیگر بمساوات و مواسات کامله سرکرده از کل شوون خانه منقطع شده بنصرت امر جدید و بخونخواهی از دما مسفوکه شهداً قیام کنند و مخالفین و قاتلین را که اقدام بظلم و قتل وحید شهید و سائر اصحاب نمودند بمجازات رسانند و در آنجا اقامت گزیدند و مصمم شدند که چون امید نجات از دست ظلم اعدا ندارند در طریق سعادت آخرت کوشند و جمعیت رجالشان بعداً چهارصد رسید و بعد از سهروز شبی داخل قصبه شده عیال

--- صفحه ۳۲ ---

عیال و اطفال و اموال خودرا جمع کرده سوی جبل بردند و شماره نسوان و اطفال متجاوز از ششصد بوده همگی را در باغستان دامنه کوه محل دادند و رجال در بالای کوه سنگر بستند و در دامنه کوه

مذکور انجیرستان بسیار بود و اهالی نیریز باغ و بستان داشتند و نیمی از اهالی در آن فصل در بستانهای خود بسر میبردند و برای تعصب و غضب شدید که از واقعات مذکوره یافتند چند بار تعرض و حمله بر بابیان نمودند و آتش غیرت ایشان برافروخته ببوستانها هجوم کرده هرکس را که ادبیتی با أصحاب رسانده و یا سب و لعن نموده بکیفر اعمال رساندند چنانچه همه روزه چند نعل از معاندین بقصبه آورده در دار الحکومه میانداختند و میرزا بابا سخت در خوف و هراس افتاد و تفصیل واقعات را بطریق مبالغه و اغراق بمیرزا نعیم و شاهزاده والی فارس نگاشته کمک طلبید .

ورود افواج و شروع مقاتلات خونین و شکست اردو

لاجرم طولی نکشید که میرزا نعیم با فوج سرباز گلپایگانی و توپ و آتشخانه و با فرمان فرمانفرما برای چهار بلوک که آنچه سوار و تفنگچی و کمک لازم باشد برای وی بفرستند وارد نیریز شد و در مدت بیست روز قریب هزار نفر تفنگچی اصطهباتی و هزار نفر عیائلو بسرداری معصومعلی خان قرت وارد شدند و از نیریز و توابعش نیز هزار نفر بسرداری میرزا یوسفخان کلانتر نیریز و محمدرضا خان برادر میرزا زین العابدین خان مقتول و ملا حسن ولد ملا علیمحمد که چنانچه در بخش دوم نگاشتیم بضراب گلوله تفنگ بابیه از منار و مسجد بزیر افتاد و عده دیگران از بزرگان و کدخدایان هر محلّ مجتمع شدند و اطراف بابیه را از هر گوشه و کنار احاطه کردند و بابیه چون اوضاع را وخیم مشاهده کردند مهیای برای تحکیم مواقع خود و مقاتله گردیدند و با اعتقاد و اعتماد کامل بحقانیت خود در راه دین و آئین دل بر مدافعت و جانفشانی نهادند و نسوان و اطفالرا در باغ سابق الذکر آسایش و آرامش داده رجال در بالای جبال استقرار گرفتند محلّ اقامت و تحصن خویش

را برکوه مرتب و مهیا و معابر و محال آمد و شد را سد نمودند و سرراهها را سنگر ساخته علمهای
سرخ افراختند و چهل سنگر مرتب

--- صفحه ۳۳ ---

مرتب و مستحکم نمودند و در هر يك جمعی را معین و رئیس مقرر داشتند چنانچه سنگر آستانه
بمشهدی درویش و اگذار و سنگری دیگر بسرداری خواجه قبلی و دیگر بسرداری میر اسماعیل
و دیگر بسرداری حاجی قاسم و دیگر بریاست ملا شاهعلی و بر همین طریق هر سنگری باختیار
و اقتدار سرداری بود و چند تن از دلیران را بسرکشی و اختیار داری کل سنگرها ممتاز ساختند
و اعظم و بزرگان را بریاست و نقابت بر کل معین نمودند و رئیس بر کل میرزا حسین قطب بود که
دستورهای او را واجب الاطاعة و من جانب الله میشمردند و علی سردار رئیس کل قوای جنگی
و حاجی شیخ عبد علی قاضی و نیز آخوند ملا عبدالحسین و پسرانش با ملا علی و پسرانش و ملا
علی دیگر و کربلای هادی که از بزرگان این طائفه بودند تمامت آلات حرب و ما یحتاج جمعیت را
نگهداری میکردند و ملا علینقی بن ملا عبد الحسین و وظیفه نویسندگی و انشاء مراسلات بعهده داشته
بغایت احترام میزیستند و از جمله بابیان نیریز هفت تن بودند که غالب شجاعتها از آنان بروز
و ظهور کرد و مشهور بنام هفت نفری شدند نخست باقر بن میر احمد دوّم کربلانی عسکر بیرقدار
و دیگر حاجی بن اصغر و نیز علی بن احمد گرمسیری و حسین بن مشهدی اسماعیل و حسین بن
هادی و حسن بن میرزا و هر کاری بمستحق و مستعدش مفوض و مرجوع گردید و در اینموقع پسر
کوچکتر ملا عبدالحسین مذکور پی دیدن آقا سید جعفر یزدی از اصحاب و حید شهید که در دو بخش
سابق شرح احوالش را آوردیم بهرات بود در آنجا خبر بشنید و خود را بدامنه کوه رسانید و بکوشید

تا بالآخره شهید شد و پنج تن از علماً اصطهبانات ملا فضل الله ملا محمد علی ملا محمد باقر کربلانی صفر کربلای محمد اسماعیل در اردوی اصطهباناتی بودند و از مابین مقاتلین خارج شده ببالای کوه برآمده ببابیّه ملحق و بالآخره شهید شدند و بالجمله انبوه اردوی عیانلو و قرت و جیان و اصطهباتی که حسب فتوای علمای خود تشنه خون بابیان بودند و عده شان بدو هزار رسید سابقاً جسته اطراف کوه را محاصره کردی بنای هجوم را گذاشتند و از هر سو حمله ور شدند و هنگامه جنگ گرم شد و گلوله آتش بر اصحاب همی باریدند و رو بسنگرهایشان رفتند و قریب سی سنگرشانرا بتصرف آوردند و ایشان قوای

--- صفحه ۳۴ ---

قوای خود را در دو سنگر مجتمع نمودند و طرفین چنان نزدیک بیکدیگر شدند که هرگاه شخصی از سنگر یکطرف حرکت میکرد در سنگر مقابل شناخته میشد و در آن محاربه رشادت بی نظیر از بابیان نیریز بظهور آمد چنانکه یکتن از تیراندازان اصطهباتی خود را در محلی خفی خلف سنگی گرفته سه تن از اصحاب را با گلوله مقتول نمود که نخست اسماعیل خواجه احمد متولی بفته خواجه احمد واقع در یکفرسنگی نیریز دوّم شعبان بن عابدین سوّم محمد ولد ملا حسین و دیگر ملا علی ولد آقا بابا و ملا حسین ابن ملا علی محمد زخم دار شده بعد از چند روز درگذشت در آنحال یکی از بابیّه تقی بن صفر بی تأمل شمشیر کشیده بسوی وی شتافت و چنان بر دهنش نواخت که نیم سرش را بدور انداخت و بچابکی خویش را بسنگر رساند در آنوقت علی سردار با خستگی تمام که از حرب و ضرب داشته بسنگر وارد شد و اظهار گرسنگی کرده گفت هرچه از خوردنی دارید بیاورید قدری نان خشک و مغز گردو برایش مهیا کردند خورد و قدری بیارمید و محمد نامی در

حالیکه بخدمت پرداخت گلوله از اعداً بفرقش اصابت کرده شهید شد و علی سردار برآشفته از سنگر خارج شده باسیف مسلول بر گروه اعدا زد و جمعی از احباب نیز بعقبش رفتند و حمله برده جمعیت اعدا را از جای کردند چنانکه انبوه اردو روی بگریز نهادند و اشیا و لوازم خود را برجای گذاشتند و از شدت اندهانش تا چهار فرسنگ دور از نیریز قرار نگرفتند و باییه در عقبشان همی راندند و جمعی از فراریان را از دم شمشیر آبدار گذراندند و بیست و یک تن را در سنگری اسیر گرفته ببالای کوه برده سر بریدند و اجسادشانرا بپائین افکندند و اینواقة غلبه و قوت باییه در ساعتی بعد از ظهر واقع شد و میرزا نعیم و تفنگچیان نیریزش از شکست مهاجمین خبر نیافتند و او مکتوبی بواسطه مشهدی جعفر نامی بلشگریان روانه داشت مضمون اینکه فردا در موقعیکه چهار ساعت از طلوع آفتاب بگذرد باید شما از سمت جنوب و نیریزیان و همراهانشان از سمت مشرق و محمدرضا خان و میرزا یوسف کلانتر مساعدت کنند و سربازان با توپ و استعدادشان و از سمت دهنه شکاف کوه بیکبار بر باییه حمله برده قلع و قمع کنیم و پادشاه را از خود راضی و جلب عزت و سر

--- صفحه ۳۵ ---

و سرافرازی نمائیم و رسول مذکور بانامه بدست دیده بانان باییه افتاد و او را بکوه نزد علی سردار برده نامه را خواندند و نامه بررا گشتند و با شمشیر و خون بر جسدش چنین نوشتند که ای میرزا نعیم برای مقدمه و تهیة سفرت این قاصدرا روانه جحیم نمودیم تا برفیقانت بشارت قرب و ورودت را رساند و از این امور مذکوره جنگجویان نیریزی بیخبر بودند و با چند تن از سرباز و سرکردگان بسوی کوه شتافتند و متدرجاً قریب چهارصد نفر مجتمع شدند و بعضی از نیریزیان که زنانشان ایمن باین امر داشته در میان باییه بکوه رفتند خطاب عتاب بأحاب کردند که چرا عائله ما را با

خود بالای کوه آوردید بایه جواب دادند که بموجب شریعت وحسب عقیدت خودتان از ذمیت شما خارجند آنان بنوع تعجب و حیرت گفتند این چگونه ممکن است شما ظهور حق را شناختید وما با جمعیت علماً از آن محروم مانیم بایه جواب گفتند بدانگونه که سلمان و ابوذر حضرت رسول الله را شناختند و ملت عرب و یهود با علمانشان محروم مانده جدال و قتال نمودند و در آن حین علی سردار امر داد که عده رشید تفنگچی از اصحاب راه بالارا سد کرده حمله بر جمعیت مخالفین بردند و خود با عده همراهانش در همانحال که گرم سوال و جواب با نیریزیان مذکور بودند طریق فرار را برایشان بسته از هیچ طرف راه ندادند و هدف گلوله آتشبار ساختند و جوانی حسن نام ولد میرزا از اینطائفه شمشیر برکشید و سائرین نیز تفنگها را حمائل نموده با شمشیر حمله بردند و انبوه مخالفین از هیئت و هیبشان دل باخته تمامت اسلحه و اشیاء و مأكولات را برجای گذاشته فرار اختیار کردند و غنیمت و افره نصیب اصحاب گشته آنروز را یوم فرج بعد از شدت نامیدند چه که بسیاری از ایشان اسلحه نداشتند و خوراک هم بقدر کافی فراهم نبود پس تمامت غنائم از قبیل انواع اسلحه و سرب و باروت و نان و لباس و غیره را جمع کرده بسنگرهای خود عودت نمودند و این واقعه عجیبه در نزدیک بغروب آفتاب واقع شده که تقریباً دوهزار نفر از شجاعان منتخب آنحدود بدون آنکه مقاومت و محاربت نمایند از عده معدود منهزم شدند و میرزا

--- صفحه ۳۶ ---

و میرزا نعیم بیخبر بود و هنگام غروب خبر ببایه رسید که میرزا نعیم با توپ و آتشخانه و فوج سرباز گلپایگانی از طریق درب شکاف کوه وارد گردیده قرار گرفتند و موافق دستوری که در مکتوب سابق الذکر داده منتظرند که اردو در فردا از چهار طرف حمله کنند و احباب را قلع و قمع نمایند

علی سردار چنین گفت که سربازان غریب و بی اطلاع از طرق و اوضاع جبال ما هستند و ممکن است فردا راه فرار را پیدا کنند لذا صلاح اینست که امشب بیدرنگ اردورا شکست داده متفرق سازیم و فردا راحت باشیم و اصحاب با اینکه همه خسته بودند رأی ویرا پذیرفته مهیا شدند و او گفت که احتیاج با اجتماع کثیر نیست و دو نوزده نفر انتخاب کرد که يك نوزده از طرف بالا و نوزده دیگر از سمت پائین شیخون بآردو زند و در نیمه شب بدین قصد روانه شدند ولی سید حسین نام رئیس آنده چشمش کم نور بود و چون خواست از روی سنگی بگذرد سنگ از زیر پایش حرکت کرد و او از کوه ساقط گشت و اردو قصدشانرا فهمیده مهیای قتال شدند لکن عده مذکوره فرصت بایشان نداده الله اکبر گویان از دو طرف شلیک کردند و در شلیک اول شیرازه اردو گسیخته روی بفرار نهادند چنانکه میرزا نعیمرا یکنفر بردوش گرفته از میان معرکه بیرون بُرد و همهمه و غوغا برخاست و سربازهای دل دونیم شده که ندانستند از کدام سو بگریزند چون در آن ظلمت شب خانههای چوبی آتش گرفت و روشنایی پدید گشت راه فرار جسته دررفتند و بابیه بغارت پرداختند آنچه یافتند با دو توپ و آتشخانه ببالای کون بردند و بعد از این واقعه آسوده شدند و میرزا نعیم بلا تأمل تفصیل ماجری وقوت و قدرتی که برای بابیه حاصل شد و خطراتی که برای خودش و مردم دیگر محتمل است برنگاشته بشیراز نزد مؤید الدوله طهماسب میرزا والی فارس فرستاد و درخواست سوار و سرباز و توپخانه آتشبار برای قلع و قمع فتنه نمود و مؤید الدوله بلطفعلی خان سرتیب قشقائی نوشته استیصال بابیان را از او خواست

--- صفحه ۳۷ ---

خواست و نیز باصطهبانات دایرج و پنج معادن و قطره و پشنه و دیگر محال نیریز و دهچاه و مُشکان و غوری و رساتین و سرحدات رجمانوا و چهارراهی و قراتی و بهارلو و علیانمو تاق آلو بسرداری احمد خان و خان میرزا و معصوم خان قُرت که در مقاتله سابق الذکر شکست خوردند فرمان نوشت که باید همگی جمعیت آورده متحداً بقلع و قمع بابیه که مغایر مسلمین و مخالف دولت قاجاریّهاند پردازید و از آنزمان تا اجتماع اردوی مذکور در نیریز مدتّ چهل روز بطول انجامید و بابیه که عدّه مردانشان قریب بچهارصد و شماره زنانشان قریب بششصد نفر بود در محلّ خود بالای کوه بنوعی که نگاشتیم با اشیاء و ما یحتاج وافر که غنیمت جستند آسوده زیستند و با تویی که از اردو گرفتند هر صبح و شام رعد و لرزه در ابدان و ارواح دشمنان انداختند و صیت شجاعت و غالبیتشان در آنحدود پیچیده و دیدگان اعدایشان بخواب راحت نرفت شبی کربلانی هادی سردار باتفاق نودوپنج نفر عزم دخول بقصبه و حمله بمحلّه سادات نمودند و مقصودشان سهامر بود اولّ مجازات حاجی سیّد عابد که تفصیل موجب شدنش را برای قتل و حید شهید در دو بخش سابق آوردیم دوّم مجازات میرزا حسین روضه خوان که بنفاق در جمع بابیه داخل شد تدلّل میکرد آنگاه بخانه حکمران مقتول رفته اخبار برای وی میبرد سوّم مجازات زنانیکه بر جسد و حید گل زدند لاجرم بمحلّه مذکوره هجوم برده حاجی سیّد عابدرا با شمشیر برنده هلاک کردند و زنان مزبوررا بالباس قرمز و گیسوان خون آلود در حالیکه نفسهایشان قطع شد و بیهوش بلکه مانند مُرده بودند و نیز میرزا حسین روضه خوان را با لباس قرمز و ریش خون آلوده بمجلس عزاداری حاجی سیّد عابد وارد کرده اشدّ مجازات دادند و در آن هنگامه جمعی کثیر از اهالی نیریز گریخته بکرمان رفتند و بابیه سی و پنج تن از زنان مزبوررا شکم دریدند و در آن گیرودار دو تن از بابیه کُشته شد و بدینگونه در محلّ خود

بسطوت تامّه قرار داشته ومنتظر ورود اردوی دولت ومقاتلت وجانفشانی ماندند وبزرگان
وعلمایشان بتقویت روحیه ایمانیّه وتشویق باستقامت وتحمل بلیّات فی سبیل اللّٰه وتعديل اخلاقشان
پرداختند و در آن ایام

--- صفحه ۳۸ ---

ایام ازدواج بسیاری بین شبّان ودوشیزگان بابی وقوع یافت وحاجی شیخ عبدالعلی عقد همه را
موافق اسلوب معمول بین مسلمین جاری نمود وعموم جمعیت در دل شبها بتلاوت آیات وترتیل
مناجات میپرداختند چنانکه همهمه وآوازشان فضای قصبه نیریزرا احاطه داشت ومعذک چون منال
احوال خودرا میدانستند یکدیگررا ترغیب وتحریص بر استقامت وشهادت همی کردند وبعائله خود
وصیت نموده میگفتند مستعد شهادت باشید ولباسهای مستعمل وکهنه دربر کنید ودر گرسنگی
وتشنگی وبرهنگی وسرما وشرارت وبدگویی وجفای اعدا آزرده نشوید زاری وبیقراری نکنید
وصبر وتحمل بیشه سازید وزنانشان در اتحاد ومساعدت بمردان ودر شجاعت وعظمت نفس
موجب حیرت دشمنان شدند

ورود اردوی معظم دولت ووقوع مقاتلات خونین و شکست و شهادت بابیه

وچون اردوی مذکور وارد نیریز شدند هر دسته گوشه از بیابان را اختیار کرده چادر زدند وچادر
میرزا نعیم را باجلال تمام در مقامی موسوم به بیدیخویه که زیر سنگر بابیه بود برافراشتند
وبعضی از بزرگان نیریز ومیرشکارهای کاردان بافوج گلپایگانی نزد وی بودند وسربازان توپ
وآتشخانه وشپیور وکرنا بنمایش آوردند و میرزا نعیم متدرجاً بفوج دستور داد تا بکوه از سمت
درب شکاف آمدند ودر بستان مشهور باقا میری که چشمه آبی معروف بنام یاقوتی

لطفعلی خان سرتیب بن محمد علیخان ایلخانی بن جانی خان ایل بیگی ایلخانی ایل قشقانی بود وبعد از فوت پدر بمنصب سرتیبی فوج سرباز قشقانی برقرار گشت وچندی بمأموریت روستان وبنادر وکوه گیلویه رفته عاقبت در سال هزار ودویست وهفتاد وانجا وفات کرد پسرش حاجی محمد صادق خان چون مادرش از کلانتر زادگان بلوک آباده امامیه بود درقصبه آباده متوطن گشت

فارسنامه ناصری

--- صفحه ۳۹ ---

یاقوتی داشت واصحاب در آنحوالی قرار گرفته آب از آن چشمه میبردند درآمدند و آب را تصرف نموده احباب را از شرب منع کردند در اینوقت علی سردار با هفت نفری که قبلا اسم بردیم ونیز چند تن دیگر وبا کربلای عسکر بیرقدار که مجموعاً چهارده نفر بودند حمله بسربازان بردند ومقاتله بشدت در گرفت وگلوله سربازان دست راست بیرقدار را برد پس بیرق را بر زمین نصب کرده با دست چپ چند تن از آنان را بضرب شمشیر هلاک نمود آنگاه میرزا زین العابدین که جوان هنرمندی بود بیرق را بدست گرفته حمله بسربازان برده آنانرا منهزم ومتفرق ساخت وچند تن را با شمشیر آبدار بقتل آورد ومقداری از پیه شکمشان را برای مرهم زخم مجروحین با خود برد ودر آن روز از جمع بابیه فقط کربلانی علی عسکر مذکور مجروح شد واین مقاتله موجب مزید اقدام واقتحام بابیه وضعف قوای اعدا گردید تا اینکه جمعیت بهارلو از طریق قریه ایرج واطراف سنگر حاجی قاسم وسنگر مشهور خواجه قطبائی را احاطه نمودند وسرانشان برای قتل علی سردار که رئیس رشید بابیه ومشهور نزد معاندین بود تدبیری کردند واز اردوی خود که رشیدترین رزم آوران دشمن بودند میرشکاران وتیراندازان استاد ماهر پیاده در جنگل وبیشه جلگه

نیریز مخفی و متفرّق و مترصد گماشتند و عدّه از سواران بخودستائی در برّ و جولان در جنگل و بیابان پرداختند و علی سردار که هرگز در هیچ حمله بیش از سه تن از احباب با خود همراه نمیبرد درین هنگام نیز با سه نفر تیرانداز از سنگر بیرون آمده روی بسواران شتافت و سواران بهمانحال بنوع عدم التفات و اعتنا مشغول بازی و اسب تازی بودند تا چون علی سردار با همراهمان

بقدر پاتصد ششصد نفر از بابیه در نیریز جمع شده و در کوه نزدیک نیریز سنگرها بجهت خود ساخته بودند نواب مؤید الدوله حکمران فارس میرزا نعیم لشکر نویس و حاکم نیریز و لطفعلی خان سرتیپ را با فوج قشقائی و غیره و چند جرّاره توپ مأمور بقلع آنها نموده بعد از جنگ سختی سنگرهای آنها را مسخّر و صد نفر از آنها عرضه شمشیر و باقی را دستگیر کرده قلع و قمع نمودند

منتظم ناصری

--- صفحه ۴۰ ---

با همراهمان از درّه سرازیر شدند روی بگریز نهادند و تفنگچیان مخفی بیکبار شلیک کرده شتابان نزدیک شدند و خان میرزای بهارلو از میان مترصدین جنگل پای ویرا هدف گلوله کرد چنانکه آن نوجوان رشید از اسب بذاك در غلطید در آنحال دست بتفنگ برد که بکار اندازد آتش نگرفت خواست با پیشتاب اقدامی کند صورت نگرفت دست بشمشیر برد که از غلاف بیرون آرد حالت ضعف بر وی مستولی گشت و قریب ششصد تن تیرانداز بر او شلیک کردند و سواران مذکور برگشته اطرافش را گرفته بشلیک تفنگ بسیار ویرا شهید نمودند و اما سه تن همراهمانش نخست سید علی را زخم بسیار زده بینداختند و قدری از گلویش را بریدند و بگمان اینکه کارش ساخته شده دست از او کشیدند دیگر آقا سید علی ولد میرزا عبدالحسین نیز زخمدار گشت سوّم آقا میرزا محمد ولد آخوند

ملاً موسی کُشته شد و در آنحال علی ولد کربلانی باقر برادر تاج الدین که ذکر شهادتش را در رکاب
وحید شهید در بخش دوم آوردیم بالای تلی ایستاده تماشا میکرد و ملتفت شد که علی سردار کُشته
گردید خاک بر سرش ریخته بگریه وزاری دویده خویشرا بر جسد آن شهید افکند و لشگریان او را
نیز کُشتند و سرش با سر آقا میرزا محمد مذکور از بدن جدا کردند و خان میرزای بهارلو نیز سر
علی سردار را قطع نمود و هر سه سر را نزد میرزا نعیم برده جایزه و انعام و خلعت گرفت ولی سید
علی مذکور بهمان حال ماند و با جراحات بسیار در ظلمت شب برخاسته خود را بر فقاییش در سنگر
رساند و گفت پس از آنکه لشگریان مرا هدف گلوله کرده با سنگ و چوب و شمشیر زخم بسیار زدند
ندانستم چه باعث شد که سرم را مانند سائین جدا نکردند و من در حال بیهوشی افتادم ناگاه یکی
بمن گفت برخیز و خبر شهادت علی سردار را در سنگر برسان و اعدا باید تو را بالأخره بطهران ببرند
و در آنجا شهید کنند گویند شمار جراحات او متجاوز از دویست بود و چون سخنش باینجا رسید
ضعف بروی مستولی گشت و معدنک زنده ماند تا او را با چند تن دیگر بطهران بردند و در آنجا
بشهادت رساندند و بالجمله در آن شب سران سپاه از قبیل احمد خان و خان میرزای بهارلو

--- صفحه ۴۱ ---

میرزای بهارلو رسولی بسنگر بابیه فرستاده پیغام کردند که چون شاه علی سردار را از ما خواست
و اینک او بدست ما کُشته شد ازین پس با شما کاری نداریم و تا شب باقی است زنان خود را برداشته
از این مکان فرار کرده متفرق شوید و مشهدی میرزا حسین قطب و آقا میرزا احمد و ملاءها در جواب
گفتند که ما میدانیم شما مأمور قلع و قمع ما هستید و با اینکه سردار عالیقدر ما را بقتل آوردید
بلسان اظهار ملاحظت نموده تکلیف بفرار میکنید اینرا بیقین بدانید که ما شهادت خود و اسارت زن

و فرزند خویش را بکمال رضا در سبیل محبوب یکتا قبول کرده ایم و اینک چند مطلب را از شما خواهانیم نخست مهلت دهید تا اجساد مقتولین خود را دفن کنیم و بعد از فراغت از آن با بقی مطالب را اظهار مینمائیم و سران سپاه پذیرفتند و اردو بفاصلهٔ یک میل عقب بردند و باییه بقتلگاه وارد شده ابدان بی سر را با همانحال که بودند همه را در یک قبر

نهاده خاک ریختند و بمحل خود برگشتند و از شهادت سردار و شجاعان عالیمقدار متأثر بودند و بیرق را مبدل بسیاه کردند و تمامت زنان را در بستان آس بُران مجتمع کرده مقر دادند و سنگرهای مختلفهٔ خود را رها نموده در سنگر آسبُران که سنگر معتبرشان و بالای محل نسوان واقع بود قرار یافتند و مجدداً خان سردار بهارلو پیغام فرستاد که اقامت شما در کوه مخالف عقل است چه که هر روزه هزار نفر بر شما لشکر افزون میشود و در این هوای سرد زمستان بافقان اسباب و ما یحتاج برای شما درنگ مقدور نیست البته فرار کنید و جان بسلامت بدربرید و راضی باسارت عیال خود نشوید و ایشان جواب دادند که ما از اول نه هوای طغیان و نه رضای جنگ با سلطان داشتیم و فقط در راه دین و آئین معتقد بظهور قائم آل محمد شدیم و حکمران قدیم و جدید بآمید جلب ریاست خرج تراشی برای دولت کردند و از ظلم و عدوان بر ما دمی فروگذار ننمودند و این هنگامه را برپا داشتند و تا ما را تمام نکنند دست برنمیدارند و یگانه مطلب ما اینست که شما بعد از شهادت ما نسبت بزنان و اطفال رحم و شفقت نمائید و بالجمله در این موقع ذخیره مأكولات

--- صفحه ۴۲ ---

مأكولات اصحاب تمام شد و فقط مقداری برنج و انجیر و چند رأس الاغ باقی ماند روزی یک رأس الاغ کشته بر رجال و نساً تقسیم میکردند و قدری انجیر بزنها میدادند و زنها برنج نمیخوردند

ملاحظهٔ رجال را داشتند تا قوی بوده تحمل جنگ و قتال نمایند و در آن حدود فقط چشمهٔ آب مشهور بیاقوتی بود که کفایت شرب همه جمعیت را نمینمود و لشگر آنرا احاطه کردند روزی نسوان بابیه با اجتماع برای تحصیل آب از چشمهٔ مذکور رفتند و سربازان ممانعت نمودند و یکی از زنان هدف گلوله شد (چنانکه چند روزی پس از ختم واقعه و اسارت نسوان وفات یافت) و جمع نسوان بانگ الله اکبر برکشیده حمله نمودند سربازان گریختند و زنان با نعرهٔ تکبیر مستحفظین آب را تعاقب کردند و آنان مندهش شده بدررفتند و اشیاء و ما یحتاج نصیب زنان شده چشمهٔ آبرای نیز موقتاً بتصرف آوردند و در عین آن احوال لطفعلی خان قشقایی سردار کل اردو دستور داد سنگری محاذی سنگر بابیه ساختند و سربازان و عدهٔ بهارلو و تفنگچیان چهار بلوکی و غیرهم در آن سنگر محاذی اصحاب قرار گرفته با توپ و تفنگ همی شلیک نمودند و هنگامهٔ مقاتله را چند روزی گرم و عرصه را برایشان تنگ کردند و آنان برای قلت سرب و باروت آرام بوده همینکه دشمن از سنگر خود تجاوز مینمود دفاع میکردند و با اینکه لباس زمستانی و اسباب زندگانی حتی کفش دریا نداشتند و عدهشان روز بروز متناقص و جمعیت مهاجمین متزاید میگشت و گلوله های توپ همی بسنگر اصابت کرده سنگهارا پراکند اصحاب را مجروح میساخت معذک اردو خسته شده سران لشگر حيله انگیختند و بابیه را ندا کرده گفتند تنی از خود بآردو بفرستید تا عقیدت شمارا کاملاً پی بریم و نزد شاه از شما شفاعت کنیم تا این غائله از میان برخیزد و ملا علی بآردو رفته نزد لطفعلی خان موافق آیات قرآن و اخبار مأثوره ظهور قائم را با بیاناتی فصیح و ملیح مدلل کرد و پس از ختم کلام وی سران اردو اظهار مسالمت و مصالحت نمودند و ملا علی نزد بابیه مراجعت کرده تفصیل ما وقع بیان نمود و آنان بالاتفاق

بالا اتفاق گفتند که این تزویر وحیله است تا مارا گرفته بقتل رسانند و اگر راست میگویند باید اردو کوچ کرده مارا با عیال و اطفال فارغ و آسوده گذارند و چون تزویر مذکوره ثمر نداد لطفعلی خان عزم قلع و قمع مؤمنین و تسخیر سنگرشان کرده بآردو که شمارشان را بیش از ده هزار نوشته اند امر داد و طبل جنگ نواخته شیپور کشیدند تیراندازان اصطهباتی که قریب هزار تن بودند در محلّهای خود خلف احجار و اشجار پنهان شدند و فاصله بین طرفین تقریباً ربع فرسنگ بود و گروهی از سواران در میدان همی اسب تاختند و زجر خواندند و بمقدار دویست قدم سوی سنگر اصحاب راندند و در ساعتی تقریباً هزار تفنگ شلیک شد و بابیه از خلف سنگر بیرون آمده اولاً با تفنگ شلیک کردند آنگاه دست بشمشیر برده با ندای یا صاحب الزمان بر اردو حمله نمودند و جماعت زنان در سنگر با ندای یا صاحب الزمان جواب مردهارا همی دادند و در آن اثناً قدری بارن بارید و غبار چندان احاطه کرد که احباب یکدیگر را نمیدیدند و بصدا میشناختند و لشگریان روی بسنگر خود برگشتند و بابیان در تعاقبشان راندند ولی تفنگچیان مذکور بیکبار از چهار جانب آنان را احاطه کرده شلیک نمودند و دهانه آتشبار توپ و تفنگ فضا را مشتعل و روشن کرده بر آن بیچارگان مهلت مکث و درنگ نداد جمعی کثیر مقتول و عدّه مجروح شده در مواضع متفرقه بیافتادند و معدودی سالم مانده پراکنده گشتند و بالاخره سعی کرده خود را بسنگر رساندند و چون شمار نمودند بیش از پنجاه تن برجای نبودند و دو ساعتی تأمل کردند آنگاه در همان ظلمت شب و سرما و حالت گرسنگی و خستگی پی تجسس احوال سائرین شتافتند و اغلب را مقتول و برخی را مجروح یافتند و با تعب و مشقت بسیار مجروحین را بسنگر بردند آتشی فراهم نمیشد که گرم شوند

ویا آب گرمی بحلق مجروحین رسانند و غذائی نبود که سدّ جوع نمایند آنچه از رخت و فرش و غیره موجود بود بر مجروحین مدهوش افکندند تا از شدّت سرما بیاسایند و مشهدی میرزا حسین قطب با بیانات روحانیّه اش همی تسلی

--- صفحه ۴۴ ---

تسلی قلب داده تشویق بجانفشانی نمود و معدودی قلیل تاب مشقات مذکوره نیاورده فرار کردند و گرفتار چنگ اعدا شده کشته گشتند و در اینموقع بر میرزا حسین قطب و عدّه از اصحاب که با او باقی ماند پیدا بود که فردا کارشان بانتهای میرسد و آنشب را که بعد از مدّت ششماه محاربه آخرین شب بالای کوه بود با انین وحنین مجروحین و زنان شوهر و پسر کشته و گریه اطفال شیرخوار و تلاوت آیات و مناجات با پروردگار بروز آوردند و علی الصّباح اردو از جا حرکت کرده طبل جنگ نواخته شیپور کشیدند و قرنی فتح و فیروزی بنوای بشارت و شادمانی زدند و بمركز اصحاب هجوم آخر بردند هرکه را بدست آوردند کشتند و مقتولین و مجروحین را سر از بدن همی جدا نمودند تا بالآخره هفده تن از اصحاب برجای ماندند و با همه خستگی و سرما خوردگی و گرسنگی و تشنگی چهار روزه و نیز با جراحات که داشتند یکدیگر را تسلیت و تشویق با اتحاد نموده دامنهای یکدیگر را بهم بستند و ملا علینقی ایشانرا ترغیب بحمله آخر کرده جملگی دست بنزدیک دهان برده هلهله کنان ندای یا صاحب الزمان برکشیدند و حمله سخت بردند ناگاه گلوله بیشت دست ملا علینقی رسیده از عقب سرش بیرون رفت و انعارف شهم الهی بیفتاد و جان داد و سائر اصحاب نیز از کثرت جراحات از مقاتله بازماندند و اردو متوجّه زنان شدند آنعدّه قلیل اصحاب که از شدّت تشنگی و گرسنگی و خستگی و برهنگی توانائی نداشتند غیرت کرده و تنی از ایشان میرزا احمد نام

با کلمات تسلیت آمیز عشق انگیز همی تشویق بمقاتلت و شهادت نمود لاجرم همگی بیکبار حمله بانبوه اردوی جرّار در مقابل توپ و تفنگ آتشبار بردند تا برخی شهید شدند و بعضی از کوه پائین افتاده بمقام شهادت رسیدند و چون مردان از میان رفتند زنان بموجب توصیه ایشان مهیای اسارت گشته لباس فاخر و زیور از بدن درآورده با آنچه از متاع دنیوی داشتند در محلی آماده برای مخالفین گذاشتند و عده بهارلو هجوم برده اعتنا بناله آن بیچارگان وضجه کودکان

--- صفحه ۴۵ ---

کودکان نکرده بیغما پرداختند و بر یکدیگر پیشی و بیشی جسته آنچه یافتند ربودند و آنان را بدامنه کوه بیسامان که در مسافت بعیدی واقع است برده نگهداشتند و دو تن از معمرین رجال اصحاب بنام ملا موسی نمدمال و ملا باقر صباغ را که با موی سفید و قد خمیده در مابین زنان بودند و از جهت ضعف پیری نیروی محاربه نداشتند نیز کُشتند ملا باقر را میرزا علیبیگ سلطان سربازهای نیریزی که بسیار شقی و قسی القلب بود بیدرنگ با پیشتاب شهید کرد و سرش را جدا نموده بدست یکی از کودکان پدر کشته احباب داد و دخترزاده صغیره ملا محمد باقر را که مقنعه سیاهی بر سر داشت از بغل مادر ربوده ردیف خود سوار کرد و کودک مذکور را بدانحال که سر ملا محمد باقر شهید را بدست گرفت در جلو راند و اسب دواند و هدیه بمیرزا نعیم برد و میرزا نعیم در آنروز مقر سریر جلالت خود را در کوه بیسامان مذکور قرار داد و بر سنگی نشسته سایه بافی بالای سر او گرفته بودند و سربازان بسیار و غلامان با لباس زرنگار نزد او به هلله ورقص بودند و در جزای خدمتشان که منجر بفتح و فیروزی گشت خلعت میخواستند و سران لشکر شکر خدای را بجای آورده مبارکباد میگفتند و بساط رقص و آواز و ساز و نواز برپا و ظروف شربت مهیا بود علی بیک

رسید و سرّ ملا باقر را بر قدم وی نثار کرده دخترک و جیهه شیرین زبان را در محضرش افکند و این بیت را باواز بلند خواند ای امیر آنچه دلت خواست میسر گردید مهتر و کهتر بابی همه یکسر گردید پس بامر میرزا نعیم طبل شادی کوفتند و غبار غم و اندیشه را از خاطر روفتند در آنحال ملا عبدالحسین را حاضر کردند و میرزا نعیم باو خطاب نموده گفت تو که مرد دانا و حکیم بودی و مدتی ریاضت میکشیدی و در مسائل شرعیّه رأی و فتوی داشتی چگونه باین ذلت و خاری راضی شدی که پسرانت را جلوی چشمت سر بریدند و عانلهات را اسیر کردند و او جواب چنین گفت که ما سالیان دراز با راز و نیاز در انتظار ظهور صاحب الزمان بسر بردیم و در اخبار مأثوره بود که یصنع کما صنع رسول الله و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله و اکنون ظاهر شده کرد آنچه را که مأمور بود و حضرت رسول

--- صفحه ۴۶ ---

رسول در اثبات حقانیت و رسالت و مقام وحی خود بشهادت يك نفر از یهود استدلال فرمود که یهود اورا مجنون و مردود می شمردند و شما مرا عاقل و حکیم و عالم و مرتاض میدانید و من اول بعلم و حکمت و عقل و تقوای خود دوّم بقربانی اولادم سوّم بآسارت عیالم شهادت میدهم که قائم موعود ظاهر شد و چنانکه رسول الله عادات و رسوم جاهلیت را بهم زد و علماً و فصحاء و رؤساء عرب متحد شده قیام کردند که مانع از تغییر عقائد و عبادات و اخلاق قوم شوند و معذک نتوانستند و امر او احاطه نمود قائم نیز چنان نموده و خواهد نمود و میرزا نعیم در اثناً سخنان وی گفت ای آخوند ما منتظر پسر امام حسن عسکری بودیم و حضرت رسول در لوح فاطمه خبر داد آخوند گفت اگر خدا به پیغمبر خبر داد که قائم پسر امام حسن عسکری است بایستی در آیات قرآنیّه مذکور باشد و اگر

حضرت رسول در لوح فطمه فرمود بایستی اقلأ در مابین فریق شیعه اختلاف در تعیین شخص قائم نشود پس چرا فرقه بمحمد حنیفه و فرقه بزید و طائفه بقائمیت اسماعیل یا امام موسی و غیره معتقد شدند میرزا نعیم باو گفت ای آخوند با این نطق و بیان و علم و برهان میخواهی اردورا بایی کنی و حکم داد دهنش را پراز خاک کردند که دیگر سخن نگوید و یکی از غلامانش بصرب گلوله پیشتاب سر آخوندرا مجروح کرده خواست ویرا بقتل رساند میرزا نعیم فریاد زد که نکشید این شخص از علماست و باید بطهران حضور قبله عالم فرستاده شود آنگاه دستور داد که اسیران را کوچ داده از راه کوه بیسامان کهراه سخت مشتمل بر دره‌های بسیار و درختان بیشمار است عبور دهند ششصد نفر زن برخی پیر و بعضی جوان جمعی حامله و مرضعه بودند و اطفال همراه داشتند و جمیعاً گرسنه و تشنه روا ندیده و گروهی از آنان در ایام زندگانی غریق نعمت و راحت بودند و از دره‌ها عبور نمیتوانستند و میافتادند و نیز رجالیرا که از اطراف دستگیر کردند جمیع را بغل و زنجیر بستند و چون در راه میافتادند لشگریان با تازیانه میزدن و بدنشانرا چنان مجروح کردند که از کشته شدن برایشان سختتر گذشت یکی از احباب

--- صفحه ۴۷ ---

یکی از احباب نیریز که قسمی مهم از واقعات مذکوره را مشاهده و حکایت نمود چنین بیان کرد من کودک نه ساله بودم و مادرم طفلی صغیر دیگر اسدالله نام بردوش و در آغوش داشت و هرچند حسب وصیت والد لباس کم قیمت دربر کرد ولی کلاه اسدالله را تغییر نداد و مقداری زیور بکلاه نصب بود و با چنان حال مرا بریسمانی بسته سر دیگر ریسمان را ببازوی خود محکم نمود و با تحمل مشقت بسیار همراه جمع اسرا میرفتیم بمادرم گفتم مرا رها کن تا خود بیزحمت بروی جواب

گفت میخوام چون تورا میکشند مطلع باشم و بیخبر نمانم در آن اثناً یکی از سواران را نظر بزیور کلاه افتاد رکاب براسب زده خود را نزدیک رساند و دست بکلاه برد او سوار و ما پیاده و فاصله در میان بود و بقوت و عجلت کلاه طفل را با موی سرش بدست گرفته کشید لاجرم طفل بمسافت ده ذرع دور افتاد و موی سرش کنده شد و ما از عقب دویدیم چون باسدالله رسیدیم بیهوش و قریب بموت بود مادر او را برداشته در آغوش گرفت و بالجمله اسرا را بنوع مذکور تا سر آسیای مشهور به تخت که تا نیریز یک میدان مسافت دارد وارد کردند زنها را دور همدیگر نشانند و رجال را ده نفر ده نفر بیک زنجیر بستند و رؤوس شهدارا که یکصد و هشتاد عدد بود خرمن نموده همه را پوست کنند و در آنجا کریم میرشکار ولد محمد که میرزا نعیم اوصافش را بسیار شنیده داشت چون نظر میرزا نعیم بر او افتاد فرمان داد دم توپ گذاشتند کشتند و حاجی میرزا عبدالوهاب روضه خوان برادر حاجی میرزا نصیر که در ضمن شرح واقعه اولای نیریز در بخش دوم ذکر نمودیم نزد میرزا نعیم حاضر شد و نظرش بمیرزا ابوالحسن بن میرزاتقی از علمای بابیه که ذکر احوال برادر شهیدش ضمن شرح واقعات جبل گذشت افتاد و برای جلب رضا خاطر حکمران آنمظلومرا که زیر زنجیر بود چندان چوب زد که بیهوش گشت و او را امر بتبری و سبب همی کرد و او چون بهوش آمد خطاب بوی کرده گفت حاجی براستی بدان همینکه ظاهر شده قائم آل محمد است و بالجمله در طول مدت چهار ماه که عدّهقلیّه بابیه نیریز در مقابل چند هزار اردوی مسلح مقاومت کردند عدّه کثیر از اعداء هلاک شد و جمعی از اینطائفه

--- صفحه ۴۸ ---

از این طائفه بقتل رسیدند و در این مقام اسامی جمعی از شدای معروف واقعه مذکوره نیریز را ثبت
 مینمائیم ۱_ آخوند ملا احمد بن ملا محسن ۲_ آخوند ملا علی کاتب بن ملا عبد الله ۳_ اسدالله ولد
 میرزا علی ۴_ ابوطالب ولد میرزا احمد ۵_ احمد حاجی ابو القاسم ۶_ آقا شیخ محمد ۷_ اکبر
 محمد قاسم ۸_ استاد جعفر ۹_ آخوند ملا عیسی ۱۰_ اکبر ولد عبد الله بن علی ۱۱_ اکبر محمد
 شاه ۱۲_ ابوطالب ولد ملا زین العابدین ۱۳_ ابوطالب ۱۴_ مشهدی باقر صباغ ۱۵_ مشهدی
 عسکر پسر مشهدی باقر ۱۶_ ملا محمد تقی و ۱۷_ ملا علینقی پسران آخوند ملا عبدالحسین
 ۱۸_ ملا علی ۱۹_ ملا حسن ۲۰_ ملا مؤمن و ۲۱_ ملا احمد پسران آخوند ملا موسی ۲۲_
 محمد کوچک ولد مشهدی رجب ۲۳_ مشهدی میراحمد ۲۴_ ملا درویش ۲۵_ مشهدی علی ولد
 نجف ۲۶_ ملا محمد ولد کربلانی باقر ۲۷_ مشهدی تقی بقال بن عابد ۲۸_ میرزا احمد ولد ملا
 صادق خالوی علی سردار ۲۹_ محمد ولد عبدالکریم ۳۰_ میرزا علی ولد ملا صادق ۳۱_ میرزا
 یوسف ولد میرزا اکبر ۳۲_ ملک ولد ملا علی ۳۳_ محمد مشهور بیگه ۳۴_ میرزا حسن ولد یگه
 ۳۵_ ملا حسین ولد برخوردار ۳۶_ محمد ولد ملا موسی ۳۷_ میرزا بابا ۳۸_ میرزا احمد ۳۹_
 محمد علی ۴۰_ مشهدی علی ولد سلیمان ۴۱_ محبعلی ۴۲_ ملا حاجی محمد ۴۳_ ملا حسین
 ۴۴_ محمد صادق ۴۵_ میر حسین ۴۶_ میر اکبر ۴۷_ محمد ولد اکبر فرخی ۴۸_ ملا شاه علی
 ۴۹_ محمد ولد ملا علی ۵۰_ محمد علی نوروز ۵۱_ محمد علی حاجی علی شاه ۵۲_ محمد ولد
 رضا ۵۳_ ملا علی محمد ۵۴_ مؤمن ولد استاد احمد ۵۵_ محمد ولد باقر ۵۶_ محمد ولد
 کربلانی تقی ۵۷_ محمد کربلانی محمود ۵۸_ ملا حسین ولد عبد الله ۵۹_ محمد علی میرشکار بن
 ملا عاشور ۶۰_ محمد علی ۶۱_ ملا عابدین ۶۲_ میرزا حسین ولد میرزا تقی ۶۳_ مشهدی

محمدعلی نوروز ۶۴_ مشهدی میرزا حسین قطب ۶۵_ میرزا حسین ولد میرزا موسی ۶۶_
میرزا احمد ۶۷_ میرزا زین العابدین خواهر زادههای قطب ۶۸_ میرزا محسن ولد آقا نصرالله
۶۹_ ملا اکبر

--- صفحه ۴۹ ---

۶۹_ ملا اکبر برادر کربلانی جعفر ۷۰_ میرزا مهدی ۷۱_ مراد لر ۷۲_ ملا قاسم ولد ملا عاشور
۷۳_ حسین ولد استاد علی ۷۴_ حسن مشهدی صفر ۷۵_ حسنعلی ولد نوری ۷۶_ والده اش ۷۷_
حسن ولد ملا قاسم ۷۸_ حسین برادر کربلانی رضا ۷۹_ حسن ولد حیدرملك ۸۰_ حسین ولد
مشهدی اسماعیل ۸۱_ حسین ولد زمان ۸۲_ حاجی محمد ولد ملا عاشور ۸۳_ حاجی تقی ۸۴_
حسین ولد قاسم صفر ۸۵_ حسین ولد استاد احمد ۸۶_ حسن ولد ملا یعقوب ۸۷_ حسین ولد
رجب ۸۸_ حسن ولد میرزا ۸۹_ حسنعلی ولد میرزا آقا علی ۹۰_ حسن ولد محمد ۹۱_ حاجی
شیخ عبدالعلی ۹۲_ باقر ۹۳_ تقی ولد صفر ۹۴_ تقی ولد علی ۹۵_ زین العابدین ولد ملك ۹۶_
زین العابدین ولد استاد محمد ۹۷_ خوجه زین العابدین ۹۸_ خواجه برهان ۹۹_ خواجه اسماعیل
۱۰۰_ خواجه علی ۱۰۱_ هادی ولد خیری درشیراز گشته شد ۱۰۲_ عابد ۱۰۳_ عابد ولد
برخوردار ۱۰۴_ عسکر بیرقدار ۱۰۵_ عبدالله ولد کربلانی اکبر ۱۰۶_ عسکر ولد علی ۱۰۷_
شریف ولد کربلانی رجب ۱۰۸_ عابد ولد مشهدی محسن ۱۰۹_ عبدالله ولد علی ۱۱۰_ علی ولد
احمد ۱۱۱_ علی ۱۱۲_ عابدین کربلانی اسماعیل حمّامی ۱۱۳_ عبدالله ولد محمد ۱۱۴_
عبدالله ولد عسکر ۱۱۵_ علی مراد برادر قاتل وحید ۱۱۶_ عسکر ولد علی ۱۱۷_ علی سردار
۱۱۸_ غلامرضا یزدی ۱۱۹_ سیّد حسن ۱۲۰_ شمس الدین ۱۲۱_ صفر کربلانی زمان ۱۲۲_

کربلانی صادق ۱۲۳ _ کربلانی هادی ۱۲۴ _ کربلانی محمد جعفر داماد حاجی محمد تقی ایوب
۱۲۵ _ کرم ولد عسکر ۱۲۶ _ کربلانی حسن ولد مشهدی صفر ۱۲۷ _ کربلانی قربان ولد شعبان

نبیل زرندی عدّه مخالفین را سی هزار وعدّه مقتولین شان را متجاوز از ده هزار و عدّه شهدا بایه را یکصد وهشتاد نفر نوشت
وعدّه مجروحین واز پای افتاده و اسیر را نیز يك صد وهشتاد تن نگاشت .

--- صفحه ۵۰ ---

۱۲۸ _ کربلانی باقر ولد استاد تقی قاتلش میرشکار رجب ۱۲۹ _ کربلانی باقر ۱۳۰ _ کربلانی
محمد ۱۳۱ _ کربلانی شمس الدین که در نیریز آقا رضای آقا علینقی اورا شهید کرد ۱۳۲ _
کربلانی حسین ولد حاجی ۱۳۳ _ کربلانی اسماعیل ۱۳۴ _ کربلانی یوسف نجار ۱۳۵ _ کاظم ولد
حاجی محمد ۱۳۶ _ حسین ولد آقا شیخ محمد ۱۳۷ _ لطف الله شمال ۱۳۸ _ اسدالله ولد میرزا
مهدی ۱۳۹ _ ملا برخوردار ۱۴۰ _ عسکر ولد حاجی ۱۴۱ _ آقا شیخ حسن ۱۴۲ _ ولد ملا علینقی
۱۴۳ _ ولد علیمراد ۱۴۴ _ رحیم استاد علینقی ۱۴۵ _ حاجی ولد کربلانی باقر ۱۴۶ _ علی ولد
کربلانی باقر ۱۴۷ _ ولد مشهدی محمد ۱۴۸ _ ولد میرزا حسن ۱۴۹ و ۱۵۰ _ ولدان خواجه حسن
۱۵۱ _ خواجه ولد استاد نبی ۱۵۲ و ۱۵۳ _ علی وحسن ولدان قاسم ۱۵۴ _ ولد صفر ۱۵۵ _
صادق ۱۵۶ و ۱۵۷ _ ولدان کربلانی اسماعیل حمّامی ۱۵۸ _ نقی ولد علی ۱۵۹ _ ولد استاد نقی
۱۶۰ _ کریم ولد علی ۱۶۱ _ علی ولد ملا قاسم عاشور ۱۶۲ _ کریم ابن محمد میرشکار مذکور
۱۶۳ _ زینل برادر میرشکار ۱۶۴ _ زین العابدین بن ملا محمد ۱۶۵ _ حاجی پسر کربلانی باقر

۱۶۶_ ولد خواجه غنی و بالجمله میرزا نعیم از آنجا سوار شد و سرهارا سر نی نمودند و در جلوی روّوس طبل و کرنا نواختند و اسرار را در مابین سربازان و سواران قرار دادند و هرکس در راه رفتن کوتاهی میکرد با سرنیزه تفنگ ادیت رساندند و چون هنگام غروب شد بنیابیش میرزا نعیم مشاعل افروخته کشیدند و در آن مقدار يك ميل مسافت شش ساعت اسرار را در راه معطل کردند و از راه خارج شده زنهارا بر خارها با پای برهنه دواندند و هر جا بجوی آبی رسیدند ایشانرا در ظلمت شب و سرما در جوی افکنده با چوب و سرنیزه تفنگ همی زدند و پیر مظلومه را که دو طفل در بغل داشت در برکه آب انداخته ادیت رساندند و در آنحال اهالی نیریز نظاره کنان ازدحام کرده زنها بر آن مظلومه گِل زدند و مردان همی هلله کردند تا بهلاکت رسید و بدینطریق در نیمه شب بقصبه وارد شدند و اسیران را در کاروانسرا خرابه محقر محله بازار واقع در قرب امام زاده

--- صفحه ۵۱ ---

امام زاده که نمناک و مملو از سرکین و ناپاک بود داخل کرده بر رطوبت و اشیاء کثیفه منزل دادند و در آنشب اسرا مدت دو روز و دو شب بود که اسیر بوده و بوجه من الوجوه قوت و غذائی نیافتند و ششصد نفر زن و بچه گرسنه از سرما میلرزیدند و میرزا نعیم دستور چنین داده که فردا اسرار را بمدرسه وارد کرده زن و مرد و بچههای نیریز آنچه بایشان وارد آورند مقبول نزد قبله عالم است و اسرا با همه مشقت و تعب که داشتند شب را در اندیشه فردا گذراندند که با شماتت اعدا چه کنند و آیا چها برایشان وارد آید و روز بعد در صبح زود جمیع اهالی برای ادیت باسرا حاضر و مجتمع شدند و با اینکه مسافت بین کاروانسرای مذکور تا آندرسه کمتر از نصف میل است از صبح تا غروب آفتاب بطول انجامید و محرمات عنیفهرا برای تحقیر و عذاب بی ستر و حجاب در هنگام

مغرب بمدرسه داخل نمودند و تماشائیان با سنگ و چوب آن بیچارگانرا همی کوفتند و آب دهن انداختند و سب و لعن کرده دشنام دادند و قلیلی نیز بر حالشان میگریستند و اسرا شب را با گرسنگی و تشنگی در آنمدرسه بسر بردند و برخی از شدت عطش از آب متعفن حوض ناچار آشامیدند و روز بعد که چهارم اسارت و گرسنگی بود میرزا نعیم گفت چون باید ایشانرا زنده بشیراز ببریم اندک قوت و غذایی برسانند لذا در وقت عصر مقدار دوازده من نان ذرت ناگوار برایشان حاضر نمودند که سد جوع کنند و برخی از اسرا که بسی غیرتمند بودند مصمم شدند که از آن غذا تناول نکنند ولو آنکه بهلاکت رسند و با پوست پیاز و هسته خرما و پوست انار و غیرها سد جوع نمودند و احوال اسرامدت بیست روز بدینمنوال در مدرسه گذشت و روز بروز ستم و مصائب وارده مزداد میگشت و لطفعلی خان در طول مدت مذکوره در سر آسیابخیمه که برایش برافراشتند اقامت داشت و پیوسته اعلان میکرد که هرکس تنی از بابیه را زنده یا کشته بیاورد جائزه و خلعت باو میدهم و در طول مدت محاربه تا آن ایام بسا از رجال اینطائفه مقتول و از نسا و اطفال مأسور و یا مجروح و هلاک گشتند

--- صفحه ۵۲ ---

گشتند و جمعی از نسوان را که بمغاره کوهی پناه برده مختفی شدند آتش زدند و بسا اطفال در مهدرا با دستی بهوا افکنده با دستی دیگر بشمشیر زده دونیم کردند و شناعت و فسادت را باقصی درجه رساند و سواران قشقائی مردم بیچاره را بنام بابی گرفتار کرده در شب موقع عیش و سرگرمی خان حاضر میساختند و او برای تهدیدشان حکم میداد اصحاب را از بند و زنجیر نزدش حاضر مینمودند و محاسنشانرا با شمع می سوزاندند و ادبتهای فظیعه میرساندند لاجرم نفوس

گرفتار از سختی و آزار ترسیده آنچه از نقود و غیرها که خان قشقائی مطالبه داشت بهر نوعی بود میدادند آنگاه مقرر شد که اسرارا با روّوس شهدا بشیراز ببرند

کیفیت ورود اسری و روّوس شهداً نیریز بشیراز و خاتمه احوال

وبحکم میرزا نعیم ششصد زن و طفل اسیررا دو قسمت کرده نیمی را مرخص نمودند و سیصد تن از آنانرا از مدرسه بعزم شیراز بیرون آورده با قریب هشتاد نفر از رجال اسیر که غالباً از بابیان غیر مشهور و متواری و مخفی بودند و برخی در شب آخر محاربه بالای کوه بگریختند و میرزا نعیم سواران بهرسو فرستاده ایشانرا دستگیر کردند و زجر و آزار بسیار برایشان وارد نمود و آنچه از نقود و اموال خواست و توانست بدست آورد بفوج سربازان گلپایگانی سپرد تا همراه اردوی کلبدین نوع حرکت دادند که هردو تن از نسوان ستمدیده و اطفالرا سوار بریک الاغ کردند و هردو تن از اسرای رجالرا پیاده بیک ریسمان بسته با گروهی از زنان اسیر بجمعی از سربازان سپرده روانه داشتند و با اذیت بسیار از صبح تا مغرب اسیران را در گذرگاههای نیریز نگهداشتند که اهالی انتقام از آنان بستانند و کلّ اسیران درآن ببحوحه سرمای زمستان برهنه بودند

--- صفحه ۵۳ ---

و تا سه منزل غذا بایشان ندادند و روز چهارم در منزل مسمی بخانه کردند بعضی از سربازان از غارتیکه از احشام محلّ کردند دو عدد پوست گوسفند برای غذا بگرسنگان ناتوان دادند و آنان پوست را بر آتش نهادند تا قابل خوردن شود و این خبر بسمع میرزا نعیم رسید سربازرا حاضر کرده بازخواست نموده تازیانه زد و گفت این اسری اگر قوت یابند قوت گرفته میریزند و شبانه همه مارا میکشند و درآن روز سید پیری میرعابد نام از شدت گرسنگی و سرما درگذشت سرش را جدا

کرده تنش را مانع از دفن شدند و پس از سه شبانه روز جماعتی از شبانان مطلع شده جسد سید شهید را در قرب امام زاده دفن کردند و سه نفر دیگر را که در بین راه هلاک گشتند سر از بدن جدا کرده تنها را در بیابان گذاشتند و نیز پیری ناتوان ملا محمد علی نام را که از شدت شیخوخیت و نقاهت زسرما پیاده رفتن نتوانست و بیحس شده بیفتاد سر بریدند و سرش را با خود بردند و چون در نیریز هنگام تقسیم زنان اسیر غایت ظلم را مجری داشته مادران را از اطفال جدا کردند چنانکه مادر مرخص شده و طفل رضیع و یا صغیر را بعزم شیراز بردند عده از اطفال صغیر و رضیع نیز در بین راه بهلاکت رسیدند و بنوع مذکور اسرار را منزل بمنزل رسانده قبض رسید گرفتند تا بیک منزلی شیراز رساندند و شاهزاده طهماسب میرزا مؤید الدوله والی فارس امر نمود تمامت دکاکین و کاروانسراها و بازار را بستند و تعطیل عمومی کردند و شهر را تزیین نمودند و روز ورود رؤوس شهدا و اسرا را عید گرفته بیکدیگر تبریک و تهنیت گفتند و توپخانه و نقاره خانه را با جمعی سازندگان فرستاد که پیشاپیش اردو بشهر وارد شوند و در هر چند قدم توپ فتح و فیروزی خالی کنند و اهل شیراز حمام رفته خضاب نموده گروه گروه مبارکباد گویان از شهر خارج شدند و لطفعلی خان سرهای شهدار را سر نی کرده هر ده نفر اسرار را بیک بند بسته در جلویشان بیست سر قرار دادند و دو ساعت از روز گذشته از دروازه سعدی داخل و وارد شهر شدند و رؤوس و اسرار در معابر و اسواق گذراندند

--- صفحه ۵۴ ---

گذراندند و انبوه تماشاگران میخندیدند و میرقصیدند شماتت میکردند و آبدهن سوی سرها و اسرا میانداختند و با سنگ و چوب و گل میزدند و قلیلی نیز در گوشه و خفیه برحالشان میگریستند و بدین

حال تا قریب مغرب زنان را در کاروانسرای شاه میر حمزه دروازه اصفهان وارد کرده مقر دادند و رجال را در زنجیرخانه جنب رفقاییشان یعنی محبوسین واقعه اولای نیریز حبس و قید نمودند و آنان بملاقات یکدیگر رسیدند و شاهزاده والی در بارگاه سلطنتی کریم خان جلوس نمود و جمیع اشراف و عمال دولتی حاضر شده شعراً قصائد فتح و فیروزی خواندند و ناطقین و واعظین زبان بمدح و ثناء قبله عالم گشوده از ایالت شاهزاده اظهار قدردانی همی کردند که چنین دشمنان را از میان بر داشت در آنحال شاهزاده امر نمود اسرای رجال را وارد کردند و یک نفر از اهل نیریز که میرزا نعیم برای تبیین احوال اسری و شهداً فرستاد و ویرا ببیل نام نهاد یک یک را بلغتی مسخره آمیز یاد نموده بیان احوال و اعمالشان همی کرد از آنجمله ملا عبدالحسین را که سید و مغلول حاضر بود أم الفساد خوانده و شاهزاده و حاجی قوام الملك بآنمظلوم خطاب عتاب نموده گفتند ای آخوند این چه فتنه بود برپا داشتی و بر دولت طغیان کردید و با جمعی قلیل ب فکر سلطنت افتادید شما آخوندها بایست عوام را از ارتکاب اعمال ناشایسته منع کنید چرا خود مایه فساد شدید و اینهمه خسارت بر دولت و ملت وارد آوردید آخوند جواب داد که ما نه طغیان کردیم و نه بجنگ مبادرت جستیم مُشتی فقرا و بیچارگانیم و بظهور صاحب الزمان ایمان آوردیم و تکلیف ما اظهار و ابلاغ بود شما و دیگران هر نوع که خواهید رفتار فرمائید شاهزاده گفت چگونه تو دانستی قائم ظاهر شد و ما ندانستیم آخوند گفت امور دنیویّه بشما فرصت نداد که تحقیق نمائید شاهزاده گفت چگونه این امر را ثابت و مدلل مینمائی آخوند گفت ثبوت هر امری بشهادت جمعی از عقلاً و متدینین میشود اینک سرهای عزیزان و نور دیدگان من است که ملاحظه میکنید و در مقابل چشمم سر از بدنشان جدا کردند و عائله ام اسیرند نمیدانم زنده اند و یا جان

ویا جان سپردند و خود در بند و قیدم و نمیدانم چه بر من وارد میگردد و تمامت این بلیات بجان قبول کرده شهادت بر ظهور صاحب الزمان میدهم آیا شما برای اثبات مدّعی خود بدین طریق شهادت میدهید آنگاه شاهزاده فرمود چند تن دیگر از رجال اسیر را نیز حاضر کردند و خواست با آنان مکالمه نماید گفتند ما قوّت و قدرت تکلم نداریم شاهزاده بهمه گفت باید لعن کنید گفتند ما برای اثبات واعلاً امر صاحب الامر بآسارت عیال و غارت اموال و کُشته شدن مهیا شده ایم و شاهزاده بعوانان و دژخیمان حکم داد که آخوند را ببرید نگاهدارید تا تکلیفش را معین کنم و این چند نفر را ببرید سر ببرید لذا آن چند تن را بشهادت رساندند حاجی ولد اصغر علی گرمسیری حسین ولد هادی را با سرنیزه شهید کردند صادق ولد صالح محمد ولد محسن را سر بریدند و چندی احوال نسوان بنوع مذکور بود و رجال در زندان بکند و زنجیر میزیستند و در بدو ورود بشیراز همگی را منع از آب و نان کردند و سپس بهر يك در وقت مغرب گرده نانی میدادند بعضی اطفال در خلال آن احوال هلاک شدند از آنجمله زنی را دو دختر و پسری صغیر بود و کلّ در سرمای شب لباس در تن نداشتند روزها با حال گرسنگی و شماتت اعدا و سب و لعن و استهزأ شام میکرد و پسر رضیع را بحرارت زیر پستان و دو دختر را در آغوش خود نگهداری میکرد و تا صبح بسر میبرد و دو دختر از سرما مردند و مردم شیراز عبور و مرور کرده مشاهده آن احوال نموده متدرّجاً بر زنان بیچاره و اطفال صغیر رحم آوردند و حاجی قوام الملك شفاعت نمود تا والی آنانرا بالتّمّام مرخص کرد بعضی متدرّجاً بنیریز رفتند و برخی در شیراز اقامت گزیدند تا آنکه مأموری از طهران رسید و فرمانی بشاهزاده داد مضمون اینکه شاه محبوسین را طلبید و شاهزاده تمامت اسرار را

--- صفحه ۵۶ ---

أسرا را حاضر کرده شماره نمود هفتاد و سه تن بودند و عده مذکور از مجموع اسرای واقعه اولی و ثانیه نیریز که یکصد و چهل نفر بودند برجای ماندند و شصت و هفت تن دیگر جمعی متدرجاً هلاک شدند و سرهایشانرا بامر حکومت جدا کردند و برخی مشرف بهلاکت گشته آنانرا سر بریدند و جمعی دیگررا کشتند و رووس همرا نگهداشتند و قلیلی نیز بوسائلی خلاصی یافتند و أسری را عموماً بزنجیر کشیده با تمامت رووس شهداً بدست سواران مخصوص سپرده روانه طهران داشت و آن بیچارگان در طول طریق تا آباده تحمل مشقات و اذیات بسیار کرده عده هلاک شدند از آنجمله آخوند ملا عبدالحسین در سیران که سه منزلی شیراز است وفات یافت سرش را بریده با خود بردند و نیز سه تن دیگر بنام اکبر ملا محمد و علی ولد کربلای زمان و حسن ولد عبدالواحد در طول راه و در آباده جان سپردند و سواران سرهای ایشانرا نیز جدا کرده ابدانشانرا در گودالی انداختند و در آباده أسرا و رووس شهدار را در سرای خرابه وارد کردند و در آنجا مأموری از طهران رسید فرمائی آورد که سرهارا در آباده گذارند و با أسرا بطهران روند لذا تمامت رووس الشهدار را در گودالی پشت همان خرابه نزدیک آب خیرات دفن کردند و در آنجا سید غلامعلی بن میر محمد نام از أسرا که در سن بیست و یک سالگی بود از شدت رنجوری و ناتوانی رمقی دراو باقی ماند و بعضی از محترمین آباده را دل بسوخت مبلغی نقود تهیه کرده برنیس سواران داده سیدرا گرفتند تا معالجه کنند

وآنمظلوم معالجه نشد و در آبادۀ جان سپرد پس سواران با اسرای باقی مانده از آبادۀ بسوی طهران عزیمت نمودند و بالجمله تقریباً بیست و دو تن از اسیران در طی راه شیراز آبادۀ و طهران هلاک شدند از آنجمله ملا علی اکبر در اصفهان و کربلای باقر بن محمد و برادرش حسن و ذوالفقار کربلای تقی بن فرّخی و پسرش علی و نیز ولیخان ملا کریم آخوند و غلامعلی پسر محمد و تقی و محمد علی پسران محمد بن جمال بعضی در راه و برخی در طهران فوت شدند و از اسرانیکه بطهران رسیدند در یوم ورودشان پانزده نفر را حسب الجکم بمیدان کشیده امر بسب و لعن کردند تا مرخص نمایند و ایشان در عقیدت ایمانیّه پای فشردند و همگی شهید شدند یکی از آنان سید علی

--- صفحه ۵۷ ---

سید علی سابق الذکر بود که در مقاتلات کوه نیریز شجاعتها کرده زخمهای فراوان یافته در عالم روّیا خبر شهادتش را در طهران دریافت دیگر کربلای رجب سلمانی و نیز سیف الدین و سلیمان و جعفر فرّخی و مراد خیری و حسین کربلای باقر و ملا محمد علی بن آقا مهدی بودند و نیز میرزا ابوالحسن ابن میرزا تقی که شمه از بلیات وارده براو و از استقامتش را ذکر کردیم و از طول مدت مشقات و مخاطر و جانفشانیهای نفوس مذکوره و از استقامتشان که بالأخره جام شهادت را بسرکشیدند اشخاص مطلع از احوال و آنانکه مشاهده نمودند غریق بحر حیرت گشتند و بصدد تجسس از حقیقت اینامر برآمدند و بالجمله بیست و سه تن از اسرا که از آنجمله علی بن میرشکار بود در انبار طهران متدرجاً وفات یافتند و بعد از سه سال حبس سیزده تن از ایشان مرخص شدند یکی از آنان کربلای علی یار بود و چنانکه بعداً مینگاریم بمحضر جمال ابهی در بغداد رسیده در آنجا وفات یافت و در تلّ حمرا مدفون گشت و نیز از جمله مستخلصین آقا سید حسن و استاد علی بن

مشهدی صفر و استاد عنایت و ابراهیم بن شریف و غیرهم در نیریز زیسته برخی از شدت تنگدستی و شماتت اعدا دقّ کرده هلاک شدند و شروع واقعات مذکوره از آنجا که نگاشتیم در اوّخر سال ۱۲۶۷ هـ ق شد و از اوّل شهر ذیحجه ۱۲۶۹ که ابتدای فصل خریف بود تا آخر ربیع الأوّل ۱۲۷۰ محاربه امتداد یافت و چهارصد نفر اصحاب نیریز در مقابل سی هزار نفر از مهاجمین چنانکه بعضی نوشتند همی کوشیدند و در اوائل سال ۱۲۷۲ اسرا از شیراز مرخص گردیده بعضی بنیریز رفتند و ما برای اینکه رشته واقعات گسیخته نشود مرتباً مسطور داشتیم و اما بقیة السیف اصحاب نیریز که در واقعه اولی و یا ثانیه جان بدر برده بعداً در وطن قرار گرفتند جمعی را در بخش سابق ذکر نمودیم و بعضی دیگر از ایشان یکی سید محمد باقر بن میر عابد شهید سابق الذکر پس از ختم واقعه ثانیه در نیریز بشفاعت بعضی آزاد گردید و در وطن رفته اعقاب و اخلافی برقرار داشت دیگر میرشکار محمد و حاجی پسران حاجی کاظم از اعوان علی سردار و نیز میرزا باقر ابن ملا موسی و ملا زین العابدین بن ملا عباس و حاجی

--- صفحه ۵۸ ---

و حاجی بن ملا زین العابدین و جعفر بن ملا زین العابدین و عبدالله بن عسکر و رئیس عباس بن محمد علی و آقا شیخ محسن و حاجی احمد بن ملا محمد و کربلانی محمد صالح بن ملا محمد و کربلانی اصغر رئیس و کربلانی محمد با سه ۳ پسرش لطف الله و حاجی محمد و میرشکار علی و نیز ملا قنبر بن کربلانی رضا و کربلانی میرزا بن غیاث و میرزا یوسف بن میرزا احمد و آقا سید آقا بن آقا سید ابوطالب و سید اسماعیل بن حاجی سید علی و کربلانی میرزا قاسم بودند که بعضی در نیریز خود را مستخلص ساخته و جمعی در شیراز بصرف مال و شفاعت بعضی خلاصی یافتند

وبوطن مراجعت کرده قرار گرفتند وبشغل فلاحت وزراعت وگیوه کشی وسوداگری وغیرها اشتغال جستند وبرخی از شدت بیم تعرض اعدا خائف ومتزلزل شدند واکثرشان همه عمررا بثبوت واستقامت در ایمان گذراندند واخلافی برجای گذاشتند ونیز جمعی از جوانان نوری که پدرانشان مقتول شدند یا گریختند ویا برای صغر سن مستخلص گشته در وطن قرار گرفتند از آنجمله ملا حسین وعلی پسران کربلانی اسماعیل شهید در جبل وآقا شیخ محمد بن ملا درویش شهید و دیگر علیمحمد بن ابراهیم ولد صالح که باتفاق پدر پس از خاتمه جنگ اسیر بشیراز شده هردو مستخلص گشتند ودیگر میرزا یوسف بن میرزا احمد ونیز حاجی میرزا جعفر ومیرزا فتح الله را باتفاق مادر بعد از شهادت پدر اسیر کرده چون بنیریز ورود دادند هرسه را اقبایشان اقدام نموده مستخلص ساختند ودیگر خواجه محمد بن کربلانی

باقر بعد از شهادت پدر باتفاق مادر ودو خواهر اسیر ودر جمله اسرا روانه شیراز شدند ودو خواهر در آنجا برای برهنگی وسرما تلف شدند واو با مادر بعداً آزاد شده بوطن برگشته با تحمل بلیات ومشقات بسیار استقرار جستند دیگراقا سید محمد باقر بن میر محمد عابد بعد از شهادت پدر اسیر شده چون بنیریز وارد کردند برخی از او شفاعت نموده مستخلص گشت دیگرا حاجی محمد بن حاجی قاسم مذکور در سن یازده سالگی باتفاق پدر در جنگ قلعه نیریز مشارکت کرد وپس از ختم امر قلعه گهی در نیریز پنهان وگهی در جبال

--- صفحه ۵۹ ---

در جبال فراری و گریزان شدند و در واقعهٔ جبل با پدر و دو برادر بنصرت اصحاب قیام کردند و حاجی قاسم بالأخره بگریخت و حاجی محمد با مادر و برادرانش ملا حسین و حسن گرفتار اعدا گشتند و باسیری شیراز رفتند و چون اسرا مستخلص شدند حاجی محمد نزدیکی از صاحبمنصبان مستخدم گردید و کفالت مادر و برادران نمود تا آنکه بوطن عودت کردند و پدرشان نیز از بغداد مراجعت نمود و برای آنکه از تعرضات اعدا نیریز اقامت در آنجا نتوانستند همگی بقریهٔ واقع در قرب هفت فرسنگی شیراز رفته اقامت نمودند و یکی از معروفترین جوانان اصحاب نیریز ملا محمد شفیع بن ملا علینقی شهید بن ملا عبدالحسین شهید سابق الذکر بود که در سن دو سالگی با پدر و جدش بالای جبل بسر برد و پس از شهادت پدر باتفیق مادر و جد مذکور باسیری شیراز رفت و پس از دو سال توقف در شیراز مرخص شده عودت بوطن نمودند و تفصیل احوالشانرا در بخش ششم مینگاریم و واقعات نیریز غالباً مستند بتقریر و تحریر ملا محمد شفیع مذکور میباشد

ورود جمال ابهی از عراق عرب بطهران

چنانکه نگاشتیم جمال ابهی اقامت در عراق داشت که میرزا تقیخان امیر کبیر از اقتدار و اختیار افتاده بهلاکت رسید و میرزا آقا خان نوری برجای وی صدر اعظم و صاحب اختیار گردید و از جهت سابقه حفاوت و امتنان که از جمال ابهی داشت چنانکه اشاراتی در اینخصوص ضمن بخش دوم نمودیم مکتوبی دوستانه نگاشته بفرستاد و خواستار عودتشان بطهران گشت و جمال ابهی با ملتزمین مذکور در اوائل ربیع سال ۱۲۶۸ وارد طهران شد و از قبل صدر اعظم برادرش جعفر قلیخان مأمور

۱_ استقرار جمال ابهی در قصر افجه عمارت مسکونه صدر اعظم بود

۲_ اندر سی و پنج آئشه‌ن‌شاه و لایحه فرمود عزیمت بسوی کرب و بلا

نبیل زرندی

اندر سی و شش چه وارد طهران شد **** شد حبس چهار مه بصد رنج و عنا

--- صفحه ۶۰ ---

مأمور پذیرائی و میهمانداری گردید و اقامت جمال ابهی و ذهاب و ایاب اشراف و شاهزاده گان و منتسبین و غیرهم در خانه جعفر قلیخان مدت یکماه بطول انجامید آنگاه مصیف را بقریه افجه که متعلق بصدر اعظم بود قرار داده استقرار گرفتند و بایه در آن مدت مهجور و محروم از درک افاضات و تعلیمات صائبه ماندند مگر آنکه شیخ عظیم اجازه حاصل کرده یکبار در باغی از شمیران بقر حضور رسید و مسائل لازم العرض اظهار داشت و جمال ابهی نصائح و مواعظ اکیده فرموده از وخامت مئال و خسران آمالشان بیان نموده واضح و مدلل داشتند که ارجح و اولی آنکه راه مسالمت و احتیاط پیش گرفته بصد تبلیغ امر بیان و تزئید عدّه مؤمنان و تکمیل اخلاق و اعمالشان برآیند و شیخ مذکور قریب بمقدار ساعتی اصغاً بیانات مبارکه نموده مرخص شد و نیز حاجی سلیمانخان با اینکه قبلاً بسیار وقت بدرک محضر ابهی میرسید درین هنگام دو بار بواسطه آقا میرزا موسی (آقای کلیم) تشرّف بحضور حاصل نمود و مقصود صدر اعظم از سیاست و تدبیر مذکوره این بود که جمال ابهی را از ملاقات و مداخله در امور بایه ممنوع دارد و بدین وسیله حفظ و حمایت نماید و از طرفی دیگر بشاه و اولیاً عنود دولت بنمایاند که رئیس طائفه در تحت مراقبت وی قرار گرفته و اعمال آنان کاملاً در تحت نظراست و از جهتی دیگر بایه را که آثار هیجان و انقلاب از باطنشان

نمایان و فتنه عظیمه نیریز در جریاناست از ارتباط برنئیس معظمشان ممنوع ورشته انتظام
امورشانرا مقطوع سازد

نبیل زرنندی ضمن نقل بیانات جمال ابھی در ایام اشراق در عراق عرب راجع بأحوال میرزا یحیی ازل چنین نگاشت (و همچنین
جناب عظیم را در طهران منع کردیم و باو گفتم اگر چنین امری واقع شود آیا شما میتوانید طهران را نگاهداری کنید اگر او هم برود
هزار نفر بجای او هستند در وقت امنیت اسباب فتنه میشدند و در وقت انقلاب فرار میکردند)

--- صفحه ۶۱ ---

سازد و بدین طریق ظاهر مرافقت با اینطائفه را از دست نداده و امور کشوری را نیز بدلخواه خود
انتظام دهد .

شهادت ملا زین العابدین یزدی

در خلال احوال مذکوره عمال دولت ملا زین العابدین یزدی از علما و وعاظ منابر را که از اصحاب
وحید شهید بود و بر منابر نشر معارف بدیعه و تبلیغ مینمود در قم دستگیر کرده مغلولاً بطهران
آوردند و چون ایمانش همه جا مذکور وثبات و استقامتش مشهور و ملاهای قم فتوای قتلش دادند
بحکم شاهی در میدان طهران شهید کردند

کیفیت شروع فتنه خطیره طهران

بنوعی که اشاره کردیم شیخ عظیم پس از شهادت ربّ اعلی استقرار در طهران جست و بابیه
در حولش مجتمع شدند و در چنان موقع پر از خطر که عمال دولت پیوسته در تعقیبشان بودند

اجتماعات مخفیّه تأسیس کردند و در جهت مظالم دولت و قتل و غارت و حبس اصحاب و احباب سخت در هیجان و آشفته شدند و میرزا یحیی ازل نیز شیخ عظیم را همی تأیید کرده بلقب سلطان منصور بیان تشهیر نمود و اطاعتش را فرض خواند و بهمه نقاط ایران پنهانی نوشته رسول فرستادند و متهورین بابیه را در طهران مجتمع نمودند تا شیخ را در انجام مقصود خطیرش که مستند بمفهوم بیانات ربّ اعلیٰ میکردند مساعدت کنند لاجرم عدّه از مهمّین اینطائفه که از تعرّضات عمّال دولت بسوی مرکز گریختند و یا از چنگ ظالمین نجات یافته در مرکز مقرر گرفتند و یا خود حسب اشتیاق لقا بزرگان اینطائفه عازم پایتخت گشتند و یا

بالآخره برای نصرت سلطان منصور بدانسو شتافتند در طهران اجتماع نمودند و از آنجمله حسینخان میلانی سابق الذکر شوری عجیب و هوسی غریب در دلها و سرها افکند چنانکه خون در عروق جمعیت میجوشید و او را در غایت خضوع و خشوع میستودند

آقا حسین میلانی جوانی بود که در میلان بشعربافی و ابریشم کاری مشغول و در احیان صعود جمال اعلیٰ مؤمن شده توجّه بطهران کرد و با احباب محشور شد .

--- صفحه ۶۲ ---

میستودند و جمعی از مشاهیر بابیه امثال حاجی سلیمانخان تبریزی میرزا سلیمانقلی نوری ملا عبد الکریم قزوینی حاجی میرزا جانی کاشانی لطفعلی میرزا شیرازی و غیرهم در آنجامع بودند و بخانه حاجی سلیمانخان در شهر و یا در در آشوب و در دربند شمیران و غیرها انجمن تأسیس میگشت و در

آنهنگام که نیران فتنه در شرف التهاب بود از سران اینطائفه فقط قرّة العین درخانة محمود خان کلانتر و آقا سید حسین کاتب یزدی در انبار طهران میزیستند و بزرگان انجمن از مکاتبه و اطلاعات آنان بی بهره نبودند و در اینمقام برای مزید وضوح اوضاع انجمنهای مذکوره حکایتی را از آقا میرزا موسی (کلیم) که ملا محمد زرنندی (نبیل اعظم) بیان کرده نقل مینمائیم نبیل مذکور چنین نگاشت (روزی کلیم بانجا رفتند که شاید آتش فتنه را بحکمت خواموش کنند دربان چون او را نمیشناخت راه نداد بعد که حضرات خبر شدند چند نفسی را فرستادند که عذر خواهی کرده ایشانرا بانخانه ببرند کلیم میفرمودند چون حضرات نزد من آمدند شب در خانه نوعی رفتار کردند که من پیش شاهزادهئی که میهمانم بود خجالت کشیدم و چون دو روز بعد آن قضیه رخ داد همان شاهزاده گفته بود که پریشب در منزل فلانی بودم جمعی در آنجا بودند که من از آنها بسیار مکدر شدم میکن آنها ازین واقعه مطلع بودند که پیش از وقت شادمانی میکردند و میرزا سلیمانقلی که با حضرات آمده بود دست از من برنداشت تا قسم خوردم که شما بروید من از عقب میایم چون میرفتم محمد هاشم میرزا ملقب بجناب هم بامن همراهی نمود و چون اذن دخول یافتیم در مجلس دیدم که حسین آن حسین سابق نیست

و با احباب محشور شد ایامی که وارد طهران شد چند یوم در کاروانسرای بیرون دروازه نو با جناب آقا میرزا احمد قزوینی بود و میرزا احمد ذکر او را با جناب حاجی سلیمانخان گفته ملاقات مینمایند بعد از ملاقات با او محبت ورزیده در خانه خود حاجی سلیمانخان او را منزل میدهند در آن بین نفوسی هم که بسبب مکاتیب جناب عظیم بطهران میایند و میشوند در خانه حاجی سلیمانخان اجتماعی است بانجا میروند و هرکس داخل میشود نمیخواهد از آنجا بیرون بیاید و حاجی سلیمانخان میهماندار حسین حسین میلانی بودند و نمیتوانست که حسین و مریدانش را که جمع کثیری بودند در خانه بگذارد و خود بیرون آید

نبیل زرنندی

نیست و اوّل معذرتش این بود کما لن ترانی نگفته بودیم که شما مراجعت نمودید بعد گفت چیزی را که نقطه اولی حرام فرموده بودند من آنرا حلال کرده ام اکبر میرزا برادر محمد هاشم میرزا هم آنجا بود و با آنها اظهار همراهی میکرد و بعد از آن قصیده مطوّلی که یکی از اهل آذربایجان در وصف حسین انشأ نموده بود در فارسی و ترکی و عربی تا آخر بلحن طرب انگیز خواندند هر جا با اسم حسین میرسید همه سجده میکردند من دیدم بعضی از روی غضب بمن نگاه میکنند که چرا در تعظیم حسین با آنها همراهی ننمودم یکی از آنها عمّامه جناب را برداشت و بزمین زد و گفت تا کی در حجاب اسم و رسم خواهید بود من دیدم که این طعنه بمن است لذا از حسین سوّال کردم که حضرت اعلی سجده را حرام فرمودند مگر شما امر فرمودید از این سوّال متذکّر شد سر بزیر انداخت و جوابی نگفت چون با اهل مجلس نظر کردم همه را غرق هوی و هوس دیدم بجز سه (۳) نفس را که در عالم دیگر و مثل محبوس در فکر فرار بودند و از حرکات آنجمع بیخود منتظر یکی جناب سلیمانخان که ایستاده متحرّیر بودند و گاهی بی اختیار در اعضایش حرکتی حادث و از جای خود حرکت میکرد یکی جناب میرزا احمد که از خجالت در کناری ایستاده بود دیگری جناب آقا میرزا عبدالوّهّاب پسر حاجی میرزا عبدالمجید شیرازی که در طلب جمال قدم از عراق عرب بطهران آمده بود و آنجا گیر کرده نمیگذاشتند بیرون برود و من چون آنها را متأثر و اشکبار دیدم ماندن در آن مجلس را صلاح ندانستم بتدبیری خود و شاهزاده را از آنجا بیرون آوردم و از منزل

میرزا باقر اخوی زاده را با مکتوبی بطلب جناب میرزا احمد فرستادم که جمال مبارک شمارا بلواسان طلبیدند بعد از دو ساعت میرزا باقر برگشت وگفت میرزا احمد جبّه‌اشرا بدوش انداخت که بیاید حسین گفت اگر او برود این جمعیت متفرّق میشود نگذاشتند بیاید مقصودم این بود اورا بیاورم نگاهدارم که ازین فتنه محفوظ بماند چه که میدانستم که عنقریب همه دستگیر خواهند شد تا جناب حاجی میرزا حسن خراسانی که سید جلیل القدر عالم فاضلی بود وخط و نسخ بسیار خوب داشت وکتابت آیات مینمود در خراسان بطهران ودر محله

--- صفحه ۶۴ ---

محله سرچشمه بود وبا احدی مراوده نداشت چون از جناب میرزا احمد از غندی اوصاف جمال مبارک را شنیده بود برای زیارت آمده بود ومقارن ورودش هم وجود مبارک از عراق بطهران رسیدند حاجی میرزا حسن از فیض حضور بسیار مسرور بود بآمید تشرّف دیگر در طهران بود روزی پیش آمد که جناب عظیم بلباس تبدیل بخانه ما آمد استدعای ملاقات دارد من ناچار با حاجی رفتم وجناب عظیم را دیدم بمن قسم داد که در باب حسین میلانی ذکری نفرمائید من آنجا میروم بلکه بتوانم آنها را متذکر دارم ویا اقلأ نفوسی را که از اطراف آمده اند متفرّقشان نمایم گفتم رفتن شما صلاح نیست ومثمر ثمری نخواهد شد وروز دیگر که مقدّمه شاه واقع وقیامتی برپا بود باز جناب حاجی میرزا حسن آمدند که جناب عظیم شمارا بحضرت اعلی قسم داده‌اند که یکبار بیائید ملاقات کنیم چون مرا دیدند گریستند و ذکر نمودند دیشب منزل حسین میلانی رفتم اوّل که مرا راه نمیداد بعد که وارد شدم اذن جلوس ندادند واستهزأ نمودند ونگذاشتند که با خان ومیرزا احمد ملاقات کنم شب را در مسجد بسر بردم وجمیع شهر را منقلب دیدم گویا صادق فساد کرده ومعلوم

نیست چه واقع شده حال ما میخواهیم بپای خود بمقتل برویم زیرا یقین است که هر یک از ما را خواهند گرفت و با انواع عذابها خواهند کشت من گفتم با این اخوی زاده میرزا باقر من حاضرم قرار بر آن شد که از حضرات خبر برسد و باهم بمشهد فدا حاضر شویم گفتم با اینکه من از اول با شما نبودم و خیالات شمارا بهیچ وجه صح نگذاردم بلکه نهی نمودم معهدا از برای شهادت حاضر م)

در روز بیست و هشتم شوال اینسال سانحه حیرت قرانن جسارت جماعت بابیه روی داد ملخص اینمقال اینکه ملا شیخعلی که یکی از داعیان باب و ملقب بحضرت عظیم بود بدار الخلافه طهران آمده روی بضلالت عباد نهاد و جمعی را بمتابعت خویش درآورد و با ایشان پیمان درمیان نهاد که بامداد جمعه در مسجد جامع حاضر شوند اولاً امام جمعه را در مسجد بشهادت رسانیده پس متوجه ارك پادشاهی گردند این شوری و اتفاق هنگام صدارت میرزا تقیخان بود و چون مشار الیه در عموم ممالک محروسه بخصوص دار الخلافه منبهان مخصوص داشت آنان

--- صفحه ۶۵ ---

واقعه هدف کردن ناصرالدین شاه

وبالآخره سه تن از مشهورین بابیه صادق تبریزی و فتحالله بن ملا علی صحاف قمی و حاجی قاسم نیریزی مهیای هدف ساختن ناصرالدین شاه شدند و شاه در مصیف نیاوران شمیران بود و در صبح روز یکشنبه ۲۸ شوال ۱۲۶۸ مطابق مای ۱۸۵۲ هرسه باتفاق خود را باطراف نیاوران رساندند و در موقعی که شاه بعزم شکار سوار میشد با پیشتاب پرشده با ساچمه خودرا بعبا پیچیده در محلّ

عبورش متفرقاً ایستادند و بر دستی عریضه گرفته بحال اشخاص متظلم منتظر بماندند و همینکه شاه از قصر بیرون آمده عنان اسب بر دست گرفته از معبر تنگ میگذشت تا سوار شده بعزم شکار بتازد و فرآشان و غلامان و سواران و اعضاً موکب سلطنتی در فاصله معین منتظر مانده که چون او سوار شود آنان نیز سوار شده در عقبش موکب برانند و جمعیتی

آنان ماجری را معروض اتابیکی گردانیدند چون یکی از پیروان ملا شیخعلی میرزا عبدالرحیم نام هراتی بود در خدمت علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه بسر میبرد رقم شده بود میرزا تقیخان شاهزاده را احضار و از مقدمه اخبارش داد مأمورش داشت که از میرزا عبدالرحیم منزل ملا شیخعلی و سائر آنشیاطین را مشخص ساخته اعزام کند شاهزاده چندانکه از میرزا عبدالرحیم استفسار نمود جز انکار جوابی نشنود چون میرزا عبدالرحیم با میرزا ظاهر نام در یکسرای بسر میبردند از وی جويا گردید معلوم شد که ملا شیخعلی چند روز قبل از سرای میرزا عبدالرحیم بجای دیگر نقل نموده است حاجی سید محمد اصفهانی که یکی از مُردۀ آن مردود بود خانه نائب چاپار خانه را نمود جمعی با میرزا بانجا شتافتند ویرا نیافتند ولی دیگری از آنملاعین بدست آمد شاهزاده اعتضاد السلطنه میرزا عبدالرحیم و آن رجیم دیگررا بحضور اتابیک آورد میرزا عبدالرحیم بتوسط شاهزاده رهانی یافت و آن يك بديار دیگر شتافت ملا شیخعلی را چون دیگر حالت توقف نبود بتغییر لباس و تبدیل هینت باذربایجان گریخت بعد از عزل میرزا تقیخان مجدّد بدار الخلافه آمد درخانه حاجی سلیمانخان پسر یحیی خان تبریزی منزل کرد متابعان قدیم را اخبار نمود چون چند روزی منقضی گردید عدد ایشان بهفتاد رسید بخيال

--- صفحه ۶۶ ---

و جمعیتی از مردم مختلف نیز در اطراف خارج معبر ایستاده بودند و شاه سوار شده قدری جلو رفت نخست حاجی قاسم نیریزی پیش شتافت و بصورت تقدیم عریضه نزدیک شد و شاه اعتنائی ننمود و با وجود شاطران و جمع سواران و مستلزمین میسور نگشت لاجرم پیشتاب را بقصد شاه خالی کرد و اسب از جای خود رمیده پیشتاب برنشان نخورد سپس صادق مذکور که جوانی نارس بود با

جسارت و شجاعت بقصد شاه دوید و پیشتاب خالی کرد و باز تیر بخطا رفت و صادق غضبناک شده بشتافت و خواست شاه را بقوت از اسب فرو کشیده با تیغ کارش را بسازد و مابینشان کشمکش شد در آنحال فتح الله قمی نزدیک رفته شاه را هدف طپانچه کرد و ساچمه ها بر شانهایش نشست آنگاه ویرا از اسب پائین کشیدند و در حالیکه یک پایش در رکاب بماند کشمکش مینمودند و جمعیت غلامان و شاطران و غیرهم را بیم فرا گرفته گویی انفاسشان بیفسرد و نخست شاطرباشی نوری قدم جلادت پیش گذاشت و کتاره بر دهن صادق نواخت و مستخدمین و ملازمین مستوفی الممالک خود را بصادق رسانده باجماع او را بگشتند و دو دیگر را نیز پس از دار و گیر

بخیال خروج و تصرف دار الخلافه افتادند بعد از آنکه مجلس شوری منعقد و بشرب شراب مست و خراب باستشاره پرداختند آرا سخیفه ایشان براین نهج قرار گرفت که ابتدا گزندی بوجود مسعود مبارک رسانند آنگاه باظهار دعوت و تصرف دار الخلافه اقدام نمایند محمد صادق نامی که بملازمت ملا شیخعلی اقدام مینمود متقبل خطر و مهیای سر دادن گردید و همچنین ملا فتح الله قمی و محمد باقر نجف آبادی و میرزا عبد الوهاب شیرازی مهیا و آماده شدند و پیمان راست کرده بتهیه آلات جارحه پرداختند و از دار الخلافه برآمده بقریه نیاوران شمیران شتافتند در گوشه مقام گرفته منتظر فرصت شدند و شاه آن ایام در نیاوران بود و صبح بیست و هشتم شوال عزم شکار نمود علی الرسم خروشیدن توپ اخبار بفلک دوآر رسانید ملازمان درگاه و آنجماعت روسیاه آنان بعزم التزام خدمت و اینان بقصد جسارت حوالی سرای سلطنت حاضر شدند بعد از نقضاً دو ساعت و نیم از روز شاه از عمارت بیرون آمده سوار شد جمعی مانند صدر اعظم و مستوفی الممالک و دایشیک آقاسی باشی و امیرآخور که حاضر درگاه بودند با جمعی از عمله و فرآش ملازم رکاب شدند و شاه بملاحظه حشمت صدارت صدر

--- صفحه ۶۷ ---

گیر دستگیر کردند و شاه مجروح ترس خورده را بعمارت سلطنتی بردند و فی الحال جراح خواسته ساچمه هارا بیرون آورده زخمه‌ها را بستند و او غرق دریای غضب و اندیشه از مثال احوال بود و فرمانداد تا دو اسیر مذکور را بعقوبت و شکنجه گرفتند و همدستان و فرمان دهان واقع‌ها جویا گشتند و جسد صادق مقتول را دونیم کرده بشهر برده نیمی بر دروازه شمیران و نیم دیگر بر دروازه عبدالعظیم بیاویختند و فتح الله که جوانی بیست و پنج ساله بود با همکار مذکورش بکمال صراحت و رشادت سخن برآستی ادا کرده گفتند که ما بابی هستیم و برای قصاص از مولای خود خواستیم شاه را بکشیم ولی شاه و اعضای دولت را خاراندیشه مداخلات داخلی و خارجی دیگر در خاطر میخاید و باقرارشان اکتفا نکرده با شکنجه و عذاب اصرار در کشف اسرار داشتند زیرا چنانکه در بخش دوم ضمن واقعه فوت محمد شاه نگاشتیم سران و بزرگان شاهزادگان هوای

صدر اعظم را اولاً از رکاب حکم برجعت داد و سانر هنوز در رکاب حاضر بودند که سه نفر از آنجماعت از خدا بیخبر از پناه دیوار و اشجار بیرون دویده برسم دادخواهان استغاثت نمودند یکی از رفقای سهگانه که از اهالی نیریز بود بیمحابا و حفظ طریقه ادب قصد قرب حضور مبارک نمود ملتزمین رکاب همی بروی زدند و بالتزام ادبش امر فرمودند چون ممانعت را دید و از نزدیک شدن زیاده از آنچه دست داده بود مأیوس گردید طپانچه که در زیر بلاپوش میداشت برآورد و بجانب وجود مبارک سرداد گلوله خطا نمود ولی آشوب و انقلاب در ملتزمین رکاب و سواران همراهان روی داده بهم برآمدند در این اثنا رفیق ثانی بیرون تاخت نعره زنان طپانچه دیگر رها ساخت از آنجائیکه حفظ الهی حافظ و نگهبان وجود شاه بود گلوله رد شد یکنفر از ملازمان رکاب دشنه بر دهان نجسش زد با این جراحت طپانچه خالی را از دست داده خنجر از کمر کشیده بقصد مقصود خویش حمله ور گردید چند نفر را مجروح گردانید تا آنکه بدرکات جحیم واصل گردید درین حبص و بیص رفیق ثالث از مقابل بیرون تاخته گلوله انداخت آنهم ردگشت چند پاره ساچمه و چهار پاره پپهلوی شاه رسیده از زیر پوست دویده از بالای شانه

بیرون شد و باستخوانی اذیتی نرسید و ملتزمین رکاب و سواران حضور آن دو نفر را نیز مأسور نمودند و شاه بسرای سلطنت معاودت کرد و صدر اعظم واقعه را بشنیده شتافت از سلامتی شاه سجده شکر نمود و بتمامی نقاط مملکت فرامین دولت توسط چاپاران فرستادند تا قبل از

ص ۶۸

هوای سلطنت در سر داشته در آنهنگام علم طغیان برافراشتند خصوصاً عباس میرزای نائب السلطنه برادر کهتر ناصرالدین شاه را مادر مساعی وافر نمود تا بتخت سلطنت نشاند و اینکه ناصرالدین شاه بتدابیر و قدرت میرزا تقیخان بسلطنت نشست عباس میرزای را بحکومت قم فرستاد و در موقع هدف شدن شاه چنین شهرت یافت که فتح الله را مادر نائب السلطنه از قم برانگیخت لاجرم هرچند اسیران مذکور سعی در بیان حقیقت کردند شاه قانع نشد تا آخر الامر میرزا محمدخان قاجار کشیکچی باشی سپهسالار اعظم با سوار کشیکخانه مأمور شده بقم رفت و نائب السلطنه را از آنجا تبعید بعراق عرب نمود و عباس میرزا در کربلا بماند تا پس از بیست و یکسال که شاه بزیارت مشاهد متبرکه ائمه عراق رفت او را با خود بایران بازآورده ملک آرا لقب داد و در آن موقع که محمد خان در قم نائب السلطنه را بعراق فرستاد متولی باشی قم بوی اظهار داشت که برادران و خویشان ما فتح الله از بیم سخط ملوکانه پناه بحرم برده اند محمد خان پرسید مگر آنان هم بابی اند متولی باشی جواب گفت نه بلکه همگی از طلاب علوم دینیّه و خدام حضرت میباشند و هرگز مورد چنین تهمتها واقع نشوند و محمد خان بهمّه آنان اطمینان داده از تحصن خارج کرد و صورت

خط محمد خان

از انتشار اخبار موحشه مردم آگهی یابند و جراحان بمعالجه جراحت مشغول گردیدند و روزی دیگر شاه در عمارت دیوانی جُوس نموده بار عام داد و عزیزخان آجودان باشی وکلانتر و کدخدایان دار الخلافه را مأمور به پیدا نمودن آشیانه مخافت و آفت و بدست آوردن آن گروه بد عاقبت کردند تمامی شوال حاجی علیخان حاجب الدوله فراشباشی را از انجماعت خسران منال آگاهی حاصل آمد و از محل اجتماع آنان که در خانه حاجی سلیمانخان است استحضار حاصل نمود و بعرض رسانید حسب الامر جمعی بگرفتن انطافه گمراه مأمور گردید برخی از ایشان فرار حاجی سلیمانخان با دوازده نفر بقید دولت و اسار در آورد و مغلولاً بخدمت صدر اعظم رسانیدند از محبوسین نام و مقام بقیه ملاعین هم کیش تفتیش رفت سی و شش نفر دیگر در دهات و نفس شهر بدست آمد ملا شیخعلی را حاجب الدوله سراغ نموده بدست آورد تفحص بسزا در کار هر يك بعمل آمده سه چهار نفر نوری چون کفر از ادعاء ایشان بثبوت شرعی نرسیده با میرزا حسینیار قمی که آنهم مجهول الحال بود بجان امان با قید محبوس شدند بقیه را بین الناس تقسیم نموده که عموم بندگان خدا ازین فیض عظمی بی نصیب نباشند.

حقائق الأخبار ناصری

--- صفحه ۶۹ ---

محمد خان بمیرزا رضاقلی یتیم نائب الحکومه قم چینیاست عالیجاه میرزا رضاقلی عالیجناب آقا شیخ حسن و ملا جعفر و اخوان آنها را همه نمودار در آستانه مطهره دربست هستند از قراریکه علماً و اعیان ولایت مذکور نمودند و بر طبق آن استشهادی همه مهر نموده اند آنها را ربطی با ملا فتح الله ملعون شقی نبوده است و اسناد بابی گری هیچوقت بآنها وارد نیامده است از خود آنعالیجاه هم شفاهاً جويا شدم بهمین قسم تصدیق نمودی لهذا آنها را اطمینان داده که آسوده خاطر بدعاگوئی دوام عمر دولت جاوید مدت قیام و اقدام نمایند انشاءالله همین فقره را بعرض اولیاً دولت قاهره رسانیده تعلیقه هم بجهت اطمینان آنها صادر خواهد نمود و روانه خواهم داشت آسوده خاطر بروند بخانه های خود باشند افوض امری الی الله عبده محمد بن امیر و بالجمله ملا فتح الله مشقتها

وزجر داغی و درفش را تحمّل کرده دیگر بار دم نزد چندانکه دژخیمان گمان بردند که از گوش اصم
واز زبان ابکم شد و از شدت خشم و غضب گلوله های سربی

در روزنامه وقایع اتفاقیه سابق الذکر مورّخ روز پنجشنبه سیّم ماه ذیقعه چنین مسطور است (در ضمن روزنامه سابق مجملی از
تفصیل واقعه روز یکشنبه بیست و هشتم شهر شوّال المکرّم وجسارت آنحرامزادگان خبیث و شقی که العیاذ باللّه قصد وجود فانض
الجود اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی خلد الله ملکه وسلطانہ را داشتند و مقصود کلی از آنروزنامه محض اعلام از سلامتی ذات
کثیر البرکات و حصول چشم روشنی برای کلّ اهالی ممالک محروسه وخرمی بجهت شنوندگان ممالک بعیده بود قلمی و مسطور و ممیّن
ومذکور شد و حالاهم از آنجائیکه اعلام مجدّد از سلامت و عافیت وجود همایون برای مزید سرور و ابتهاج خاطر ناس و اظهار مفصل
از طرز خدمتگذاری و جانفشانی کسانی که در آن ساعت هائله در رکاب مستطاب سعادت حضور داشتند واجب و لازم بود لهذا
بنگارش این مراتب نیز پرداخته شد سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی دام سلطانه که در روز مزبور دو ساعت ونیم از مطلع آفتاب
گذشته بقصد و اراده شکارگاه تشریف فرما میشدند همه اوضاع و ترتیبات و مقدمات سلطنتی بطرازهای معهود و طورهای مألوف
مهیّا و موجود و همه منتظر مقدم ملوکانه بودند همینکه طلعت همایون پیدا شد جناب جلالتماب اجلّ اکرم صدر اعظم و مستوفی
الممالک و مقرب الخاقان میرزا کاظم خان نظام الملک و اسدالله خان امیرآخور و بعضی دیگر از معارف و اعظم چاکران از امراً
و مستوفیان و غیره در رکاب

--- صفحه ۷۰ ---

سربی تافته در آتش بگلوش ریخته اورا هلاک نمودند و حاجی قاسم را چند روز و شب عذاب
و عقاب کردند تا دانستند اقدام بآن امر از طرف بابیه شده و بمرکز اجتماعات شان و منزل حاجی
سلیمانخان پی برده انبوهی از غلامان و شاطران و دژخیمان بخانه ریختند و جمعی را از قبیل حسین
میلانی و میرزا عبدالوهاب شیرازی و غیرهما باخود سلیمان خان دستگیر کرده بانبار برده در غلّ
و کند کشیدند و برای یافتن بابیان دیگر بعذاب و عقاب دچار نمودند و انواع جواسیس مرد وزن

گماشته در خانه ها و مواقع محتمله مأمور داشتند و بهر وسیله اقدام نمودند از آنجمله عباس نام مستخدم خانه حاجی سلیمان خانرا که اظهار محبت و ایمان میکرد بوعده و وعید برآن داشتند که واردین و مجتمعی آنخانه را بدست دهد و هر روز میرزا علیخان حاجب الدوله فرشباشی با جمعی از شاطران و دژخیمان و سرباز و توجی ویرا در معابر و اسواق میگذراندند تا هرکه را از این طائفه شناسد نشان دهد و او هرکها میدید و میشناخت

بخنده و اشاره و خطاب مستهزانه بآلقابی

در رکاب مبارک پیاده میرفتند قدری بفاصله صدر اعظمرا اجازت سواری از جانب اقدس اعلی حاصل شد خود با جمعی که دور ایشان بودند پانی نگاهداشتند که سوار شوند دراین بین علی الغفلة یکی از آن خبیث ها که از اهل نیریز فارس بود بهینت دهاتی اکراد والوار فریادکنان متهورانه و جسورانه دوید که عرض دارم چند از چاکران دربار شاهنشاهی که ملتزم رکاب مبارک بودند تهور و جسارت او را که دیدند محض حریم رکاب مبارک و بیخبر از آنکه آن خبیث چه منظوری دارد پیش دویده با او درآویختند که در این بین قبل از آنکه فرصت را فوت کند طپانچه بطرف همایون خالی کرد ولله الحمد ساچمه طپانچه خطا رفت یکی دیگر بهینت اولی طپانچه بدست بی محابا دوید جلو دار که درآن بین حاضر بود هنگام خالی شدن طپانچه دست او پیچانده و تیر آن طپانچه نیز خطا رفت و بحمدالله آسیبی بوجود مبارک نرسید با اینکه ضرب قمه که از دست مقرب الخاقان اسدالله خان امیرآخور خورده طپانچه از دستش افتاده بود باز خودرا جمع کرده قمه برهنه از بغل بیرون آورد ملتزمین رکاب همایون او را دور کرده کارش را ساختند و بخون خودش غلطاندند هنوز کار او تمام نشده خبیث سیمی مثل دو رفیق اولی خودش غفلة رسیده طپانچه بطرف قرین الشرف اعلی خالی کرد اعتقاد ملتزمین رکاب همایون این بود که ساچمه این طپانچه هم بکلی خطا

--- صفحه ۷۱ ---

بآلقابی که آنان یکدیگررا میستودند تعریف و توصیف مینمود و عوانان از ایشان يك يك و دو دو گرفتار و بحبس انبار بردند و برخی را در خانه محمود خان کلانتر محبوس داشتند و نیز فرایشان

و غلامان شاهی موقع را مناسب یافته بصدد استفاده و طمع جلب مال افتاده عباس را بوعید و نوید اغوا و اغراً نمودند تا هرکه را خواستند نام برده اشاره کرد و آن بیچارگان را بحبس انداختند و هم برخی دیگر را که مورد سوء ظن عقیده تی بودند و یا از جهت عدم اعتقاد بخرافیات و عدم اعتنا بتقلیدات اشتباه بابیه نمودند دستگیر ساختند و بدین طریق گروهی را در طهران گرفته و جمعی را از بلاد دیگر حسب حکم شاهی آورده محبوس و مقید کردند . کیفیت گرفتاری جمال ابهی در آن ایام که تهور و بیبایگی بابیه و قیامشان بانتقام از ناصرالدین شاه زلزله در ارکان دولت و ملت انداخت و دولت با علمای دین متفق شده بصدد قتل عام صغیر و کبیر این طائفه برآمدند و ناصرالدین شاه باقصی درجه غضب نسبت بایشان افروخته بود مقام صدر اعظم در خطر واقع شد چهکه حمایت و رعایت او از جمال ابهی و تجلیلات و میهمانداری

خطا رفته باشد زیرا که آثار هیچ تغییر حالت از سرکار اعلیحضرت قویشوکت پادشاهی نفهمیدند لکن بعد از اینکه در نهایت دلیری باستدعای جناب صدر اعظم و مقرب الخاقان مستوفی الممالک و سائر ملتزمین رکاب تشریف نمای باغ صندوق خانه که در آن نزدیکی واقع است شدند معلوم شد چند ساچمه از کلیچه تن مبارک گذشته از میان دو شانه سرابالا رفته اکثری کارگر نیامده دوسه پارچه پوست بدن مبارکه را خراشیده و قدری هم فرو نشسته بود اینکه اندک مجال چزندگی و شرارت برای آن اشرار خبیث شد باین جهت بود که ملتزمین رکاب مستطاب جمیعاً بجهت سوار شدن چنانچه رسم است در رکاب حاضر نبودند مگر معدودی شاطران و شاطر باشی و جلوداران و فرایشان و مقرب الخاقان مستوفی الممالک و نظام الملك واقعه پر ظاهر است که آن اشرار را فرصت جسارت و اینقدر حرکت نبود و البته در اول امر هر سه قبل از اینکه حرکتی نمایند مقهوراً گرفتار میشدند و بالجمله گرفتاری و دفع آن شریر سیمی نیز بدست جمعی از ملتزمین رکاب مبارک از قبیل شاطران

و میهمانداری برادرش میرزا جعفرخان چنانکه نگاشتیم خفا و استتار نداشت و در حین وقوع واقعه هائله مذکوره جمال ابهی در افجه میهمان او بود و رقبایش سعی و تلاش بسیار برای القاء سو ظن و وسوسه در ذهن شاه همی نمودند و او ناجار بمقاومت غلیظه با بابیه و نشان دادن شاه پرستی خود شد لاجرم جعفرخان را که در آن واقعه خود جزو موکب شاهی بود با فجه نزد جمال ابهی فرستاده پیام داد که مادر شاه پیوسته ببانگ بلند میگوید قاتل پسر مبابیانی هستند که جدیداً بطهران ورود کردند و با اشاره و کنایه صدر اعظم را متهم میدارد و صلاح چنین است که چندی در محلی مختلفی شوید تا این گفتگوها از میان برود و بلا فاصله دهقان پیری را فرستاده راهنمایی کرده

شاطران و فراشان واقع شد و از این سه نفر اشرار شریر اولی و سیمی گرفتار و از برای تحقیق رفقای خود محبوس اند و آن شریر دومی بخون خود غلطید چون اولیادولت علیه منظور دارند که این کیفیت بتفصیل در روزنامه نوشته شود انشاءالله در روزنامه آینده مفصلاً و مشروحاً با اسامی چاکران دربار شاهنشاهی که هر یک چه نوع خدمت کرده و در مقام جان نثاری از جان خود مضایقه و دریغ نمودند نوشته خواهد شد (و محمد حسنخان منبع الدوله وزیر اصطهبانات و رئیس دار الرحمه ناصرالدین شاهی پسر حاجی علیخان قراسباشی وی ضمن واقعات سال ۱۲۶۸ از کتاب منتظم ناصری چنین نگاشت (و از وقایع معظمه اینسال آنکه جمعی از اتباع سید علیمحمد در خانه حاجی سلیمانخان تبریزی بریاست ملا شیخعلی نام ترشیزی عظیم مجتمع شدند و دوازده نفر داوطلب گشته و مسلح شده بنیاوران رفته در کمین شدند و باقی در خانه سلیمانخان مهیا بودند و روز یکشنبه ۲۸ شوال هنگامی که شاه بقصد شکار از قصر نیاوران سوار شده بودند در زی متظلمین در محلی که هنوز ملتزمین شاهی تماماً بهم نه پیوسته جلوی اسب شاه دراه آمده چند طپاچه خالی کردند ولی تیرها خطا کرده مگر یکی از آنها که ساچمه داشت چند ساچمه آن بعضی از قطعات بدن شاه را خراشید چاکران از قبیل اسدالله خان میرآخور و نظام الملك و کشیکچی باشی و سائر اعظم و معارف دو نفر از آن سه نفر را گرفته یکی را در حین هنگامه بضر تیغ و سنگ و چوب

هلاک کردند و شاه عزیمت شکار را موقوف کردند و حسب الامر عزیز خان آجودان باشی و حاجب الدوله والد مؤلف و کلانتر و کدخدایان بقبض و جستجوی رؤسای فرقه بابیه پرداختند و اول بخانه حاجی سلیمانخان شتافته او را با دوازده نفر دستگیر کردند

واز این دوازده نفر سائر رفقای ایشانرا معلوم نمودند آنها را نیز بگرفتند و همه را بفتوای شرع بقتل رساندند و از خدمات بزرگ که در اینوقت والد مؤلف نمود بدست آوردن ملا شیخعلی بود که سر منشأ فتنه بود

--- صفحه ۷۳ ---

کرده گفت که محلّهائی در این جبال برای اختفا موجود است که اندیشهٔ احدی بدانجا راه نیابد و ما یحتاج نیز از طرف صدر اعظم ایصال میگردد ولی جمال ابهی بدان سخنان اعتنا ننموده صبح روز بعد سوار شده از افجه بیرون راند و رهسپار طرف زرگنده و نیاوران گشت و میزا مجیدخان آهی شوهر خواهرشان که پیشکار سفیر دولت روس و سکونتش در اینند متعلقه بسفارت در زرگنده و پدرش حاجی میرزا یوسف منشی اول سفارت مذکوره بود جمال ابهی را بمنزل خود ورود و منزل داد و حاجب الدوله خبردار شده ما وقع را بشاه گفت و او یکی از مقربین خود را نزد سفیر فرستاده بغایت اصرار و ابرام جمال ابهی را طلب کرد و اخت محترمه بتوسط عائله سفیر سعی و جهد بلیغ نمود که برادر را از خطر نجات دهد و سفیر نیز اظهار موافقت و ابراز مساعدت نمود ولی برای شدت اصرار شاه جمال ابهی را باتفاق مقربان سفارت تسلیم مأمورین کرده برای صدر اعظم پیغام فرستاد که ایشان از طرف سفارت دولت روس بشما سپرده شدند اینرا بدانید و احتیاط کنید که خطری واقع نشود و هنگامیکه جمعیت غلامان دولتی احاطه کرده جمال ابهی را بعزم نیاوران حرکت دادند دختر سفیر گریسته بپدرش گفت چگونه میهمان محترمی را تسلیم دشمنانش نموده و سفیر گریان شده بوی گفت مطمئن باش که خطری بایشان وارد نخواهد شد و صدر اعظم نیز اطمینان بسفیر داد ولی چنانکه مذکور شد ملاحظه و احتیاط میکرد و بر جمال ابهی تا ورود بطهران مشقات شدیده وارد شد ماه مرداد بود و بحبوحهٔ صورت حرارت آفتاب بدون سایبان و پای برهنه

و لب عطشان انبوه غلاظ و شداد فراشان و غلامان هیکل ابهی را سوی طهران کشیدند و لباس بدن را یغما کردند و چند بار مستخدمین و هم‌رهان کلاه و جبّه آوردند و یغماگران بردند و سنگ زنان و سب کُنان بَطهران رساندند و عجزه قَدّ خمیده

شخصی تبریزی را شکنجه کردند که بایبان را نشان دهد چون خمار بینی‌شرا بریدند گوشه‌هایشرا قطع کردند گوشت تنش را با گازانبر کردند بالاخره پوست سرشرا برداشته آهک ریختند و نیز روغن داغ نمودند تا آن بیچاره هلاک شد سید متولی قمی را هشتاد داغ نهادند و او عده از این طائفه را نشان داد

--- صفحه ۷۴ ---

خمیده سنگ بدست گرفته دوان و شتابان خطاب بشاطران کرده گفت شمارا بسید الشهدا قسم میدهم نگاهدارید تا من این سنگ را بزنم و جمال ابهی فرمودند هرکس آنچه خواست و توانسن گفت و کرد حال بگذارید این پیرزن هم سنگ خودرا بزند و علی زعم خویش بثواب اخروی برسد ولی درویشی رسیده کَشکولش را پر آب کرده بعوانان

در آثار تاریخیه علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم چنین مرقوم است که رؤسای بابیه امثال ملا شیخعلی و حاجی سلیمانخان و غیره در خلای واقعات فتن وارد و قصد کردند که چند نفر شاه را در نیاوران بکشند و سائرین در طهران بتصرفات و نداد نیز میبردازند و برای انجام این مقصود سلیمانخان تهیه دیده بود و نوبتی امیراتابک اعظم میرزا تقیخان بدست شاهزاده مذکور این مقدماترا برهم زد و بی نتیجه ساخت و عین عبارات منقوله شاهزاده مذکور چنین است (روزی چهار ساعت بغروب مانده رقعۀ از میرزا تقیخان امیر نظام که در آن وقت ریاست نظام و صدارت ایران داشت و یلقب اتابک اعظم ملقب چنانکه سرش شمس الشعرا گوید لشگر و کشور مرتب است و منظم هر دو بمیر اجل اتابک اعظم با این جلالت قدر احترامی زیاده از عاده و مافوق الغایه از من منظور داشت از آنکه مرا نسبت بسائر ابناء ملوک منصب وزارت مهد علیا و ستر گیری راست شوکت بود و مضمون رقعۀ آنکه دو

ساعت بغروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانه دولتی یا در خانه خود مرا ملاقات کنید که امری بس لازم است من هم در وقت معین حرکت کرده در دیوانخانه دولتی امیررا ملاقات نموده جمعی که در کنارش بودند دور کرده دست بجیب کرده رقعہ درآورده بمن داد در آن رقعہ مفتش از قبل دین نوشته که روز جمعه آینده بابیها خیال دارند بهینت اجتماع با شمشیرهای کشیده اولاً بمسجد شاه بریزند ومیرزا ابوالقاسم امام جمعه را اولاً بقتل آورده پس از آن باذکر یاصاحب الزمان بارک بریزند وفسادی برپا نموده نسبت بشاهنشاه واتابک اعظم سوّ ادبی کنند واز جمله روّساً اینطائفه ملاّ شیخعلی است وخودرا حضرت عظیم لقب داده فی الحقیقه رئیس بابیّه در دار الخلافه اوست و او هرچند روز بلباسی در آمده که مردم اورا نشناسند هفته پیش در خانه توقف نمیکند و امّ الفساد طائفه است ویکی دیگر میرزا احمد حکیمباشی کاشانی ودیگر میرزا عبد الرحیم برادر ملاّ محمدتقی هروی که هردو از روّساً بابیّه اند والان در حمایت علیقلی میرزا هستند اگر آنها گرفته شوند این فتنه برپا نخواهد شد پس از خواندن روزنامه بفکر فرو شدم امیر نظام مرا مخاطب ساخته

--- صفحه ۷۵ ---

بعنوان سوگند داده گفت مهلت دهید تا این مظلوم قدری آب بیاشامد وبالجمله جمال ابهی را در انبار محبس وارد کرده در سیاه چال که در ایّام ماضیه خزانه گرما به بود جا داده زنجیر قراگهر که در غلظت وثقل معروف است بر گردن وسلسله بر بازوان وپاها در کند نهادند وتا سه روز ماکول ومشروبی مطلقاً نرساندند وراحت و خوابی میسر نگشت چندانکه میر

ساخته گفت شخص شما علاوه برانتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید گزفم در اعتقاد شما فساد باشد ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدّم دارید جواب گفتم بحمدالله تعالی شکر حضرت ربّ العزّة را با اعتقاد درست بوده وهستم وخوادم بود برین آدم هم برین میگذرم ثناگوی پیغمبر وحیدرم وباین عقیدت درمیان خاص وعام مشهورم چنانکه شخص شما که امروز شخص اول ایران واتابک اعظم هستید در چهارده سال قبل که با منصب مستوفی نظام از آذربایجان بطهران آمدید بسبب مصاهرت من با میرزا نظرعلی حکیمباشی ومصاحبت من با شما وجمع دیگر با او که از آنجمله فروغی وملاّ بهرام ودرویش عبدالرحیم بودند باندازه حفظ

ظاهر ملاحظه شرع انور با وجود صغر سن از من میدیدید که مرا بعوامی و حماقت تصور نموده مورد سخریه و استهزا بودم چون تنها هستید و ننگی در شان اتابکی پیدا نمیشود اگر فراموش کرده‌اید شرحی از روز رمضان فانی‌آباد و قرمه سر و توییح خود را بیان کنم شاید فراموش فرموده باشید تبسم کرده گفت لازم نیست از مطلب معهود بگویند وقت تنگ است و سفیر انگلیس وعده داده مرا ملاقات کند گفتم تفصیل اینسه نفر بدون زیاده و نقصان ایناست آقا میرزا احمد حکیمباشی طبیب حاذق و با دیانتاست و معالج مهدعلیا و سر کبری از نجبا و حکماً کاشان بوده پدرش ملا رضای معروف بکبابی است مادرش از بنات اعمام حاجی پشت مشهدی است و بذات پاک الهی و بنمک اعلیحضرت شاهنشاهی ابداً قصه بابوبابی از او شنیده نشده از میرزا عبدالرحیم گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده اما ملا شیخعلی بذات پاک احدیت خدا نهاورا میشناسم و نه میدانم مقصود او چیست چون کلام بیپایان آمد بمن سخت نگریست بقول عرب نظر الی بنظرة گفت خوب نگفتید این مفتش و گماشته من دروغ نمیگوید و سخن نسنجیده نمی نگارد منباهمه اخلاص و ملاحظه از مهدعلیا این سهتن را از شما خواهم خواست این بگفت و پیا خواست هرچند در بین راه سوگند یاد کرده و ایمان مغالطه خوردم که مرا از ملا شیخعلی خبری نیست جوابی نداد و در حین وداع گفت یقین بدانید این امور صورت گرفته از شما میخوام و وداع گفت یقین بدانید این امور صورت گرفته از شما میخوام و لابد باکمال تحیر بخانه آمدم

--- صفحه ۷۶ ---

میر غضب را دل بسوخت و احترام نموده خفیه چای آورد ولی نیاشامیدند و پس از سه روز با مشقت و تدبیر بسیار از خانه غذا بانبار بردند و معلوم نبود که غذا را برسانند و بر فرض رساندن غذا جمال ابهی در حضور جمعیت محبوسین و ناظرین تناول نمایند و بالجمله جمال ابهی با جمعی از بابیه در حالیکه پاهای کل در کنده عظیم مقید و گردنها و بازوان مغلول بودیم حبس شدند

آمده در فکر رفتن و آنشب را بمحنت و تعب بسر بردم پاسی از شب گذشت پیشترک یا کمتر باز رقعہ از امیر کبیر رسیده که در اتمام امور معهود تعجیل کنید باز بر وهم افزود علی الصبح بصبح آمده متحیرانه نشستم میرزا طاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تحیر و سکوت طویل من سؤال کرد شرح حال و سؤال جواب را با امیر کبیر در میان آوردم گفت باکی ندارید این حضرت عظیم یکی از بزرگان بابیه است و در دار الخلافه داعی باب است اسمش ملا شیخعلی و هرروز نقبی بر خود میگذارد و هفته ملبس بلباسی

میشود چندی در همسایگی شما بود الان معلوم نیست در کجا منزل دارد ولی میرزا عبد الرحیم از جا و مکان او مستحضراست در آن حین میرزا عبدالرحیم با عمامه و عبا پیدا شد خواست پیش من آید من او را تکلیف نموده در مکانی نشسته چون فرود آمد و لحظه با دیباچه نگار گفت شنود کرد حکم بقید و حبس میرزا عبدالرحیم دادم اولاً با کمال ملایمت و نصایح و مواعظ از مکان ملا شیخعلی سؤال کرده اصلاً جواب مفید مسموع نشد سوگند بکذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم کار را از سستی بسختی و از ملایمت بغضب و زحمت کشائیده باز سودمند نیامد با دیباچه نگار مشاورت نموده او حيلة انگيخت و خدعه بکار برد کاغذی شبیه بخط میرزا عبدالرحیم بمیرزا سید محمد اصفهانی که در مدرسه دارالشفای منزل داشت یکی از بزرگان بابیه بود نوشت باینمضمون که مدتیست خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارند میرزا سید محمد جواب نوشته که از این سؤال شما تعجب نمودم که روز قبل باتفاق شما در خانه میرزا محمد نائب چاپارخانه در محله سنگلج رفته آنجا تشریف داراند چه این نامه افتاد در شست من بگردون گرانیده شد شصت من فیالحال شرح حال را بامیر کبیر عرضه داشته جوابی در کمال ادب و معذرت نوشته از تقصیر میرزا احمد حکیمباشی گذشته اتمام عمل را خواهش نمود نزدیک بسه ساعت بغروب مانده دیباچه نگار را با بیست نفر روانه منزل ملا شیخعلی نموده در بین راه شخصی دیدند بر یابویی نشسته دیباچه نگار بهمراهان امر کرد که این مرد را گرفته نزد من آوردند و خود بخانه میرزا محمد

--- صفحه ۷۷ ---

شدند و تمامت حبیبسان را در عین تعب و مشقت مسرور و دلگرم فرمودند و ذکری ایشان آموختند که در نیمه شبها ببانگ بلند بدینطریق همی خواندند که محبوسین يك كند ندا میدادند حسبی الله و حسب كلشی و دستة دیگر بيك ندا جواب میگفتند كفی بالله حسبياً چنانکه شاه در عمارتش بشنید و استفسار احوال کرد گفتند که بابیه در حبس ذکر گرفته اند و بالجمله در آنهنگامه که مردم طهران هر که را

رفته اثری از ملا شیخعلی ظاهر نشد و درب بیوت را مقل کرده در کریاس قراول گذاشته مراجعت نمودند حکایت را بمن اظهار داشته گفت این شخص مقید محمد حسین ترك است و از خلفای ملا شیخعلی است من او را خواسته توی بازو و توی جبه و توی بار

اورا تفحص کرده کتابی چند از خرافات باب ویک پوستین کابلی ویک جفت کفش ساغری و قدری مستیه آلات بود هرچند از احوال ملا شیخعلی سؤال کردم جوابی نداد بالآخره اورا بقدری صدمه زد که بیم هلاکت بود باز ثمری نبخشید لابد چند سوار باطرف فرستاده از آن جمله بداروغه زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم نیز نوشته اثری ظاهر نشد در آنشب شخص مراغه کاغذی از ملا محمد علی زنجانی برای ملا شیخعلی آورده اورا نیز گرفته نزد من آوردند حبس نموده وقایع بامیر نظام گفته شد از این گیرودار رشته جمعیت بابیه گسیخته گشته و جمعی دیگررا نیز گرفته بحکم شاهنشاهی و صوابدید امیر نظام در میدان ارك حکم بقتل بابیه شد از آنجمله میرزا عبدالرحیم و محمد حسین ترك و قاصد مراغه را نیز از من خواسته هرسه را تسلیم گماشته دیوان اعلی نمودم خود نیز بمنزل امیر نظام رفته زبان بشفاعت میرزا عبدالرحیم گشوده که حق تعلیم بر من دارد و نیز حضور همایون شفاعت کرده حکم بحبس مؤید شد قاصد مراغه را نیز حاجی علیخان که در آنوقت حاجب الدوله بود شفاعت کرده گناهایش عفو شد ولی محمد حسین ترك با سائر بابیه بقتل آمد از نظار مکان شنیده شد که با سه ۳ ضربت شمشیر از پا درنیافتاد بعد از چندی در عالم واقعه دیدم ایوانی است در بیابان چند ستون دارد و جمعی از رندها بر عادت مجلس انس نشسته از جمله میرزا عبدالرحیم هراتی بود شخصی در آن بین با عصا وردا وارد شد

--- صفحه ۷۸ ---

هرکه را بابی گمان میکردند تعقیب و زجر مینمودند جمعیت ارازل و اخلاط ناس متوجه خاندان جمال ابهی شده خانه را سنگباران کردند و اطفال و کودکان محله روزی غصن اعظم دوحه ابهی را که آن ایام نه سالگی بودند در بازار پامناز تنها یافته با سنگ و چوب حمله نمودند ولی از باس و شجاعت ایشان هراس کرده بگریختند و حرم ابهی ناچار شده خانه در محله سنگلج بجائی که مردم نشناسند با وجه اجاره نازلی تهیه کرد تا با کودکان و خدمه انتقال بدانجا نموده از شرور مردم شرور آسوده گردند در چنین احوال خبر رسید که شاه عباس مذکور مستخدم سلیمانخان را با جمعی مأمور نمود تا اسفندیار غلام ابهی را دستگیر کنند و بوسیله او از اسرار اعمال مستخبر گردد و اسفندیار

غلامی مؤمن و درستکار و باوفا بود و حرما بهی بدو گفت اگر گرفتار شوی بکشتن اکتفا نمیکنند بلکه

انواع شکنجه و داغ در جزرا مجری میدارند تا نفوس مؤمنین را

شد میرزا عبدالرحیم و حضار اکرام فوق العاده و احترام زیاده از اندازه از وی نموده پس از لمحّة تأمل از اسم و رسم شخص معهود سؤال کرده میرزا عبدالرحیم گفت آقای ملا شیخعلی حضرت عظیم ایشانند مرا در آنحالت رویت کمال تعجب از جرئت او که پیش من آمده و جرئت میرزا عبدالرحیم که با وجود گرفتاری چگونه در اینمجلس وارد شده فوراً سؤال کردم که آقا این مطلب را میدانید کمال سعی را کردم بلکه شمارا بدست آورده و فتنه بزرگ بابیه را خوابانیده و با سعی وافر بدست نیامدی این امر چگونه اتفاق افتاد تبسمی کرده گفت وقتی که محمد حسین ترک را آدمهای شما گرفتند من حضور داشتم بشاهزاده عبدالعظیم رفتم از آنجا بطهران آمده پی گم کردم این بود که بدست تو نیافتم پس از آن گفت بمذهب باب ایمان نمیآوری گفتم

بچه کرامت و خارق عادت شما گفت الان مینمایم دیدم سررا بزمین گذاشته مستقیم ایستاده ما تحت را بحرکت آورد بطوریکه پنداری عظامی در اعضای او نیست مرا از این تدبیر و حرکت حیرت پیدا شده پس از اتمام گفت ایمان آوردی بیباب مرا خنده دست داد بیدار شدم و از این رویا تحیر نموده روز دیگر شرح خواب را در مجلس انس برای امیر کبیر تقریر نموده و میرزا آقاخان که در آن وقت اعتماد الدوله بود و آقا میرزا هاشم و غلامحسین خان سپهدار حضور داشتند بعد از مدتی در سنه ۱۲۶۸ هجری که آن سینه بزرگ بتفصیلی که ذکر خواهیم کرد از فرقه ضاله بابیه روی داد و نسبت بسایه خدا سو ادب نموده و طپانچه رها کننده

--- صفحه ۷۹ ---

مؤمنین را نشان داده از اسرار و واقعات خبر دهی و لذا انسب و اولی اینکه مختفی شوی و او در جواب گفت که من مبالغی اشیا برای خانه از دکاندارهای بازار پامنار گرفته مدیونم و مردم خواهند گفت که مستخدم ابهی اشیا را برده بها نداده و لذا تحمل زجر و بلیات شدید بر من گواراست و لذا مدت یکماه در عمارت مسکونه بسر بردند و اسفندیار بوسائل متنوعه دیون را ادا کرد آنگاه اسفندیار را فراغت خیال حاصل شده معروض داشت که تحمل شدائد و فسادتهای دژخیمان را ندارم

و میخوایم درین سنّ پیری دمی راحت باشم و اجازه گرفته بمازندران نزد میرزا یحیی خان برادر صدر اعظم رفت و میرزا یحیی خان او را پذیرفته امیرآخور خویش نمود و اسفندیار در آنجا بسر برد تا چون جمال ابهی بنوعی که مینگاریم وارد بغداد شدند بعراق شتافت و آرزو داشت که در محضر

مبارک

رها کننده رئیس این فرقه خبیث یکی ملا شیخعلی بود که در قریه اوین جمعی کثیر از بابیه در کمین بودند که اگر خدای نکرده امری واقع شود بلوک شمیران را قتل و غارت کنند و حاجی سلیمانخان در طهران مترصد بود بعد از آنکه تدبیر آنطائفه و فرقه بجائی نرسید لطف الهی و مذهب خاتم الانبیا آنطائفه را ازپا درآورد ملا شیخعلی نیز گرفتار شد چون او را بحضور آوردند میرزا آقاخان که در آنوقت صدر اعظم بود از وی پرسید تو کیستی و ادعایت چیست جواب داد که نائب بام و صاحب کرامات و خارق عادات صدر اعظم گفت الان معجزه را معلوم نموده بحاجی علیخان که در آنوقت حاجب الدوله بود حکم داد که گوش او را ببر حاجب الدوله فی الحال بدون تأمل با چاقوی جیب گوش او را بریده خون بمجلس ریخته صدر اعظم گفت الان گوش خودت را باز بچسبان عاجز گشته حکم نمود او را در کریاس عمارت دولتی نیاوران حبس کرده زنجیر نموده میخ بزنجیر را دم کریاس کوفتند این بنده بجهت شرفیابی حضور همایون روانه عمارت دولتی شده دربین راه صدر اعظم با جمعی از رجال دولت از حضور مراجعت کرده چون ملاقات کرد گفت آشنای شمارا گرفته حاضر است طالب ملاقات او نیستی گفتم آشنائی نداشتیم گفت ملا شیخعلی حضرت عظیم از اینکه صدر اعظم در وزارت میرزا تقیخان امیر نظام کفیل مهام دولت و دخیل امور سلطنت و از این حکایت مفصلاً اطلاع کامل داشت گفتم زیاد طالب دیدار وی هستم بیکی از حجاب سپرد که

--- صفحه ۸۰ ---

سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری _ ۱۸۵۲ میلادی

مبارك بماند ولی میرزا یحی خان راضی نشد و میرزا غلامعلی ابن اخ جمال ابهی واقعه را معروض داشت و جمال ابهی باسفندیار امر فرمودند که نزد حاجی میرزا یحیی خان بماند و او لا جرم رضای مبارکرا مقدم داشته اطاعت نمود و اما غلام دیگر جمال ابهی که مبارک نام داشت وزن گرجیه شریفین نام را بازدواج او در آوردند و هردورا بخدمت اُخت در مازندران مأمور فرمودند چون واقعات مذکوره را مشاهده کرد و قتل و غارت در تاگر بنوعی که مینگارم واقع شد با زنش بطهران شتافت و آقا میرزا موسی (کلیم) از او باز خواست نمود که چرا اُخت را تنها گذاشتی و او بکنار

که مرا مانع نشده نزد وی روم مرحومان آقا میرزا هاشم رفته حسین خان سپهدار که حاضر بودند خواهش کردند که باتفاق من نزد وی آیند قبول نموده چون هرسه وارد اطاق جنب کریاس شده شخصی مغلول ویک گوش او بریده در گوشه خزیده دیدم سلام کرده جواب گفته بعد از لحظه پرسیدم مرا میشناسید گفت نمیشناسم گفتم اسم آیتعلی میرزاست گفت شناختم از اینکه میرزا عبدالرحیم قلم حضور شما بود گفتم مرا سؤالی است و میخوامم از روی راستی بیان کنی و از کذب دوری جوئی جواب داد در اینحالت که یقین بهلاکت خود دارم دیگر مقام کذب و حیل نیست بلکه گمان میکنم راستی وسیله نجات شود و حال آنچه خیال محال را تصور باطل است در اینحالت طلاق لسان و فصاحت بیان داشت گفتم من در خیال گرفتن تو بودم حسین آرمت را گرفتم و در تفحص و تجسس جهد کافی مبذول داشتم چگونه اتفاق افتاد که گرفتار نشدی گفت چون مأمورین باتفاق میرزا ظاهر در میان کوچه محمد حسین را گرفتند و من در همان مکان پیاده ایستاده بودم دانستم مقصود گرفتاری من است از پس کوچه رفته پیاده بزایوه مقدسه حضرت عبدالعظیم رفتم و بعد از زیارت در کنار صحن نشسته اتفاق اسماعیل داروغه نزدیک من بود سواری با نوشته برسد حکم چیست گفت شاهزاده بحکم شاه تُرك هارا بگیرد نوشته است که هر تُركی در زایوه مقدسه است گرفته شود غلام عوام بود چون محمد حسین تُرك بود او چنین تصور کرده بود داروغه سواد نداشت نوشته شمارا خواست باحدی بدهد قرانت کند من گرفتم دیدم اسم من نوشته اید که اگر در زایوه مقدسه است گرفته حبس شما باشد من نوشته را بطریق دیگر خوانده برخاسته بخانه محمد علی نام

نچار که ارادت بمن داشت رفته لمحۀ آسوده شده خیال کردم شاید از غلط خواندن نوشته و قرائن خارجه و داخله معلوم شود که شخص معهود من هستم و مرا بدست آورد ثانیاً

--- صفحه ۸۱ ---

بکنار خندق در مجمع انام رفته فریاد برکشید که بابیها میخواهند زن مسلمۀ مرا باجبار ببرند و آقا میرزا موسی اعتنا ننموده ویرا بخانه کشید و محبوس داشت تا راضی شده بمازندران نزد اخت رفته با زنش در خدمت ماند و بعداً ببغداد شتافته از محضر ابھی استدعا کرد که ویرا آزاد نمایند و مناجاتی بدین مضمون در حق وی صدور یافت که الهی مملوکی از مملوکی درخواست آزادی مینماید ولی خداوندا من میخواهم که یوماً فیوماً مملوکتز کردم وتو آگاهی که من از بدو امر ویرا آزاد کرده بودم

کیفیت قیام فتنه برای آقا میرزا موسی کلیم

ملاً محمد زرندی (نبیل اعظم) بیان واقعه را نقل از قول کلیم چنین آورد (پیغام جمال مبارک رسید که من دستگیر شدم وتو باید خودرا حفظ کنی) لذا در خانه با میرزا محمد قلی ماندم تا چند روز که همشیره (حرم میرزا عبد المجید) را طلبیدم و صورت حال را باو کفتم که اگر پیغام جمال مبارک نبود یکساعت خودرا حفظ نمیکردم بلکه اگر ممکن میشد در زندان بحضور مبارک میرفتم همشیره گفتند در وقت معین از شب بخانه بیائید تا شمارا در جانی منزل دهم که احدی از شما مطلع نشود رفتم مرا در سردابی که انبار بود منزل دادند کلید حیاط کوچکی هم که بانبار باز میشد بمن دادند که

اگر بخواهم گاهی بان حیاط بروم مطمئن باشم که احدی بانجا راه نخواهد یافت هر شب همشیره

برای من غذا

ثانیا بشهر طهران آمدم سه شبانه روز در دگان خبازی که از سلسله بابیه بود پنهان بوده از آنجا بامام زاده حسن رفته یخ بند آنجا مانده بعد باذربایجان رفتم در تبریز بودم تا خبر عزل میرزا تقی خان در آذربایجان شهرت کرد زجان آمده بعد از مدتی توقف بطهران آمدم اینست که بجهت شواغل گرفتار شدم و چون آقای میرزا هاشم از خواب من اطلاع داشت از روی مزاح گفت خوبست آن معجزه را از او بخواهید تا ملاحظه شود چگونه تحت خودرا متحرک مینماید مرا از خواب سابق و تقریرات او نهایت تعجب پیدا شد بیرون آمدم و او را بعد از قتل تمام بابیه در مجلس علما برده حکم بقتل وی دادند و حاجی قلیخان حاجب الدوله اول ضربت باو زده بعد میر غضبان بقتلش آوردند

--- صفحه ۸۲ ---

غذا میاورد و قدری میخوردم و قدری هم برای ناهار فردا میگذاشتم چهل روز باین منوال گذشت تا شبی میرزا عبد المجید پیش من آمد و از تفصیل امور ذکر کرد و گفت تفصیل شمارا هم بصدر اعظم گفته ام او گفت که ایشان را با خود بیرون بیاورید و در همه جا باهم گردش کنید نقلی نیست چند یوم باهم بیرون رفته گردش میکردیم تا آنکه میرزا عبد المجید بمن گفت مطمئن هستم که نقلی نیست گاهی تنها بیرون روید تا شمارا ببینند و بفهمند که حرفی نیست چند روز تنها میرفتم چند دفعه هم عباس خانه شاگرد سلیمان خان شهید که هرکه را میشناخت بفرایشان حاجب الدوله نشان میداد مرا دید و با اشاره تعارف کرد و گذشت تا روزی نزدیک غروب قریب بخانه حاجب الدوله که با خانه میرزا عبد المجید نزدیک بود بمن رسید و گفت السلام عليك يا موسى کلیم الله و من چون او را بد هوا دیدم تند رفتم که زود بخانه داخل شوم دیدم فراشی از عقب صدا کرده میرزا بایستید عرض

دارم دید جواب ندادم مکرر صدا کرد و از عقب من دوید و من هم بسرعت خودرا بخانه رساندم از قضا در باز بود چون دست من بدر رسید فراش دیگر مرا گرفت با آنکه او بسیار پر قوت بود من غالب آمده خودرا تا کلیاس خانه کشیدم کنیزان چون از این واقعه مطلع گشتند جمع شدند و با حرفهای سخت فراش را بیرون کردند و او فریاد بلند کرد و اهل محله را جمع

در روزنامه وقایع اتفاقیه مورخه پنجشنبه دهم ذیقعده سنه ۱۲۶۸ چنین مسطوراست؛ در هفته گذشته چون اصل حقیقت کیفیت کما یجب وینبغی بطور وضوح و ظهور معلوم ومشهود نگردیده بود مقدمه آن چند نفر خبیث مردود که از سوء نیت قصد منکری نسبت بوجود مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی داشتند بطور اجمال نوشته شده بود تفصیل آن اجمال اینست کا جمعی شقی بدبخت لا مذهب گرد آمده پیروی ومتابعت سید علیمحمد باب را که در سنه ماضیه مذهبی بغیر ما انزل الله اختراع کرده بود و بسزای عمل خود رسید پیشنهاد کرده بودند چون موافق قاعده علوم ادیان وملل نمیتوانستند حقیقت مذهب خودرا برسانند و اگر آشکار میکردند بطلان آن بطور وضوح معلوم ومشهود بود چنانکه بعضی از کتب ونوشتجات واحکام آنها که بدست همه محض کفر وکفر محض بود

--- صفحه ۸۳ ---

جمع نمود که دشمن پادشاه داخل این خانه شد و من اورا بدست شما سپردم اگر از این خانه فرار کند شماها مواخذ دولت خواهید بود ودر حالتیکه فریاد میزد پیراهن وقبای خودرا دریده سر و صورت خودرا خراشیده با همان حالت پیش حاجب الدوله رفت که میرزا موسای بابی را گرفتم آدمهای میرزا عبدالمجید جمع شدند وبقدریکه توانستند مرا زدند واورا از دست من گرفتند حاجب الدوله در همان حین سوار شده صورت واقعه را بشاه رسانید که چنین وچنان شده و فراه پادشاه را نزدیک بمردن زدند امر میشود که بروید واورا بگیری و بکشید حاجب الدوله با تهیه تمام میاید میرزا عبدالمجید چون از اعضا سفارت بوده بوزیر مختار خبر میدهد که اگر میهمان مرا ببرند

وهن بدولت روس وماندن برای شما سخت خواهد شد او یکدسته فراش خود را با میرزا عبد المجید فرستاد که هرکس داخل خانه تو بشود ولو خود حاجب الدوله باشد حکم بزدن او نما آنچه واقع شد با من میرزا عبد المجید چون بخانه وارد شد فراشان حاجب الدوله رسیدند خواستند بخانه داخل شوند میرزا عبد المجید بیرون آمده

بود ودر گفت وشنود ومباحثه علمی نمیتوانستند مذهب کفر آثار خود را که حاکی دعوی الوهیت بود آشکار کنند بخيال سلطنت افتادند که شاید رخنه در اجرا سلطنت نمایند وآشوبی برپا کنند که بدعوی مذهب باطل خود در مقام تخت وتاز ونهب وغارت برآمده از دست اندازی بمال مردم تمتعی برگیرند جمعی بیمغز فرومایه که رئیس وقلب آنها وشيخعلی نام ترشیزی بود ونیابت باب سابق را ادعا مینمود وخود را بحضرت عظیم ملقب داشته از اصحاب واتباع آن باب تتی چند بدور خود گرد آورده بعضی از اشرار والواط واوباش خام هوس را هم در تقیه که از جمله یکی حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان مرحوم تبریزی بود در خانه این خبیث در دار الخلافه طهران در محله مشهور بسر چشمه جمع آمده علی الخفیه بنای شور گذاشته همت بقصد گزند وآسیب وجود مبارک اعلیحضرت پادشاهی گماشتند ودوازده نفر آنها را که داوطلب شدند منتخب کرده بهر يك سلاح حرب از قبیل قمه وپانچه وکارد دادند که آمده در نیوران هر جا وهر وقت که بتوانند دوست بیابند آسیبی بوجود مبارک برسانند وخود نیز با کمال استعداد در خانه سلیمان خان آماده ومهیّا بودند که بمحض گذشتن امر بیرون آمده

--- صفحه ۸۴ ---

آمد حکم بزدن آنها نمود فراشهای شاهی را چنانچه باید زدند وروانه کردند کم کم غوغا بلند شد خبر بصدر اعظم رسید که وزیر روس میخواهد بیرق خود را بخواباند واز طهران بیرون رود صدر اعظم حاجب الدوله را طلبیده وصورت حال را پرسید که این دشمن پادشاه کیست که تو میخواهی برای بدست آوردن او ملك را بباد دهی گفت میرزا موسی فرزند میرزا بزرگ نوری صدر اعظم

تغیّر نموده گفت تو از حدّ خود تجاوز نموده امری را که باید بمن خبر دهی بشاه خبر داده واین شخص را من اذن دادم بیرون بیاید باید آآن بروی ومیرزا عبد المجید را از خود راضی نمائی حاجب الدوله خجل وشرمسار برگشت ودر راه میرزا عبد المجید را چون دید دستش را بوسید بمزاح پرداخت وگفت چیزی واقع نشد مگر فراشهای بیچاره کتک خوردند مذبحه عظمی وقتل عام بابیان در اثر واقعه مذکوره شاه وعامه قاجاریه بغایت شدت وغضب افروخته شده وقاطبه اعضا وعمال دولت ونیز جامعه ملت ایران بغیظ وهیجان آمده مهیای اجرای اقصی درجه قساوت نسبت ببابیه شدند وحسب الامر شاهی اشخاصی را از محبوسین که بابیتشان محرز وبمداخله در اقدام مذکور منسوب شدند بر طبقات مختلفه ساکنین طهران تقسیم کردند تا افراد هر طبقه بالاتفاق فریسه خودرا بدرند وهمه روزه اعداد هر صنف وطبقه از ملاها ووزرا وسرباز ویزاز وزرار ونجار

آمده باسم ادعای مذهب بهینت اجتماع دست بتاخت وتاز مال وسفک دماً مسلمین بگشایند آن بود که در روز یکشنبه بیست وهشتم شهر شوال المکرم در وقتی که سرکار اعلیحضرت پادشاهی بعزم شکار سوار شده بودند آن بدبختان متهورانه با محابا بر سر اسب سواری پادشاهی تاختند چند طپانچه خالی کردند که از جمله در یکی از آنها که ساچمه داشت چند دانه ساچمه قدری بدن مبارک پادشاهی را خراشیده بود ممکن چاکران در قبیل نتیجه للامراً العظام اسد الله خان امیر احمد ومقرّبی الخاقان مستوفی الممالک ونظام الملك کشیکچی باشی وسایر اعظم ومعارف وغیره دو نفر از آن اشقیاً لعین را دستگیر کرده یکی هم در میان دعوا از ضرب تیغ وسنگ وجوب راه بنس القرار پیش گرفت از آندو نفر که زنده دستگیر شدند معلوم شد که اینها از تابعین باببودند بعد از آن سرکار اعلیحضرت

ونجار و تجار حتی درویشان بی آزار انبوه شده قسمت خود را از دست حبسیانان و غلامان شاهی گرفته بقتلگاه کشیده بخونشان آغشتند و مردان و زنان شهر و اطراف برای تماشا انبوه شده از لعن و سب و ضرب و القاء آبدهن و سنگ و خاک مضائقه نکردند خصوصاً طائفه قاجاریه برای نشان دادن علاقه قویتشانرا بشاه قدرت نمائی و زور آزمائی کرده اسیر خود را دو نیمه نمودند و روزانه دو تن از حبسیان را یکی در طهران و دیگری در شمیران بیک نوع از قتل گشتند و در صباح هر روز چون غلامان و میر غضبان برای بردن محکومین بقتل وارد زندان میشدند و نامشانرا میبردند ایشان میفهمیدند که در آنروز بقتل میرسند و همینکه غلامان پاهایشانرا از کند بیرون میاوردند غالباً با حال مسرت از شهادت آمیخته بجزن از مفارقت مصافحه و وداع با جمال ابهی مینمودند و از بیانات مقدسه

اعلیحضرت پادشاهی عزیمت شکاررا موقوف داشتند و بر حسب اشاره اولیاً دولت قاهره در مقام تجسس و تفحص برآمده بمقربا الخاقان آجودانباشی و حاجب الدوله و عالیجاهان کلانتر و کدخدایان شهر حکم شد که رؤسای اینقوم را بدست آورند تا اینکه در روز آخر ماه مقرب الخاقان حاجب الدوله و فراشان شاهی که در کمال معقولیت استحضار از مجمع و مکن آنها حاصل نمودند که همگی در خانه حاجی سلیمان خان برده و هینت اجتماعی دارند کدخدای محله را باجمعی اخبار کرده بر سر آنخانه رفتند حاجی سلیمان خان با دوازده نفر از آن اشرار در آنجا دستگیر شده ما بقی بخرابها و جاهای دیگر فرار کردند بعد از آنکه این دوازده نفر گرفتار شدند اسامی رفقاییشان از آنها معلوم شد و یوماً فیوماً مقرب الخاقان آجودانباشی و کلانتر با فراشان پادشاهی روزی سه چهار پنج نفر گرفته آوردند و هر کدامرا که آوردند اولیای دولت علیه بخصوص در مجمع عام آنها را حاضر ساخته از رفقای سابقشان هم حاضر ساختند و تقصیر ایشانرا علی رؤس الأشهاد مدلل داشتند از جمله خدمات نمایانی که از مقرب الخاقان حاجب الدوله نسبت بدین دولت ظاهر شد بدست آوردن حاجی شیخعلی مزبور بود که همیشه مختلفی بودند خود را باحدی نمینمود و حاجب الدوله فرستاد بعد از آنکه از شهر فرار کرده بیکی از دهات شمیران آمده بود با چند نفر از اصحابش که همراه او بودند دستگیر کرده آورد بخصوص جناب جلالتمنا ب صدر اعظم برای تحقیق و تفتیش مسئله اورا احضار نمودند و اصحاب

--- صفحه ۸۶ ---

مقدّسه قوّت و استقامتی جدید حاصل کرده بسوی قربانگاه میشتافتند و میر غضبان پس از شهادت بزندان برگشته کیفیت احوال را بمحضر ابهی معروض میداشتند و چون انبوه طبقات انصاف يك يك از آنان را بحال هجوم عام گُشتند غالباً جمعیت قاتلین و تماشاچیان نوعی با اجساد معامله کردند که اثری از آنها بر جای نماند و موجب حیرت و رقت میر غضبان گشت از جمله شهیداً شهید آنواقعه عظیمه شیخ عظیم شهیر بود و او را چون گرفتار کردند و مورد استنطاق و باز جواست قرار دادند در غایت استقامت و اطمینان آنچه پرسیدند برآستی جواب گفت و اعتراف نمود که اجتماعات طهران و اقداماتی که واقع شد اصلاً بریاست او واقع شد و صدق گفتار او موجب حفظ جمال ابهی گردید و باین جهت در حق او باین مضمون فرمودند که جناب عظیم فی الحقیقه عظیم بود که عقوبت را بر خود پسندید و بکلمه جز صدق در حق احدی تکلم نکرد و در نزد اهل بصیرت آن فعل عظیم اعظم بود لدی الحق از هر گونه جهاد و فدائی و بالجمله شیخ عظیم را دولتیان فریسه

او را که سابقاً ملاحق و دستگیر شده بودند حاضر ساختند و در همان مجلس علی رؤوس الأشهاد معلوم نمودند که اصل محرک و باقی این عمل شنیع آن ملعون بوده است از جمله معلوم شد محمد صادق نامی که روز اول خود را با سب سوارای همایون پادشاهی رسانید طیانچه انداخت و آن نوع جسارتها را ظاهر ساخت نوکر خود این ملعون بوده و اسباب و اسلحه حرب را خود آنشقی باو داده آنچه از این طائفه ضاله شقی گرفتار شدند ۳۲ سی و دو نفر بودند ما بقی معلوم نشد اگر هم فی الواقع رفیقی داشته اند از آنها بروز نیافت یحتمل بولایات بعیده فراری و متواری شده باشند از جمله یکی از آنها میرزا حسینعلی نامی نوری در زرگنده که جناب

جلالتمناب وزیر مختار دولت بهیبه روسیه بودند فرار کرده بود جناب مقربی الله بمحض اینکه دانستند از این قوم ضلالت آثار است شرائط اتحاد دولتین را مرعی و منظور داشته با کمال معقولیت فی الفور تدخل نموده اتباع سفارت او را گرفته نزد اولیاً دولت علیّه فرستادند و سرکار اعلیحضرت پادشاهی و اولیاً دولت بهیبه از ظهور این نوع معقولیت ایشان کمال رضامندی حاصل کرده جناب جلالتمناب صدر اعظم بفرستادگان ایشان انعام دادند و نظر باینکه گذشته از بطلان مذاهب و دعوی باطل عبارتی پیش گرفته اند که خسارت عموم ناس از سفک دمأ و نهب حرم و سائر منهیات

--- صفحه ۸۷ ---

فریسه ملاها قرار دادند ولی میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران راضی بقتل او نمیشد و این سبب تأخیر شهادتش گردید چنانکه تا قریب باول شهر محرم بطول انجامید و حاجب الدوله بدستگیری برخی از ملاها تدبیری نموده بزرگان فقهای بلدرا در بالا خانه توب خانه ارك مجتمع ساخت و امام جمعه را نیز بحیل و دسائسی حاضر کرد و شیخ عظیم را با وضع مسخره و کلاهی از کاغذ برسر در خارج مجلس بداشتند و حاجب خود بمحضر علماً حاضر شده از امام جمعه پرسید که اگر شخصی مخرب دین و دولت باشد فتوای شما در باب او چیست امام گفت اگر باقرار خودش ثابت شود حکمش قتل است و حاجب فریاد بر آورد که آقا فتوی دادند بکشید و فی تعدد جمعی از اشرار خونخوار که در خارج مهیا داشته بود و غالباً طلاب مدارس دینیّه بودند هجوم برده با شمشیر و خنجر و چوب و تیر باقصی قساوت او را درهم شکسته پاره پاره کردند و

منهیات و منکرات از آن حاصل میشد کافه مردم از علما فضلا و چاکران دربار سپهر مار و رعایا و برایا و وضع و شریف دبیرها و دبیرها خاص و عام قتل این مفسدین ضلالت پیشه را واجب دانستند شش نفر از آنها را که این اشخاص بودند میرزا حسین قمی که با تقصیر نبود بجهت بعضی سؤال و جواب او را نگاه داشتند و میرزا حسینعلی نوری و میرزا سلیمانقلی و میرزا محمود و همشیره

زاده‌ها و آقا عبدالله پسر آقا محمد جعفر و میرزا جواد خراسانی چون بتحقیق معلوم نشد که با آنها در این مفاسد و شوری شرکت داشتند لهذا اعلیحضرت پادشاهی حکم بحبس آنها فرمودند که در حبس مؤبد و مخلد بمانند و بقیه آنها را علماً فضلا و چاکران دربار پادشاهی عموماً و جمیع اهل شهر از تجار و اصناف و کسبه در میان خود تقسیم کرده هر یک را یک فرقه از صنف نوکر بار اهمیت از این قرار بسزای خود رساندند ملا شیخعلی را که رأس رئیس اینفرقه ضاله بود و خود را نائب خاص باب میدانست و خود را بحضرت عظیم ملقب ساخته و منشأ و مصدر و بانی و باعث این فتنه عظیمه بود علماً فضلا بر حسب حکم شریعت ظاهره قتل او را واجب دانسته بسزای خود رساندند سید حسن خراسانی را که از اشرار و تابعین آنمذهب بود شاهزادگان بضرش شمشیر و گلوله و کارد و خنجر مقتول ساختند ملا زین العابدین یزدی را مقرب الخاقان مستوفی الممالک در اول محض تعصب دین اهمیت دولت خود

--- صفحه ۸۸ ---

و وقتی امام جمعه مطلع شد که کار گذشت و بملاها خصوصاً بملا کاظم مجتهد خطاب عتاب کرده گفت مردی را که بکمال فضل و علم در دین آراسته بود با او مواجهه و مکالمه نکردید تا فساد عقیدتش را ثابت کنید چنین بخاری هلاک کردید و نام این عمل فظیح را حفظ دین گذاشتید بار خدایا تو شاهد و گواهی که من از اقدام باهراق دم اینمظلوم محترز و بیزار بودم آنگاه برخاسته از مجلس بیرون رفت و شیخ عظیم آخرین شهداً فتنه مذکوره بود دیگر از شهداً شهیر اینواقعه حاجی سلیمان خان تبریزی نبیل زرنندی تفصیل شهادتش را نقل قول از آقا میرزا موسی (کلیم) چنین نوشت

(حضرت کلیم فرمودند همان روز که واقعه شهادت آنجناب واقع عصر در مجلسی با میرزا

خود با طپانچه زده بعد از آن مستوفیان عظام و لشگرنویسان کرام کلهم با طپانچه و کارد و خنجر و قمه ریزه ریزه کردند ملا حسین خراسانی را نیز مقرب الخاقان میرزا کاظم خان نظام الملك و میرزا سعید خان دبیر چهارم خارجه اول نظام الملك خود با طپانچه زد و بعد از آن طپانچه دیگر میرزا سعید خان زد و بعد از آن اتباع هردو با سنگ و قمه و کارد و خنجر بسزای خود رساندند میرزا عبد الوهاب شیرازی مشهور بکاظمینی که مدتی در کاظمین بود و بدعوی همین مذاهب فتنه عظمی برپا کرده بود اتفاقاً در همان ساعت

که آوردند یکی از علماً موثق مفقه در آنجا حاضر بود وشهادت داد که در کاظمین شبها او را دعوت کردم نپذیرفته باطلها ونا مربوطها گفت واز جمله دوازده نفر اشخاصی بود که بنیاوران آمد ومرتکب جسارت شدند عالیجاهان جعفر قلیخان برادر صدر اعظم ذو الفقار خان وموسی خان ومیرزا علیخان پسران جناب مقربی الله وسائر منسوبان وبنی اعمام وجملگی عملجات تفنگداران وغلامان ایشان بضرب گلوله تفنگ و طپانچه وزخم قمه وشمشیر ریزه ریزه کرده بدار البوار فرستادند ملا فتح الله قمی ولد ملا علی صحاف که در روز اول جند دانه ساچمه طپانچه او قدری بدن مبارک را خراشیده بود در اردوی همایون بدن او را شمع زده روشن کردند ومقرب الخاقان حاجب الدوله طپانچه با ساچمه بهمانجا که او بسرکار اعلیحضرت پادشاهی انداخته بود زد فی الفور افتاد وسائر عمله فراشخانه با قمه پارچه پارچه وسنگباران کردند شیخ عباس طهرانی را خوانین وامراً

--- صفحه ۸۹ ---

با میرزا عبد المجید بودم که اکثری از اعظام طهران حاضر بودند حاجی ملا محمود نظام العلماء از کلانتر پرسید که اقوال مختلف امروز در باب احوالات پسر یحیی خان شنیدم کدام راست است کلانتر میرزا تقی کدخدارا نشان داد که در حین حرکت دادن از ارك تا پای قاپق که بیرون دروازه نو میباشد مباشر آنکار این کدخدا بوده از او پرسید نظام العلماء میرزا تقی کدخدارا نشانیده گفت آنچه دیده بالتمام بیان کن کدخدا گفت ما مأمور شدیم که نه ۹ عدد شمع بیصد دیناری در اعضای او نصب نموده روشن کنیم واورا از میانه بازار با ساز ونقاره عبور دهیم تا پای قاپق ودر آنجا او را شقه کنیم واز دو سمت دروازه بیاویزیم وسبب اینکار هم خود او شد چه که حاجب الدوله از شاه مأمور بود که اگر برتو ثابت شد پسر یحیی خان در باب این تیر انداختن بری وبیخبراست او را تکلیف کن برجوع از عقیده اگر راجع شد او را نگاه دار وادبیت مکن تا بعد در باب او رسیدگی شود

وامراً دربار همایون بضرِب طپانچه وشمشیر بدرک فرستادند محمد باقر نجف آبادی که از جمله آن دوازده نفر بود و خود اقرار و اذعان داشت که در جمیع محاربات طائفه ضاله بابیه بوده است پیشخدمتان حضور همایون و جمیع عمله جات با قمه و کارد و خنجر مقتولش ساختند محمد تقی شیرازی را مقرب الخاقان اسدالله خان میرآخور خاصه پادشاهی و سائر عملجات اصطبل پادشاهی اول نعل نموده بعد با تخماق و میخ طویله آهن و قمه و خنجر ببار آتش رسانید و محمد نجف آبادی را مقرب الخاقان ایشیک آغاسی شی و جارجی باشی و نسقچی باشی و نانبان و ماشیان و سائر عمله حضور در نیاوران بضرِب تبرزین وشمشیر و غیره باسفل السافلین فرستادند میرزا محمد نیریزی را که در محاربات بابیه در نیریز و زنجان و مازندران در هر جا بوده‌است و اثر زخم بسیار از محاربات سابقه در بدن او ظاهر بود مقرب الخاقان سر کشیکچی باشی ذیور باشیان و غلام پیشخدمتان و غلامان سرکاری هدف گلوله تفنگ ساخته تیرباران کردند و بعد از آن با سنگ و چوب با خاک یکسان کردند محمد علی نجف آبادی را اول خمپاره چنین یک چشم او را کنده بعد دهان خمپاره گذاشته آتش دادند حاجی سلیمانخان پسر

--- صفحه ۹۰ ---

شود و اگر رجوع ننمود از خود او بپرس بهر نوع که میل اوست او را بقتل رسان حاجب الدوله پس از تفحص او را از فقره تیرانداختن بیخبر دید و تقریر شاه را برای او بیان کرد هرگز بجهت این دنیا که مولای متقیان او را جیفه و طالبان او را کلاب خوانده از مظهر ربّ الأرباب اعراض نخواهم کرد ولی در باب سیاست میخوام بنوعی که تازه باشد مرا بقتل رسائی حاجب الدوله گفت هرچه خود اختیار کنی گفت نه ۹ عدد شمع کافوری در بدن من نصب کن و روشن سازید و مرا باجلال تمام از بازار عبور دهید تا مردم تماشا کنند و دیگر بعد از آن از جان نثاران عشق الهی فراموش نکنند شاید نفوسی باینواسطه از خواب غفلت بیدار شوند و چون بمقتل عشاق رسیدیم مرا مهلت دهید که با محبوب خود مناجات کنم بعد مرا شقه کنید و از دو سمت دروازه بیاویزید

پسر یحیی خان تبریزی را که تفصیل او در فوق ترقیم یافت با حاجی قاسم نیریزی که رضی سید یحیی بود آقا حسن نام نائب فراشخانه بشهر برده بدن آنها را شمع زده برافروخته و با نقاره و اهل طرب وارد عام خلق در کوچه و بازارها گردانده و مانع از سنگباران مردم در شهر شده تا در بیرون دروازه شاهزاده عبد العظیم فراشان غضب نعلش آنها را چهار پارچه کرده بچهار دروازه آویخته سید حسین یزدی را مقرب الخاقان آجودانباشی و سران پنجه و سرتیپان و سرهنگان بشمشیر گذرانیدند آقا مهدی کاشی را که جمله آن دوازده نفر معهود بود فراشان شاهی بضرر قمه و خنجر هلاک نمودند صادق زنجانی نوکر ملا شیخعلی که روز اول بدست ملتزمین رکاب کشته شد نعلش او را دو پارچه کرده بدروازهها آویختند میرزا نبی دماوندی ساکن طهران را اهالی مدرسه دار الفنون بشمشیر و سرنیزه کارش را ساختند میرزا رضی نوری را سواره نظام با طپانچه و غداره بدرک واصل نمودند میرزا محمود قزوینی را بعد از آنکه زنبور کچیانی هدف گلوله زنبورک کردند با غداره پاره پاره نمودند حسین میلانی را که از توابع اسکواست و آن ملاحظه او را بلقب امام همام ابا عبد الله الحسین ملقب کرده بودند سربازان افواج نیزه پیش کرده با سرنیزه جسد خبیث او را پنجره وار مشبک و بدرک فرستادند ملا عبد الکریم قزوینی را توپچیان حاضر رکاب بضرر غداره

ص ۹۰ _ ب

از اشعار قرّة العین طاهره در حبس طهران

من کجا و هجر یاران از کجا ***** من کجا و درد هجران از کجا

من کجا و شهر ری ای کردگار ***** من کجا و دیر ایران از کجا

من کجا و ایستادن ای آله ***** نزد لا رائی بکرمان از کجا

من کجا و لا حجاب و لا قناع ***** سربزیر افکنده حیران از کجا

نزد شومی که شنانت، شان اوست ***** لاله ادراک در جان از کجا

من کجا ای کردگار لم یزل ***** تحت حکم ابن سفیان از کجا

من کجا ای قادر حق بدیع ***** زیر دست اهل طغیان از کجا

من کجا ای قادر حی قدیم***** در تهلهل جُند شیطان از کجا

کاین بود آن طهره طهاریه***** دستگیر ما مابین آن از کجا

این بود آن زهره زهاریه***** نزد ما طرحان وذلان از کجا

من کجا ای بانی عزاز جود***** دستگیر قوم عدوان از کجا

من کجا و زار و خسته یاحیبب ***** زار وحیران در بیابان از کجا

--- صفحه ۹۱ ---

بیاویزید تا عابرین تماشا کنند و عاشقان ربّ اعلی را با شهدای صحرای کربلا در استقامت مطابقه نمایند حاجب الدوله بهمین تقریب بمیر غضب حکم نمود و مأمور بانجام این امور ساخت چون میر غضبها شمع را آوردند خندید و گفت مقصود من آن بود که شمع کافوری باشد تا زود تمام نشود و روشنی زیاد داشته باشد باری چون خواستند که با کارد جای شمعه‌ها را در بدنش بشکافند دستشان می‌لرزید بانها گفت بیچاره ها بخود من بدهید تا بزودی وبدون خوف شمعه‌ها را نصب کنم من گفتم کارد بدست چنین شخصی دادن جایز نیست لذا گفتم دستهایش را از عقب ببندند گفت بگذارید نشان دهم که در کدام محلّ باید شمع هارا نصب کرد که خوش منظر باشد بعد از آن اگر میخواهید ببندید دو موضع بالای پستانهای خود را نشان داد و دو موضع دوشهای یمین و یسار و یکی از قفای گردن و دو موضع بالای کمر و دو موضع بالاتر چون انشمعه‌ها را نشانیدند مثل آنکه بدیوار مینشانند ابداً کره و ملالی از وجهه اش نمودار نشد تا چه رسد بآه و ناله چون شمع هارا روشن کردند و براه افتادیم هرچند قدم که میرفت میایستاد و میگفت جمیع اسباب سلطنت تمام است يك گچن گچن یعنی برو برو باقی است کا با جلال در جلو گفته شود و گاهی میگفت خلیل الرحمن طالب برد و سلام بود

که خطاب یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم رسید ولی سلیمان بجان و دل زدنی ناراً و اشتعالاً
میگوید و گاهی این بیت را میخواند

غداره و کارد از روزگارش برآوردند لطفعلی شیرازی را عالیجاه شاطر باشی و شاطران سرکاری با خنجر و کارد و چوب
وسنگ نزد معاندین خود فرستادند نجف خمسه‌نی را اهالی شهر عموماً اجماع کرده باسنگ و چوب و کارد و خنجر و قمه
و مشت معدوم الآثار کردند حاجی میرزاجانی تاجر کاشانی را که بکرات از مدار او معلوم و توبه کرده و بازارهایی یافته
و باغوا‌ی عوام مبادرت نموده بود عالیجاه آقا مهدی ملك التجاره كسبه بالأجماع با هرگونه اسباب حرب بجهنم فرستادند
حسن خمسه نی را مقرب الخاقان نصرالله خان و سائر عمله کارخانه مبارکه بقتل رساندند محمد باقر قهبانیه را آقایان
قاجار طعمه شمشیر آبدار نمودند و بدرک فرستادند.

--- صفحه ۹۲ ---

میخواند آنکه دایم هوس سوختن ما میکرد کاش میامد و از دور تماشا میکرد و گاهی میگفت مست
عشقم مست جام می نیم در شهی کم از شهان کی نیم از این قبیل مضامین و ابیات عجیب میخواند
و چون بمیان بازار رسیدیم شمعهایی که در سینه او میسوخت از وزیدن نسیم گداخت و با پوست
بدن مساوی گشت و صدای سوختن بدن تا چند قدم شنیده میشد و او میگفت همه کرد هم صحبت
نداشتم صدای این شمعها را هم محبوبم هم صحبت من قرار داد خوب صحبت‌هایی میدارند ایکاش
گوشی بود که میشنید و قلبی که ادراک میکرد و حالت او چنان بود که گویا بحجله دامادی میرود جز
اثر سرور و جذب و شور از او چیزی مشاهده نشد و گاهی میگفت ای مردم سلیمان دنیا بیش از شما
داشت فکر کنید که آخر چه دید که باین سوز و گداز راضی شد و باین جاه و طمطراق بمقتل عشاق

میرود و چون پای قاپوق رسید رو بامام زاده حسن بسجده افتاد و کلماتی عربی خواند که معنی آنرا نفهمیدم در همانحال از عقب پای خودرا بلند کرد گفت ما کار خودرا تمام کردیم شما هم بیائید کار خودرا تمام کنید رفتند

نقل از آثار تاریخی شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه آقا حاجی سلیمانخان پسر یحیی خان تبریزی را با حاجی قاسم نیریزی که رضی سید یحیی بود آقا حسن نائب فرّاشخانه از شمیران بشهر برده بدن آنها را شمع زده افروخته و با نقاره و اهل طرب و ازدحام خلق در کوچه و بازارها تا بیرون دروازه شاهزاده عبدالعظیم بروند و نعل آنها را چهار پارچه کرده بچهار دروازه آویختند حاجی سلیمان خان بطور وجد و رقص این شعرا تکرار میکرد کاشکی پرده بر افتادی از آن منظر حسن تا همه خلق ببینند نگارستان را و وقتی که میخواستند او را بکشند گفته بود حاجی قاسم را اول بکشید برای اینکه از من پیشد تر است و باید زودتر بفیض رسد

ذکری از آقا میرزا ابوالقاسم امام جمعه و جماعت طهران و نیز از عمش آقا میرمهدی امام جمعه و جماعت آندینه در حاشیه بخش دوم گذشت و آقا میرزا ابوالقاسم مذکور بسال ۱۲۷۱ در طهران وفات نمود

--- صفحه ۹۳ ---

رفتند و او را شقه کردند تا نزدیک بحلق خنجر قاتلان رسیده بود که هنوز مشغول بذکر بود چون نظام العلماء اینواقعه را شنید دو دست خودرا چند مرتبه برهم زد و گفت حضرات امر عجیبی است امر عجیبی است عجیب با اینحالت از مجلس قیام نمود دیگر از مشاهیر بابیه که در واقعه مذکوره بشهادت رسید آقا سید حسین یزدی (عزیز) کاتب ربّ اعلی بود و چنانکه در بخش سابق نوشتیم پس از شهادت کبری ویرا از تبریز بطهران آورده محبوس نمودند و تا این هنگام در حبس بود

وزندانانان مجذوب حُسن اخلاق وی شده سعی در استخلاصش داشتند و صدر اعظم نیز وعده خلاصیش را داد و در طول مدّت حبس مصاریف لازمه اشرا جمال ابهی ماه بماه بزندان میفرستادند ولی او پیوسته ذکر شهادت ربّ اعلیٰ میکرد و متأسّف بود

نقل از پارسنامه ناصری است نوروز در بیست و هشتم ماه جمادی الأوّل این سال اتفاق افتاد اعلیحضرت شهریارى ادم الله بقاءه سور و سرور نوروزى را بپایان رسانیده و از غرائب امور آنکه طائفه ضاله بابیه که خود را امت میرزا علیمحمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی میدانند در شهر طهران اروغانی نموده کنکاش چیده بخیال باطل که ناشی از حماقت و جهالت بود در فکر ریاست افک گیری افتادند و در خاتمه سلیمان خان پسر یحیی خان میرآخور تبریزی که از پروردگان آندولت خداداد بود انجمن نمودند و بعد از اتفاق آرا قرار دادند که دوازده نفر دست از جان شسته در حوالی نیاوران شمیران طهران رفته چون فرصتی یابند گزندی بوجود مبارك اعلیحضرت ظل الهی رسانید و آنجماعت در روز یکشنبه ۲۵ ماه شوال آنسال دو ساعت از روز گذشته که اعلیحضرت شهریارى برای صید و تماشا سوار گشته در کوچه های تنگ نیاوران عبور میفرمود و معدودی از چاکران پیاده ملازم رکاب بودند سه نفر از آن دوازده نفر بایی تقدّم بسته بهینت ستم رسیدگان پیش آمدند و مانند کسی که دست در جیب و بغل برای درآوردن عریضه کند در خود می پچیدند و نزدیک میامدند و شاهنشاه مهیال برای تحقیق تظلم آنها سواره بایستاد چون نزدیک شدند اظهار تظلم کرده از سه جانب حمله بردند و بجای عریضه مکتوب طیانچه آتش فشان از بغل درآورده یکی از آنها سبقت بسته طیانچه را بجانب شهریار آفاق رها نمود

--- صفحه ۹۴ ---

بود که با آنحضرت فوز بشهادت نیافت و در زندان بلفاً جمال ابهی سرور و نشاط حاصل کرد و در بحبوحه مذبحه مذکوره عزیز خان سردار کلّ پس از آنکه طاهره را بقتل رساند بصدد وی برآمده عزم قتلش نمود و چون بزندان درآمد با وی بنوع غلظت و شدت سخن گفت و پاسخ محکم از او شنید بغضب برافروخت و شمشیر بر گردنش فرود آورده او را شهید ساخت و لبهای کاتب در آخرین

دقیقه حیات اینعالم بدین آیه ترنم داشت که ربنا احکم بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاعلین

دیگر از مشاهیر شهدا میرزا عبد الوهاب شیرازی بود که

نمود وگلوله و چهار پاره ها خطا نمود بظاهر آسیبی نرسانید و دیگری طپانچه را کرده باز در حفظ الهی بماند که شاطر باشی و نفری از ملازمین رکاب با دشنه و کارد بجانب آندو نفر دویدند و بچندین زخم آنها را بکشتند که بابی سوم طپانچه را بجانب قدیر نازنین انداخت و اسب ترسی کرده شخص بدن از محاذات گلوله بر یک جانب شد و محوله خطا رفت و ده دانه چار پاره در زیر پوست کتف نازنین شهریاری چنانکه استخوان را نخراند جا گرفت و ملازمین رکاب چون این نامرد را بگرفتند و بفرموده شاهنشاهی او را برای کشف مسئله نگاه داشتند و در این میانه یک نفر دیگر از دوازده نفر دستگیر گردید و چون آن خبر بطهران رسید اهالی محلات برآشفند که پا در پا اخبار سلامتی وجود مبارک شاهنشاهی رسید و مردمان را آرام نمود و چون از آن دو نفر بابی گرفتار تفتیش حال را نموده معلوم گردید هفتاد نفر بلکه بیشتر از طائفه ضاله بابیه در خانه سلیمانخان مجتمعند و آلات جنگ برای خروج خود آماده کرده اند پس جماعتی از امرأ و اعیان بانخانه رفتند و سلیمانخان و دوازده نفر بابی را گرفتند و باقی بابیه فرار کردند و هر یک بعد از دیگری گرفتار شده بسزای نیت خود رسیدند و آنجماعت بابیه را بعد از صدور احکام شرعی بر وجوب قتل آنها اولاً سلیمانخان را شمع آجین نمودند یعنی گوشت بدن او را سوراخها کرده در هر سوراخی شمعی فرو برده روشن نموده در شهر و بازار بگردانیدند تا سوزش شمعها باخر رسید پس هر یک نفر بابی را بجماعتی از بزرگان و اصناف و نوکر و کسبه بازار سپرده بکشتن آنها اقدام نمودند مثلاً ملا شیخعلی که بزرگ دینی طائفه بابیه بود علما و طلاب دینی او را بکشتند و كذلك باب تعقل و تفعل و روز هفدهم ماه ذیقعدده این سال پادشاه اسلامیان پناه ادام الله عمره و شوکته از نیاوران شمیران تشریف فرمای شهر طهران گردیده چشم عموم اهالی ممالک محروسه ایران را روشن فرمود

--- صفحه ۹۵ ---

که در عراق بنوعیکه آوردیم مجذوب جمال ابهی شده از عقب شتابان بایران آمده و در هنگامه مذکور گرفتار و اسیر زندان گردید و با جمال ابهی هم زنجیر و سرمست جام وصال بود و در آخرین شب خواب دید که آزادانه در طیران است و صورت خواب را معروض داشت باو فرمودند این روز

نوبت نُست انشأً اللّٰه با کمال استقامت در حَبّ اللّٰه جان بازی کن و همینکه آفتاب برآمد وزندانانان
و غلامان با سم او ندا کردند و پاهایشرا از کند خارج نمودند برخاسته با يك يك از محبوسین
مصافحه کرده وداع نمود وجون کفش حاضر نداشت جمال ابھی کفش خودرا باو داده روانه
قربانگاه عشق فرمودند و او فریسه پسران و برادر صدر اعظم واقع شده که باتفاق غلامان
و سوارانشان ویرا گلوله باران کرده فراشان با تیغ وخنجر آن نو جوانرا دریدند و بعد از ساعتی
میر غضبان بزندان

و در

یکی از قصائد قآنی که در آن ایام پر از خوف و بیم برای مدح پادشاه پرداخت این ابیات مسطوراست سیم شوال شد خسرو سوار از
بهر صید _ آسمانش در عنان و آفتابش در رکاب _ گر کمین ها که سه تن برجست و افکندند وزود _ تیرهای آتشین زی خسرو مالک
رقاب _ حفظ یزدانی سپر شد واللّٰه تیر اندازرا _ چون کمان زد بر گلو بست از پی رنج و عذاب سپس در قضیه اینکه در سلام عام
برای بشارت سلامت شاه خواند شرحی گفته که مطلع آن قصیده چنین است من از این پس می خورم می گر حلال است او حرام نه
زمنع مفتیان ترسم نه از حرفای عام

وملاً جعفر واعظ قزوین چنین حکایت نوشت که حاجی ملا حسن از پیروان سید علیه بها اللّٰه که محامد گر همایون ودوستی با حقیر
داشت حکایت نمود من در کربلا دویست تومان وجه نقد بحیب اللّٰه خان دادم که در طهران اخذ نمایم و او از مقربان پادشاه بود
شیپور سواری زدند خان مذکور اعلا زمان سوار شدند و من نیز بامر سوار استر خود شدم و در کناری که خارج معبر سلطان بود
برای حفظ از گرد سیاه ایستادیم که بگذرد سه نفر بین راه ایستاده بودند جوانی از آنها وحده نزد سلطان و عریضه گونه در دست
داشت و گفت عرض دارم از نخوت و غرور و کبر گوش بسخن او نداد و خواست بگذرد جوان عنان سلطان را

--- صفحه ۹۶ ---

بزدان آمده کیفیت شهادت او را بمحضر ابهی عرض نمودند وگفتند که از آن جوان شیرازی قوت قلب و مسرت و استقامتی دیدیم که از احدی دیده نشده دیگر از مشاهیر شهدا حاجی میرزا جانی کاشانی بود و صدر اعظم اراده قتلش نداشت و حاجب الدوله اقدام نمود و او را فریسه آقا محمد مهدی ملك التجار و سائر تجار طهران قرار دادند و آنان مجتمعاً ویرا در سلخ ذیقعه بشهادت بشهادت رساندند و دیگر حاجی محمد رضا تاجر اصفهانی بود و صدر اعظم در خاطر داشت که او را رها کند ولی حاجب الدوله غرض شخصی ورزید و بزدان نزد وی رفته باز خواست نموده گفت چون فردا بشکنجه و عذاب شدید افتی ناچار همه اینطائفه را نشان خواهی داد تا جمیع را دستگیر کرده بقتل

سلطان را گرفت و از رفتن باز داشت و طپانچه را برانداخت کارگر نیامد اسب خود را بلند کرد و بجدار وصل کرد جوان قمه از کمر کشیده بر ملك انداخت اسب حائل و خطا رفت و بقدر دو ساعت با ملك در گیردار بود و سپاه بقدر صد ذرع با ملك فصل داشت معبر مضیق و راه عبور بسته شده و تمامی نظر میکردند و قدرت بر حرکت نداشتند گویا ملك الموت قبض روح ایشان نموده منجمله من و خان مذکور نزدیکتر بودیم و میدیدیم و مکالمات را میشنیدیم و قدرت بر حرکت نداشتیم سلطان از اسب بر زمین و پای او در رکاب مانده میکشید و ضربت آنجوان خطا بخطا میرفت فرایشان سبقت گرفتند یکی از فرایشان قزوین پیش آمد جوان باو پرداخت بعد از گیر و دار بسیار قمه خود را انداخت بر دهن آنجوان آمد و آندو نفر که یار او بودند فرار کردند از دیوار باغ بباغ رفتند جوان وحده با جراحت دهن و بدن با سپاهی در جنگ بالآخره از ضربت اعدا شهد شهادت نوشید و در پی دو نفر بباغ محصور در آمدند یکرا جستند شهید کردند و آندیگر نایاب شد معلوم نشد بر زمین فرورفت یا بسما عروج نمود و بعد از مدتی ملك بهوش آمده التماس میکرد ای ایران خلقی سیزه نه اذیت ابلهشم باز بیهوش شد بهمان حالت بمنزل آوردند و قیام طائفه بابیه سگه خورد الله الله قیامت کبرای اسلامیان برپا و شور و نشور و همه را در گمان فساد حکم عام بگرفتن و کشتن طائفه شیخی نمودند و غارت کردن اموال و اسیر کردن عیال و اطفال ایشانرا زیرا که علماً سو و کفر و عصیان گوشزد سلطان نمودند که طوائف و تابعین شیخ احمدند

بقتل رساتیم وروز بعد حاجی را در زندان مقتول یافتند و دیگر میرزا سلیمانقلی (خطیب) نوری برادر شاطر باشی بود وشاطر باشی طپانچه را در موقعی که قاتلین خواستند بر شاه زنند با دست برگرداند وبسوی هوا خالی شد لذا شاه ویرا باندرن برده جواهر باران کردند ودر این هنگام شاه بحاجب شاه بحاجب الدوله گفت شاطر باشی خدمت نمایانی کرده وما برادرش را اگر هم بابی باشد باو بخشیدیم ولی شاطر باشی شبانه برادر را از انبار بیرون آورده بقتل رساند وبحاجب الدوله گفت من برادر بابی را نمیخواهم گویند میرزا سلیمانقلی را چون بمیدان شهادت میبردند بصوت مؤثر رهج این بیت از دیوان خواجه خواند گر تیغ بارد در کوی آناه گردن نهادیم الحکم لله ونیز چون برای دستگیری بابیان غفلة بخانه ها ریختند گروهی از غلامان وفراشان شبانه بخانه حاجی میرزا عبد المحمد از اهل مازندران در محلة پامنار هجوم بردند چه که خادمة حاجی خبر بدولتیان

شیخ احمدند بابی شده اند این بود که حکم بگرفتن وکشتن ایشان شد نمیدانم چه نویسم وچه گویم از بدیع اولی خاتم وبعد چنین ظلمی روی نداده ونخواهد داد چنانچه ممان قربانی بیدل تخلص کتب بسیار نظم ونثر از مصائب وغیره نوشته در محفلی حقیر حاضر بودم میگفت در طهران بودم ودیدم بچشم خود واقعة حاجی سلیمانخان وجناب میرزا احمد که نام اهلی وابی وامی ملا عبدالکریم بود وغیره اینطائفه بابی عظم شهدا بدر واحد وحنین وکربلا از ادنی واعلی چنان بردند که ذکر ایشان را نتوان کرد زیرا که شعرا آنچه در کتب نوشته واحادیث وارد شده اغراق بیان میکنند تا قلوب محترق شود واین بابیها کاری کردند آدم خجالت میکشد ذکری از سابقین نماید یکی از فواتین شقاقی وشاهسون وجهی آوردند هفتصد تومان که کتاب اول واقعة کربلا را بنام او نوشت ذکر نمایم ومن خجالت میکشم بعد از این واقعة عظمی که برای العین مشاهده کردم که در نهایت خوشحالی وخرمی وشادی بودند از سابقین بنویسم چیزی که واقعیت نداشت انتهی آخر چیزی نوشت وفوت شد غرض روزگار چنین داهیه یاد ندارد منجمله قزوین آتش فتنه چنان بالا گرفت برادر از برادر پسر از پدر وپدر از پسر بیزاری میجست از علمای بلد استشهاد میکردند پسر از من نیست برادر من

نیست زبان را یارای تقریر و خاصه را طاقت تحریر نیست از جمله عبد ذلیل در خانه حاجی ابوالقاسم ارباب معلّم بودم عصر تنگ اراده خانه نمودم جمعی از اعیان کنار حوض نشسته بجای مودن مشغول میروند گفتند بیا وبعد از

--- صفحه ۹۸ ---

بدولتیان داد که چند تن در آنخانه مخفی هستند و همه آنانرا دستگیر کرده در زندان بغل وکند کشیدند واز آنجمله میرزا علیمحمد پسر خواهر جمال ابهی ابن میرزا ابو القاسم تاگری بود وتازه عروسی کرد وقدی کوتاه وریشی طویل داشت و خودرا در خانه مخفی نمود وتنی از مصاحبین ومعاشرینش باولیاً دولت خبر رساندند وعوانان خانه را محاصره کرده داخل شدند ودر آنحال میرزا علیمحمد خلف صندوقی مخفی گردید وریشش نمایان بود اورا بیرون کشیده بردند وبشهادت رساندند وجناب طاهره قرّة العین را نیز که تا آنهنگام در خانه محمود خان کلانتر طهران محبوس بود بحکم عزیز خان سردار کلّ بنوعیکه در بخش سابق آوردیم در باغ ایلخانی بشهادت رساندند وملاً عبدالکریم شهیر قزوینی را توپچیان با ضرب کتّاره ریزه ریز کردند وحسین میلانی را سپاهیان با سر نیزه تفنگ مشبک کرده هلاک نمودند وحاجی میرزا حسن خراسانی را شاهزادگان قاجاریّه

وبعد از صرف چای بروید در مجلس نشسته بودم گفتند شمارا زنی میخواهد رفتم گفت آقا کوچک کرمانشاهی همسایه اخبار کرد که اراده دارند امشب جناب آخوندرا بگیرند خبر کنید خانه نیاید ومخفی شود حاجی ارباب بمجرد شنیدن اینواقعه خانف شد وگفت در خانه من نمان واز شهر بیرون برو که در قوّه من نیست نگاهداشتن شما جناب حاجی علی برادر بزرگ ارباب فرمود در چنین آتشی باید معلّم را نگاهداری نمودن نمیگذارم واورا پنهان میدارم وچون ارادت داشت زیر گوش آهسته فرمود اگر کتب دارید مخفی نمایند خود با دو ملازم اسلحه پوشیده بهمراهی آمدند بر سر گذری ایستادند ومن بخانه همشیره کوچکتر از خود درآمدم واورا همراه

آوردم چادرشب بر سر جوب بر دست گرفته سر کوچه رسیدیم سید محسن ابراهیم آبادی ساکن شهر شهیر ببابی گیر را دیدم با دیگری در سخن بودند برخوردیم گفت این يك از آنطائفه است همشیره شنیده چوبی چند براه زده لال شد بخانه درآمدیم کتب را میان تنوری گذاشته خاک ریخته با گل آندود کرده برآمدیم و در خانه حاجی مذکور مدت چهل روز مختلفی و شبها بیرون آمده با خدای خود در مناجات و راز و نیازی داشتم الحق لذتی که در مدت اختفا از مناجات بردم در عمرم دست نداده بخانه درآمدیم جمیع اموال و متاع را بردند و دست بکتاب نیافتند و اسامی را کرات و مرآت ننوشته بدیوانیان داده و خزانه سلطان برده چگویم که ناگفتنم بهتر است این کلمات را نوشتم تا مستقبلین قدر عافیت دانند و شکر نمایند از جمله جناب

--- صفحه ۹۹ ---

قاجاریه احاطه نموده بقتل آوردند و لطفعلی میرزای شیرازی را شاطر باشی با انبوه شاطران در میان گرفته با آلات قتاله کشتند و حاجی قاسم نیریزی را باتفاق حاجی سلیمان خان شمع آجین کرده سپس دو نیم نموده بر دروازهها بیاویختند و ملا حسین خراسانی معروف بملانکه را پس از آنکه میرزا سعید خان و نظام الملك هدف گلوله طپانچه کردند غلامان و فرانشانسان با کارد دریدند و ملا فتح الله قمی را پس از اینکه در نیاوران بنوع مذکور معذب ساختند و حاجب الدوله طپانچه نواخت در نیاوران شمع آجین کردند شیخ عباس طهرانی را امر و اعضای درباری طپانچه نواخته با شمشیر قطعه قطعه کردند محمد باقر نجف آبادی از بقیة السیف محاربات باییه را که با سه تن مذکور همفرا و همکار بود پیشخدمتها و فرانشان خلوت شاهی بقتل آوردند محمد تقی شیرازی را اسدالله خان میرآخور و عملهجات اصطلب شاهی نخست با پا نعل کرده آنگاه با ته تفنگ و میخ طویله کشتند محمد نجف آبادی را ایشیک آقاسی باشی و جارچی باشی و فسقچی باشی و غیرهم در نیاوران با کارد و خنجر بند از بند جدا کردند میرزا محمد نیریزی از بقیة السیف محاربات نیریز را

سر کشیکچی باشی ویوزباشیان و غلام پیش خدمتان تیر باران کردند محمد علی نجف آبادی را خمپاره چنان نخست يك چشم بیرون آوردند آنگاه بدهان خمپاره بسته توپ را آتش دادند آقا مهدی کاشانی را فراشان شاهی بضرپ قمه ریز ریز کردند صادق زنجانی

جناب ملا عبدالحسین که شهیر بقاتل حاجی ملا تقی بود وحاجی نصیر وملا قنبر وغیره حاجی شیخ محمد نبیل در تبریز با اینکه از تجار معظم بود بر حماری ترسا سوار تمام بازار گردانیده وكذا سائر بلاد ایران بدانید ای ناظرین ومؤمنین این بود حال مؤمنین بدو ظهور الی بیست و پنج سال در بدایت امر مأمور بسرخی نوشتن بودند بسا کاتبین را در حین کتابت با کتاب قرمز گرفتند وبردند بشهادت رسانیدند با اینکه ارباب مقرب بود در خانه او معلم بودم برای نوشتن صفحه وسطی ناگهان داخل منزل شدند کتاب را در زیر توشکی که بر روی نشسته بودم پنهان میکردم می مردم وزنده میشدم دل وروح وجان میرفت و حیات تازه وجدید عنایت میفرمود

--- صفحه ۱۰۰ ---

زنجانی مذکور را که در روز هدف کردن شاه ملتزمین رکاب شاهی گشتند جسدش را دو شقه کرده بدروازه بیاویختند میرزا نبی دماوندی را اجزا ومحصلین دار الفنون با سرنیزه تفنگ وشمشیر وغیره گشتند میرزا رفیع نوری را سواره نظام با طپانچه و کتاره سوراخ سوراخ وپاره پاره نمودند میرزا محمود قزوینی را توپچیان هدف گلوله زنبورک کرده آنگاه جسدش را بضرپ قمه نیمه نمودند ننجف خمسه را انبوه اهالی طهران با سنگ وچوب وکارد وخنجر وقمه هلاک نمودند حسن خمسه را نصرالله خان ناظر باشی با سائر عملجات کارخانه بقتل آوردند محمد باقر کهپایه را انبوه طائفه قاجار با تیغ وشمشیر بشهادت رساندند وبدینطریق ابراهیم بیک خراسانی وجمعی دیگر از اسرای بابیه که بدست آوردند هلاک نمودند و عدد مجموع شهدا واقعه مذکوره را در طهران سی

وهشت تن نوشته اند و برخی مانند میرزا حسین متولی قمی و غیره مستخلص شدند و جمعی بنوع احتیاط و اختفا در طهران زیسته محفوظ ماندند و بعضی گریخته در قری و بلاد اخری مختفی و متواری گشتند و شاه را گمان چنان رفت که ریشه آنطائفه در طهران کنده شد و بفکر قلع و قمع بابیه در بلاد دیگر ایران افتاد.

کیفیت فتنه در تاکر نور

چنانکه نگاشتیم ایامی که شیخ عظیم و حسینخان و روسای بابیه در طهران سرگرم تهیه وسائل قتل شاه بودند میرزا یحیی ازل در معاونت و تأیید آنان همی کوشید و چون موجبات عمل فراهم گشت بموطن اصلی خود قریه تاکر

چنانکه در بخش قدم ضمن واقعات بعد از شهادت وحید در نیریز آوردیم عده از بابیان آنجا که از آنجمله حاجی هاشم و ملا محمد و ملا محمود حسین ابن متقی بودند خویشرا از نقطه هلاکت خارج کرده بطهران رسانده ببابیان آنجا ملحق شدند و مشارکت در عملیات نمودند و دو تن عینی حاجی هاشم و ملا محمد برای مشارکت و تیر انداختن بشاه دستگیر و مقتول شدند و با بقی محبوس در انبار گشتند ملا احمد در محبس هلاک و سائرین مستحفظ شدند ۲ عدد مجموع نفوس که در آنواقع گرفتار در طهران شدند بعضی چهل نفر و برخی هشتاد نفر و عدد مقتولین را برخی سی و هشت و بعضی بیست و هشت نوشته اند

--- صفحه ۱۰۱ ---

تاکر نور شتافت تا بابیه آنجارا مسلح و مهیای مدافعه و محاربه و تسخیر حدود نور نماید و تحسنت ملا علی بابا عالم معمر تاکری را برآن واداشت که عمّامه و عبا و لباس زهد و تقوی را کنده کلاه

شکاری بر سر گذاشته و بزئی جنگجویان درآمده قمه بر کمر بسته اسلحه گرفت و با کیسه کمر و شلوار سفر در قریه همی گذشت لذا بعضی دیگر مانند محمد تقیخان بود خوان پهلوان و غیره نیز مسلح گشتند و مهممه در مابین اهالی تاکر و قرأ نور افتاده در اندیشه شدند که البته واقعه رخ خواهد داد و بابیان عزم خروج دارند و در اثناً آن احوال خبر تیر خوردن شاه بانحدود رسید و میرزا یحیی دانست که تیر صادق و همرهانش بر شاه کارگر نگشت و منجر بوخامت بال بابیه گردید و تدبیری اندیشید سواره از تاکر بنام طهران بیرون راند و در شب مخفیانه برگشت و سه شبانه روز پنهان ماند آنگاه لباس درویشی در بر کرده تاج و اکمال بر سر درشمه بر کمر و پوست تخت بر پشت و کشکول و تبرزین بدست از طریق بیراهه جنگل مازندران ترسان و لرزان باتفاق عمش ملا زین العابدین و با ملا رمضان بگریخت و خود را پیاده ببندر شهر سربار فروش مازندران رساند و با ملا زین العابدین بکشتی در آمده ببندر انزلی رشت وارد شدند و مختفی و متواری گشت

مضمون کلام نبیل زرنندی است که بسال ۱۲۶۷ ایامی که بملازمه ملا عبدالکریم قزوینی در کاروانسرای بیرون دروازه طهران اقامت داشت يك نسخه از رساله ملا علی سبعة بخط ملا عبدالکریم را برای میرزا یوسفخان مستوفی الممالک آشتیانی برد (میرزا محمد حسن مستوفی الممالک در طهران بسال ۱۲۶۱ درگذشت و پسرش و پسرش میرزا یوسف مستوفی الممالک شد) و او پس از ملاحظه گفت بعد از سه روز بیا تا جواب گویم و چنانچه گفت نبیل نزد او رفت نبیل را بخلوت برده گفت اگر بخوایم برسول الله مؤمن باشم ناچارم که بصاحب این کتاب هم مؤمن شوم و رساله مذکور را بخوایش نزد خود نگاهداشت سپس در سال ۱۲۶۵ بعد از واقعه مذبحه مذکور نبیل بملاقات وی رسید و او چنین گفت همیشه شنیده اید که در خون مظلومان هر صنفی از خلق داخل شد حتی میرزا رحیم پیشخدمت هم که ما او را آدم خوبی میدانستیم شرکت نمود و نظام العلما هم بدست خود يك نفر را تیر زد ولی الحمد لله از دست من امر مخالفی بظهور نرسید آنگاه از جمال ابهی جويا شد نبیل گفت شنیده ام حرکت بعراق عرب نموده اند گفت در باره ایشان منهم بقدر امکان خدمت بسار کردم و اکثری قول مرا تصدیق نمودند و بحمد الله برانت ایشان ثابت و حقیقت حال بر دولت و ملت مکشوف گشت و از مملکه که امید نجات نبود رهانی یافتند و گفت

گشت و با اینکه عمال دولت بشدت در تجسس او بودند جان از ورطه هلاکت بدر برد و متعصبین معاندین خصوصاً شیخ عزیز الله عم جمال ابهی شرح اعمال بابیان تا کر را با عراق آمیخته پی در پی متظلمانه و متضرعانه نزد شاه ابلاغ داشتند و آنرا جمعی غفیر متحصن در قلعه خطیر با قوی و استعداد کثیر خواندند و جمعی از ایشان را باسم و رسم با القاب ائمه و شهدا و شجعان صدر اسلام یاد کرده غارتگر صفحه مازندران شمردند چنانکه شاه تیر خورده غضبناک فی الفور صدر اعظم را طلبیده بازخواست نمود که چرا خبر نداد و بشدت تمام اطفأ ثائره و قلع و قمع بابیه تا کر را از او خواست و صدر اعظم با اینکه کذب اخبار مذکورها میدانست ناچار شد فوجی از سواران شاهپون را بسرداری حسنعلی خان قاجار مامور اینکار نمود ولی برادر زاده خود میرزا ابوطالب خان را همراه فوج برای راهنمایی فرستاده اختیار اقدامات را در کف او گذاشت و خواهر ابوطالب خان حرم آقا میرزا حسن برادر مهتر جمال ابهی بود که سکونت در تا کر داشته و احشامشان را سر پرستی میکرده صدر اعظم بابوطالب خان سپرد که اردو را زیاده از سه روز در تا کر نگه ندارد و برعایا و سکنه قریه زیان نرسانند و پاس خاطر خواهر و شوهر خواهر و خانواده جمال ابهی را مراعات نماید و فقط شورشیان بابیه را سرکوب و دستگیر کرده بطهران بیاورند و نیز بحسنعلی خان مذکور گفت که ابوطالب را بجهات مذکوره همراه کردم ولی او جوانی نا آزموده است تو او را با آنچه صلاح دولت و ملت ورعیت است دلالت نما و بی مشورت تو مبادرت با اقدامی ننماید و دستخطی بخوانین و سران بلوک نور فرستاد که لدی الأحتیاج با سواران و استعداد خود کمک

بابوطالب خان وحسنعلی خان نمایند و صورت حکمی که صدر اعظم بخوانین اطراف نور نوشت چنین است (علیجاهان سرکردگان طائفه خواجه وندرا مرقوم میگردد که در اینوقت بعرض اولیای دولت قاهره رسید که جمعی از قریه تا کر میان رود در سلك طائفه ضاله

وگفت بنظر میاید که میرزا یحیی منشأ این فسادها باشد

--- صفحه ۱۰۳ ---

ضاله بابیه بنای شرارت و بی حسابی را گذاشتهاند حکم محکم قدر قوام اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه شرف صدور یافت و از کسانیکه صاحب بلوک اند التزام گرفته شد که هر یک بحسب حصّه و سهم جمعیت و تفنگچی حاضر کرده و بمرافقت عالیجاه فرزند میرزا ابوطالب خان و عالیجاه حسنعلیخان که مأمور انجام این خدمتند آنها را بالتّمام گرفته روانه دربار معدلت مدار شاهنشاهی دارند بانعالیجاهان نظر بمناسبت قرب جواری که بمحال نور دارند مرقوم میشود که اولاً هرگاه علاوه بر جمعیتی که از نور مأمورند جمعیتی لازم باشد و عالیجاهان مشار الیهما بخواهند بدهید و دیگر آنکه اگر در حین گرفتاری آنها کسی از ایشان بمحال مسکون خواجهوند بیایند و عبوراً فرار کنند گرفتن آنها را در عهده خود دانند و بهیچ وجه غفلت را جائز نشمارند حرّ فی شهر ذیحجه الحرام ۱۲۶۸ عبده آقاخان ابن اسدالله (ابوطالب خان جاهل و خالی از عطف بود و بسرداری خود مغرور گشت و از خواجهوند و یالرو و بلوک یالو و سائر طوائف آنحدود جمعیتی کثیر پیاده و سواره گرد آورد و هر چندی حسنعلی خان سرتیپ باو نصیحت داد که من یقین کردم که در

اینحدود مخالفی نیست اعتنا نمود و بیخبر با افواج لشکر در تاگر ریختند و آقا میرزا حسن که ابوطالب خان مذکور بدون تحصیل اجازه در محضرش نمی نشست عزم ملاقات وی و نصیحت و منع را نمود ولی گماشتگان ابوطالب خان مانع از ورود شده گفتند سردار فرمود احدی را نگذارید نزد من بیاید و آقا میرزا حسن نام خود را گفته بدو پیغام فرستاد و او قبول ملاقات نکرد و چنین جواب داد که من امروز پدرم را نمیشناسم و از طرف سلطان مأمورم که مردان این قریه را سر ببرم و زنان و اطفال را اسیر و اموال را غارت کنم و تمامت بیوت را ویران نمایم و فقط بپاس احترام آقا میرزا حسن و اهل خانه اش این را می پذیرم که هر زن بدانخانه پناه ببرد مأمون باشد و اگر غیر از این خواهشی باشد سبب تزییع شأن و احترامش خواهد شد و آقا میرزا حسن چون چنین پیامها از طرف وی بشنید ببانگ بلند سخنان درشت در حقش گفته مراجعت بخانه خود کرد و اهالی قریه تماما از خوف جان در شب بکوها گریخته متواری شدند و زنان خانه و اثاث البیت را

--- صفحه ۱۰۴ ---

البیت را گذاشته با صغار بخانه آقا میرزا حسن پناه بردند و ابوطالب خان نخست با رؤسا و مقربان اردو بعمارت آبائی جمال ابهی درآمدند و ابواب گنجینه هارا گشوده اشیا نفیسه و اثاث البیت و ظروف قیمه قدیمه و کتب و خطوط بیمثل و غیرها را چندانکه از حملش عاجز ماند بار کرده برد و دیگر چیزها را درهم ریخته شکستنی هارا بشکست و سوزاندتیهارا بسوزاند و ابواب عمارت را از جای کنده بیوت را خراب کرده آن بنای عظیم را منهدم و کلی خاکی ساخت آنگاه بخانههای رعایا ریخته غارت نمودند و جمیع ابنیه قریه را منهدم کردند و بالأخره انبارهای گندم و جرکه ذخیره رعایای قریه بود آتش زده سوزاندند و ابوطالب خان تفنگدارهای خونخوار بهر طرف در کوها پی

تجسس مرد وزن متواری روانه داشت تا اغنام وگله را جمع کرده آنچه از مرد وزن بیابند بکشند ویا دستگیر نمایند و نزد وی بیاورند و سعی در گرفتاری محمد تقیخان مذکور و عبد الوهاب بيك و بابا خان و سائر مقتدرين بابيه آنجا نمود بابا خان گريخته جان بدر برد و محمد تقیخان با عبدالوهاب بيك خود را از رودخانه گذرانده مطمئن شده در دامنه کوه وکنار رود غمزده خوابیده بودند که تفنگدارها باین طرف رود رسیده دو تن را در آن طرف خوابیده دیدند عبور از رود سخت بود و اندیشه کردند که شاید آندو بیدار شده بگریزند لذا بدون اینکه بشناسند هر دورا هدف گلوله کردند و خود را بانطرف رود رساندند عبدالوهاب بیگ بشهادت رسید و محمد تقی خان هنوز رمقی داشت و آندو را حمل کرده نزد ابوظالب خان رساندند و او جهد بلیغ نمود که زخمهای محمد تقیخان را بسته معالجه نماید و او را زنده بطهران برده بشاه بفهماند که چگونه شجاعی را اسیر کرده

محمد تقیخان با عبدالوهاب با نوکرش بابا خان بالای کوه رفته استراحت کردند و چون در صبح بیدار شدند و وضع تاکر و اسرا را مشاهده کردند محمد تقیخان تاب نیاورده عزیمت قریه نمود عبدالوهاب هر قدر ممانعت کرد تأثیری نبخشید عاقبت هر سه بسوی قریه روان شدند همینکه نزدیک رسیدند اعدا شناختند بایشان گلوله شلیک کردند محمد تقیخان و عبدالوهاب بیگ اصابت گلوله کرده بیافتادند و بابا خان بگریخت و خود را برود خانه انداخت و آب طغیان داشت او را برده نیز هلاک شد و مادر محمد تقیخان بسیار موثر بود از فدا شدن پسرش در راه خدا شکر مینمود مضمون بیانات شفاهی حضرت عبدالبهأ

--- صفحه ۱۰۵ ---

کرده و چه فتح بزرگی را نائل گشت و نشان و لقب و امتیاز حاصل کند ولی محمد تقیخان پس از دو شب درگذشت و در آن هنگامه یغما و غارت رحیم نام چوپان جمال ابهی گله ایشانرا بدر برده حفظ

نمود ولی بعداً خود خیانت کرده عده گوسفندان را برد و خورد و آقا میرزا محمد حسن میخواست رحیم را مجازات کند و جمال ابهی از بغداد نوشته که متعرض رحیم نشوند و بقیه گوسفندان را به عمو محمد زمان بخشیدند و ابوطالب خان تقریباً بیست و یک نفر از رجال بابیه را اسیر کرد آوردهاند که ملا فتاح را حکم داد محاسن ببرند و مأمور سقاك مقداری از چانه آنمظلوم را نیز ببرید و چون او را پا و سر برهنه زنجیر کردند و همراه اسرا روان داشتند در آنحال مشغول بتلاوت مناجات گردید و بالجمله همه را بغل و زنجیر بسته با جمعی از زنان سر برهنه باتفاق گروهی از سواران بطهران فرستاد و خود با حسنعلی خان وارد واز عقب روانه شدند و هنگام حرکتش آقا میرزا محمد حسن را هم برای آنکه با وی پرخاش کرده واز قتل وهدم و غارت رعایا نکوهش نمود امر بارسال بطهران داد و او پسر خود میرزا غلام علی را بجای خویش مقرر داشته سواره منفرداً بطهران رفت و باسرا در بین طریق از سواران و مردم هر محل جور و جفای بسیار وارد آمد و در یالوشی همگی را در خرابه مسکن دادند و اهالی آنرا سنگسار کردند و چون بطهران رسیدند نسوان را در خانه محمود خان کلانتر ورجال را در انبار حبس نمودند و بعد از ورود اردو ابوطالب خان و حسنعلی خان نزد شاه حاضر شدند و ابوطالب خان چنین عرضه داشت که انقلاب نور ما فوق آن بود که بسمع شاهی رسید ولی بحمد الله بقر سلطانی خاتمه پذیرفت و آبادی را با خاک یکسان کردم و شاه بترکی از حسنعلی خان استفسار

آورده اند که ابوطالب خان برادر زاده صدر اعظم که ریاست کل اردو با او بود بفاصله یکماه مبتلا بوبا شده چشمهایش از حدقه بیرون آمده هلاک گشت میرزا خلیل یالرودی در همان سنه با اسب از روی پل ساقط شده از زیر شکم تا گلوش دریده چنانکه شست شو نیافته بهمان حال مدفون گردید طهماسب قلیخان سرکرده کجوری را در همان سنه تابعینش قطعه قطعه کردند نبی نام آریج که

مدعی بود تیر کارگر به محمد تقیخان را او زد در روز عودت اردو از تاکر در خارج شهر آبادی از الاغ سواریش ساقط شده
ارجاس از گلویش بیرون آمده هلاک شد

--- صفحه ۱۰۶ ---

استفسار نمود و او معروض داشت که ابدأ در آنحدود خبری از انقلاب و مخالفت نبود فقط نتیجه
که از این اردو کشی حاصل گشت آنکه قریه خراب و ویران و عمارت میرزا بزرگ با تمامت اثاثیه
اش تالان شد و شاه از استماع سخنان وی خجل و متحیر گردید و صدر اعظم ابوطالب خان را توبیخ
و بازخواست نمود و اما محبوسین مذکور چند تن از آنان بنام ملا علی بابای بزرگ و ملا علی بابای
کوچک و ملا فتاح و محمد تقی بیگ و دو نفر دیگر در زندان بهلاکت رسیدند و در محضر جمال ابهی
جان سپردند چنانکه دیده های ملا علی بابای بزرگ را در حال نزع بدست خود بستند و بعضی دیگر
بعداً مرخص شدند و ابو طالب خان هرچند در اجراء خدمت مذکور مقام امیر پنجه گی یافته فوجی باو
واگذار شد ولی چندی نگذشت که در سن جوانی شربت ناگوار هلاک را بسر کشید و هنگام مردن
کسی جز آقا میرزا حسن بر بالینش نبود و سرش را بدامن گرفته شفقت و مهربانی مینمود و این
خبر چون بسمع صدر اعظم رسید پیوسته مساوی اعمال ابوطالب خان را در حق تاکر ذکر کرده
واز محبت و عطوفت میرزا حسن تعجب و حیرت اظهار میداشت

کیفیت اجراء حکم عام شاهی با اعدام بابیان در بلاد ایران

متعاقب واقعه هائله مذکوره در پایتخت فرمان شاهی برای عموم حکام و فرمانروایان و خوانین
و علماً منتقدین کل اقطار ایران صدور یافت که طائفه بابیه بموجب فتاوی مجتهدین و مراجع احکام

خارج از دین اسلام و ضال و مضل انام و دشمن پادشاهند باید همگی همت بر قلع و قمعشان بگمارند و باید بسی وقید تمام احاد بابیه را دستگیر کنند و تحصیل شهادت و فتوی علما در حقشان نمایند و آنان را مهدور الدم و مباح الاموال و مهتوک العرض شناسند و همگی را یا بطهران فرستند و یا بقتل رسانند و لا جرم در سر تا سر این مملکت میدان تاخت و تازیانه شده هنگامه قتل و اسیر نفوس و نهب اموال گرم شد و عمال دولتی آنچه خواستند و توانستند دست بر جان و مال اهالی گشودند و مقتدرین و متعصبین دولت و ملت را بهانه بدست آمده در حسب اهواً و اغراض شخصیّه خود دو اسبه تاختند و مال و جاه و اعتبار و اشتهار نزد شاه و رؤسا اندوختند بستند کشتند

--- صفحه ۱۰۷ ---

کشتند شکستند خراب کردند و غارت نمودند زنان با شوهر را باسیری بردند فروختند و بزمی گرفتند مظلومان دستخوش تطاول ظالمان واقع شدند و بسیار از زن و مرد این طائفه بتیر و شمشیر بیداد جان سپردند و چه مقدار در حبس و زندان بخواری و مشقت هلاک شدند و یا از گرسنگی و برهنگی در کوهها و بیابانها تلف گشتند و نامشان از میان رفت و اموال و اثاثیه شانرا اعدا و دشمنان بردند و آثار و کتب این امر سوختند و معدوم کردند و به عده از احاد این طائفه مجبوراً عقیده خود را کتمان نموده از تعرض متعصبین و اعدا محفوظ ماندند و عده قلیل بتدابیر و حمایت برخی از علما و منتقدین که بیغرض و مرض بودند و یا در باطن و ضمیر خود تعلقی باین امر داشتند نجات یافتند از آن جمله در تبریز حاجی شیخ محمد نبیل قزوینی مورد توجه علما و تجار و محلّ تعرض حکومت واقع شد ولی بصرف مال و شفاعت برخی مستخلص و محفوظ گردید و نیز بامر حکومت فرایشان کثیر باتفاق بیست سوار دولتی بسرکردگی بشیر نامی شیر مأمور دستگیری

بابیان میلان شدند و چون نیمه شب ورود نمودند دو تن از مدعیان محبت باین امر یکی حاجی حسن بن یحیی و دیگر حاجی سعید بابلی برای ترس از جان و مال خود با آنان موافقت و مرافقت جسته ارائه طریق کردند و سواران و فرایشان بخانه های بابیان ریختند و هرکه را دست یافتند از بستر خواب بیرون کشیده بخانه حاجی احمد بردند همگی را با حاجی در بنا تحتانی خانه بستند و با هجوم عام دشمنان محلی تمامت اموال و اثاثیه خانهها را غارت کردند و یک یک از محبوسین را چوب بسیار زده نقود وافر گرفتند و حاجی احمد را بفلك بستند پاهایشرا از ضرب چوب مجروح نموده مبلغ سیصد تومان اخذ کردند و در آن گیر و دار علی اکبر نامی از بابیه بخانه حاجی کاظم از خویشاوندان خود پناهنده و مختلفی گشت و حاجی مسلمان مذکور فرایشان و سواران را خبر کرده آنمظلوم را گرفته از شدت ضرب هلاک نمودند و پس از زجر و اذیت بسیار که بر کبار و صغار وارد آوردند و اموالشانرا تاراج کرده خانه هایشانرا آتش زدند عده از اسرا را با کند و غل سوی تبریز بردند و در بین طریق ایشانرا باسماً و القاب شهدا کربلا و مخصوصاً محمد حسن و محمد جعفر

--- صفحه ۱۰۸ ---

محمد جعفر جوانان نوس را پسران مسلم خوانده مسخره و استهزا و اذیت و جفا کرده با شتم و لطم وارد تبریز و حبس نمودند و از آنده فقط حاجی محمد تقی و حاجی احمد که از مشاهیر و متمولین آنجمع بودند و نیز دو جوان مذکور آسوده شدند حاجی محمد تقی بقونسولخانه روس پناه برد و حاجی احمد با پسران مذکور در خانه رئیس سواران بودند و مبالغی داده مستخلص گشتند و دیگران بعد از مدتی که در حبس بسر بردند و آنچه داشتند بحکمران و غیره داده رها شدند ولی

هفت تن دیگر مکتوباً مغلولاً از تبریز بطهران آوردند و در انبر بکند و زنجیر و مشقت و عذاب نگه داشتند و شش تن از ایشان بنام آقا محمد تقی و برادرش آقا عباس و حاجی عیوض و آقا حسین ابن آقا خلیل و آقا حسن و آقا حسین پسران عبد الرحیم متدرجاً در طول مدت پنج سال از حبس بخواری و سختی در گذشتند و فقط آقا کاظم بن آقا محمد تقی مذکور پس از شش سال حبس در انبار مرخص و آزاد شده بمیلان مراجعت نمود و در بشرویه خراسان آقا سید حسن مجتهد جدید الورد و فارغ از تحصیلات علمیّه دینیّه عراق عرب که پدرش بواسطه ملا حسین باب الباطن اظهار ایمان میکرد بشدت و غلظت بر ضدّ این امر برخاست و از بابیان آنقصبه نزد مجتهدین طبس سعایت و شکایت نوشت و ملا محمد تقی مجتهد را که از این طائفه و پسر آقا عبیدالرحیم مجتهد مشهور بشروئیه بود و ملا عبدالرحیم مذکور در ایام ملا حسین در خصوص این امر ساکت بود سخنی در ایمان یا انکار نمیگفت ولی خلفش ملا محمد تقی قائم بر نشر این امر گردید با عدّه دیگر از مؤمنین امثال کربلانی حاجی بابا و کربلانی عبداللّه نجیب اللّه و کربلانی غلامرضا و کربلانی محمد طبسی را باسم و رسم ذکر نموده ضال و مضلّ بر شمرد و لذا حکمی از آقا محمد رضای مجتهد طبسی صادر شد که هفت تن از آنمظلومانرا بطبس کسبیل دارند و ملا محمد تقی اگر نزد اهالی قصبه تبری از این امر جوید معفو باشد و او بمسجد رفته بر منبر برآمده در مجمع انام چنین ادا سخن نمود که جمعی بابایی معروف شدند و اهالی آنان را لعن میکنند و ما نیز بر آنان لعن میفرستیم این بگفت و از منبر نزول کرده بخانه خود رفت و حاجی سید حسن مجتهد مزبور بعلماً طبس شرحی نوشت که ملا محمد تقی بابی در محضر ناس بجای آنکه از این عقیدت تبری جوید بر لاعنین

--- صفحه ۱۰۹ ---

بر لاعنین اینطائفه لعن نمود ولی آقا محمد رضا مجتهد مذکور اعتنا به آن سخنان نکرد و به وی نوشت که دست از تعرض بملأ محمد تقی ورفقاییش باز دارد و لاجرم هفت نفر دیگر را بطبیس برده نزد آقا محمد رضا حاضر ساختند و او قضاوت را بملأ عبدالعظیم از علمای طبیس وا گذاشت و ملای مذکور حسن عقیدت باین امر داشته مکتوم میداشت لذا وسائل استخلاص محبوسین را بتدبیر فراهم ساخته همگی را ببشرویه عودت داد در یزد آقا علی اکبر حگاک یزدی را حسب الامر حکمران گرفته بدار الحکومه کشیدند و اصرار نمود که او تبرّی از این امر کرده خلاص شود چون امتناع ورزید توپ حاضر کردند و هر قدر زن و طفل صغیرش دست بدامنش برده التماس نمودند بیشتر استقامت در اظهار عقیدت و ایمان کرد تا ویرا هدف توپ ساخته شهید نمودند و تا غروب آروز بموجب منع حکومت قطعات جسدش را کس نتوانست جمع نماید و نیز میرزا حسن آقا فاضل بن میرزا احمد از علمائمه جماعت یزد را بحکم نواب عبدالحی دستگیر کرده بدار الحکومه بردند و حکمران اصرار کرد که تبرّی از امر نماید و او استقامت و ثبات در عقیده و ایمان ورزید لذا ویرا جمعیت سربازان با خرید شیپور و حضور انبوه تماشاگران بتوپ بسته شهید نمودند و هم آقا حسین نام زنجانی را که سرباز بود بامر حکومت بدهن توپ بسته گشتند و نیز آقا محمد صادق نساج یزدی را بحکم نواب عبدالحی مذکور انبوه مردم بضراب سنگ و چوب و غیره شهید کردند و نیز ملأ علی ترک مجتهد یزد برای نیل باستقلال ریاست دینیّه کمر بمقاومت حاجی ملأ باقر عالم شهیر اردکانی بست و شکایت بشهر کرمان که مرکز حکمرانی یزد بود نوشت و او را بابی ضالّ و مضلّ مهدور الدم خواند لاجرم حاجی را بکرمان کشیده خیال قتلش را داشتند و لکن برای حسن اخلاق و آداب معاشرتش حکمران تغییر حال یافته مانع قتل او گردید و نیز ملأ علی مذکور بشدتّ تعرض با حاجی

ملاً مهدی عالم و واعظ شهیر یزد پرداخت و اذیت بسیار نموده خواست بجزر و عنف زنش را از وی طلاق گیرد و چون همانوقت دچار مرض فلج گشت

--- صفحه ۱۱۰ ---

گشت دست از تعرض کوتاه کرده از حاجی پوزش نموده طلب دعا در حق خود کرد و حاجی بعد از این حادثه موقتاً از تعرضات و تعدیات وی مصون ماند و بدینطریق همه روزه برخی از معروفین باین نام را دستگیر کرده بعضی را علماً چوب زده حبس مینمودند و گروهی را حکومت زجر داده بکند و قید میانداخت و جرم گرفته رها میکردند و لاجرم برخی از مستضعفین را بیم فرا گرفته سلب این اسم از خود نمودند چنانچه میرزا حسین بن میرزا سلیمان مجتهد که مقداری از آثار حضرت نقطه‌اولی بخطش موجود است آخوند ملاً علینقی روضه خوان را حکم داد که بجرم بابیت چوب زدند تا این نام را از خود رفع کرده بریاست علمیه اسلامیّه نشست و اموال فراوان گرد آورد و دیگر از آن پس توهینی نسبت باینطائفه ننمود و حاجی رسول مهریزی از اصحاب وحید شهید حاجی سید علی مهریزی از معاریف اینطائفه را بقصد هلاک چوب وافر زد تا خود را بری نماید و عده کثیر از اینطائفه بکوه و بیابان فراری و متواری شدند چنانکه ملاً محمد رضا منشادی قرب چهار سال در جبال اطراف مختلفاً بسر برد و از جمله شهدای یزدی آقا محمد هادی بن حاجی محمد صالح تاجر متمول اصفهانی الأصل یزدی المسکن از اصحاب آقا سید یحیی وحید شهید بود که چون بعد از ختم واقعات وحید در یزد حکمران بلد تعرض باصحابش نمود و خانه حاجی محمد صالح مذکور را نیز یغما کردند مهاجرت بشیراز کرده در آنجا سکونت جست و در این موقع حسب الأمر حکمران فارس ویرا گرفته بشهادت رساندند

شذائت حبس جمال ابهی در انبار طهران و کیفیت استخلاص از آن

در آن ایام که هنگامه مذبحه عظمی بر پا بود و آحاد اینطائفه در سر تا سر ایران دچار قتل و غارت میشدند و جمال ابهی در سیاه چال طهران مقید بکند و زنجیر میزیست و خانه و عائله شان محلّ توجه و تعرض اعدا بود خواهران و برادران و خویشان سعی در استخلاص مینمودند گهی نزد صدر اعظم تحف و هدایا ثمینه برده خواهش میکردند و هنگامی نزد سفیر روس کوشش و درخواست مینمودند ولی شاه ادنی رضایت در خلاصی

--- صفحه ۱۱۱ ---

سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری _ ۱۸۵۲ میلادی

در خلاصی ایشان نداشت و مخصوصاً در شب و روز ناله و فریاد مادر شاه مرتفع بود و دستور قتل جمال ابهی را داد و غلامان شاهی چند بار عباس مستخدم حاجی سلیمانخانرا بانبار برده هیکل مطهررا از دور بدو نشان داده گفتند اگر در باره این شخص شهادت دهی که در انجمن و مشورت حاجی حضور داشت مادر شاه خلعت و انعام داده ترا امین خلوت خود خواهد نمود و او چون نزدیک میشد چشمهای خود را بدست مالید و چند دقیقه بدقت ملاحظه کرده قسم یاد نمود که من هرگز این شخص را در آنجا ندیدم و آنچه تأمل میکنم در نظرم نیست که ایشانرا در جایی دیگر نیز دیده باشم لاجرم از عباس مأیوس شدند و باینصدد برآمدند که جمال ابهی را مسموم نمایند و نزد مادر شاه تقرّب یابند و عاقبت بتلبیس و تلبیس خود را بطعامی که از خانه شاه بانبار میاوردند بجلدی سمّ بر کباب داخل کردند و همینکه جمال ابهی تناول فرمودند اثری جزئی در مزاج مبارك پدید گشته چندی

منحرف از اعتدال شد تا چون شیخ عظیم را گرفتند و حاجب الدوله و غیره افتخار کرده اشتهار دادند که رئیس بابیه را بدست آوردند و اقدام به هدف ساختن شاه حسب دستور او واقع شد سفیر روس بصدر اعظم پیام نمود که نماینده سفارت باتفاق حاجب الدوله بزدان روند و از آن رئیس محبوس در باره جمال ابهی بر ملا بپرسند و سخنان او را ضبط نمایند تا حقیقت حال بنوع کامل معلوم باشد و در وقتی معین شخصی محترم از طرف صدر اعظم و نیز حاجب الدوله و هم نماینده سفارت در محبس وارد شده از شیخ عظیم سوالات نموده تقریراتش را ضبط کردند و چون از او پرسیدند که در باره جمال ابهی چه شهادت و اطلاعی دارد میرزا سید حسین متولی قمی سابق الذکر از بابیه که نیز محبوس بود مداخله کرده خواست جمال ابهی را بانان بشناساند و بدین نوع شروع بسخن نمود که نفوسی اعظم از عظیم هم در ظلّ ایشانند و حاجب الدوله از مداخله بیجای وی متغیر شده لطمه بر بنا گوشش نواخت و گفت فساد اقوال و اعمال تو بر همه واضح است لب ببند و ساکت باش و لذا شیخ عظیم چنین تقریر کرد که من قبل از این در مجلسی ایشانرا دیدم ولی بعد از آن دیگر اسمی از ایشان فیما بین

--- صفحه ۱۱۲ ---

فیما بین بابیه نشنیدم و اما رئیس اینطائفه همان بزرگواری بود که در تبریز بدارش زدند و برخی از نادانهای اصحاب بزعم خویش بصدد قصاص برآمدند و من بنوع کامل از ما وقع مطلعم تا آنکه چنین عملی وقوع یافت و جوانی که شاه را از اسب غلطاند و بر سینه اش نشست چنانکه شاطران ترسیده گریختند صادق نام تبریزی و شاگرد قنّاد بود و دو سال ملازمت من را داشت و در آن مدت پیوسته بیفکرانه نقش انتقام از مولای خود را بر ضمیر می بست و با عجلت و شتاب مبادرت نموده

کاری از پیش نبرد و اگر تدبیر و تجربه داشت نوعی عمل مینمود که مقصود انجام گرفته تمام وکمال مییافت و با ساچمه حمله نمیکرد بان خدایکه مارا آفرید سوگند است نه ایشان (جمال ابهی) و نه دیگران ابدأً از این واقعه خبر نداشتند و همان چند نفریکه من میشناسم عامل بودند و حقیقت حال جز این نیست و شما آنچه در نظر دارید و میخواهید با من رفتار نمائید و سید متولی که از جهت بیم و خوف و سعی در استخلاص خود پیوسته دیگران را گرفتار و مبتلا مینمود محض ابراز برائت خویش قلمتراش بدست گرفته گوش شیخ عظیم را ببرید و معذک حاجب الدوله بمحبس آمده بدو گفت شاه فرمان بعقاب و شکنجه تو داد و حال خواه کسی دیگر را از بابیان نشان دهی یا نه امر شاهی را بانجام میرسانم و حکم نمود ویرا برهنه کردند و میرغضبان بیش از دویست جای بدنش را داغ نهادند چنانکه ناله و فغانش همی بلند بود و ملجای نداشت و بیش از همه محبوسین دچار بلیات و شکنجه گردید و شیخ عظیم تحمل و استقامت ورزید و بلایارا بر خود خرید و موجب حفظ جمال ابهی گردید و تقریراتش را نمایندگان سفارت روس و صدر اعظم ضبط کردند و ایستادگی نموده استخلاص جمال ابهی را طلبیدند و شاه خواه نخواه اجازه داد و صدر اعظم امین خویش حاجی علی نام را مأمور ساخت که هیکل مقدس را از زندان بیرون آرد و حاجی علی همینکه داخل زندان شد هیکل لطیف را چنان ضعیف و نحیف و نیز وضع شدید و کثیف سجن را مشاهده کرد

--- صفحه ۱۱۳ ---

مشاهده کرد متأثر و متغیر گشته بر ظالمین نفرین نمود و بجمال ابهی معروض داشت که ما گمان بردیم صدر اعظم شمارا محض تسکین مدعیان در محلی مخصوص مقرر داده اسم حبس بر آن نهاد و هرگز تصور نمیکردم در چنین مکان با قاتلان و سارقان و در زنجیر گران نشاند و جبّه خود را تقدیم

نمود که بر دوش مبارك اندازد وبا لباس زندانيان بمجلس صدر اعظم وارد نشوند وجمال ابهى قبول نفرمودند وبا همان لباس بمجلس صدارت درآمدند ونخستين سخنى كه صدر اعظم معروض داشت اين بود كه اگر نصيحت مرا ميشنديد ودل از اين امر برميداشتيد امور باينجا واين حال منتهى نميشد جواب فرمودند وشما هرگاه نصيحت مرا ميشنديد كار دولت ايران باينجا نميكشيد وصدر اعظم را نصيحت مباركه بباد آمد كه حين وصول خبر شهادت نقطه اولى باو فرمودند حال كار اينطائفه مشكلتر وآتش فتنه مشتعلتر گشت لذا عرض كرد بلى همانطور شد كه فرموديد حال چه بايد كرد فرمودند بحكام ولايات نوشته شود ابدآ بنام بابى متعرض مردم نگردند وقتل وغارت نكنند ودست جور وستم از رعايا برکشند وإلا يوماً فيوماً اين آتش افروخته تر شود وصدر اعظم قبول كرد وبفرمانگذاران وعمال دولت در ايالات وولايات مملكت نوشت و منع اكيد نمود كه ديگر بدين نام احدى را تعقيب نكنند وتعرض ننمايند وبالأخره شاه با امنای دولت مشورت کرده مقرر داشت كه جمال ابهى در مدت يكماه تدارك سفر ديده از خاك ايران خارج شوند ومقيم مملكتى ديگر گردند وميل سفير روس اين بود كه بروسيه توجه فرمايند ولى جمال ابهى قبول نفرموده اقامت عراق عرب را اختيار نمودند ولذا پس از يكماه از طهران بعزم عراق حركت نمودند ودر برخى از بيانات الهيه چنين مسطور است

برخى حكايت نموده اند كه جمال ابهى بعد از خروج محبس بخانه برادرشان آقا ميرزا رضاقلی ورود فرمودند چه كه اولياى دولت تمامت عمارت هفت دست را بنوعى كه در بخش دوم آورديم به يغما تصرف نمودند وخانه ميرزا رضاقلی واقع در كوچه از بازار معروف بكنار خندق بود وبازار مذکور در اينعصر تجديدات پهلوى از ميان رفته در جاى آن خيابان تاسيس گشت.

مستوراست قوله این مظلوم در ایامی که حضرت سلطان ایده الله ربّه الرحمن عزم توجّه باصفهان نموده اذن حاصل کرده قصد زیارت بقاع مقدّسه منوره ائمه صلوات الله علیهم نموده وبعد از رجوع نظر بگرمی هوا دار الخلافه وشدّت آن بلواسان رفتیم وبعد از توجّه حکایت حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی واقع ودر آن ایام امور منقلب و نار غضب مشتعل جمعی را اخذ نمودند از جمله این مظلومرا لعمر الله ابدأ داخل آن امر مُنکر نبودیم ودر مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت معذک مارا اخذ نمودند واز نیاوران که در آن ایام مقر سلطنت بوده سر برهنه وپای برهنه پیاده با زنجیر بسجن طهران بردند چه که يك ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و بسرعت تمام با جمعی از میرغضبان و فراشان مارا بردند و چهار شهر در مقامی که شبهه و مثل نداشت مقر معین نمودند اما سجن که محلّ مظلوم و مظلومان بوده فی الحقیقه دخمه تنگ تاریک از آن افضل بوده و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود مارا داخل دالانی ظلمانی نمودند از آنجا سه پله سراشیب گذشتیم و بمقری که معین نموده بودند رسیدیم اما محلّ تاریک و معاشر قریب صدوپنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طرق بوده مع این جمعیت محلّ منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اقلام از و صفش عاجز و روائح منتنه اش خارج از بیان و آنجمع اکثری بی لباس و فراش الله يعلم ما ورد علینا فی ذاک المقام الأنتن الأظلم ودر ایام ولیالی در سجن مذکور در اعمال و احوال و حرکات حزب بابی تفکر مینمودیم که مع علو و سمو و ادراک آنحزب آیا چه شده که از ایشان چنین عملی ظاهر یعنی جسارت و حرکت آن حزب نسبت بذات شاهانه وبعد این مظلوم اراده

اراده نمود که بعد از خروج از سجن بتمام همّت در تهذیب آن نفوس قیام نماید و در شبی از شبها در عالم رویا از جمیع جهات این کلمه علیا اصغاشد انا ننصرک بک وبقلمک لا تحزن عما ورد عليك ولا تخف انک من الامنین سوف یبعث الله کنوز الأرض وهُم رجال ینصرونک بک وباسمک الذی به احیی الله افئدة العارفين وچون مظلوم از سجن خارج حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیة روس بعراق عرب توجه نمودیم و بعد از ورود باعانت الهی و فضل و رحمت ربّانی آیات بمثل غیث هازل نازل و باطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را مخصوص این حزب را بواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی ببر و دانائی بدل گشت و سلاح باصلاح و در ایام توقف در سجن ارض طاً اگر چه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود و لکن بعضی اوقات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلاى رأس چیزی بر صدر میریخت بمتابه رودخانه عظیمی که از قلّه جبل بانخ رفیعی بر ارض بریزد و بانجهت از جمیع اعضاً آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرانت مینمود آنچه را که بر اصغاً آن احدی قادر نه و نیز **در صورت مناجاتی**

مصائب و بلیات وارده را چنین شرح دادند

هو الأعظم الأبھی 8

سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما انفقتنى لأحيا من فى سمانك وارضك وجعلتنى هدفاً لسهام
القضا لأعلا كلمتك فاهد يا الهى عبادك الى سوا الصراط انك انت العزيز الوهاب فسبحانك اللهم يا
الهى اناديك حين تتابع البلايا عن سحائب قضائك وترادف الرزايا عن غمام امضائك الى

--- صفحه ۱۱۶ ---

الى متى ما تشربنا من كووس السرا فى مملكتك والى متى ترزقنا كووب الضرابين عبادك اقطعت
امطار فيض فضلك بعد الذى اشاهد بانها جارية فى بلادك استدرت ابواب رحمتك وافضالك بعد الذى
ارى بانها مفتوحة على وجه خلقك فوعزتک يا محبوبى قدها وشراب محبيك عن دم قلوبهم وطعام
مخلصيك من قطعات اكبادهم واقضى عليهم الايام وما هبت عليهم نسمات رحمتك وامضى عليهم
الليالى وما مرت عليهم نفحات عنايتك اتمنعهم يا الهى عن شاطى بحر عزك بعد الذى اقروا
بوحدانيتك اطردهم يا سيدي عن جوار قدسك بعد الذى اعترفوا بفردانيتك فسبحانك سبحانك يا
مقصودى قد وصل البلبلة الى مقام ما امهلنا حتى يخرج النفس عن نفسنا بحيث احاطتنا من كل
الجهات واخذتنا بأخذ شداد فوعزتک يا الهى قد صرت متحيرا فى ذكر بلاياك الواردة ورزاياك النازلة
ولم ادر من اى بلائى اشكو اليك اشكو يا الهى عن سجنى فى اشهر معلومات او عما ورد على فيه
من سلاسل الذى كسرت عنقى من ثقلها او حديد الذى كان على رجلى عما اكتسبت ايدى الأشقياء او
عما جعلوا اهلنا اسارى بين يدي الأعداء او عما اخذوا اموالنا وخرّبوا بيوتنا او اذكر يا الهى حين
الذى اخذونى واذهبونى من قرية الى مدينة وكان رأسى عريانا ورجلى متحافيا وعنقى مغلولاً ويدي
مشدوداً ثم اجتمعوا على العباد ومنهم عرفونى ومنهم الذين ما عرفونى والذينهم عرفونى فمنهم
كانوا قائمون ومتحيرون فى امرى فمنهم كانوا ان يشتمونى والذين ما عرفونى رموا كلهم نحوى

بما تيسر لهم من الحجر والخشب كأنهم ما شربوا خمر الأنصاف وما شموا روائح الأيتلاف فوجمالك
القديمة وانوار وجهك البديعة وردوا على ما استحيى ان اذكره بين يديك والقلم لن يحرك عليه
والمداد لن يجرى به واللوح لن يحمل والنفوس لن تطيق اذا اختم بذلك يا الهى واذكر حين الذى
اخرجونا مع نساننا واطفالنا عن اوطاننا وما انت احصيت عما ورد بنا ونزل علينا

--- صفحه ۱۱۷ ---

علينا او اذكر ما ورد بعد ذلك علينا الخ _

واقعات سفر جمال ابهى بعراق

جمال ابهى روز اول ماه بهمن واقع در نیمه اول ماه ربیع الآخر سال ۱۲۶۹ هجری قمری از
طهران بعزم عراق خارج شدند وعائله محترمه ودو برادر خود آقا میرزا موسی (کلیم) ومیرزا
محمد قلی را همراه بردند وچون در مدت يك ماه كه ناصرالدین شاه مهلت تدارك ما یحتاج سفر
قرار داد وتهیّه تمامت لباس واشیاء لازمه سفر برای عموم همراهان میسر نبود ودر آنموسم
زمستان سرما بغایت درجه شدت وصورت داشت عبور از طریق سخت کوهها خصوصا همدان
وگردنه اسداباد بنهایت صعوبت گذشت ودر این مقام برخی از بیانات صادره از قلم ابهى در اثنا
طی سفررا كه شارح احوال روحانیّه واوضاع صوریّه است ثبت مینمایم وهی هذه⁹ " احرف حمد

۴- حدیقه عرفان: صفحات ۶۳ - ۶۰ - این لوح خطاب به میرزا آقاخان نوری در کرد کرمانشاه در بین راه سفر نازل گردیده است.
و همچنین در عنقای بقاء در قاف وفا صص. 584-580.

حقائق و رقائق حمد مخصوص ساحت قدس قرب حضرت سلطانی است که از لطائف بدایع عنایت خود کلّ من فی الملک را از عمّا کافور بعرضه ظهور آورد و جمیع موجودات را از هویت نیستی در عرصه هستی برای ظهور مقصود موجود فرمود و غیاب هستی موجودات را بلقاً هستی مطلق قائم و مشرف نمود تا کلّ موجود از غیب و شهود از رحمت و اسعه باز نمانند و از استوا عرش عدال محروم نگردند و در هر وجودی رمزی و از هر رمزی امری مقرر داشت که سادجیات مجردات هویات اکوان بحركات گوناگون حرکت نمایند تا تدبیر ملکوت تقدیر او در عرصه ناسوت ظاهر و هویدا گردد و بهر شیء فرصتی بخشید و بقدر وسع از خود قدرت بخشود و بعد تکلیف امر و نهی عرضه داشت تا طغیان و ایمان کلّ معلوم شود و بثمرات اعمال و افعال خود برسند و بانچه کسب نمودند سزاوار شوند لقمان پسرش ناتان میفرماید یا بنی انّها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن من فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات

--- صفحه ۱۱۸ ---

فی الارض یأت بها الله انّ الله لطیف خبیر چگونه میشود از برای احدی مقری و مقری کلّ در قبضة قدرت او اسیرند همچنانکه سرّ قضا و صرف امضا امیر المؤمنین میفرماید کلشی فی قبضة قدرتک اسیر وانّ ذلك علیک سهل یسیر فسبحان الذی بیده ملکوت کلّ شیء واته قد کان علی کلشی قدیر یا الهی و سیدی و رجائی چگونه وصف نمایم آثار قدس تورا با این زبانی که کال است از ذکر ادنی محامد سلطان ازلیت تو و چگونه ملاحظه نمایم آثار انس تورا با این چشمهائی که کوراست از مشاهده قص جمال ملک ابدیت تو و چگونه استماع نمایم الحان ملیح تورا با این گوشهائی که

کراست نزد تفرّد حمامهٔ سرمدیه تو وچگونه ادراک نمایم لطائف بدایع حکمت‌های تورا با این هوشی که مدهوش است نزد ظهوریّات تدابیر حضرت قدمیّت تو چه لطیف است مکرمت و مرحمت تو که فرو گرفته جواهر ساندجیّات اکوان را وچه بدیع است رحمت و رأفت تو که فرا گرفته اعلیٰ مراتب هوّیات امکان را پاک و منزّهی از وصف هر جوهر مجردی متعالی و مقدّسی از نعت هر منزّه و مقدّسی کلّ نعت ها در ساحت قدس تو کذب صرف است و جمیع وصفها در فناء انس تو افک محض است قرار نفرمودی برای احدی طریقی برای معرفت خود جز عجز بحت و مقررّ نداشتی برای نفسی مفرّی جز نیستی بات الهی قصرت الألسن عن بلوغ ثنائک و عجزت العقول عن ادراک کنه جمالك با تمام این نقص و عجز ندا میکنم تورا بندای اصفیای تو که ای سلطان من و محبوب من مطمئن فرما قلب این ذرهٔ فانی را بر جوع بسوی طلعت باقی خود و روشن فرما چشمهای مرا بمشاهدهٔ جمال حضرت و هابیت خود و از فوارهای فرد خود رشحات سروری عطا فرما و از

--- صفحه ۱۱۹ ---

و از کأسهای بلور طفحات کافور عنایت نما و از حیاض محبت بید ملاطفت شراب انس کرامت فرما تا مستریح شود فوآد من در ساحت حضرت محبوبیّت تو و منصعق شود عقل من در بساط سلطان مجذوبیّت تو همچنانکه عمّا کافور و صرف ظهور و هویت نور سر الموحّدين سيّد الساجدين روحی فداه میفرماید واجعلنی من الذین اطمئنّت بالرجوع الی ربّ الأرباب انفسهم وقرت بالنظر الی محبوبهم اعینهم ومن الذین تغرّست اشجار الشّوق الیک فی حدائق صدورهم واخذت لوعه محبتک بمجامع قلوبهم وهم الی اوکار الأفكار یاوون و فی ریاض القرب و المکاشفة یرتعون خلق فرمودی این ذرهٔ دکا را بقدرت کامل خود و بپرویدی بآیادی باسطةٔ خود و مقررّ داشتی بر او بلایا و محن را

بحیثیتی که وصف آن ببیان نیاید و در صفحات الواح ننگجد گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی آخر در غلهای محکم بستی و بدنی را که بلباس حریر و دیبا راحت بخشیدی عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی قلدتنی قضائك قلاند لا تحل و طوقتی اطواقا لا تفك چند سنه میگذرد که ابتلا بمثل باران رحمت در جریان است و بلایا از افق قضا ظاهر و تابان و در این آیام مقعد انسی و محفل امنی برای این بنده مقرر نفرمودی در اول بخدمتکاران با رحمت و رأفت تربیت نمودی و در آخر باصحاب غضب و رجال سطوت و اگذاشتی بسا شبها که از گرانی غل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها که از صدمات ایدی و السن آرام نگرفتم چندی آب و نان که برحمت و اسعه بر حیوانات صحرا حلال فرمودی براین بنده حرام نمودند و آنچه برای خوارج جائز نبود براین عبد جائز داشتند تا آنکه عاقبت حکم قضا نازل شد و امر امضا بخروج این بنده از ایران در رسید با جمعی از عباد ضعیف

--- صفحه ۱۲۰ ---

ضعیف و اطفال صغیر در این هنگام که از شدت برودت امکان تکلم ندارند و از کثرت یخ و برف قدرت بر حرکت نیست بعضی از اطفال از مفارقت احباب آیات فراق قرائت مینمایند و برخی بعلت یأس از وطن و دیار کتململ السلیم ناله میکنند و در بیابان حیرت سرگردان میگردان میگردانند و در صحراهای حسرت رجای ترا میطلبیم که شاید نسیم رحمت تو آید و احسان قدیم تو در رسد فَكَلِّمْنَا الْحَمْدَ عَلَى حَسَنِ بَلَانِكَ وَسَبُوحِ نِعْمَانِكَ وَظُهُورِ ابْتِلَانِكَ اذ اِنَّكَ انتَ اللّٰهُ لا اِلَهَ اِلاَّ انتَ وَاِنَّا كُنَّا مِنْ فَضْلِكَ سَائِلُونَ

ولكن صدر اعظم مردی سالخورده محترم نوّاب از قراشان شاهی را در ركاب مبارك مأمور نموده بحکام طول راه نوشت که کمال تجلیل واحترام مجری دارند وسفیر روس نیز سواری مخصوص از صاحب منصبان سفارت همراه روانه داشت که تا بغداد با نایب شاهی در موکب مبارك باشد وبانچه امر فرمایند عمل کند لذا با آنکه هر کسی تصوّر خطر برای هیکل مطهر مینمود این سفر بغایت سلامت وجلالت گذشت وهر يك از حکام واشراف معمورات وبلاد واقعه در طریق غایت احترام وانقیاد ابراز داشتند وچون امر دولت بود که سواران همراهموکب ابهی ضروریات وما یحتاج را در هر منزلی از اهالی آنجا بگیرند وجمال ابهی ممانعت فرمودند وملاکین وارباب قری هرچند سعی میکردند که هدایا تقدیم نمایند قبول ننمودند تا بکرمانشاه رسیدند وجند یوم توقف نمودند شهرت عظمت ابهی در آن بلد پیچید وزوّار مشاهد متبرکه عراق که از بلاد مختلفه ایران در آن بلد مجتمع شده برای منع دولت سرگردان بودند هریک بواسطه وعنوانی خود را بموکب ابهی پیوسته عازم عراق گشتند وعده قلیلی از بابیان

امپراطور روس نیکلایویچ وسفیر مقیم آندولت در طهران پرنس دولقارکی بود و مسیو ایچکوف ژارژوفر بعداً وارد شد ونیکلا در سال ۱۲۷۱ وفات نمود وبر جایش الکساندر دوّم بسلطنت نشست .

--- صفحه ۱۲۱ ---

از بابیان در آنجا اقامت داشتند موقع فارغی بدست آورده بمحضر مبارك تشرّف جستند وانجذاب یافتند از آنجمله میرزا عبدالله کفش فروش قزوینی وآقا غلامحسین تاجر ششتری بودند ومیرزا یحیی ازل نیز بنوعی که نگاشتیم باتفاق عمّش میرزا زین العابدین چون از نور ومازندران با لباس

درویشی خود را ببندر انزلی گیلان رساند از طریق کوه و صحرا و دهات و قری تدرّجا بکرمانشاه وارد شده اقامت جست و با عده مذکوره مؤانست گرفت و در غایت تسرّ و کتمان بزیست و محض اخفاً نام و مقام خویش گاهی برای عبدالله مذکور کفش میفروخت و آقا غلامحسین ششتری مزبور چون مدّتی در کرمانشاه با ملا عبدالکریم قزوینی سابق الذکر که در حقش این بیانات در بعضی از الواح صدور یافته قوله از بدو امر احدی مطلع نه جز دو نفس احد منهما الذی سمّی بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و الآخر من سمّی بالکلیم معاشرت داشت و عظمت مقام ابهی را از وی شنیده تعلق کامل یافته ارادت بایشان میورزید و مکرّر بدوستان خود از اینطائفه چنین گفت هنگامی که جناب آقا میرزا احمد حسب الامر جمال ابهی از کرمانشاه عازم طهران میشد پرسیدم که با همه نام و مقامی که ازل را فیما بین اینطائفه در طهران است چرا ذکرى از او ابدأ نکرده و فقط ارادت و اخلاص بجمال ابهی دارید در جواب گفت حقیقت امر این است که ازل نام و شهرتی یافته ولی اصل کمال و حقیقت با بهاءالله میباشد و مصداق کلام میرزا احمد بر من مکشوف و مشهود گردید چه ازل را نسبت بخود چون موری نزد سلیمان دیدم و ایشانرا در هر نوبت که فیض لقا یافتم مستولی و محیط بر خودم مشاهده کردم و آقا غلامحسین مذکور در بدو ورود میرزا یحیی بکرمانشاه برای اشتیاقی که بملاقاتش داشت شبی ضیافت مجلّانه از او نمود و در خانه خویش او را مقرّ و مسکن داد ولی چون سوالاتی چند کرد و میرزا یحیی از عهده جواب و حلّ مسائل بر نیامد در شبی دیگر مراعات تجلیل از وی ننمود حتّی فراش و بستر کهنه برایش بگسترد و بالجمله میرزا یحیی نیز در کرمانشاه بواسطه عبدالله قزوینی و همراه آقا میرزا موسی کلیم بمحضر ابهی وارد شد و عرض نمود

نمود که در جوار مبارك قرار گیرد ولی نوعی مستور و مکتوم باشد که احدی از منزلش مطلع نگردد و روزها بکسب و شغلی اشتغال جوید و چون بعد از فتنه خطیره مذکوره طهران که رکن مهمش میرزا یحیی بود و چنان مذبحه عظمی بر قرار گشته ارکان و مشاهیر اینطائفه قربانی شده منجر بقتل و غارت عمومیه و تفرق و تواری بابیان گردید جمال ابهی از مخالفت و اعمال وی متأثر شده عزم الهی بر قیادت و هدایت اینطائفه قرار یافت التفاتی مانند سابق ایام باو نمودند و مبلغی نقود باو دادند تا چند بار پنبه خریده بعنوان تجارت و حمل امتعه از طریق سنندج ببغداد باتفاق عمش میرزا زین العابدین مذکور شتافت و بان مدینه وارد شده در کوچه ذوغال فروشان محلّ و منزل گرفت و نام حاجی علی بر خود نهاده عمّاه بزرگی بر سر بسته در بازار معروف هراج بکفش فروشی پرداخت و خویش را نزد احدی معروف نساخت بغایت اختفاً و استتار بزیست و چون موکب جمال ابهی عزم حرکت از کرمانشاه نمود نظر باینکه گماشته سفیر روس پیری ناتوان بود آقا میرزا موسی کلیم خود را بنام و مقام او بر قرار داشته امور را در عهده گرفت و بهر منزلی قبل از ورود موکب ابهی ورود نمود خبر از ورود مبارك میداد و محلّ و مسکن معین میکرد و موکب ابهی با نهایت عظمت و اجلال منزل بمنزل ره نور دیدند و در آن ایام با همه قتل و قلع و قمع که دولت ایران از بایبه نمود عده مهمی از اینطائفه از طبقه شیخیّه و متصوفه و متشرّعه در ایران و عراق عرب میزیستند و از طائفه علی الهیه جمعی در صحنه برکنند اقامت داشتند و ارتباط آنان را با قرّة العین در دو بخش سابق نگاشتیم و از مشاهیرشان تیمورشاه و نیز سید برکت در کنند بود که ظهور حضرت باب را ظهور الله میخواند و چون موکب ابهی بقصبه کردند رسید حیات قلیخان

علی دقلهی که حاکم بود ابراز اخلاص بسیار نموده خواست جمال ابهی را بمنزل خود وارد کرده بشرائط ضیافت و خدمتگذاری پردازد قبول فرمودند و او یکبار برنج با گوسفند و مقدار بسیاری روغن برای صرف مطبخ فرستاده سوگند خورد که از رعیت اخذ نکرده بلکه از مال شخصی خودش مییابد و چنین پیام کرد که التماس میکنم قبول فرموده مت بر علی اللّهیان گذارید و جمال ابهی بملاحظه شدت اخلاص وی قبول

--- صفحه ۱۲۳ ---

قبول فرموده اظهار عنایات نسبت باو و طائفه‌اش نمودند و تمامت سکنه کردند اظهار اخلاص و محبت نسبت بجمال ابهی نمودند چنانکه بعد از آن هرکس از این جماعت از کرد عبور کرد منتهای مهربانی و مهمان نوازی از ایشان دید و از آنطائفه بعداً پیوسته ببغداد آمده محضر مبارک را زیارت مینمودند و بدینطریق موکب ابهی بخاک عراق عثمانی وارد شد و امر فرمودند که آقا میرزا موسی کلیم مقدمه بخانقین رفته باغ بسیر با صفائی در نظر گرفت که جوی آب روان و گل فراوان و یکطرف نخلستان و طرفی دیگر نارنجستان داشت و جمال ابهی در آن باغ فرود آمده چای آشامیدند و بحالت تبسم بهمرهان خطاب کرده فرمودند دیگرچه خواهند گفت الحمدلله از خاک ایران بیرون آمدیم و بعون الله با کمال صحت و عافیت بعراق عرب وارد شدیم هر خیالی کردند برباد رفت و ما در چنین جای با صفائی با نهایت سرور و ابتهاج نشسته ایم و آن ایام موسم بهار و نوروز مطابق با نهم جمادی الآخری ۱۲۶۹ بود

نبیل زرنندی در منظومهٔ مثنوی خویش که وصف این احوال نموده در ابتدا حکایتاً عن المبشّر الأعظم چنین سرود

گفت من باب خدای ذو المنم _ هم بشیر یوسف ابھی منم
هرکه وارد شد از این فرخنده باب _ گشت وارد بر بساط مستطاب
هرکسی اعراض از این باب کرد _ خویشرا رانده درد تاب کرد
بود از نزد ملک مستطاب _ شرح سوره یوسفش ازل کتاب
آنکه شد قیوم اسماً نام او _ لب بلب از رام دیهی جام او
اندر او مسطور کی سلطان من _ شد فدای تو بکلی جان من
فی تمّایم ز تو این است ربّ _ جز شنیدن در سبیلت لعن و سبّ
فی مرام روز و شب از ذات تو _ غیر قتل اندر ره مرضات تو
هم بشارت داد آن بحر سکون _ سال تاسع کلّ خیر تدرکون
سال تاسع شصت ونه بودش مرام _ که بها شد وارد دار السلام
شد مطابق آن بیان احمدی _ با همه تبیان ذکر ایزدی

(شیخ احسانی در جواب نامه‌یکه از سید کاظم رشتی باو نگاشت و شکوی از تعرّضات مجتهدین یزد و سوّال از منال امر کرد چنین

نگاشت لا بدّ لهذا الأمر من مقرّ وکلّ بناً مستقرّ ولا يجوز التصريح بالتعيين وستعلمن نبأه بعد حين)

زآنکه در حین بود مقصد شصت و هشت _ شصت نهم سال بعد خویش گشت

حین حین و قبل حین و بعد حین _ در بیان ذکر ربّ العالمین
خارج از تعداد و از احصا بود _ مقصدش بشرای بر ابھی بود
زان سبب فرمود در بالای دار _ از برای طالبان روی یم
کاندر آن ابھی افق من زنده ام _ همچو شمس از آن افق تابنده ام
بود آن سال غم افزا قبل معین _ که وفا فرمود زان سلطان دین

--- صفحه ۱۲۴ ---

ورود موکب ابهی ببغداد در نوزدهم فروردین مطابق بیست و هشتم جمادی الآخری ۱۲۶۹ واقع شد و با همراهان از حسینیه عبور کرده در سمت جنوبی شهر نزول نمودند و بعد از چند روز بقصبة کاظمین رفته اقامت جستند و مأمورین دولت ایران و سفارت را انعام و خلعت بخشیده روانه داشتند و ایامی گذشت و کارپرداز ایران مقیم بغداد میرزا ابراهیم تبریزی شرف حضور یافته منتهای ادب و خضوع را بجای آورده جنین معروض داشت که هرچند ابصر و اعرفید ولی این را از روی اخلاص عرض میکنم که در کاظمین از جهت کثرت مراوده زائرین و عابرین ایرانیین و غیرهم ممکن است موجبات عدم راحت و آسایش ملتزمین و دوستان شما فراهم گردد و اگر صلاح بدانید در بغداد کهنه که نزدیک کاظمین است منزل تهیه شود و جمال ابهی رأی او را پسندیده مقرر فرمودند که در بغداد کهنه خانه مناسب و درخور تهیه شود و اقامت در کاظمین قریب یکماه بطول انجامید و در اوائل ایام هنگامیکه بزیارت بقعة متبرکه کاظمین و غیرها ذهاب و ایاب میفرمودند از بعضی ایرانیین ساکن قصبه اطوار و گفتار بنوع تعریض و کنایه بروز نمود و جمال ابهی آنان را تأدیب و نصیحت فرمودند و آنان متدرجاً از مشاهده خصال و احوال ابهی تنبه حاصل کرده اظهار خجلت و ندامت نموده بتجلیل و احترام و خدمت و اکرام پرداختند و پس از انقضای مدت مذکوره عمارتی را در بغداد عتیق که معروف بخانه حاجی علی مدد بود اختیار کرده و انتقال

بر همان وعده کذا در سال هشت ***** کرد در قیوم اسماً در ابست

سال حین حین شهنشاهی ***** ساکن زندان و انبار شهی

سال بعد حین جمالش بی ظلام ***** جلوه کرد از مشرق دار السلام

جملة ذرات رقاص کرد ***** بذل رزق جان بعام و خاص کرد

شب دوشنبه دهم جمادی الثانیه یکساعت و بیست و پنج دقیقه از شب گذشته آفتاب از برج حوت بحمل تحویل نمود و سلام خاص و عام

در حضور همایونی منعقد گردید

منتظم ناصری

--- صفحه ۱۲۵ ---

وانتقال از کاظمین ببغداد تقریباً در اواسط اردی بهشت مطابق اوآخر شهر رجب واقع شد و بدین طریق آنچه در مشیت غیبیه مقدر بود صورت وقوع یافت و مرکزیت این امر در بغداد قرار گرفت تا در محلی مأمونتر نشو و نما کرده ملل اخری بدان توجه نموده مقام عموم و شمولش نسبت بکل ملل و قطعات عالم بروز و ظهور یابد و از این هنگام جمال ابهی بموجب شنون غریزه و خصال کریمه اش که از ابتداً ظاهراً باهراً بین الاحباب و الأعداء کالشمس فی وسط السماء مشرق بوده با اهتمام تمام قیام بر جمع شمل بابیه و تحکیم مبانی بیان و تربیت و تشویق احباب و اصحاب فرمود و انوار حکم و معارف معنویه بدرخشید و مراسلات روح انگیز طرب خیز بهر سو رفته قلوب رنجیده یأس دیده بابیان را امید جدید داد و نفخه ظهور بشارت و مواعید روحانیه دمید و از این طائفه توجهی کامل بسوی قیوم بعد از قائم حاصل گردید و باب بیت ابهی بر روی عموم مؤمنین بیاب اعظم گشوده شد و معدودی از آنان که اقامت در عراق داشتند ذهاب و ایاب مکرر نمودند و گروهی دل افسرده که در بلاد ایران پراکنده بودند خبر یافته پی درپی سفر ببغداد کرده شرف حضور و فیض و دستور یافتند و پس از سنین مذکوره خوف و یأس و تفرق و یاس بیاب الهی التجا بردند و آنجمع قلیل را که بمحبت و ایمان بحضرت ربّ اعلی موصوف بودند و عقائد و رسوم عتیقه و احکام قدیمه را منسوخ و منفور داشته و بکسر حدود و حلّ قیود و خرق احکام و حرق کتب اوهام قیام کردند

و خونشان در عروق برای انتقام از شاه و ملاها جوش میزد و از جهت مشقات شدید و تضییقات
اکیده چند ساله بهره کامل از معارف و آداب بدیعه نیافتند گهی بنصیحت و خطاب و دمی بشدت
و عتاب و هنگامی باصدار الواح و آیات و اوقاتی باقامه دلایل و بینات جلوگیری و رهبری نموده
باصلاح اخلاق و تعدیل و تقویم افکار و معتقدات پرداختند و در خلف حجب حکمت و مراعات مصالح
وقت زمام اداره امر و تربیت به بهتری را بدست گرفتند و قیام نهضت قویّه در کالبد افسرده اینطائفه
برانگیختند و در بین یار و اغیار بعنوان مرکز و ملجأ و رئیس عظیم اینطائفه معروف و مشهور شدند
چنانکه حاجی هاشم عطار

--- صفحه ۱۲۶ ---

عطار از افخم تجار ایرانی و اعظم علماً و فضلاً بیان که ساکن بغداد جدید بود همینکه بمحضر ابهی
رسید دل از دست داده شیفته گردید و از آن پس هفته یک روز از بغداد نو ببغداد عتیق و بیت مبارک
ورود مینمود و استفاضه کرده روز بروز بر انقطاع و حالت فدا کاریش میافزود و آقا محمد حسن
تاجر اصفهانی و سید محمد رضا و سید محمد تقی پسران سید بکار و میرزا حسن گل و گلاب
و برادرش حاجی عبدالمجید شیرازی و برخی دیگر از بابیان که ساکن قصبه کاظمین بودند هنگام
ورود جمال ابهی برای زیارت کاظمین بفیض لقا و محضر عطا فائز میشدند و از بابیان عراقی آقا
سید محسن و آقا محمد مصطفی و نیز عابد و پسرش ناصر (حاجی عباس) و سلطان و طاهر و فارس
و محمد و پسر وی قاسم (حاجی جاسم) و شیخ سلطان و حاجی سید جواد و امثالهم پیوسته تشرّف
حضور یافته مشتعل بنار محبه الله شدند و چون امر اعظم و سرّ اقوم خلف حجب مصالح غیبیه بود
هنوز از سرّ امر آگاهی نداشتند و بابیان ایران و عراق مانند گله متفرّق بی شبان متشتت و پیریشان

دستخوش دواعی مدعیان شده اکثرشان بشهرتی که میرزا یحیی ازل حسب مصالح و تدابیر الهیه حفظاً للأمر الأبديع الأبھی یافت با اینکه در کمال بیم واضطراب و در غایت ستر و خفا چنانکه آوردیم در بغداد میزیست نظر داشتند و معدودی پی بعدم صلاحیت و لیاقت میرزا یحیی برده قلباً غریق لجة تحیر و تزلزل گشتند و لساناً اظهار نمودند تا در ایران و یا عراق تشرّف بحضور و اخلاص و انجذاب بمحضر ابھی یافته بفرست ایمانیّه انوار درخشان غیبیه را مشاهده کردند

میرزا سعید خان مؤتمن الملك بمنصب جلیل وزارت امور خارجه و لقب خانی و خلعت همایون شاهی سرافراز شد.

منتظم ناصری

در سال ۱۲۶۸ میرزا محمد علیخان شیرازی وزیر امور دول خارجه وفات کرد و در این سال میرزا محمد سعید مؤتمن الملك انصاری گرمرودی که از نجبای آذربایجان بوده در اخلاق ستوده محسود جهانیان لقب خانی یافته بتدبیر مقام خارجه که قائم مقام وزارت دول خارجه است منصوب شد

روضه الصفا

--- صفحه ۱۲۷ ---

کردند از آنجمله شیخعلی میرزای شیرازی بود که صریحاً ظهور من ینظهره الله موعود در بیان را باحاد بابیه ابلاغ کرد و نادانان از وی گریزان شدند و نیز آقا سید عبدالرحیم اصفهانی که علی ملاّ الأشهداد خبر ظهور من ینظهره الله داد و نیز شیخ سلطان کربلانی و میرزا محمد علی طبیب زنجانی و غیرهم بودند و بالجمله جمال ابھی در اینسال تسع از بعثت حضرت نقطه اولی بقامت قیومیته بعد القائم در بغداد قیام نمود و مخصوصاً برای برخی از صلحاً اصفیاً بنوعیکه حکمت وقت مقتضی بود

تجلی و ظهور فرمود ولی تصریح بخودرا ممنوع وطریق توجّه بما سوی را غیر مقطوع گذاشت
ومعدنك نفوس مذکوره وغیرهم چنان منجذب و بیقرار گشتند که از تمامیت اقوال و اعمالشان
اسرار قلوبشان پیدا و هویدا گردید و از آنجمله میرزا آقا جان کاشی (خادم) که احوال و مالش درین
بخش و بخشهای لاحقہ متدرجاً و مشروحاً مذکور میگردد در غایت اشتیاق مهاجرت بعراق کرد و در
این هنگام جوانی نوری از بابیہ بود و بدلالات معاریف اینطائفه و مکتوب توصیه از ایشان خودرا
بمخضربهی رسانده و چنان مجذوب و سرمست محبت گردید که طواف خدمت ایشان را اختیار
کرده انفکاک نتوانست و مقتدر ستر

در روزنامه وقایع اتفاقیه منطبعه طهران مورّخه روز پنجشنبه ماه رجب سنه ۱۲۶۹ تحت عنوان اخبار کرمانشاهان
مسطوراست در روزنامه انبوهیت نوشتهاند که میرزا نامی جوش خیالات باطله و دسانس شیطانیّه ادعای بعضی مقامات
میکرده و چند نفر از عوام را فریفته بناست و خیال داشتهاست که کم کم جمعی را بدنره خود داخل سازد و براه ضلالت
ببندازد چون وضع اینگونه اشخاص که مخرب جاه دین و مایه کراهی و اعراض عوام از طریق شرع متین میشوند از
جمله لوازم است نواب شاهزاده عماد الدوله از قراریکه نوشته بودند بر حسب حکم همایون شاهنشاهی اورا بسزای
اعمال خود رسانده و آتش فتنه اورا فرو نشانده است

امیرزاده غلام تقی میرزا عماد الدوله بحکومت کرمانشاهان مفتخر آمد . ملا علی اصغر نام کهاز داعیان میرزا علیمحمد
باب بود لطائف سجد بدست آورده بدار الخلافه فرستاد و همچنین تیمور نامی از قبیله گوران که مدعی بیابت حضرت
صاحب الزمان بود و عوام کل و تمام را بمتابعت و مبايعت خویشان طلب مینمود جمعی را غفلة بگرفتن وی مأمور داشت
آنها گرفته بکرمانشاهان آوردند حین ورود روانه دیار عدمش فرمود

حقائق ناصری

سال یازدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ هجری قمری _ ۱۸۵۳ میلادی

ستر و کتمان عرفان و اخلاص خویش نگشت و از جمله نفوسی در عراق شد که گفتار و رفتارش موجب تکدر میرزا یحیی و همراهانش گردیده غلّ جمال ابهی را در دل گرفتند و کیفیت تشرّف وی بمحضر ابهی و آنچه را که دیده و شنیده بنوعی که نبیل زرندی نقل قول از او نموده چنین است که در نهم ذیحجه ۱۲۶۹ وارد کربلا شده مکتوب توصیه مذکور را بشیخ ابو تراب اشتهاردی رساند و او مژده بدو داده گفت که جمال ابهی بعنوان ادا زیارت عرفه چند روز است بکربلا وارد و در دار الشفای حاجی میرزا حسن حکیم رشتی بملاحظه سابقه حفاوت منزل دارند و میرزا آقا جان چنین حکایت کرد که هنگام عصر شیخ مرا با خود بدار الشفای مذکور برد جمال ابهی در دالان آنجا بر کرسی جالس و برای حاجی و جمعی از مشاهیر بیانات میفرمودند و من برای وضع و لباس ناموافقم شرم کرده رو نشان ندادم نزدیک بغروب که شیخ بقصد رفتن از جا برخواست با او فرمودند مهمان شما امشب در اینجا بماند و چون فصل تابستان بود و در بالای بام شبنشینی و استراحت میفرمودند من و آقا میرزا محمدقلی پشت بام را آب و جارو نموده فرش گستریم تا اینکه تشریف آوردند و بعد از فرمایشات شام میل کرده استراحت نمودند و من هم امتثالاً للأمر سر بیالین نهادم ولی بعداً برخواسته در گوشه براز و نیاز مشغول شدم ملاحظه کردم که قیام فرمودند و در حال مشی نزدیک من آمدند و فرمودند توهم که بیداری پس با تغنی مشی نمودند و چون بمن رسیدند قدری توقف نموده بلحن ملیحی فرمودند ای پسر بشنو آنچه که میگویم تالله الحق انّ هذا الأمر سیظهر گوش بسخنان اهل بیان مده که همه چیز را تأویل میکنند باز مشی در مراجعت فرمودند و بلحنی که بعد از

آن چنان لحن نشنیده‌ام مگر در کاظمین حینی که لوح کلّ الطعام را تلاوت می‌فرمودند چند آیه تلاوت و تغنی فرمودند باز نزدیک من تشریف آورده ایستاده فرمودند ای پسر آنچه که می‌گویم تالّله الحقّ انّ هذا الأمر سیظهر و همین نوع مکرر در مشی و تغنی بودند تا سفیده صبح بعد تشریف بردند و من رختخواب مبارک را پیچیده باطاق بردم و چای حاضر کردم و بعد از چای مرخص فرموده امر نمودند که در بازار اگر مرا بینی تعظیم و تعارف مکن و اظهار آشنائی منما مگر آنه من ترا صدا کنم و چون روز بازار رفتم

--- صفحه ۱۲۹ ---

رفتم دیدم مکرر بصوت بلند مرا صدا فرمودند دویدم در حضور مبارک در میام بازار زیاده از یکساعت بیانات می‌فرمودند بعد عزیمت بنجف اشرف فرمودند و فرمودند تو باید در کربلا بمائی و من مراجعت میکنم اگر از کربلا عبور نمودم ترا هم با خود ببغداد میبرم و اگر از راه حله رفتم ترا از بعد خواهم طلبید بقدر سه ماه در کربلا بودم و محض بیکار نماندن خار میکنم و با شال کمر زده بحمامی می‌فرختم روزی جناب شیخ ابوتراب ذکر نمودند که اگر بیان فارسی یاقت میشد برای تو میخواندم گفتم کجا پیدا میشود گفتند در کاظمین پیش حاجی عبدالمجید شیرازی هست من همانساعت حرکت کردم چون نزدیک بغداد رسیدم ابوالقاسم کاشانی را یافتم و از حاجی عبدالمجید جویا شدم اول گمان نمود من میل ملاقات ازل دارم بعد دانست که دلم ربوده دیگری است از دلیل پرسید مشی و بیان ابهی را ذکر کردم و ورقه را که باسم من نازل و خیر بمن رساند و در آن لفظ اهل بها و وصف جمال ابهی بود نشان دادم و چون خیر ورودم بحضور مبارک عرض شد احضار نموده فرمودند که میخواستم ترا بطلبم و بالجمله وصف عظمت و بیانات جمال ابهی را در هر جا بابیان

شنیدند و قلم معجز شیم برای جمع شمل اینطائفه و تنبیه ارباب دواعی و اختلاف و دعوتشان باتفاق و ایتراف بجولان آمدند و آثار مبارکه بهر سو منتشر گردید و نبذه از آن را محض ارائه نمونه ثبت میداریم قوله " هُوَ هُوَ ایام امتحان و ابحر اختلاف و ابتلا در هیجان و رایات مشتبهات از هر گوشه و کنار در فساد و خسران معلوم است که هیچ احتجایی اشد از احتجاب از حق نیست و هیچ ناری احر از بعد او نه، در هر آن پناه بخدا بر مظهر نفس او برده و عامل بانچه رضای اوست بوده که اینست ثمره وجود و سر مقصود و بعد بر رفارف مرتفعه و مکامن ممتنعه مستریح باشید شبهه نیندازد و شمارا ندای بعضی از عساکر نفی و از حق غفلت ننماید که در هر ظهور اینگونه اختلافات ظاهر گشته لکن الله یغیث امره ویظهر نوره ولو کره المفسدون در

--- صفحه ۱۳۰ ---

در جمیع ایام مراقب امرالله بوده و از نفی احتراز و در ارض اثبات ساکن باشید کینونتی را ساجد باشید که لم یزل ولا یزال بر مسند عز مستریح بوده و هست و ستایش ننموده ذات مقدس او را هیچ منزّه و مقدسی پس بجوهر عز خود و اصف عز خود بوده و هویّه جود خود ناعت جود خود خواهد بود و کلّ جودها نزد جود او ساجد بوده اند و جمیع عزها عند بروزات عز او خاضع خواهند بود زیرا که هر شیء بعز جود او موجود خواهد گشت فسبحانه سبحانه عما یقول الظالمون " وایضاً **قوله الأحملى** " بدایات کلام و غایات ختام ذکر سلطان عما و ملیک بها است جلّ عنایته و عظم احسانه ولا إله غیره و بعد عرض میشود که مثل جناب شما که از اوراق شجره الهیه و از اثمار سدره کینونیه ظاهر شدید و از کوّوس سنا مشروب و از کوّوب حمرا مرزوق گشته اید چرا باید از سرائر امور الهیه و ظواهر کلمات صمدانیه محجوب گردید و از مقصود اصلی و مطلوب رحمانی دور شوید

همچہ گمان نشود کہ غرضی در هویت این کلمات مستور و خیالی در سر اشارات مکنون است قسم بخدائیکہ این عبدرا بر بساط حبّ جالس نمود وبر نمارق ودّ مستریح فرمود کہ آنچه ذکر شدہ از جواهر عنایت وسواذج مکرمت ومنزہ از ملاحظہ غیریت ومقدّس از مشاهدہ کیفیت است انظر انظر الی قرون الأولى وفکر فیما نزل اللہ فیہا علی اهلہا لمّ وقع الخلاف بینہم وبمّ اعرضوا عن وجہہ وابعدوا عن صراطہ وافسدوا فی امرہ واشرکوا مع سلطان وحدتہ وصاروا من الهالکین اُسمعت ان تمحوا دین اللہ من قبل ان یثبت او ینسخ حکم اللہ من قبل ان ینظر قل مالکم کیف لا تعرفون ولا تشعرون لا فوربّی ربّ السموات والأرض لن یقدر احدا ان ینسخ حرفاً ممّا نزل فی البیان من عند اللہ المہيمن القیوم وکتب علی نفسه بان یثبت کلاً عدد فی الکتاب من عنده ولكن لا یعلمون ولا یفقهون أن یا حبیب انصف باللہ ثمّ اجعل محضک بین یدیه هل کتبت البیان كما امرک اللہ محبوبک محبوب العارفين لا فوعمرک ما کتبتہ وما اطعته فی ما

--- صفحه ۱۳۱ ---

فیما أمرت من عنده وصرت من المتوقفین بل اردت ان تبعد الناس من امرہ ونہیہ وتكون من المبعدين ارضیت بالذی استهزأ باللہ واعرض عن حضرتہ وابعد عن صراطہ واغفل عن ذکرہ وصار من المعرضین قل اما تستحیی عن اللہ الذی خلقک وربّاک وجعلک ملکاً لتذکر الناس بایام اللہ وتكون من المذکرین واتبعت بما تهوی نفسک وتولیت عن حکم اللہ ربّی وربّک ربّ العالمین فاقراً علیہم ما نزل من قبل ان تکفرون انتم ومنّ علی الأرض جمیعاً انّ اللہ لغنی حمید فوربّ السموات والأرض لو اجتمع کلّ من فی السموات علی الألوهیة وکلّ من فی الأرض علی الربوبیة لن یقدرن ولن یستطعن ان ینزلن حرفاً ممّا نزل اللہ فی الکتاب قل مالکم کیف لا تنتبهون ولا تعرفون فوالذی

نفسی بیده ما ارید فی تلك الكلمات إلا حبّی لنفسک وودّی لجنابک وإلا مالی وشأنی بان اتذکر من کان هو خیر المذكورین ولكن لما شاهدت نسیانک عن عهدک لذا القیت علیک مالا یلقى احد من العالمین لتعرف حقّ الله فی تلك الأيام وتدارک ما فاتک وتكون من المحسنین والحمد لله ربّ العالمین در هر حال این ایام رضای ایشان محبوب است وکلّ در قبضه قدرت اسیرند مفرّی برای نفسی نیست و امر الله را بدین سهلی ندانید که هرکس هوسی در او اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعای نموده اند زوداست که خواهید دید که شجره استقلال بسطان جلال و ملیک جمال خود لم یزل ولا یزال باقی خواهد بود وکلّ اینها فانی و مفقود بل معدوم کأن لم یکن شیئاً مذکوراً هباً خواهند گردید اذ إنّ الله وانا الیه راجعون ... " و میرزا یحیی که از بیم عمال ناصرالدین شاهی در گوشه از بغداد منزوی بود و جمال ابهی از او پشتیبانی و نگهداری میفرمودند بواسطه برخی از محارم خود میشنید ولی برای هیمنه و عظمت و اقتدار ابهی با همه حسد و بغضا که

--- صفحه ۱۳۲ ---

که قلبش را احاطه کرد در باطن نگهداشته دم نمیزد تا آنکه لوح جواب از سؤال آیه کلّ الطعام کان حلاً لبنی اسرائیل از قلم ابهی صدور یافته ورد زبان بابیه گشت و ملالت روحیه ویرا آشکار ساخت و مجملی از واقعه مذکوره چنین است

صدور لوح کلّ الطعام وطلوع فتنه میرزا یحیی

که حاجی میرزا کمال الدین نوّه حاجی ملا احمد فاضل شهیر نراقی از علماً وفضلاً وروساً قصبه نراق که بشعله ایمان وانجذاب در امر بدیع مشتعل شد بعزم درك حضور و فیض معارف مرکز امر وارد بغداد گردید و برای اقتباس قصبه از نار ظهور تفسیر آیه مذکوره از قرآن را وسیله ساخت و نخست در مکتوبی بواسطه آقا میرزا موسی کلیم از میرزا یحیی سؤال نمود و میرزا یحیی همینکه دانست بابیان نراق و غیرهم از محل اقامتش در بغداد مطلع شدند دل باخته ببیم و اندیشه افتاد چه بغایت احتیاط محلّ خود را مخفی داشته و بغیر از خاندان جمال ابهی احدی از مقر او و عائله اش خبر نداشتند و تقریباً از بابیه فقط آقا ابوالقاسم کاشی مذکور از منزلش مطلع بوده گاهی شهرت میدادند که برای نشر این امر و غیره سر بسیر و سفر نهاد و بالأخره جوابی در تفسیر آیه مذکوره نگاشت و بواسطه آقا میرزا موسی برای میرزا کمال بفرستد و مسائل و مطالب مسطوره بقدری بسیط و سطحی بود که **میرزا کمال الدین** اعتنائی بدان ننمود و ناچار **عین مسئله را از محضر ابهی درخواست صدور تفسیر کرد و لذا لوحی¹⁰ در جواب وی صادر گردید که نبذه از آن چنین است :**

" هوَ المقتدر علی ما یشأ بأمر من لدنه وهو الله کان بکلشی قديراً الحمد لله مموج ابجر النور بالماً الساریة الالهية ومهیج احرف الظهور بالنقطة العمانية الفردانية فسبحانک اللهم یا الهی لأنادیئک حین الذی جعلتني محزوناً تلقاً تموج طماطم بشاشیتک وجعلتني فی الأرض مهموماً عند تهیج قماقم سرارینک و او دعت فی ذاتیتی نوراً من کینونیتک لأعرف بذلك نفسک واشعشع فی

۵ - > لوح کل الطعام - مانده آسمانی - جلد ۴: صفحه ۲۶۵ - ۲۷۶ < - و در > آثار قلم اعلی - جلد ۴: صفحه ۵۵۳ <

مملكتك واستريح في ساحة عزك حتى تموجت على ابحر الحزن التي لن يقدر احد ان يشرب قطرة
منها

--- صفحه ۱۳۳ ---

منها وحزنت بشأن تكاد الروح ان يفارق من جسمي فسبحانك اللهم يا الهى لأقسمك في ذلك
الليل الأليل عند تغنى حمامة الأمر في جبل السنأ عن يمين شجرة الحمراً بتغنيات ازليتكان يا
أيها السائل الجليل والمتوقد بنار الخليل ايقن بانى من اول يوم الذى ايدنى الله بالتصديق له والأقرار
بأمره الى حينئذ ما اردت ان اجيب احدا من العباد ولكن لما وجدت في قلبك ناراً من محبة الله وقلباً
من نور مظهر نفسه لذا قد تموج ابحر مودتى لحبى لك اريد ان اجيبك بحول الله وقوته بما يطفح
منى من رشحات العبودية في ارض الظهور لتجذبك نفحات النور الى ذروة السرور ويوصلك الى
المقام الذى قدر الله لك فى تلك الأيام التى ارياح الحزن قد احاطتنى من كل شطر عما اكتسبت ايدى
الناس بما افتروا على من دون بيته ولا كتاب

سال بعد حين جمالش بى ظلام _ جلوه كرد از مشرق دار السلام

جملة ذرات را رقاص كرد _ بذل رزق جان بعام وخاص كرد

شد كمال الدين حق از انصعاق _ بر عراق از احتراقش از نراق

چونكه شد مسموع وى از اين وأن _ شاه را وارادتمندش شد مكان

رفت يحيى هم ببغداد از عقب _ سلك درويشان بعد رنج وتعب

تا شود آسوده اندر ظل شاه _ زانكه بعرضيش نميديدى پناه

چون كمال الدين سوى بغداد شد _ وز لقا همه زنجير آزاد شد

از جمال اقدس شاه بهأ _ از کند هم و رسم آمد رها
گفت با خود با چنین شاه بهی _ نام یحیی را نبینم فرهی
لیک از بهر سکون جان ودل _ تا برون آیم بکلی زآب گل
یک سوآلی اول از یحیی کنم _ بعد از آن هم از شه ابهی کنم
بعد از آن در فرق آن هردو جواب _ بنده را از شه شناختم در صواب
خواست شرح آیه کَلَّ الطَّعَامِ _ در یکی نامه یحیی زاهتمام
نامه را دست کلیم الله سپرد _ چون کلیم الله سوی یحیاش برد
رنگ خود را باخت یحیی از هراس _ کز مکاتم مطلع گشتند ناس
دیگر اینجا ماندن من مشکل است _ با چنین حال کجا ساکن دل است
با تدابیر و تفصیل زیاد _ موسی ابهانی اطمینانش داد
که نمیگویم باو جای تورا _ باش آسوده تو از این ماجری
یک دو ق بنوشت بعد از چند ندر _ گفت مکن زاو مهمان دار و بسوز
گوی باشد مسکن محضر رسید _ بعد چندی این خبر خواهد رسید
بعد تأخیرات و تعویق زیاد _ چونکه موسی بر کمال الدینش داد
بعد خواندن آتشش افسرده شد _ خلعتش از مدعی او پی برده شد
گفت اگر بودی مر اتیان جواب _ می بسی بهتر نویسم از صواب
من جوابی طالبم زین آستان _ که جهان ها جان دهد بر راستان

--- صفحه ۱۳۴ ---

ولا کتاب ایربّ افرغ علی صبراً وانصرنی علی القوم المعتدین...فاعلم بانّ المرء فی الطعم نفس
العلم ای کلّ المعلوم ومن اسرائل نقطة الأولى...أن یا کمال اسمع ندأ تلك النملة الذلیلة المطرودة
التي خفی فی وکره ویرید ان یخرج من بینکم ویغیب عنکم مما اکتسبت ایدی الناس وکان الله شهیداً

بنی و بین عباده وهو الله كان على كلشي شهيداً... فاشهد بانّ الطعام يكون من بحر الغيب الذي هو
المكنون في صحائف النور والمخزون في الواح المسطور واسرائيل مظهر الأمر في تلك الأيام وبنی
اسرائيل اهل البيان وكان ذلك الطعام حلّ لهم اى لكلّ من اراد ان يصعد الى سماّ العناية ويشرب ماء
الطهور من تلك الزجاجة كوب العبودية التي لم يكن الا كمثل غنى في الأرض بل استغفر الله من ذلك
التحديد فسبحان الله عما يقول الظالمون في وصفه تسبيحاً كبيراً فاه آه لو تموج على رشح من
ابحر الأذن من سلطان العمأ ومليك البهأ لفسرت تلك الآية بلحنات الروحانيين وزبرات المقدسين
ونفحات المجتذبين ولما ما اشم رائحة

الأمضاً بعد القضاء ليكفيك ما القيت عليك ليكون

عرض حالش را همانساعت كلیم _ برد بر دربار خلاق عليم
شاه ابهى خواست از الفت و داد _ در همان حين خامه ولوح وندأ
از جواهرهاى جان بيتى هزار _ بر ورق فرمود از احسان نثار
يك بهى تفسير بر كلّ الطعام _ كرد نازل طلعت ربّ الأنام
كه زهر حرفيش ظاهر عجز كلّ _ آنچنان كه روح سلطان رسل
با تمام مرسلين روح پاك _ در جنان ناطق بيا روحى فداك
روح اعلى گفت با صبر وسكون _ شكر سال كلّ خير تدركون
زين بها تفسير وزين ابهى بيان _ بر تمام منصفين آمد عيان
هركه بعد از ديدن اين لوح نور _ در عقیده باشدش اندك فتور
روح من بيزار از ايمان اوست _ محترق آفاق از نيران اوست
زانكه هر چيزى كه من كردم رقم _ كه بعالم بود برهان در قسم
نزد يك آيه ازين لوح منير _ هست ثانى نزد هر عين بصير

چون کمال الدین ازین تفسیر نور _ گشت از حیتان دریای سرور
گفت من ایدوسان ابهائیم _ منتظر از بهر من یظهرنیم
باشد این سلطان جان را سروری _ بر هزاران طلعت من یظهری
شاه ابهی چون بدیدش اشتعال _ نهی فرمودش ازین گونه مقال
بر لبش زد مهر با صد احتراق _ کرد ارسالش همی سوی نراق
لیک دایم مست بود از جام دوست _ نامدش بر لب بغیر از نام دوست

نبیل زرندی

--- صفحه ۱۳۵ ---

لیکون دلیلاً للذین کانوا فی ایام ربّهم یتذکرون فاذا تصلیت بتصلی نار الوداد وتلدذت بتلدذ اثر المداد
فی تلك الألواح السّداد فاشهد وایقن بائی ما ادّعت شیئاً الا العبودیة لله الحقّ وكان الله بریئاً عمّا
كان الناس هم یفترون قل ویل لکم عمّا اکتسبت ایدکم سترّدون الی عالم الغیب والشّهادة وانتم فیها
تُسنلون قل ان یا اهل الملاً لا تتعجبوا عن صنع الله رحمة الله وبرکاته علیکم یا اهل البیان لو کنتم
تعلمون اتقوا الله ثم اعلموا بانّ صنع الله یتضیّ بمثل سراج الأزلیة بین صنع الناس کیف انتم لا
تتفکرون ولا تشهدون فاهاه فوالذی قد استکف ورقاً المحزون فی صدر البهأ نسیت کلّ ما شهدت
من اوّل یوم الذی شربت لبن المصقى من ثدی امی الی حینئذ بما اکتسبت ایدی الناس وكان الله یعلم
کلّ ما كان الناس لا یعلمون قل ان یا اهل العمأ ان اخرجوا من مساکنکم للحضور فی حرم النور عمّا
الظهور بیت الله الأكبر الواحکم فی لوح الفوآد باذن الله العلیّ قد كان مشهوداً... " الی آخر البیان
ومیرزا کمال الدین از ملاحظه لوح مذکور یقین بظهور سرّ اعظم الهی نموده واز حال میرزا یحیی

واوضاع حال ومثال اهل بیان آگهی حاصل کرده از شدت مسرت زمام اختیار از دست نهاد ونداً
بعظمت مقام ابهی داد وچون مصالح وحکم ربّ الأنام هنوز اقتضای ستر وخفا مینمود ویرا از ابراز
مافی الضمیر منع فرموده دستور مراجعت بوطن دادند لذا میرزا کمال با قلبی پر از احتراق از نار
فراق بنراق عودت کرده واطاعة للأمر تصریح مافی الضمیر نمود واز انجذاب واحوال واقوال
عاشقانهش بابیان وغیرهم را در حدود موطن خود بحرکت آورد وتتمّة کلام منقول از میرزا آقا
جان خادم که نبیل زرنندی حکایت نمود چنین است يك روز جناب بابا عمّ جمال ابهی از اهل تاكر كه
نامش زین العابدین بود واورا احمد نام فرمودند وآن ایام مهمان جمال ابهی بود مرا دیدند وبشارت
دادند که بکاظمین تشریف بردند بی اختیار رفتم جائی را نمیدانستم

--- صفحه ۱۳۶ ---

نمیدانستم در کناری قرار گرفتم دیدم سیدی آمد که جوان کاشانی تویی بسم الله بیائید شمارا
احضار فرمودند بعد معلوم شد که آن سید محمدتقی پسر سید بکا بود که در کاظمین میماند آنروز
چون بحضور مبارك مشرف شدم باقا محمد حسن تاجر اصفهانی میفرمودند پیش از تو حاجی
میرزا کمال الدین نراقی اینجا بود وآیه کَلّ الطعام را از آنجا سؤال نموده بود چون از جواب او
چیزی نفهمیده بود از من پرسید از برای او جوابی نوشته خواندم لکن باو ندادم حال میخواهم از
برای تو بخوانم ابتدا بتغنی فرمودند وتلاوت نمودند چه ذکر نمایم که در شنیدن هر کلمه که بآن
لحن مبارك شنیده میشد چه حالتی دست میداد ودر بین چند آیه را هم بلحن آیتی که در شب اول
در بالای بام دار الشفای کربلا تلاوت فرموده بودند تلاوت کردند چون باتمام رسید فرمودند چه
میگویند عرض کردم اگر انصاف باشد باید جمیع علماً در مقام محو فرو روند فرمودند بلی اگر

انصاف باشد همین طورا است که گفتی يك روز در بغداد مجلسی منعقد که همگی از احباب عجم جمع بودند در آن مجلس همین لوح مبارك تلاوت شد چون باین کلمات رسید که میفرمایند و انت تعلم ما اراد ابن ابی فی دمی مشهداً لا وحضرة عزك لا ابایع به لا خفیه ولا جهراً من بی اختیار از لسانم جاری شد که میشود اشاره این کلام بأزل باشد آقا احمد در آخر مجلس دهان مرا بوسید وگفت واللّه همین است اهل مجلس بعضی متحیر ماندند بارها آقا احمد قسم یاد نمود که اگر من بحضور مبارك نمی رسیدم بی دین صرف شده بودم روزی در کاظمین در بیت جناب حاجی عبدالمجید شیرازی تشریف داشتند بنده و آقا محمد حسن اصفهانی هم در حضور مبارك بودیم در حالت مشی بیاناتی میفرمودند و بیایاتی بدیعه تعنی مینمودند در آن بین فرمودند میخواهید لسان بدیعی را که احدی بان اطلاع نداشته و ندارد و اهل عالمی از عوالم الهیه بان با یکدیگر تکلم مینمایند از برای شما بیان کنم آغاز مشی و تکلم بان لسان بدیع بتعنی فرمودند حالتی عجیب از شنیدن آن پیدا میشد و یک روز بجناب حاجی عبدالمجید فرمودند که حاجی لسان بدیع را هم شنیدی واحاطة الهی را بعوالم مشاهده نمودی شکر کن و قدر آن بدان یوم دیگر میرزا حسن گل گلاب

--- صفحه ۱۳۷ ---

گلاب سؤال نمود از حکم طهارت در بیان نمود در حالتیکه جمعی مشرف بودند فرمودند در بیان حکم بلطافت شده و طهارت در ظلّ لطافت است و از جمله بیاناتی که آن ایام امر میفرمودند که احباب بخوانند این آیه هل من مفرّج غیر الله قل سبحان الله هو الله کلّ عباد له وکلّ بامر

قائمون بود که میفرمودند بگو هزار مرتبه بخوانند پانصد مرتبه بخوانند روز بخوانند شب بخوانند در بیداری بخوانند در نوم هم بخوانند که شاید طلعت عز احدیه از برای ایشان ظاهر گردد و طبقات نور نازل گردد بعد شنیدم که خودشان هم این آیه مبارکه تلاوت میفرمودند در حالتیکه منتهای حزن از وجه مبارک ظاهر بود و در همان ایام میفرمودند که ما چندی در میان خلق آمدیم از کسی چیزی ندیدیم و مکرر اشاره بغیبت میفرمودند واحدی ملتفت نمیشد

غیبت و هجرت جمال ابهی از ما بین بابیان بجمال کردستان و طلوع

ولایت عظمی

وبالجمله طلوع انوار و آثار و قیام بهدایت و قیاد ابرار موجب مزید غلّ و حسد و تعصّب میرزا یحیی و غیره گشت و بواسطه همدستان خود از بابیه شروع بایجاد شقاق و افتراق فیما بین بستگان و دوستان نمودند و بنسبت ادّعی استقلال و عدم مراعات احکام فرعیّه بیان از قبیل استعمال فوم و بصل و دخان بجمال ابهی و ابراز تعصّب در ظواهر مفهومات و مدرکاتشان از مسائل و احکام بیان و تظاهر حمایت و وقایت از بابیان خویشرا افروخته بغیرت دینیّه را نمود کرده بمعارضه با تربیت ابداع ابهی بجولان آمد و با سید محمد اصفهانی و غیره افراد اینطائفه را با مراعات کمال احتیاط و استتار ملاقات کرده سوگند بروح مطهر حضرت اعلی دادند که باحدی اظهار نکنند و میگفتند مرآت مظلوم شد و امور را جمال ابهی در کف قدرت خود گرفته بما یحّب ویشاً حکم مینماید و بدینطریق بتکدیر قلوبشان پرداخت

--- صفحه ۱۳۸ ---

پرداخت و بعضی را بتعرض و قصد ایذاً بجمال مبین گماشت و نصیحت و موعظت سودمند نگرید لذا جمال ابهی قصد آن فرمودند که امر بابیه را با میرزا یحیی گذاشته دل از کلّ حتی از خاندان خویش برکنده منقطعاً عن الكل بسوئی سفر نمایند و در حالت عزلت و انزوا و استغراق در توجّهات بعام ملاً اعلی زیست کنند و برای این مقصد جبال کردستان را انتخاب و جهت خدمت خویش آقا ابو القاسم همدانی را که فیما بین بابیه معروف نبود اختیار کردند و مبلغی نقود بدو داده عنوان تجارت بر او نهادند و قبل از مهاجرت چند یومی از نظر ما پنهان بودند بنوعی که حتی احدی از عائله مبارکه خبری نیافته بغایت مضطرب و پریشان گشتند آنگاه بخانه وارد شده اهل حرم را تسلیت و تسکین دادند ولی هیچ يك را از ما وقع خبر ندادند و از آنچه گذشته و یا در پیشاست سخنی نفرمودند و سپس ناگهان غیبت فرمودند و کس ندانست که چه واقع شد پس نام خود را درویش محمد خوانده با تبدیل لباس چنانکه قبائی از منسوجات دست بافت کردی و کلیچه آستین کوتاهی در بر کرده باتفاق ابوالقاسم مذکور راه کردستان را در پیش گرفتند و این مهاجرت در روز چهارشنبه بیست و دوم فروردین که مطابق دوازدهم رجب سال ۱۲۷۰ هجری قمری _ ۱۰ آپریل ۱۸۵۴ میلادی بود واقع شد و تفصیل مستوره مذکوره در یکی از الواح الهیه بدین کلمات مسطوراست ای مریم از ارض طاً بعد از ابتلای لا یحصی بعراق عرب بأمر ظالم عجم وارد شدیم و از غلّ اعداً بغلّ احباً مبتلی گشتیم و بعد الله یعلم ما ورد علی تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلق باو بود گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر بصحراهای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیا بر کریمت خون دل

اندر سی وهفت همره اهل حرم _ شد وارد بغداد شهنشاه کرم

اندر سی وهشت غیبت از خلق نمود _ جون شمس بکھسار برافراخت علم (از رباعیات - نبیل زرندی)

تحویل حمل در شب سه شنبه ۲۱ جمادی الثانیه واقع شد

--- صفحه ۱۳۹ ---

دل بباریدند با طیور صحرا مؤانس شدم وبا وحوش عراً مجالس گشتم وچون برق روحانی از
دنیای فانی گذشتم ودو سنه او اقلّ از ما سوی الله احتراز جستم واز غیر او چشم برداشتم که شاید
نار بغضا ساکن شود وحرارت حسد بیفسرد الی آخر البیان وچون بکردستان وارد شدند بکوه
سرگلو واقع در بعد مسافتی از سلیمانیه مقر گرفتند وآقا ابوالقاسم در شهر سلیمانیه بعنوان
تجارت اقامت جست وما یحتاج ایشان را در کوه مذکور میرساند وجمال ابهی وحده در آنکوه رفیع
بحال استغراق در توجه بملأ اعلی زیست ونگمات دلکش نشید و مناجات تازی وپارسی نثراً ونظماً
که در شبها وسحرها بلند میفرمودند در فضا رثه انداخته قلوب واحساسات مستمعین را جذب
مینمود ونبذۀ از ابیات متفرقه ومثنوی که بنغمۀ مخصوص تغنی میفرمودند این است " ای حیات
العرش خورشید وداد _ که جهان وامکان چه تو نوری نژاد _ گر نبودی خلق محجوب از لقا _ يك
دو حرفی گفتم از سرّ بقا _ سر برآر از کوه جان خورشید وار تا ببیندت عیان از هر کنار _ جلوه
ده آن روی همچون ماه را _ سبز وخرم کن زلطف این کاه را _ خرق کن این پرده صد توی را _
خوش تماشا ده کنون آن روی را _ هان بکش آن تیغ الّهییت را _ هین بکش این دشمنان دینت را
_ برفروزان نار ربّانیت را خوش بسوزان ملحد حربیت را _ جمله خفاشند ای خورشید روز _ سر

برآر و جمله ظلمانی بسوز _ صاف کن این درد غم آلوده را _ نور ده این شمع شب افسرده را _
ای بهای جان بیاد روی تو _ نکته ها گویم همی از خوی تو _ تا برآرم جانها را از خرد _ تا ببینم
در عشقت که خرد _ برفروزم آتشی اندر جهان _ تا بسوزم پرده های قدسیان

--- صفحه ۱۴۰ ---

حور معنی را برآرم از حجاب _ نور غیبی را کنم کشف نقاب _ رمزی از اسرار عشق سرمدی باز
گویم چون بجان باز آمدی _ خوش بیا ای طیر ناری در بیان _ تا نماند وصف هستی در میان _
پاک کن این قلبهای پر حسد _ نقد کن این قلبهای بی رسد _ تا که بیهوشان عهدهت ای کریم _ هم
بهبوش آیند از جام قدیم _ بلکه از الحان قدس ای یار ما _ دور کن هم هوش و بیهوشی زما _ ای
سرافیل بها ای شاه جان _ يك حیاتی عرضه کن بر مردگان ای جمال الله برون آ از نقاب _ تا برون
آید ز مغرب آفتاب _ نافه علم لدنی برگشا مخزن اسرار غیبی برگشا _ در پناه سدره خود جای ده _
روحهای پاک ایسلطان مه بابی از رضوان معنی برگشا _ سد مکن این باب از بهر خدا _ تا درآیم
بی حجاب اندر جهان _ تا کنم رمزی ز احسانت بیان _ گفت الله الله ای مرد نکو _ رمز حق در نزد
نادانان مگو _ الله الله ای لسان الله راز _ نرم نرمك گوی وبا مردم بساز پس تو اندر ظل خضر
جان درآ _ تا شوی فارغ از این ظلمت سرا _ آن خضر بنوشید و برهید از ممات _ وین خضر بخشد
دو صد عین حیات _ ای بهای جان تو باز آ زین شکار _ تا کنی صید معانی صد هزار _ صید کردن
را بهل از بهر کرد _ صید معنی آر از صحرای طور این زمان بوئی ز عطریستان جان _ بروزید
و شد معطر اینجهان _ باز مشک جان از آن رضوان جود _ بروزید و بُرد جمله آنچه بود _ هوش
و بیهوشی زدست اینجا برفت _ مست و هشیاری همه یکجا برفت _ صحو شد هم محو و محوی هم

نماند _ مست شد هشیار و صحوی هم نماند _ رخ نگردانم زسیف اینکسان _ گر دوصد بارم کُشند
این کافران _ خمر تو نوشید جاتم زابتدا _ هم بیادت جان دهم در انتها _ ای بها يك آتشی از نو
فروز _ عالم تحقیق ودانش را بسوز _ پاك كن جان را زاوصاف جهان _ برگشا رمزی زاسرار
نهان بنگر این شمعت که گشته مبتلا _ در میان گردباد پر بلا

--- صفحه ۱۴۱ ---

سال دوازدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۱ هجری قمری _ ۱۸۵۴ میلادی

چون زانوار جمالت نور یافت _ پس مکن در نزد امکانش تو مات _ چونکه کردی روشنش خوامش
مکن _ چونکه هوشش داده بیهش مکن _ ای زمهرت ذره خورشیدی شود _ وی زقهرت شیر
عصفوری بود _ بروزیده بادها از هر کنار _ مانده این شمعت میان ای کردگار این زمان فاران
عشق آمد پدید _ یار ما چون پرده از رخ بر درید _ بوی جان میاید ایندم بر مشام _ می ندانم کز
کجا آید مدام _ اینقدر دانم که از زلفین یار _ میوزد بونی که جان گردد نثار _ نافه مشك الهی باز
شد _ جان ما با یاد او همراز شد گر بود پیکی رود سوی عراق _ شرح گوید درد هجران و فراق _
کز فراقت جان مشتاقان بسوخت _ تیر هجرت سینه شاهان بدوخت _ در میان ما وتو ای شهر جان
_ صد هزاران تاز باشد در میان _ نیست پیکی جز که آه پر شرر _ یا رود باد صبا گوید خبر _
دست از نخلش بسی کوتاه ماند _ جان زهجرش بحرها از چشم راند _ ای صبا از پیش جانان يك
زمان _ خوش بران تا کوی آن زودانیان _ پس بگوش کی مدینه کردگار _ چون بماندی چونکه
رفت از برت مار _ یار تو در حبس وزندان وابتلا _ چون حسین اندر زمین کربلا يك حسین وصد
هزارانش یزید _ يك حبيب واین همه دیو عنید _ چون کلیم اندر میان قبطیان _ یا چه روح الله

میان سبیطیان _ همچه یوسف اندر افتاده بچاه _ آن چهی که نبودش پایان وراه _ بلبلت شد مبتلا
اندر قفص _ بسته شد هم زین قفص راه نفس. < وجذوه از غزلیات این است > ساقی از غیب بقا
برقع برافکن از عزار _ تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار _ آنچه در خمخانه داری نشکنند
صفرای عشق _ زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار _ تا که این مستور شیدائی درآید در
خروش _ تا که این مخمور ربّانی برآید زین خمار _ نار عشقی برفروز و جمله هستیها بسوز پس
قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار

--- صفحه ۱۴۲ ---

تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه _ کی چشی خمر بقا از نعل نوشین نگار پای نه بر
فرق ملك آنکه درآ در ظلّ فقر _ تا ببینی ملك باقی را کنون از هر نار گر خیال جان همی هستت بدل
اینجا میا _ گر نثار جان ودل داری بیا وهم بیار رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب _ ور
نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار گر همی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق _ چشم
عبرت برگشا بر قید راه افتخار تا ببینی طور موسی طائف اینجا آمده _ تا ببینی روح عیسی را
ز عشقش بی قرار تا بیابی دفتر توحید از زلفین دوست _ تا بخوانی مصحف تجرید از خدین یار
هین بکش خمر فرح از چشمه حیوان عشق _ تا بفیروزی سر اندازی همی در پای دار

.....

ای بلبلان ای بلبلان فصل گل و گلزار شد _ ای عارفان ای عارفان آن غیب در اظهار شد
ایعاشقان ای عاشقان معشوق رخ بنمود عیان _ ایطالبان ایطالبان مطلوب در دیدار شد
صبح جمال حق دمید انوار مطلق شد پدید _ از حبس تن باید رهید تا در هوا سیّار شد

آندلبر پرده نشین و آنخسرو چرخ برین _ چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد
آن غیب در تاف بقا پوشیده بر صد دهرها _ اینک چه خورشید سما بردشت از کهسار شد
بازار جمله عاشقان از زلف مشک تو فشان _ وز شکر لعش عیان چون دگه عطار شد
خمها همه در جوش شد عقل ونهی مدهوش شد _ زهر کشنده نوش شد تا جام حق سرشار شد
ایضاً الخ

بازآوبده جامی، این ساقی عطشان را _ زان ساغر باقی ده، این فانی دُوران را

--- صفحه ۱۴۳ ---

سال دوازدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۱ هجری قمری _ ۱۸۵۵ میلادی

این هیکل فانی را برسوز و برو خندان _ کز روزن جان بینم رخساره جانان را
پاکم کن از آرایش؛ دردم ده از آسایش _ وانگاه بهم درپیچ؛ این دفتر هجران را - الخ
و در ضمن مناجاتها امثال این جمل عالیات بود :

" الهی الهی لا تبعد عنی لأنّ الشّدائد بکلّها احاطتني " و همچنین " ما خلّیت فی الأرض إلا وقد
وقعت وجهی علیها سجداً لله المقتدر العزیز الحمید وما ترکت من لسان إلا وقد نادیت بها الله
وكان الله على ما اقول علیماً " و نیز " فانظر يا إلهي ومضرم النار في كبدي إلى عبرات عيني
وزفرت قلبي واحترق كبدي واشتعال جوارحي، وعزتك يا بهاء العالم إن البهَاء يحترق في كل حين
بنار محبتك على شأن لو يتقرب إليه أحد من خلقك ويتوجه إليه بسمع الفطرة لیسْمَع زفير النار من
كل عرق من عروقه، قد أخذني جذب بيانك وسكر رحيق الطافك على شأن لا ينقطع ندائي ولا ترجع

إِلَى يَدِ رَجَائِي،.... أَي رَبِّ تَعْلَمُ وَتَرَى وَتَسْمَعُ بَأْنَ عِنْدَ كُلِّ شَجَرٍ ارْتَفَعَ نِدَائِي وَعِنْدَ كُلِّ حَجَرٍ ارْتَفَعَ
 ضَجِيجِي وَصَرِيحِي، هَلْ خَلَقْتَنِي يَا إِلَهِي لِلْبَلَاءِ أَوْ لِإِظْهَارِ أَمْرِكَ فِي مَلَكُوتِ الْإِنْسَاءِ، تَسْمَعُ وَتَرَى يَا
 إِلَهِي حِينِي وَأَنِينِي وَعَجْزِي وَفَقْرِي وَفَاقْتِي وَضُرِّي وَمَسْكَنَتِي، وَعِزَّتِكَ إِنَّ الْبُكَاءَ مَنَعَنِي عَنْ ذِكْرِكَ
 وَتَنَائِكَ وَارْتَفَعَ نَحْبِيهِ عَلَى شَأْنِ تَحْيِرَتِ بِهِ النَّكْلَى وَمَنَعَهَا عَنْ بُكَائِهَا وَزَفْرَاتِهَا، أَي رَبِّ أَسْئَلُكَ
 بِالسَّفِينَةِ الَّتِي بِهَا ظَهَرَ سُلْطَانُ مَشِيَّتِكَ وَنُفُودُ إِرَادَتِكَ وَتَمَرُّ بِقُدْرَتِكَ عَلَى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بَأْنَ لَا تَأْخُذْنِي
 بِجَرِيرَاتِي الْعُظْمَى وَخَطِيئَاتِي الْكُبْرَى، وَعِزَّتِكَ قَدْ شَجَعْتَنِي بِحُورِ عُفْرَانِكَ وَرَحْمَتِكَ وَمَا سَبَقَ مِنْ
 مُعَامَلَتِكَ مَعَ الْمُخْلِصِينَ مِنْ أَصْفِيَانِكَ وَالْمُوحِدِينَ مِنْ سَفْرَانِكَ، أَي رَبِّ أَرَى أَنْ ظُهُورَاتِ عِنَايَتِكَ
 اجْتَدِبْتَنِي وَرَحِيقَ بَيَانِكَ أَخَذْنِي مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ

--- صفحه ۱۴۴ ---

وَ رَحِيقَ بَيَانِكَ أَخَذْنِي مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ بَحِيثٌ لَا أَرَى مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ يُعْرِفْنِي وَيُذَكِّرْنِي بِآيَاتِكَ
 وَظُهُورَاتِكَ وَشُنُونَاتِكَ، وَعِزَّتِكَ كُلَّمَا يَتَوَجَّهَ طَرْفُ طَرْفِي إِلَى سَمَانِكَ يُذَكِّرْنِي بِعُلُوكَ وَارْتِفَاعِكَ
 وَسُمُوكَ وَاسْتِعْلَانِكَ، وَكُلَّمَا أَلْتَفْتُ إِلَى الْأَرْضِ إِنَّهَا تُعْرِفْنِي ظُهُورَاتِ قُدْرَتِكَ وَبُرُوزَاتِ نِعْمَتِكَ، وَكُلَّمَا
 أَنْظَرْتُ الْبَحْرَ يُكَلِّمُنِي فِي عَظَمَتِكَ وَاقْتِدَارِكَ وَسُلْطَنَتِكَ وَكِبْرِيَانِكَ، وَلَمَّا اتَّوَجَّهْتُ إِلَى الْجِبَالِ تُرِينِي أَلْوِيَةَ
 نَصْرِكَ وَأَعْلَامَ عِزِّكَ وَعِزَّتِكَ، يَا مَنْ فِي قَبْضَتِكَ زَمَامُ الْعَالَمِ وَأَزْمَةُ الْأَمَمِ، قَدْ أَخَذْتَنِي حَرَارَةَ حُبِّكَ
 وَسُكْرُ رَحِيقِ تَوْحِيدِكَ عَلَى شَأْنِ أَسْمَعُ مِنْ هَزِيذِ الْأَرْيَاحِ ذِكْرَكَ وَتَنَائِكَ وَمِنْ خَرِيرِ الْمَاءِ نَعْتَكَ
 وَأَوْصَافَكَ وَمِنْ حَفِيْفِ الْأَشْجَارِ أَسْرَارَ قِضَائِكَ الَّتِي أُوْدَعْتَهَا فِي مَمْلَكَتِكَ،...¹¹ " الخ وبالجملة ايام
 اقامت جمال ابهي در كوه سرگلو قرب يكسال ونيم بدين منوال گذشت ودر طول مدت مذكوره براى

۶- مناجاة: مجموعه اذكار و ادعيه من آثار حضرت بهاءالله: صفحه ۱۸۶- ۱۸۱

استحمام بسلیمانیه رفته مراجعت مینمودند و در خلال آن ایام واقعه قتل ابو القاسم اتفاق افتاد و مجملش اینکه از سلیمانیه بهمدان رفته املاک و اموال خود را فروخته مبدل بنقود کرده با بعضی امتعه ثمینه مراجعت نمود تا بشرائط خدمت ابهی پردازد و دچار دزدان اکراد گردید ویرا سر بریدند و جسدش را در بالای کوهی سنگ چین نمودند و نقود و اشیائش را بردند و چون حلقومش را بالتمام نبریدند و کارش تمام نشده بود و هنوز رمقی داشت که برخی از رعای اکراد در اثر خون بدانجا شتافته جسد را از زیر سنگها بیرون کشیدند و ابو القاسم تکلم کردن نمیتوانست و با اشاره کاغذ و قلم طلبید حاضر کردند و او تفصیل واقعه را نوشت و نام خود را ابوالقاسم همدانی و تمامت اشیا مسروقه را متعلق بدرویش محمد ایرانی ساکن در کوه سرگلوی سلیمانیه نوشت و خبر اینواقعه در آن حدود منتشر گشت و کیفیت واقعه با صورت وصیت آقا ابوالقاسم بمحضر ابهی رسید و در ضمن جوابی که در آن هنگام بمکتوب شیخ عبدالرحمن کرکوتی مینگاشتند واقعه را بدین طریق بیان نمودند در این ایام که

در روز چهارشنبه ۲ ماه رجب یکساعت و چهار دقیقه از طلوع آفتاب گذشته تحویل آفتاب ببرج حمل شد.

--- صفحه ۱۴۵ ---

که بحار خون در هیجان است و انهار غم در جریان و قطب فلك قضا در تدویر است و مرکز نقطه امضاً در تدبیر و شجره ظلم مرتفع گشته و ثمره بیداد چون شداد بار آورده و افعال نیک مردود شده و اعمال نمرود محمود آمده خس بجای حسن نشسته و خزف بر مکان در در صدف محل گرفته

ثعبان بر منزل سلطان حكومت مینماید و شیطان بر مسند سلیمان ریاست میگذارد ایس هذا اول
 قارورة كسرت فی الاسلام جمیع این امور چگونه میتوانم از عهدهٔ مکتوبات قابله برآیم و مسطورات
 لائقه عرض نمایم بجان تو ملال من نه از فوت مال است بلکه از موت واحوال اوست که بذلت
 کبری کشته شد اگر چه بشهادت اعلیٰ فائز گشت و بافق اعلیٰ متصاعد شد لا تحسبن الذین قتلوا فی
 سبیل اللّٰه امواتاً بل احياء عند ربّهم یرزقون حضرات اعداً در نشاطند که مال بیصاحبی بگیرشان
 آمده مگر نشنیده اید خطاب مبرم معظم را که میفرماید من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا
 یسرف فی القتل اِنَّه کان منصوراً تو میخندی و میگذرد لب قضا_ اجل دارد از خنده ات گریه ها
 عنقریب است که ولی مال اخذ منال نماید و بیخ ظلم را برکند قل ان موعدم الصّبح الیس الصّبح
 بقریب ای برادر من ملاحظه نما که چه اسباب فراهم میاید و چه امور باکره از دنیای فانیه میراند
 این بنده که عزلت گزیده بودم و در غار خواموشی خزیده ام راز وصل گذاخته و در حجره از غیر
 بسته ام حال باید شهره آفاق شوم و از ظلم آورمان باهالی ایران شکایت نمایم لن یصیبنا الا ما کتب
 اللّٰه لنا علیه توکلنا و علی اللّٰه فلیتکل المؤمنون یک نفر برای مرافقت و موافقت اختیار نموده بودم
 که از اختیار بودم و از ابرار حکایت مینمود دیدی که چه برسر او آمد هر کجا بینی تو خون بر خاکها
 پی بری باشد

--- صفحه ۱۴۶ ---

باشد یقین از چشم ها اذا اقول انا لله وانا اليه راجعون نبیل زرنندی بدین مضمون نگاشت که
 اطراف کوه سرگلو سه منزل در سه منزل آبادی نداشت و بعضی از زارعین سالی دو هنگام باتجا
 آمد شد میکردند هنگام بذر افشاندن و هنگام درو کردن و در گنبدی که از سنگ بر قلّه کوه بنا بود

برای حفظ از سرما و گرما میماندند و از آن جمله یکی از مشایخ سلیمانیه که در حوالی کوه باغی داشت بیباغ رفته هنگامی بیاسود و حضرت رسول را در خواب دید که باو امر فرموده گفتند بکوه سرگلو برو و آثار و انوار کردگار را مشاهده کن لذا همینکه بیدار شد بکوه برآمده نزدیک بگنبد مذکور رسید و انواع طیور را دید که گرد گنبد چون اهل ذکر حلقه زدند و باهم آرمیده حالتی دارند با خود گفت که منطق الطیر شیخ عطار را قصه و افسانه میپنداشتم و اکنون حالت این مرغان شهادت میدهد که سیمرغی در اینجا مقرر گرفته است و همینکه قدمی چند نزدیکتر رفت نغمه دلربایی بسمعش رسید و دانست که آن اوضاع برای چه بود در آنحال ویرا ندا کرده فرمودند ای شیخ تعجب نما و بیا و چون بشرف حضور رسید تعبیر رؤیای خویش را از بیانات مبارکه دریافت و منجذب گردید و اجازه حاصل کرد که گاه گاهی شرف حضور یابد و چندی بعد از آن شیخ اسماعیل که شیخ طائفه خالدیه از طبقات عرفا و مقیم سلیمانیه بود رائحة الهیه را از طرف سرگلو استشمام کرده عزم زیارت نمود و پس از درك محضر مبارك خواهش نمود که گاه گاهی نان و نمك با خود برده شرف حضور یابد و قبول فرمودند و سپس نظر بخواش شیخ اسماعیل مذکور از کوه سرگلو بشهر سلیمانیه انتقال فرمودند و بمسجدی نزول نمودند ولی شیخ خود را منتسب بشیخ خالد می خواند حاضر شده درخواست کرد که بخانقاهشان روند و قبول خواهش وی فرموده در خانقاه شیخ و مرکز خالدیه بحجره استقرار جستند و چندی صمت و سکوت اختیار کردند بنوعی که احدی از علم و خط و کمالات سوریه شان خبر نداشت تا روزی جوانی بینوا و قبیح المنظر ابراهیم آقا نام از اهل سنندج که در درس خانقاه شرح مثنوی و خط نیکو نوشتن میاموخت و گاهی نیز برای آوردن آب و نان نزدشان میامد

سال سیزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۲ هجری قمری ۱۸۵۵ میلادی

میامد در خارج حجره صدایش بگریه بلند شد جمال ابهی ویرا طلبیده از علت پرسیدند و او معروض داشت که امروز معلم جمیع کودکان را تعلیم و سرمشق داد ولی بمن تعرض کرده از مکتب بیرون راند پس جمال ابهی باو شفقت و اظهار ملاحظت نموده فرمودند کاغذ و قلم و مرکب بیار تا سرمشق نویسم کودک خوشحال شد و لوازم مذکور حاضر کرد و جمال ابهی سرمشقی از ابیات مثنوی رومی نوشته برای وی تبیین کرده درس دادند و کودک بحال تفاخر سرمشق را بکودکان دیگر نشان داده فخر نمود مردم دیگر نیز خط زیبای مبارک را دیدند و خط را دست بدست گرداندند و خبر در سلیمانیه شهرت یافت و این موجب شد که طلاب علوم دینیّه و ارباب فضل و کمال باتفاق شیخ بمحضر ابهی رفته حوزه درس آراسته درخواست تفسیر و تبیین مطالب کتاب فتوحات مکیه را نمودند و جمال ابهی قبول فرمود لذا همه روزه ورقی از کتاب مذکور را میخواندند و ایشان مطالب و معارف آنرا شرح و بسط میدادند و با آنکه هرگز در آنکتاب ملاحظه نکرده بودند تموجات بحر زخار عرفان الهی چنان احاطه کرد که افکار کلّ شب و روز مستغرق در آنمعارف گشت و پس از توضیح مقصد شیخ محیی الدین بتلامذه میگفتند آنچه ذکر شد مقصود شیخ بود ولی از برای این طیر عراقی نغماتی دیگر است و مسائلی فوق مطالب شیخ بیان میفرمودند تا آنکه درسها بانتهای رسید و متعلمین خواهش کردند که بسبک قصیده این فارض قصیده تنظیم فرمایند و جمال ابهی قبول نمودند و فی الحال ابیاتی بهمان سیاق صادر داشتند و کاتب نوشت چون ختام پذیرفت و شمار کردند

دو هزار بیت شد و جمال ابهی آنها را از دست کاتب گرفته یکصد و بیست و هفت بیت را نوشته
بایشان دادند و ابیات دیگر را فرمودند مقتضی نیست منتشر

یکه و تنها بجا برد آن سفر_ از عقب فرمود آید یک نفر
یک نفر اسباب بازاری که بود_ قدم از بهر سفر برداشت زود
از قضا در راه دزدان لنیم_ ریختند بر آدم ربّ کریم
چونکه تنها در عقب ماند آنجوان_ رفته یغما جمله اسباب آن
پس فریداً در سلیمانیه مقام_ کرد آنشاه جهاندار همام
(مثنوی حاجی محمد اسماعیل ذبیح)

--- صفحه ۱۴۸ ---

شود و از جمله ابیات آن قصیده عز و رقانیّه این است: رجوت بظنک و صلی هیهات لم یکن _ بذاک
جری شرط ان وفیت توفت _ فشرّب بلاً الدهر عن کلّ کأسه _ وسقی دماً القهر عن دم مهجة _
وقطع الرجاً عن مس کلّ راحة _ وقمع القضا عن طمع کلّ حاجة سفک الدماً فی مذهب العشق واجب
_ وحرق الحشا فی الحّب من اولّ بیعة _ یقظ اللیالی من لذع کلّ ملذع _ وشم التوالی فی فی کلّ
یومة _ وعن سنّتی شم الردی کشربة _ وعن ملّتی قهر القضا کشفقة _ خلّ دعوی الحّب او فارض
بما جری کذاک جری الأمر فی فرض سنّتی الخ وبالجملة اهالی حدود کردستان از علما وفضلا
و غیرهم صیت عظمت مقامات باطنیه وکرامات ظاهره از درویش ایرانی را شنیده بزیارتش شتافتند
وسه تن از رؤسا معظم روحانی مفتون ایشان گشته پیوسته بطریق مکاتبه استفاضه مینمودند اول
شیخ عثمان شیخ مطاع ومنتفذ طریقت نقشبندیّه دوّم شیخ عبدالرحمن شیخ مقتدر طریقت قادریّه

سوم شیخ اسماعیل مذکور که شیخ جماعت خالديه بود و جمعیت زوار از مریدان شیخ عثمان و شیخ عبدالرحمن از کرکوک مقر ریاست شیخ عثمان و غیرها منجذبانه بسلیمانیه وارد شده در خانقاه مذکور مقر برای احدی نبود و با اینکه اکراد آنحدود نسبت بایرانیان که روافض خوانده مردود می‌شمرند غایت عداوت داشته از قتل و ایذا ذره فرو گذار نمی‌کردند و سخنانی نیز از قول درویش بزرگوار ایرانی در آنحدود انتشار یافته بود که اگر کلمه از آنها از دیگری بروز و ظهور میکرد البته مقتول میشد معدک ایشان را ولی و قطب اعظم دانسته جان در رهش نثار مینودند از جمله سخنانی که از قول جمال ابهی انتشار یافته بود حکایت کردند که در خانقاه قادریه از ایشان

محمود افندی مفتی سلیمانیه پس آنکه درک محضر ابهی نمود روزی در مجمع افاضل و بزرگان پرسید شما را در خصوص ایشان چه عقیدت است یکی گفت بسیار عالم و فاضل و کامل اند و برخی نوعی دیگر گفتند بالآخره مفتی گفت آنچه از دنیا که شما دارید از آن شما باشد و این درویش ایرانی برای من

--- صفحه ۱۴۹ ---

از ایشان پرسیدند که مقام شما با مقام غوث گیلانی چیست فرمودند ارکان الغوث فی زمانی لیطوف فی حولی و چون این سخن را بشیخ عبدالرحمن خبر بردند گفت بخدا قسم قطب اعظم ظاهر شد و طواف حولش بر جمیع اهل دائره امکان فرض است و نیز مریدان و تلامذه شیخ عثمان باو گفتند ما ندانستیم این درویش کدام مذهب از مذاهب اربعه را پیروی مینمایند و جمال ابهی فرمودند که من همینقدر که حضرت ختمی ماب را قبول دارم از من ممنون باشید و نوبتی دیگر جمعی از مریدان بامام جماعت شیخ قاسم نام گفتند این درویش عجم را که در خانقاه مسکن دارد بحضور در

صلاة جمعه وجماعت دلالت كنيد شيخ حكايت سلطان ابراهيم ادهم را نقل كرد كه وقتي در تكيه
ومحل اقامت صلاة جماعت وموعظت وذكر احاديث مسكن گرفت ودر آن اوقات از حجره خویش
بيرون نيامد شكايت نزد شيخ تكيه بردند واو هرچند مدافعه كرده نصيحت نمود كه متعرض اولياً
الله نشويد چه بسا ميشود عدم حضور بموعظة ونماز عين حضوراست از او نپذيرفتند وشيخ
ناچار از تحصيل اذن بحجره ادهم درآمد وشكايت مريدان را معروض داشت سلطان گفت كه چند
سالی پيش در جامع حاضر شدم واز قطب شنيدم كه ميگفت قال النبي صلى الله عليه حب الدنيا
رأس كل خطيئة واز آنوقت تا كنون با نفس خود در مجاهده ام وهنوز غلبه بر آن نتوانستم حال
چگونه عمل بحديثي نا كرده حديثي ديگر استماع نمايم واينك همين نفوس ارادت بسطان ادهم
دارند وعين واقعه را ميخواهند تكرر دهند ونيز در ايام اقامت در سرگلو وهم در سليمانيه اسئلة
جمعي از ارباب ذوق عرفاني را كه از برخي ابیات مثنوی رومی از قبيل حيرتم در حيرت آمد زين
قصص بيهوشی خاصه گان اندر اخصّ _ من سر هر ماه سه روز ايغميم _ بي گمان بايد كه ديوانه
شوم _ وغير آن از كلمات متشابه عرفا ميپرسند جواب فرمودند ومراسلات با بعضی از افاضل
عارفين آنحدود متواصل گرديد واز آنجمله با شيخ عبد الرحمن كركوكي مذکور وملاً حامد وغيرهما
مكاتبات

--- صفحه ۱۵۰ ---

مكاتبات عرفانيه داشتند ودر یکی از مرقومات كه در جواب ملاً حامد نوشتند باين عبارات افتتاح
فرمودند، " سبحان الله مگر اين نفعه مسك از بهشت بود كه آنچه در دست بود بهشتيم ويا نفعه

صور از شجره طور آمد که از سر وجان گذشتیم و بجانان پیوستیم ¹² " الخ و نیز در اثناً سفر بخانقاهی وارد شدند اهل خانقاه ایشانرا نشناخته خواستند بیرون کنند این مکتوب را حین خروج از خانقاه بحاجی ملا رسول نوشتند و لذا اهل خانقاه عذر خواهی کرده مانع از خروجشان شدند، ¹³ " در ساعتی که عروس حزن از قناع نقاب رخ برافروخت و شاهد هموم علم حیرت برافراشت و فراش باد صبا فراش مبسوط کدورت بگسترد خادم طلعت بقا بر سرائر مثبتوت بیارمید و ابر قدرت از هوأ مکظوم امطار فراق ببارید و حوریات وثاق سر از حجرات طلاق برآوردند و مخدرات شفاق طلعت نفاق بیاراستند قاصرات جنان برفرف زدند و خیرات حسان سراسیمه دویدند و جهات انس قمص سودا دربر نمودند و طلعات حسن دم حمراً از عین وفا ریختند و خازن جنّت در نقاب خفا رفت و هادی ملت در حجاب فنا مستور گشت اوراق شجره طوبی بلون صفرا میل نمود و اغصان سدره منتهی از هم فرو ریخت ابر رحمت ممنوع گشته و برق سطوت مرفوع شده حمامه غضب در طیران آمده و دیک بطشت در ذوبان بهجت سنا از عرش دل برخواست و نقتم ظلما بر فرش عز بنشست و زاغ شهر اغما طوطی مصر لقا را از شکرخائی منع نموده و صعوه خفا بلبل فنا را از نغمه سرائی باز داشته غراب غیور هدهد سرور را از سبای ظهور منع نموده و بوجهل مطهود طلعت محبوبرا از بیت معمور بیرون کشیده شمع محفل ضیا مخمود گشته و شب پره عما بازیگر میدان گردیده سلطان مکمن عزت بر نقطه ذلت جالس گشته و زنیم معدن نکبت بر عرش

--- صفحه ۱۵۱ ---

7 - مکتوب جمال مبارک در جواب معروضه ملا حامد بیسارانی «کاتب الأسرار» برای تمامت مکتوب به کتاب عنقای بقا در قاف وفا - صفحات 222-225 مراجعه گردد.

¹³ - این متن نامه و مکتوبی است که جمال مبارک خطاب به حاجی رسول نام مذکور صادر فرمودند - ریحیق مختوم جلد - صص 415-416

بر عرش عظمت مستسکن شده زنبور حسد در سینه ارباب نخوت در فوران آمد و ابحر فتنه در صدور ارباب عبرت در هیجان شد ادیب عشق را از مصطبه توحید بیرون نمودند و لبیب شوق را از ذوق استدراک باز داشتند حدیقه تقلید زینت گرفت و ثمره تحمید مقطوع گشت محبوبان وادی محنت مبهوت گشتند و محجوبان وادی کثرت شاهد مقصود شدند یار سلطان در دست جعدان بیحیا گرفتار آمد و یوسف امکان در دست برادران بیوفا در چاه شد؛

جعدا بر بازا ستم می‌کنند _ پر و بالش بیگناهی می‌کنند

که چرا تو یاد آری زان دیار _ یا ز قصر ساعد آن شهریار

جرم او اینست کو بازا است بس _ غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

دشمن طاووس آمد پر او _ ای بسا شه را بگشته فر او "

و صورت آثار مذکوره فیما بین عرفا و فضلی کردستان منتشر و متداول گشت و بعداً در جواب شیخ محیی الدین قاضی خانقین رساله شهیره بهفت وادی را در بیان مراتب سیر و سلوک نگاشتند و مکتوبی بشیخ عبد الرحمن در بیان دقائق عرفانیه توحید و بیان مقامات عارفین و سالکین فرستادند که بنام چهار وادی در بیان مراتب سلوک می‌باشد و در مقدمه رساله مذکوره اشاره بمعارف سید عبد القادر غوث گیلانی که سلسله ولایت شیخ بدو منتهی میگشت فرمودند قوله ¹⁴ " و بعد قد سمعت ما غنت ورقاً العرفان علی افنان سدره فوادك و عرفت ما غردت حمامة الأیقان علی اغصان شجرة قلبك کاتی وجدت روائح الطیب من قميص حبك و ادركت تمام لقائك فی ملاحظه كتابك

۶ - چهار وادی - صص.

ولما بلغت اشاراتك فى فنائك فى الله وبقائك به وحبك احباً الله ومظاهر اسمائه ومطالع صفاته لذا
اذكر لك اشارات قدسيّة شعشعائيّة من مراتب الجلال لتجذبك الى ساحة القدس

--- صفحه ۱۵۲ ---

القدس والقرب والجمال وتوصلك الى مقام لا قوى فى الوجود الا طلعة حضرة محبوبك ولن ترى
الخلق الا كيوم لم يك احد مذكوراً وهى ما غنّ بلبل الاحديّة فى الرياض الغوثيّة قوله وتظهر على
لوح قلبك رقوم لطائف اسرار اتقوا الله يعلمكم الله ويتذكّر طائر روحك حظائر القدم ويطير فى فضاء
فاسلكى سبيل ربك ذللا بجناح الشوق ويجتنى من ثمار الانس فى بساتين كلى من كل الثمرات انتهى
و در آواخر آن رساله چنين مسطوراست اي حبيب من اين غزال صحراى احديّة را كلابى چند در
پى واين بلبل بستان صمديّه را منقارى چند در تعاقب واين طائر هواى الهى را غراب كين در كمين
واين صيد پر عشق را صياد حسد در عقب اي شيخ همت را زجاج كن كه شايد اين سراج را از
بادهاى مخالف حفظ نمايد اگر چه اين سراج را اميد چنان است كه در زجاجة الهى مشتعل گردد
و در مشكاة معنوى برافروزد زيرا گردنى كه بعشق الهى بلند شد البته بشمشير افتد وسرى كه بحب
برافراخت البته بباد رود وقلبى كه بذكر محبوب پيوست البته پر خون گردد فنعم ما قال عش خالياً
فالحب راحته عنا _ فأولّه سقم وآخره قتل والسلام على من اتبع الهدى ودر مكتوب مذکور ضمن
بيان مقام واصلان مسطوراست هرکس ادراك اين رتبه نمود البته ستر نمايد واگر رشحي اظهار
دارد ويا ابراز نمايد البته سر او بر دار مرتفع خواهد شد با وجود اين قسم بخدا كه اگر طالب
مشهور ميگشت مذکور ميامد زيرا كه ميفرمايد الحب شرف لم يكن فى قلب الخائف الراهب وانّ

السَّالِكِ إِلَى اللَّهِ فِي الْمَنْهَجِ الْبَيْضِ وَالرُّكْنِ الْحُمْرِ لَنْ يَصِلَ إِلَى مَقَامِ وَطْنِهِ إِلَّا بِكَفِّ الصَّفْرِ عَمَّا فِي
أَيْدِي النَّاسِ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَمَنْ خَافَ اللَّهَ يَخَافُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ پارسی گو

--- صفحه ۱۵۳ ---

گو گرچه تازی خوشتر است _ عشق را خود صد زبانی دیگر است چه ملیح است این فرد در
اینمقام گر در عطا بخشد صدفش دلها _ ورتیر بلا بارد اینک هدفش جانها _ واگر مخالف حکم
کتاب نمیبود البته قاتل خود را از مال خود قسمت میدادم وارث میبخشیدم ومنتش میبردم و دستش
بر چشم میمالیدم و لکن چه کنم که نه مال دارم و نه سلطان قضا چنین امضا فرمود **حینئذ اجد
رائحة المسك من قمص الها عن يوسف البها كائى وجدتها قريباً ان انتم تجدونها بعيداً بوى جاتى
سوى جاتم مىرسد _ بوى یار مهربانم مىرسد _ از برای حق صحبت سالها _ باز گر حالی از آن
خوشحالهها _ تا زمین و آسمان خندان شود _ عقل و روح و دید صد چندان شود و در مقام مناجات
این ابیات مذکور ای خدا ای فضل از حاجت روا _ با تو یاد هیچ کس نبود روا _ ذرّه علمی که در
جان من است _ وارهانش از هوا و خاک پست _ قطره دانش که بخشیدی زپیش _ متصل گردان
بدریاهای خویش) - احوال این طایفه در عراق در مدّت غیبت جمال ابهی و در مدّت اقامت جمال
ابهی در کردستان که علاقه مندان و بستگانشان بیخبر و بغایت محزون و متأثر بودند میرزا یحیی
بنوع سابق الذکر بکمال احتیاط و استتار زیسته بنام میرزا علی و حاجی علی درویش و لامس فروش
خود را نامیده و فقط بعضی از خواص و محارم که با وی ملاقات و معارفه کرده ممنوع از ذکر نام
و تعیین مقامش بودند احدی از اینطائفه شخصش و مسکنش را ندانسته و نشناختند و با اینحال
پیوسته نامه ببابیان نوشته سعی در توجّهشان بخود نمود و همّت بانصرافشان از جمال ابهی**

گماشت و مستدلّ ببعضی از کلمات حضرت نقطهٔ اولی گشته آنانرا دستور تقیّه همی داد و همّت مبذول داشت که رکنه نام بابی از السن وافواه ایرانی و عراقی برافتد و هرگاه بعضی از آرزومندانش برای ملاقات وی بعراق

--- صفحه ۱۵۴ ---

بعراق میامدند روی بانان نشان نمیداد و هرگاه میشنید که در ایران ذکر نامش در السن وافواه میباشد فی الحال تبدیل لباس کرده باطراف میشتافت و در عین حال ب فکر انتقام از ناصرالدین شاه برآمده میرزا آقا جان کاشی (خادم) را برای انجام این مقصود بطهران فرستاد و میرزا آقا جان چندی در طهران مترصد بود و ایّامی در عمارت شاهی بگل کشی و بنائی پرداخت ولی کارش از پیش نبرده ببغداد مراجعت کرد و نیز میرزا یحیی بصدد قلع و قمع جمعی از بابیه که دعوت استقلال مرتفع نمودند برآمد و در خلال آن ایّام سید محمد اصفهانی و نیز ملا رجبعلی و ملا علیمحمد برادران حرم منقطعه حضرت نقطه اولی با خواهرشان بعراق آمده در کربلا اقامت جستند و متفق و همدست و یار شدند و میرزا یحیی در حرم مذکوره تصرف نموده آنگاه بزیمیت سید محمد داد و سید محمد و برادران حرم و ملا محمد جعفر نراقی و بعضی دیگر را از شهداً بیان و مجریان مقاصد خود مقرر داشته بمواعید طلوع سلطنت بیانیه مستبشر ساخت و پیروانش خصوصاً در عراق کسر حدود دینیّه کرده از ربودن اموال انام و هتک احترام مقابر متبرکه و غیرها آنچه میتوانستند میکردند و میرزا محمد مازندرانی را مأمور قتل میرزا اسدالله دیان خوئی نموده بتعجیل از راه کردستان باذربایجان فرستاد و اقوال و اعمالشان پیش از آنچه در سابق در قلوب مسلمانان بود ایجاد کرد بنوعی که هر واقعهٔ فظیحه رخ میداد از اینطائفه دانسته و هر عمل منکری را بایشان منتسب میداشتند و عدهٔ قلبی

از این طائفه که در بغداد اقامت داشتند ذلیل و حقیر و مورد سب و لعن مردم خصوصاً اکراد شیعه بودند و هرچه بر ایشان وارد میگشت مأمن و ملجئی نداشتند و اعضاَءً عائله مبارکه نیز برای هجوم و سنگسار اشرار در روز بیرون نمیرفتند و نوبتی دو تن از احبّای آذربایجان که بقصد زیارت از ایران رسیدند چون مشاهده آن احوال نمودند ساعتی در بیرونی خانه ابهی نشسته گریستند و مراجعت کردند و تنی خانه میرزا یحیی را نشان یافته با مقداری تحف و حلویات بدرج خانه شتافت و میرزا یحیی را بیم گرفت از خانه بیرون آمده فریاد سارق و حرامی برکشید و آن مرد غریب ترسیده بگریخت و نیز در

--- صفحه ۱۵۵ ---

و نیز در آن ایام جمعی از مشاهیر بابیه در عراق میزیستند چنانکه شیخ ابوتراب اشتهاردی در صحن عباسی کاتب و معلم بود و شیخ حسن زنوزی نیز در آنجا بشغل کتابت اشتغال میورزید و حاجی سید جواد و حاجی میرزا حسن رشتی و شیخ سلطان مقیم کربلا بودند ولی همگی بغایت احتیاط و تقیه عمل میکردند و گاه گاهی با یکدیگر بحال خوف و بیم ملاقات نموده از مسائل این امر صحبت میداشتند و نیز در خلال آن ایام عائله جمال ابهی از خانه مسکونه شان یعنی خانه علی مدد سابق الذکر بخانه دیگر که معروف بخانه سلیمان غنام و جدید التعمیر بود انتقال یافته استقرار جستند و نبیل زرندی باین مضمون آورد (در اواخر ذیحجه سال ۱۲۷۰ که شش ماه از غیبت جمال مبارک گذشته بود از ایران بعراق وارد شدم و در سر جسر بغداد با جناب کلیم تصادف شد مرا با خود ببیت مبارک (خانه علی مدد) برد بزیارت غصن اعظم مشرف گردیدم از جناب کلیم درخواست ملاقات ازل نمودم فرمودند با کسی ملاقات نمیکند و من آمدن تو را برایش حکایت کردم

گفت در اینحدود توقف نکند و بکربلا رفته با سید محمد اصفهانی بماند کلیم فرمودند اگر جمال مبارک در بغداد بودند نمیگذاشتم بجای دیگر بروی ببینم چه پیش میاید عجالتاً در کربلا بمان و درر زمستان تورا ببغداد احضار میکنم که برایم کتابت کنی پس من بکربلا رفتم و بطلمس افتادم دچار علیمحمد اصفهانی شدم و مرا بخانه سید محمد اصفهانی برد سید هر جا میرفت مرا با خود

نبیل زندی ضمن نقل حالات و بیانات جمال ابهی پس از مراجعت از کردستان ببغداد چنین نگاشت (حکایت میکردند که در مراجعت از سلیمانیه در قزل رباط آقا سید حسین قنادرا دیدم ذکر نمود که چندی میرزا آقا جان پیدا نبود بعد جناب کلیم مطلع شدند که یحیی اورا تحریک بسفر طهران نمود و او رفت لذا مرا بتعجیل فرستاد که اورا برگردانم ولی اورا پیدا نکردم و مراجعت نمودم فرمودند آقا میرزا موسی میدانست که اینگونه امور مرضی من نبوده و نیست و چون ببغداد وارد شدم بیحیی گفتم که باز فساد کردی و میرزا آقا جان را برای چنین خیال فاسدی فرستادی و از روزی که خبر رسید که میرزا آقا جان وارد عمارت برای اجراء آنخیال شد یحیی را اضطراب احاطه نمود و خیال فرار از بغداد داشت باو گفتم من اینجا هستم هرچه واقع شود تا مرا نگیرند بفکر تو نمیافتنند باز اضطراب قلبش رفع نشد تا سفر کرد و چون مطمئن شد که میرزا آقا جان کاری نکرد ببغداد مراجعت کرد همیشه هر وقت انقلابی میشد او فرار میکرد و ما اورا مکرر منع نمودیم)

--- صفحه ۱۵۶ ---

با خود میبرد و چون تنها میرفت مرا بعلیمحمد میسپرد و بسیار مکدر بودم هر وقت میخواستم بزیارت سید الشهدا بروم بمن میخندیدند فقط سرورم بملاقات آنجوان کاشانی در دار الشفا بود و از مشاهده آن هیاکل ظلماتیه مکدر و متحیر مانده در دل خود آرزوی شهادت مازندران و طهران را میگذراندم و مدت دو ماه باینحال در کربلا گذشت و جناب کلیم آنجوانرا ببغداد برد و من در کربلا بوده بحال حیرت میزیستم و نفحات تقدیس از جائی استشمام نمیکردم تا مکتوب جناب کلیم رسید

ومرا نیز ببغداد طلبید سید محمد خواست مانع شود گفتم جناب کلیم هم بمرکز امر نزدیکترند وهم بتعالیم امر عاملتر لذا نجات حاصل کرده ببغداد رفتم ودست وپای کلیم را بوسیدم مرا در خانه مسکن دادند که با آنجوان چند نسخه از کتاب اسمآرا بنویسیم وآنچه مینوشتیم در شبهای جمعه تشریف آورده میگرفتند وچند جزو دیگر میدادند وآنکتاب اسمآ بخط میرزا یحیی بود ودر حواشی تفسیرهای بسیار بارد وبعید از مطلب نوشته هر حاشیه را بعنوان يقول المرآت مصدر کرده بود در صورتیکه آنعمل بنصّ بیان ممنوع است ونهی فرمودند که احدی مانند ملاءهای سابق حاشیه بر کلمات بدیعه ننویسد وبرای خوف وبیم از اشرار ایرانیان حکمت کرده از خانه بیرون نمیرفتم ودر هر هفته يك یا دو بار حضرت غصن اعظم منزل مارا بقدم خود منور میفرمودند روزی تشریف آوردند ودستمال سفیدی بر فینه مبارک بسته بودند عرض کردم حدیث تعمّموا فانّ الملائكة قد تعمّمت بجهت امروز بود تبسم فرمودند ومن در آن ایام از لسان مبارکشان دو مطلب شنیدم که هرگز فراموش نمیکنم یکی آنکه فرمودند من در صغر سنّ حالت پیری را در خود دیدم چه بعد از هجرت جمال مبارک پیر شدم دیگر اینکه فرمودند هرگاه در من آنچه که شاید وباید نباشد فقط پسر جمال مبارک بودن هیچ فائده برایم ندارد وهمان روز این سخن در نظرم عظیم آمد

--- صفحه ۱۵۷ ---

مراجعت جمال ابهی از کردستان ببغداد خبر قتل ابوالقاسم همدانی ووصیتش در باب اموال مسروقه بنام درویش محمد ایرانی مقیم در سلیمانیه ضمن اخبار اتباع دولت ایران مقیمین در عراق وکردستان بکار گذاری بغداد رسید وآقا میرزا موسی کلیم بشنید ودانست که جمال ابهی با تبدیل نام در سلیمانیه اقامت دارند وبشارت بعائله محترمه داد با شیخ سلطان کربلانی که بسالی

قبل بنت کریمه اش را جناب کلیم ازدواج نموده ونهایت اخلاص وشهامت داشت قضیه را طرح کرد
واو تعهد نمود که بسلیمانیه رفته بدون جمال ابهی مراجعت ببغداد ننماید وعرائض در چگونگی
امور ودر شرح تأثیرات فراق در عائله مکرّمه ومنتسبین ومخلصین وتعهد قیام بر عمل برضای
الهی تنظیم کرده با بعضی هدایا باو سپردند واو جواد نام از بابیان عراقی را همراه نموده با شتاب
سوی سلیمانیه روانه گشت تا بسلیمانیه رسیدند وبلقاً مبارک در خانقاه خالديه

مضمون بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهّا

ابداً از جمال مبارک خبری نداشتیم حاجی فرجی کحال در بغداد بود که خودش میگفت سه هزار چشم کور کردم تا کحال
شدم برای حراجی بکارگذاری میرفت و برای ایرانیان اخبار میاورد ودر آن ایام روزنامه طهران را که اول روزنامه ایران
بود توسط چاپار ماهی یکبار بکارگذاری میاوردند وچون آقا عمو روزها بقهوه صالح که در طرف بغداد کهنه بود رفته
مینشستند مرا هم میبردند ایرانیها هم میآمدند روزی حاجی فرج حکایت کرد در روزنامه نوشته اند که آقا ابوالقاسم
همدانی بسلیمانیه میامد در اورمان حاکم آنجا حسینعلی خان سلطان اورا شب مهمان کرده وبعد برای امنیت او چند سوار
همراهش روانه کرد سوارها در راه کج میکنند وبلای کوهی میبرند و سرش را میبرند و بر جسدش سنگ می چینند
واموالش را میبرند اهل دهات نزدیک چون از آنجا میگذرند خون را مشاهده میکنند وپس از تحقیق نعش را از زیر سنگ
درمیاورند ومی بینند که هنوز جان دارد چه گلویش بتمامه بریده نشده بود میبرند بده وگلویشرا می دوزند آنمقتول
نمیتوانست حرف بزند لکن فهماند کاغذ و قلم بیارید آوردند شرح حال خودرا نوشت که من آقا ابوالقاسم همدانی هستم در
اورمان مرا حسینعلی خان سلطان میهمان کرد آدمها بهمراه من فرستاد آنها در راه این کار را کردند واشیانم را بردند
حال مجازات میخواهم واشیانم مسترد بدارند ودر کوه سرگلو بدرویش محمد ایرانی تسلیم بدارند ومن بعد از دیدن ایشان
مراجعت بایران کرده باز هم بدیدن ایشان میرفتم وهر نوع در اشیانم معمول دارند ما چون این قصه را شنیدیم گفتیم که
این درویش محمد جمال مبارک است من ومیرزا آقا جان ختم یا اله المستغاث که دو هزار ویکبار گرفتیم من در اندرون

واو در خانه خود بعد از حاجی فرج پرسیدیم که در سلیمانیه ایرانی کسی هست گفت حاجی عباس نامی هست بتوسط حاجی فرج

--- صفحه ۱۵۸ ---

سال سیزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۲ هجری قمری _ ۱۸۵۶ میلادی

خالدیه نائل شدند و با اقدام افتاده لحنی گریستند ولی چون شدت اخلاص و عشق و تعلق اکراد را بجمال ابهی گریستند نتوانستند دم از عودت ببغداد زنند و عنوان ورود خویش را صرف تشرّف بمحضر مبارک قرار دادند و فقط عرائض را تقدیم نموده ساکت و ساکن زیستند تا آنکه شبی با آنان خلوت فرموده از بیوفائی بابیان شرح و بسط کلام اراده و اخلاص اکراد را بیان کردند و از مصائب و بلیات گذشته و آنچه از بعد وارد میشود اظهار و اخبار نمودند و شیخ سلطان با اقدام مبارکه افتاده دامن ایشانرا گرفته بگریست و عجز و الحاح نمود و قسم یا کرد که اگر مسئلت خاصان و خالصان را نپذیرند ایشان نیز در سلیمانیه مانده و دیگران نیز از عراق بانان پیوسته دیگر مراجعت ببغداد نخواهند نمود تا آنکه جمال ابهی اظهار شفقت فرموده مسئلتشان را قبول نمودند و آندو از شدت مسرت شرمسار گشتند و نبیل زرنندی بیانات مبارکه را در آنشب نقل از قول شیخ سلطان چنین نگاشت (چون دیدیم اهل بها استعدادی ندارند یکی از امثال خودشان را محلّ توجه آنها قرار دادیم و خود از میانشان بیرون رفتیم و باین ردای مستعمل و لباس فقر بیرون آمدیم با وجود این شنیدی که این کردها چه میگویند ولی از اهل بیان جز هوی و عدم وفا دیده نشد بلکه مشاهده شد که یحیی چون در امر بیان کاری از پیش نبرد خواست مرا هدف سهام دوست و دشمن نماید لعل کامرانی

یابد لهذا میدان را باو دادم تا معلوم شود که چه میتواند بکند واللّٰه الذی لا إله إلا هو اگر نه ملاحظه آن بود که امر مبارک نقطه اولی پایمال میشود و آن همه دمأ مطهره هدر میرود ابدأ رجوع نمیگردم و آنهارا معتکف اصنام اوهام خود میگذاشتم ولی غیرت و وفا مانع است ای شیخ اگر میدانستی که من از این مراجعت بچه

حاجی فرج بان حاجی عباس نوشتیم او نوشت که این درویش فاضل کامل که نوشتید در سه منزلی سلیمانیه در کوه گلو ساکن است بواسطه اشرار راه رفتن بانجا ممکن نیست هفته یکبار برای حمّام بشهر میایند لذا شیخ سلطان و آقا محمّد جواد خطاب عزیمت سلیمانیه کردند و در آنجا تفتیش کردند و نشانی جستند و بالأخره دانستند که در کوه گلو تشریف دارند و رفتن بانجا ممکن نیست آنقدر صبر کردند تا تشریف آوردند مشرف شدند التجا کردند راضی نشدند آنها گفتند که ما هم مخالف رضای مبارکه نمیکنیم اما از حضور مبارک مرخص نمیشویم

--- صفحه ۱۵۹ ---

بچه نوع از بلیات مبتلا خواهم شد هرگز راضی نمیشدی که مرا برده بدست هزاران عدو و مخالف بسیاری ولكن لیقضی الله امرأ کان مفعولاً وزود با مشایخ سلیمانیه وداع فرمودند و آنان را راضی و ساکن نمودند فرمودند هر يك از شما خواستید مرا ببینید بیغداد بیایید و بپرسید که خانه درویش محمّد برادر میرزا موسی بابی کجاست ولی باید هر سالی دو سه نفر زیادتیر نیاید که سبب گفتگو و انقلاب اعجام خواهد شد همه متأثر بودند و بهیچ يك اذن مشایعت ندادند و در بین طریق در خصوص قصیده عز و رقائیه میفرمودند که ما این قصیده را نظر بخواهش اکراد نوشتیم ولكن معانی دقیقه رقیقه و مقامات عالیه در آن است که باید بعدها خلق بدیعی خلق شوند و چون دیدیم

رزق نفوس موجوده نیست از دست اکراد گرفتیم در وقتی که شنیدند علمای آنها ایراد نکردند ولی اهل بیان خواهند کرد هر روز با این نوع بیانات میفرمودند که برای تو میگویم نه دیگران تا وقتش بیاید و نیز مکرر میفرمودند که ایام راحت من همین ایاماست و دیگر چنین ایامی باین فراغت بدست نمیاید) وبالجمله شیخ سلطان وجواد همراه شدند و جمال ابهی با همان لباس درویشی که در بر داشتند بسوی بغداد عودت کردند و از خروج شیخ سلطان وجواد از بغداد تا یوم عودت ببغداد تقریباً چهار ماه بطول انجامید و ورود ببغداد در یوم نوروز مطابق ۱۲ رجب ۱۲۷۲ (۱۹ مارچ ۱۸۵۶) واقع شد و یوم قبل از آن در بعضی از باغستان دروازه معظم نزول نموده شب نوروز در آن باغ ماندند و مزده بعائله مبارکه رساندند و روز نوروز بخانه وارد شدند و در یکی از الواح احوال سفر کردستان و اوضاع عراق را چنین بیان فرمودند، **قوله الأبهی " دو سنه او اقلّ از ما سوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حوادث حسد بیفسرد ای مریم اسرار الهی را**

در سال چهل زدهشت بر زوراً شد _ زوراً زشرف یثرب وهم بطحاً شد

عشاق وی از چهار سو جمع شدند _ از سلطنتش لوأ حق برپا شد

نبیل زرنندی

در شب پنجشنبه ۱۳ رجب تحویل شمس مکمل واقع شد

--- صفحه ۱۶۰ ---

الهی را اظهار نشاید و رموزات ربّانی را اجهار محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره در نفس مقصود است لا غیر باری تالّه حملت ما لا یحمله البحار ولا الأمواج ولا الأثمار ولا ما کان ولا ما یكون و در این مدّت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفساری از این امر ننموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض فوالله نفسی فی سفری لیكون خیراً من عبادة الثقلین با اینکه آن هجرت حجّتی بود اعظم و برهانی بود اتمّ و اقوم بلی صاحب بصر باید تا بمنظر اکبر ملاحظه نماید و بی بصر از حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال قدس معنوی ظلّ از مُظلّ چه ادراک نماید و مثنیّ گل از لطیفه دل چه فهم کند تا آنکه قضای الهی بعضی از عباد روحانی بفکر غلام کنعانی انداخت با دسته مکاتیب از همه جا و همه کس در جستجو افتادند و در کهف جبلی نشانی از این بی نشان یافتند و آنّه لهادی کلّشیّ الی صراط مستقیم قسم بافتاب حقیقت صمدانی که از حضور واردین این مهجور مسکین مبهوت و متحیر شد بقسمی که از ذکر آن این قلم عاجز و قاصر است شاید که قلم حدیدی از خلف عالم قدم بیرون خرامد و خرق استار نماید و جمیع اسرار را بصدق مبین و حق یقین اظهار نماید و تا یک لسانی ببیان آید و نالی رحمانی را از صدف بیرون آورد و لیس هذا علی الله بعزیز باری ختم اسرار را ید مختار گشود و لکن لا یعقل الا العاقلون تا آنکه نیر آفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بیروح و پژمرده بلکه مفقود و مُرده حرفی از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهذا این بنده فانی در مراقبت امر الله و ارتفاع او بقسمی قیام نمود که گویا قیامت

--- صفحه ۱۶۱ ---

قیامت مجدداً قائم شد چنانچه ارتفاع امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود بارتفاعی که
جمع ملوک بمدارا وسلوک نمودند ای مریم قیام اینعبد درمقابل اعداً از جمع فرق و قبائل سبب
ازدیاد حسد اعداً شد بشأنیکه ذکر آن ممکن و متصور نه كذلك قدر من لدن عزیز قدیر " الخ

قیام تامّ جمال ابهی بر نشر امر بیان و تربیت بابیان

وجمال ابهی بعد از عودت از کردستان مدتی از جهت شدت تأثر از اعمال مذکوره میرزا یحیی
وهمرهانش چنانچه در لوحی مسطوراست قل انا لما رجعنا من هجرتی الی الزوراً وجدنا ائّه
تصرف فی حرم النقطة بذلك بکت عین سّری و برای اخمد غلّ حاسدان و تنبیه غافلان توقف در
خانه کرده جز برای زیارت کاظمین بجائی نرفتند و فقط معدودی از بابیان ایرانی و عراقی مقیم در
کاظمین را بار ملاقات دادند ولی محبّین مخلصین کردستان و نیز بابیان عراق و ایران پی در پی
ببغداد آمده بجستجو برخواستند و غالباً بواسطه شیعیان ایرانی خود را باقا میرزا موسی کلیم
رسانده تشنه درك محضر ابهی بودند بناً علی هذا جمال ابهی اذن عام تشرّف بحضور بخشیدند
وذهب وایاب واردین بسیار شد و جمعی از شیعیان ایرانی نیز مراوده نموده ارادت و اخلاص
حاصل کردند و علماً و عرفاً و مشایخ قادریّه و خالیدیّه و اعضاً حکومت ایرانی و عثمانی متوالیاً
بمحضر مبارک رسیده از مواند مادیه و معنویّه بهره مند همی شدند لذا در بغداد و غیره این سخن
انتشار یافت که در جانب بغداد عتیق در خانه سلیمان غنام بساط جدیدی گسترده گردید و مرکز
افاضه بدیعه عرفان الهی بر قرار گشت و مشاهر علمای بغداد از فرقه سنّت و جماعت مانند ابن
آوسی مفتی و شیخ عبدالسلام و شیخ عبد القادر که تألیفات در علوم ادبیّه و حکمیّه و عرفانیّه نموده

خویش را سرآمد علما دانسته و ایرانیان شیعیان را اعجام رفضه میخواندند از روی حمیت نژادی
و مذهبی بیت مبارک مرآده کرده از مسائل اهل سنت

--- صفحه ۱۶۲ ---

سال چهاردهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۳ هجری قمری _ ۱۸۵۶ میلادی

سنت و جماعت امور معضله را پرسیده مجادله کردند و جواب شنیده خاضع شدند و این سبب تبکیت
مخالفین و کثرت مرآده طالبین گردید و امثال علما و اعظام مذکور از قبیل سید داود و عبدالله پاشای
سلیمانیه و وزیرش محمود آقا افندی و ملا علی مروان ناظر گمرک بغداد و از ایرانیان امثال نائب
الایاله و شجاع الدوله و سیف الدوله و فخر الدوله زین العابدین خان و غیرهم که از حکمروانی در
ایران مهجور بودند همگی از نشأه فیض معاشرت ابهی سرمست گشتند و زین العابدین خان قسم
خورده میگفت من نمیدانم علت چیست که اگر هموم عالم در دلم جمع باشد همینکه بمحضر مبارک
میرسم رفع اندوه شده گویا بجنت اعلی وارد گشتم و هر سوالی که داشتند عرض کرده جواب شنیده
قانع میشدند و لذا با همه نفرت و تعصب مردم عراق نسبت باهل ایران با اینطائفه اظهار محبت
و خضوع مینمودند و هرگاه در محضر حکومت و غیره کسی از معرضین و معرضین لب بافترا
و اعتراض نسبت با اینطائفه میگشود نفوس مخلصین بحمایت و مدافعت قیام مینمودند و متدرجاً
بجائی میرسید که منزل ابهی ملجأ مظلومین گشته چنانکه مشمولین تعدی و جریمه قونسولگری
ایران پناه بدانجا برده محفوظ میماندند و حتی برخی از جهت غلبه محبت اظهار ایمان باین امر
کرده خود را از مؤمنین سابقین میشمردند و شیعیان ایرانی مقیم بغداد از ملاحظه این احوال بآتش
بغض و حسد بر افروختند و نزد علمای خود شکایت کرده گفتند وزیر زاده که بموجب حکم دولت

ایران منفی در گوشهٔ بغداد بوده چنین مسند ریاستی گسترده که علما و مجتهدین باید خود را در زوایا و خفایا پنهان نمایند پس علما بحرکت آمدند و با معارضین و مخالفین دیگر اتفاق نمودند و با شیخ عبد الحسین مجتهد شهیر طهرانی که از جانب دولت ایران ساکن کاظمین و مأمور بتعمیر بقاع متبرکه کربلا بود مشورت کردند و او در جواب گفت آسوده باشید اینطائفه حجت و قدرت قویّه و نیز جمعیت معتابها ندارند و پس از ایّامی چند

--- صفحه ۱۶۳ ---

سال چهاردهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۳ هجری قمری _ ۱۸۵۷ میلادی

خود متفرّق خواهند شد و اکنون چون مردم جاهل ویرا معتکف در خانه دیده گمانی برده مرآوده مینماید و همینکه از خانه بیرون بیاید در میدان مناظره و محاجّه قدم گذارد بر همه معلوم خواهد شد که کمانهایشان بر خطا بود و این سخنان را حاجی هاشم عطار سابق الذکر بمحضر ابهی عرض نمود فرمودند شیخ عبدالحسین برای غلی که در دل دارد اکنون ترك معاشرت ما را بهانه کرده میخواهد مردم را بفریب و هنگامی که بنا بر معاشرت گذاریم ضجه اش مرتفع و بانواع وسائل برفتنه ها قائم خواهد شد و در هر حال جز زیان و خسران ثمری ندارد و از این هنگام غالباً در اوقات صبح و عصر از خانه بیرون میرفتند و از مجامع مردم میگذشتند و خصوصاً از قهوه خانه ها عبور مینمودند و نفوسی که برای پارو ملاحظات ملاقاتشان در بیت مبارک نمیشد شرف حضور مییافتند و اوقات معینه صبح و عصر که در قهوه خانه می نشستند متدرجاً یوماً فیوماً ازدحام انام در حول ایشان زیاده میگشت و از علماً محترمین عراق و اکراد و ایرانیان در قهوه خانه یا در بیت پیوسته ذهاب و ایاب میکردند و استفاضه مینمودند و بدینطریق نفحات بدیعه محبت اللّه وزیدن گرفت

وانوار معرفت الهیّه جدیده قلوب و ابصار را روشن و درخشان ساخت و در عین حال بابیان عراق پشتیبان متینی یافته از احتیاط و اختفا بدر آمده با قوّت و شجاعت تامّه و غیرت و حماسه دینیّه بحفظ و نشر امر بدیع پرداختند و چون اخبار بغداد و مخصوصاً الواح مبارکه بنام اشخاصی از مؤمنین ایرانی پیوسته صدور می یافت عشق و نهضتی در اینطائفه پدید آمد و هرکه میتواند خصوصاً ستمدیدگان از آنان فرداً و جمعیاً برای اقامت و یا زیارت عزیزت بغداد همی نمودند و میرزا یحیی بنوعی که نگاشتیم منزوی و مخفی بود و هرگاه نفوسی از بابیّه بطلب ملاقات او میرفتند ندرتاً ویرا ملاقات مینمودند و دل باین خوش داشت که جمال ابهی

تحویل آفتاب بحمل در شب شنبه ۲۴ شهر رجب واقع شد

--- صفحه ۱۶۴ ---

ابهی مرجع امور ظاهریّه بابیّه و ظاهر و قائم در مقابل اعدا شد زمام اداره امور را بدست خود گرفتھاند و از او حمایت و وقایت فرمودھاند و در مکاتیب خویش باحاد بابیّه ایران دستور تقیّه و احتیاط داده امر بکتمان نام خویش میکرد و غالباً باین عبارات و مضامین مینوشت هرکه مرا دیده کافر است و هرکه بگوید صوت مرا شنیده کافر و جمال ابهی برای اقتضاً مصالح وقت و حکم الهیّه مکاتیب و مسائل او را نیز برای بابیان ارسال داشته با محبت و شفقت از او نگهداری مینمودند و او باتفاق محارم خود از بابیان بصدد اجراً افکار و مقاصد خود بود حسد و بغضارا در دل مستور و مخفی میکرد و جمال ابهی قولاً و عملاً لیباً و یا شدیداً او را نصیحت و تنبیه مینمودند

کیفیت قتل میرزا اسدالله دیان و انتحار آقا میرزا غلامحسین از بابیان

میرزا یحیی در غیبت جمال ابھی در کردستان مشاهیر بابیہ واصحاب آثار ومدعیانی را قبلاً نام بردیم تکفیر و طرد کرد وبا اینکه حضرت اعلی در بیان توصیه فرمودند که نسبت بمدعیان کلمه بد نگفته آنان را بحال خود واگذارند در حقشان امر وحکم شدید داد از آنجمله کتابی معروف بنام مستیظ نوشت وخطلب بابیان دستور قتل میرزا اسدالله دیان خوئی و آقا سید ابراهیم خلیل تبریزی داد و دیان را طاغوت و ابو الشرور و خلیل را جبت و ابوالدواهی ملقب ساخت و از جمله کلماتی که در شأن نفوس مذکوره پرداخت این است، ” قل

نبیل زرنی چنین آورد (که جمال ابھی کتاب مبارک قیوم الاسما تفسیر احسن القصص را عنایت فرمودند که این کتاب را نزد دیان که تازه از عجم آمده ببر و بگو شنیده ام که شما هم ادعای من یظهر اللہی کرده و حضرت اعلی برهان آن نیر آفاق را آیات قرار داده این کتاب را بلسان آیات شرح بنویس بنده نزد او رفتم برادر سید ابراهیم خلیل هم با او بودند پیغام مبارک رسانیدم ذکر نمود که چندی پیش برای من حالتی پیدا شد بعضی چیزها نوشتم ولی بعد از آن از من آنحالت سلب شد ومن الان بنقطه فرقان قائم چیز دیگر در دست ندارم برخواستم وبحضور مبارک مراجعت نمودم وجواب را معروض داشتم چیزی نفرمودند تا روز بعد صبح برای جای احضار فرمودند در کنار باغچه بیت چای میل میفرمودند

--- صفحه ۱۶۵ ---

قل اللہ لعن الذی افسدوا فی امر ربک ومنهم اعمی الہندی ومن معہ کل کانوا من المشرکین قل اللہ لعن الذی افسدوا فی ارض الطأ ثم الذین هم کانوا فی اراضی اخرى واولئک یلعنہم ما فی السموات والارض واولئک هم اصحاب النار وبنس المصیر ایضاً ثم اعلم بانّ الایمان لم یطلق الا علی فرقة

واحدة في البيان ومن دون ذلك صاروا فرق كثيرة ولم يطلق عليهم اسم الأيمان ووجب الله عنهم الأعراض لأنّ هؤلاء ينوحون اليكم ويلقون القول ان تكفروا بالله وتجعلوا لله انداداً وازداداً وانكم ان اطعتمهم في القول لم يجر عليكم الأيمان وانك لو تريد ان تدخل في الأيمان فاعمل بما وصيتك وعلمناك في اشارتنا ولا تخرج ذلك فتكن من الخاسرين ثم اعلم بانّ الله سيظهر لكم يوماً يقول فيها ان اتقوا الله ولا تقربوا امم غيركم وانّ الذي لم يكن في البيان لم يكن ظاهراً ولم يطلق عليها اسم الطهارة الا ان يدخل في دين الله ويكون من المؤمنین كتب الله على من يكن سلطاناً في البيان ان لا يأخذ الفدية ولا الجزية من نفس بل يقتلهم كافة كما قتلوكم كافة حتى يكونوا مؤمنين “ **ودر مكتوبی دیگر چنین نوشت،** ” هو الله الحمد العزيز على ما قضى ورقة سطورہ ملاحظه بر اولو العلم ظاهراست آن كسانیکه مدعی شده اند بعضی امورات را بر خلاف بوده وهست ومنهم اعمی الهندی فاتّه قد قول عن الصراط ومنهم عبدالکريم في ارض التّ فاتّه لم يكن صادقاً ومنهم من يذكر باسم الأسد طبق الدیان فاتّه لهو الجاهل قد غلبت عليه

بعد از جای حضرت کلیم معروض داشتند که دیان آمده میخواهد مشرف شود وتوقع عنایت دارد اجازه دادند آمد اذن جلوس فرمودند نشست عرض نمود از آنچه بمن نسبت داده شد تائبم شاهد باشید جمال مبارک چیزی فرمودند بنده بأو گفتم چون بعضی بشما گرویده اند لازم است این را که میگوئید بنویسید تا سبب اصلاح آنها شود بعد قیام فرمودند وبعضی اقوال از طرف دیان منتشر شد وبعضی در صدد ادیت او بودند جمال مبارک او را حفاظت فرمودند تا عازم کربلا شدند

عليه الغفلة فعليه بالأسْتَغْفَارِ ومنهم من ادعى في ارض الخأ ولكنه تاب واناب ومنهم من يذكر باسم الحسين في الميلان فاته ذو الشَّهْوَةِ الْعَظِيمَةِ فعليكم بالأسْتَغْفَارِ لنفسه ومنهم على اكبر في البغداد فاته اجهل الجهلاً ومنهم من يذكر باسم الحسين في الهند وان فعليه بالانابة ومنهم من يدعون بمثلهم فعليهم بالأسْتَغْفَارِ " ودر مكتوبى ديگراست " ولقد سمعنا ما ذكر اسد الله فياضل في نفسه قل ان هذا افترى على الله كذبا ان يا كلشى تتقون ان الذين لا يشعرون قدر شى في الأرض ليقولون قولاً عظيماً ولا يفقهون كتب على من اتبع اسدالله واعتقد الأمر في شأنه ان يصوم لله شهرين وينفق تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان يستطيع وان لم يكن الذهب من القمرد ان لم يكن الفضة يستغفر الله تسعة عشر يوماً حداً في كتاب الله لعلمكم تتقون كتب على اسدالله ان يتوب من كل ما فعل ويمحون في المأكل ما كتب وافترى على الله ويصوم لله شهرين مع يومين ويستغفر الله في كل عمره عما اكتسبت ايداه لعل الله يغفره بفضله ويمحو عنه ما فعل من قبل انه وسعت رحمته كلشى قل كل عباد له وكل بأمره يعملون كتب على الفتيق والنسيل ان يصوموا لله سبعة ايام وينفقا ما حددنا في الكتاب ويتوبا عما فعلا من قبل لعل الله يغفر لهما بفضله انه كان فضالاً كريماً كتب على النقش ان يفعل كما قدرنا ان كان عاملاً بمثلها وان لم تكن كذلك قل الله ذا فضل حق منيعاً كتب على من على الأرض ان يتوبوا عما فعلوا ويصوموا لله شهرين وينفقوا ما قدر الله و يستغفروا حداً في كتاب الله انه كان ذا جود حق ربيعاً ايضاً الى نفس الطاغوت ابو الشرور الذى يذكر باسم اسدالله الذى سئل من اول الأمر في سنة الواو اربع مطالب فاتا اجبناه عدد الجيم ومكتنا في الأخرى وسميانه بالبطل اى بطل وجوده فهذا المراد فيما ذكرنا بسم الله العلى الأعلى ان هذا كتاب

نزل

نزل من لدنا بالحق الى الذی کفر وشقی والذی آمن من قبل وادبر من بعد وكذلك قد ضلّ وغوی یا ابا الشّورور ما غرک برّبک الأعلى اکفرت بالذی خلقک من طین .. فسوف یظهر محمّد انشاءالله من الغمام یضربک بالسیف هالک ایها الشّیطان ربی این تضراف علیک ولما اکتسبت وعلی الذین اتّبعوک یا خلیل قد عجبنا من قولک واسفنا علیک بعد اسفا اذ فرطت فی یوسف واخیه وقد ذکرناک وما اتّبعت سبیل الهدی قد عجت بما ذکررت وما استحییت ممّا فعلت الله یجزیک بما اکتسبت وجعله ینا فی ظهر ابوک اذا هو علی ائک التی ... اتّبعت الطاغوت فی کینونتک ایها الدنی

الأدنی " وبدان اکتفا نکرده میرزا محمّد مازندرانی را چنانچه نگاشتیم بآذربایجان برای قتل دیان گسیل داشت ولی اتفاقاً آن دو از وطن خود بعزم بغداد روانه بودند و میرزا محمّد باو دست نیافت و هنگامی ببغداد رسیدند که جمال ابهی عودت ببغداد کرد و میرزا یحیی را از تعرّض بنفوس مذکوره نصیحت و توبیخ نمود و دیان تشرف یافته عرض حال و تبری از هر گونه دعوی و آمال کرد و مورد شفقت والتفات گردید و جمال ابهی روزی از صبح الی عصر یک یک از بابیان عراق را احضار نموده تعالیم و نصایح حضرت نقطه اولی را که در خصوص آداب و سلوک محبت و اتحاد بابیان و عدم تعرّض بمدعیان فرمودند تذکر داد تا از عزم ایذا دیان منصرف شدند لکن میرزا یحیی از این اعمال متکدر بود و آنچه توانست تحریک کرد تا اینکه میرزا محمّد دیان را فریب داده از کاظمین ببغداد قرب خانه میرزا یحیی رساند و باشد عذاب گشتند و جسدش را در کاظمین زیر خاک پنهان کردند و بعضی چنین نوشته اند که سنگ بیای دیان بسته جسدش را به آب انداخته غرق نمودند و اینواقعه در ماه خرداد مطابق رمضان ۱۲۷۳ واقع شد اما سید ابراهیم خویش را از جمع

بابیه برکنار گرفته تحفظ و احتیاط نمود چه در صدد او نیز بودند ولی جمال ابهی او را حفظ نموده آنان را از تعرض بوی تحذیر فرمود و او سالمأ بتبریز برگشت و احوالشان

--- صفحه ۱۶۸ ---

در بخش سابق مسطور گردید و اینواقعه و غیرها که از میرزا یحیی و همراهانش دیده شد پیمانه صبر و تحمل برخی از مؤمنین مخلصین را لبریز ساخت و باعتقاد اینکه از اعمال و احوال مذکوره صدمه شدیده بامر الهی میرسد چنان متأثر شدند که بصدد انتحار برآمدند چنانکه آقا غلامحسین در بغداد سم خورد و چون خبر بسمع جمال ابهی رسید و عزم شفای وی فرمودند بعجز و التماس آرزوی شهادت خود را معروض داشت و تمنای شمول محبت و غفران در حق خویش کرده جان نثار نمود و آقا سید ابراهیم خلیل بحماییت و وقایت جمال ابهی محفوظ ماند و ملا محمد نبیل زرنندی را در این هنگام از عراق مأمور سیر و سفر در ایران فرمودند و او نیز سالم ماند و بدینطریق امثال این نفوس هر یک را بنوعی محافظه نمودند چنانکه در عده از الواح الهیه راجع باعمال مذکوره میرزا یحیی امثال این کلمات مسطوراست، "انّ الذی افتی علی الحرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله... و عن ورائه افتی علی انفس معدودات" و میرزا یحیی و همدستانش از قیام و مقاومت ابهی حسودانه حرکتی کردند و مخصوصاً ملا جعفر نراقی احمد کاشی را با پیام و افکار معرضانه خود ببغداد فرستاد ولی جمال ابهی ستر فرموده احباب را امر بکتمان نمودند.

کیفیت واقعات فتنه نراق کاشان

بنوعی که آوردیم حاجی میرزا کمال الدین پس از تحصیل معرفت و انجذاب کامل در بغداد بمحضر ابهی حسب الامر بایران برگشت و با نشاط و عشق الهی بنراق وارد شد و شور اشتیاق جدیدی در

قلوب بابیان و غیرهم انداخت و برادرش میرزا محمود و بستگان و گماشتگان و همراهانشان جوش و خروشی حاصل کردند و خصوصاً حاجی میرزا علی اکبر بکمال شجاعت و جسارت موصوف بود و ملا محمد جعفر مجتهد بابی مذکور و همراهانش شهرتی یافتند و اجتماعات و اقداماتی نمودند و علی المنابر بذکر و نشر این امر پرداختند و حاجی میرزا موسی قمی و نبیل زرنندی قبلاً متوالیاً بانجا وارد شده باآثار

--- صفحه ۱۶۹ ---

باآثار نثر و یا نظم عربی یا فارسی خود مغرور گشته اظهار من يظهر اللہیت نمودند و شورش انداختند لاجرم ملاها تعصب و هیجان کردند و ملا رضا واعظ یزدی دامن بر آتش فتنه همی زد و ملا محمد جعفر را بیم فرا گرفته با اجتماع حکمران و ملایان بر منبر برآمد و با اینکه گروه بابیان در اطرافش مسلح حاضر بودند تبری از عقیدت بابیه کرده بر منکرین عقیدت ملاها لعن نمود و جلب رضای خاطر مردم کرد و ملا رضا بگریخت ولی معدنك فتنه خواموش نگشت و معاندین هر روزه برای دفع اینطائفه کوشیدند تا بسال ۱۲۷۶ عیسی خان بیگلربیگی حاکم کاشان بترسید و شکایت بطهران نوشت و آقا سید حسین مجتهد کاشی مقیم طهران کمک و تقویت کرد و فرمانی از فرخ خان امین الدوله صادر گردید و ملا محمد جعفر را در شب جمعه ۱۴ جمادی الثانیه سال مذکور با پسرش میرزا مهدی از نراق تبعید بعراق کردند آنگاه بامر عیسی خان بسائر بابیان پرداختند جمعی را دستگیر و زنجیر کردند و غارت و تاراج نمودند و کثیری متواری گشتند و ملا محمد جعفر چون وارد بغداد و کاظمین شد و اوضاع عظمت ابهیرا مشاهده کرد ساز مخالفت نواخت و بعد

نبیل زرندی نیز در عراق برای شدت تأثر از شهادت حضرت نقطهٔ اولی و بزرگان اصحاب و برای مفسد اعمال سید محمد اصفهانی و میرزا یحیی قصد انتحار نمود و عبد الجواد پسر حاجی میرزا حسن رشتی ممانعت کرد و پس از نقل امور مذکوره چنین نگاشت (و بعد روزی خود را در عالم جدیدی دیدم و حالت تازه یافتم و چند ورق بدون سکون قلم نوشتم و سید محمد ازلی را بلحن آیات بخود دعوت نمودم و آنکلمات را پیش بعضی از احباب برده بود همه گفتند که اینکلمات بر کلمات ازل ترجیح دارد و جناب سیاح نیز که مؤمن بدیان بود گرم و مانوس شد بعد هرکس را میشناختم بخود دعوت کردم حتی بازل نوشتم وحیدا ما وتو از حق قاهر _ دو مرآتیم از یک شمس ظاهر _ منم از بهر تکشیف بواطن _ تونی از بهر ترویج ظواهر _ و بعد که مرا تکفیر کرد باز باو نوشتم من که داعی بمالك المللم _ نیست در کار شبهة جللم _ چه ازل رد نماید و چه قبول خالق صد هزار چون ازل _ و چون حضور مبارك جمال ابهی مشرف شدم اول کلمه که فرمودند این بود که نوشته های شما را دیدم از آن ابیات فارسی خوشم آمد چه که عنوانش الهی بود و بنده را نیز امر بسفر کربلا فرمودند که با سید محمد بطور صفا سلوک نمایم ولی چون بکربلا رفتم و معارف آنسید و سائرین را دیدم باز هماتطور خود را درین نسبت بفطره میگفتم و احوالم چنین بود که هر وقت بحضور مبارك میرسیدم از خود وجودی نمیدیدم و قلبم ساکن بود و چون بغیر حضور مبارك و بمحل دیگر میرسیدم باز خود را وجودی فرض میکردم لذا در صدد اذیت من برآمدند و شکایتم را ببغداد نوشتند دوباره عازم بغداد شدم و از خجالت اینکه میل مبارك بکربلا فرستادند ولی نتوانستم بطور شایسته سلوک کنم مشرف نشدم عریضه عرض کردم و اجازت

--- صفحه ۱۷۰ ---

و بعد از چندی بوطن مراجعت نمود و مهلتی نگذشت که فتنه از نو شروع شد و محمد جعفر خان حکمران کاشان و معاندین نیزک و حیلہ برانگیختند و اوراقی مشتمل بر خطابات تهدید آمیز بخانهٔ علما و حاکم انداختند و در شبها پی در پی تفنگ خالی نمودند و حکمران اظهار بیم و هراس کرده بقریهٔ فین گریخته در باغ شاه بماند و جمعی مسلح بحراست بگماشت و ملاها نیز در خانه های خود

محرسه مقرر داشتند و حاکم عریضه بطهران داد و آقا سید حسین مجتهد مذکور همی اصرار نمود و شاه خواست جمعی سرباز و سوار با توب فرستاده اهالی را اعدام و قصبه را خراب نماید ولی قصبه بتول خواهر شاه عز الدوله زن میرزا تقی خان امیر کبیر مقتول و خال شاه خان بابا خان بحکومت منصوب بود و او خواهر زن میرزا محمود را بزنی گرفته علاقه شدید باو داشت و آنان بالتماس و اصرار خود شاه را منصرف از آنعزیمت نمودند و شاه از فرخ خان امین الملك و نیز از عین الملك شوهر کنونی عز الدوله حقیقت و افعات نراق را مستفسر گشت و آنان جواب گفته که امر مهمی نیست و معذک فرماندار که فراشباشی

و اجازت مسافرت بایران خواستم لذا بنده را احضار فرمودند و اجازه دادند که حرکت بسمت ایران خوبست ولی شروط آنکه ملتفت باشی نفوس از زبان تو حرفی نگیرند که هم از برای تو و هم از برای امرالله مضر باشد . و نبیل مذکور در وصف آن ایام چنین سرود، " آنکه خود را خواند مرآت بیان _ که برانت جست ازو ذات بیان _ هرکسی کاین اسم را بر سر نهاد _ نام خود یک روزه من یظهر نهاد _ زود فتوی داد اندر کشتنش هم مسبب و هم بخون آغشتنش _ دفتر مستیقتش را رو ببین _ کاین بیان از بهر تو کرده مبین _ حکم قتل چند نفس بیگناه _ ثبت آن در دفتر شیطان پناه _ حضرت دیان که از اعلاى عال _ بود صاحب رتبه و عز و جلال _ آنچه نازل گشته اندر شأن او _ از بشیر طلعت جانان او _ صد بکش در حق آن مرآت شوم _ نمانده ازل زاوصاف رسوم _ یکلم فرمود بدیان این چنین _ در کتاب پنج شان آن شاه دین _ که بپرواز آمده این تازه طیر _ در هوای روح او را بخش سیر _ در کف لطف خود او را بر پران _ این وصیت کرد هم بر دیگران بر وحید اکبر و اسم عظیم _ هم باسم اصدق و اسم کریم _ جمله را کرده مرتبی بهر او تا مگر تریاق کرده زهر او _ آنکه مراش شان و دینش منصباست _ بین چنان زو در میان تاب و تب است حضرت دیان بامرش کشته شد _ هیکل پاکش بخون آغشته شد _ بروزید فورا ستم آندین پناه _ هم در آن ساعت یکی باد سیاه _ که همان گردید همچون لیل تار _ با وجود شمس در نصف النهار _ هم علی اکبر که قلبش ساده بود _ شاه اعلی را همی غم زاده بود _ گشت

در دار السلامش بیگناه _ که چرا برده بدیان او پناه _ هم ابو القاسم وهم اشخاص چند _ که همگی مقتول از آن دل پر گزند

--- صفحه ۱۷۱ ---

با انبوهی از فراشان برای تحقیق احوال و تأمین اوضاع و تنبیه بابیه عازم نراق شدند و نیز امر تبعید ملا محمد جعفر از نراق بعراق صادر کرد و برای اجرا امر مذکور میرزا سید حسین با دو غلام شاهی با صورت حکم فرخ خان روانه نراق گشتند و ملا محمد جعفر این خبر بشنید بیم نموده بکاشان شتافت و خانه اخو الزوجه خود ملا محمد حجة الاسلام بن فاضل شهیر نراقی وارد و برای تبرئه خویش قبول این نمود که بر منبر برآمده و در مجمع خاص و عام سخنانی چند دال بر برائت خود گفت و موقتاً آسوده شده بنراق رفته بریاست و امامت جماعت پرداخت و هفته پیش نگذشت که مأمورین شاهی وارد شدند و او را با دو پسرش میرزا مهدی و میرزا حسن تحت المراقبه برای عراق بردند و آنان در نیمه سال ۱۲۷۸ بقصبه کاظمین استقرار گرفتند و ملا محمد جعفر چنانکه عنقریب مینگارم با میرزا یحیی و همرازانش از بابیه متفق شده بمخالفت و مقاومت جمال ابهی کمر بست و از آنسو رؤساً مذکورین از بابیه نراق مقرر داشتند که عموم اینطائفه چندی ساکت مانده مراعات احتیاط نمایند ولی ماه رمضان رسید و چنین اتفاق افتاد که زین العابدین نام از بابیه روزی در بازار از دگه میوه فروشی مقداری آلوچه خرید و با برخی از مردم حاضر گفتگوی دین و مذهب کرده در آنحال آلوچه بدهن گذاشته گفت اکنون

هم حریم نقطه را از ارض صاد _ خواست تا بغداد با صد گون فساد _ خود تصرف کرده يك ماه تمام _ بعد از آن دادش بآن نسل حرام _ که رسولش اعور دجال خواند _ وصف اینکه از لسان صدق راند _ گفت چاه درمن صار حی مسکناست _ نسل شیعیاناست وهم نام من است _ گرچه دزد وی گدائی میکند _ لیک دعوی خدائی میکند _ اعوراست آنکافر ربّ السّمأ _ نیست اعور ربّ محبوب شما _ خوش حریم نقطه را کرد احترام _ که ببخشیدش بآن نسل حرام _ زود از دجال ملعون يك پسر _ سوی نیران رفت وشد خاکش بسر _ گر بنقطه نسبتش بودی تمام _ جانب شیراز رفتی بی کلام _ در پناه عصمت اعلی حریم مادی اندر حفظ خلاق کریم _ لیک چونکه طینتش ناپاک بود _ کهربای کفر چون کاهش ربود

--- صفحه ۱۷۲ ---

اکنون روزه نیز تغییر یافت واخلاط ناس دور او را گرفتند وبا فرایشان بدار الحکومه کشیدند در آنحال برادرش رسید وباستخلاصش همت گماشت وبا فرایشان منازعه ومضاربه نمود لاجرم او را نیز دستگیر کرده هردو برادر را بدار الحکومه حاضر کردند وغلغله انداختند که بابیان دین اسلام را از میان بردند وهردو را بفلکه بسته چوب بسیار زدند وبمحبس انداختند وزین العابدین از گماشتگان حاجی میرزا کمال وآقا میرزا محمود بود رسول وپیام بدار الحکومه فرستاده استدعا کردند ویرا رها نمایند و حکمران بغلظت وخشونت سخن گفته نسبت بآنان سب ودشنام داد وگماشته جسور بابی بی توانی لطمه به بناگوش حاکم نواخت حکمران فریاد برکشید فرایشان وعوانان هجوم آورده آنمرد وشیر را پس از محاربه ومضاربه دستگیر کردند وحبس وضرب وشکنجه وآزار نمودند واز آنسو جمعی از اشرار دور خانه حاجی میرزا کمال ازدحام نمودند واو با برادرش میرزا محمود وبرخی از بستگان از خانه بیرون آمده سوی دار الحکومه روانه شدند وواقعه را بحاجی میرزا علی اکبر وغیره از دلیران ومهمین بابیه پیغام کردند وچون بدار الحکومه وارد شدند بحکمران خطاب عتاب کرده گفتند که امثال شما حکمرانان بلاد بعنوان اصلاح امور عباد

میائید نه برای فساد آیا این چه هنگامه‌ایست که برپا نموده و حکمران بی تأمل و جواب فرمان داد ایشانرا بفلك بسته چوب بسیار زدند و حبس نمودند و این اخبار بحاجی میرزا علی اکبر رسید و با شش تن دیگر از بابیه یعنی دو برادر و دو خال و استاد اسماعیل معمار و آقا محمد حسین شکارچی مسلح شده بربرج دروازه محله خود برآمدند و همینکه مأمورین حکومت و انبوه اشرار ناس رسیدند ایشان تفنگ در دست راست کرده پرسیدند که چگونه بخانه ما هجوم میاورید و مقصود شما چیست بگوئید تا توضیح بدهیم و جمعیت مذکور جوابی نگفته تیر بسویشان انداختند و ایشان نیز تفنگ خالی کردند و منازعه درگرفت و تنی از اشرار باصابت گلوله تفنگ محمد حسین مذکور در غلطید که نامش سید رضا بود و با تبر هیزم شکنی که بدست داشت

--- صفحه ۱۷۳ ---

داشت پیوسته میگفت سرهای بابیان را دو شقه مینمایم و تمامت جماعت گریخته متفرق شدند و حکمران ترسیده ابواب عمارت خود را محکم کرده جمعی را بمحارست و محافظت گماشت و اهالی قصبه دکاکین و بازار را بسته در خانه های خود پنهان شدند و در آنحدود اشتهار یافت که بابیان نراق خروج کردند و از آنسو بابیان مذکور کس فرستاده غسل را با حماری بیرون کشیده جسد مقتول را غسل و کفن و دفن نمودند و همینکه روز بسر آمد و شب پرسید کدخدای محل را طلبیدند و او را واداشتند که باتفاق محمد حسین مذکور نزد حکمران رفته خلاصی محبوسین را خواستار شدند و او را تهدید نمودند که بدار الحکومه ریخته محبوسین را رها و او را بسزا رسانند و کدخدا که با ایشان صداقت داشته نیز میخواست اظهار خدمت نماید با محمد حسین نزد حکمران رفته ویرا چنان ترساند که لباس نسوان دربر کرده در همانشب از طریق جاسب بشهر قم فرار کرد و کدخدا

حاجی میرزا کمال و آقا میرزا محمود وبستگان وگماشتگانشانرا از حبس خارج کرده با خود همراه آورد و هماتشب حاجی میرزا علی اکبر و غیره آنان را از طریق مأمونی بکاشان برده خود مراجعت بنراق نمودند و حاکم از قم عرضحال بطهران فرستاده خروج بابیان نراق و فرار خودرا خبر داده اظهار داشت که اگر قوای دولت نرسد بابیان آنحدود را تسخیر خواهند نمود لذا عده از مأمورین دولت اعزام بنراق شدند و جمعیتی نیز از اینجا و آنجا پیوستند و مصطفی قلیخان عرب سهام السلطنه رئیس امنیه خط یزد اصفهان وکاشان مأمور گشت و حاجی میرزا علی اکبر چون اطلاع یافت نخست عانله خود وبستگان را روانه همدان نزد پدر خویش نمود و در طریق با اسلحه مانده تا اطمینان بعبورشان از محل دستبرد اعدا نمود آنگاه خانه واثاثیه را برجای گذاشته باتفاق خالوها و محمد حسین شکارچی و استاد اسماعیل معمار شبانه مخفیانه از نراق بیرون رفت کوه بکوه از بیراهه خودرا بهمدان رساندند و پدرش که از واقعات مذکور متغیر بود با وی بخلاف شفقت و ملاطفت سلوک کرد و او با زنش یکشب در کنار بلد و مسجدی بی فراش بسر بردند

--- صفحه ۱۷۴ ---

بردند و در مدت سه روز تهیه سفر دیده رهسپار بغداد شدند و از آنسو سواران بدستیاری بعضی از ملاهای کاشان و نراق شبانه بنراق ریختند و نیرنگ جدیدی ریخته معدوی کبوتران مقبره امام زاده را پر و بال برکنند و برخی از آنها را در آتش افکنده سوزاندند و دستاویز فتنه و فساد نموده فریاد و این برکشیدند در کوی و برزن مردم را مجتمع ساخته ندا دادند که بابیان رحم بکبوتران حرم امام زاده نکردند و بخانه های بابیان ریخته آنچه یافتند بغارت بردند خانه هارا سوزاندند و خراب نمودند و جمعی از آنان را دستگیر کردند یکی از آنان حاجی عبدالعظیم نام را زجر و مشقت داده مجبور

کردند که املاکش را فروخته نقود وافر تسلیم کرده مستخلص شد و از جمعی دیگر آنچه خواستند اخذ کردند و هفده تن را با غل و زنجیر بطهران بردند در انبار شاهی بکند و غل کشیدند و جفا و آزار بسیار بر آنان روا داشتند تا بالأخره زوجه میرزا محمود و خواهر مذکورهاش در طهران بواسطه عزت الدوله عرضحال پی در پی بشاه داده تظلم و شکایت کردند و محبوسین را مستخلص نمودند و آنان بنراق عودت کردند ولی اموال کلّ بیغما رفته و اهالی قصبه از ایشان اجتناب کردند و در حمام و مجامع خود راه ندادند لذا جمعی بغایت مشقت در وطن زیستند و برخی بهمدان و غیره هجرت نمودند و وقایع مذکوره نراق از سال ۱۲۷۳ تا سال ۱۲۷۸ امتداد یافت و ما برای اینکه تواصل حکایت گسیخته نگردد بالتّمام در اینجا ثبت نمودیم

آغاز هیجان بغضا و فتن در بغداد

آقا محمد نام از مشایخ اکراد شیعه که متشرّع و نیز عارف ولی متعصب بود و کردها بدو وثوق و اخلاص داشتند ساکن بغداد شده دگه کباب فروشی باز نمود و در غایت بغض و عناد بسبب و لعن دوشنام و تحریک ارازل بمقاومت اینطائفه پرداخت و شبی حسن نام قنّاد را واداشت که حین عبور جمال ابهی لب بجسارت و خلاف ادب گشوده چنین گفت باز بابیان براه افتادند و جمال ابهی باقا محمد قلی که ملازمت داشت اشاره فرمودند که ویرا تنبیه و تأدیب کند و او بی تأمل بسوی حسن مذکور توجه نموده ضرب و

--- صفحه ۱۷۵ ---

و تأدیب کامل کرد و خبر باقا محمد رسید و در روز بعد هنگام عبور ضارب مزبور را خطاب عتاب نموده گفت ای جوان اگر حسن کلمه نالایقی ذکر نمود که مخالف احترام شما است بایستی بمن که

بزرگ این بازارم بگویی تا او را تأدیب کنم نه اینکه خود دست درازی نمائی آقامحمد قلی گفت تو خودم مستحق تأدیبی زیرا تمامت این سوّ ادب و شیطنت ها از تو است آقا محمد خواست جوابی گوید ولی آقا محمد قلی او را بنوع اکمل ضرب و تأدیب نمود و آقا محمد خود را از چنگ وی خلاص کرده بمصطبه دگان برآمده فریاد برکشید که ای اهل بازار مقام بابی ها بجائی رسید که مرا نیز میزنند الان نزد بزرگشان میروم اگر ضارب را تأدیب کند فبها و الاّ خودم علاج این واقعات را مینمایم پس در هنگامیکه جمال ابهی بقهوه خانه میرفت حاضر شد شکایت نمود و جمال ابهی فرمود میفرستم کسانی را که واقعه را مشاهده نمودند میطلبم و هرکه تقصیر کرده تنبیه مینمایم و آقا محمد مراجعت کرد در حالیکه با خود وبا دیگران میگفت عجباً نمیگویند هرکه تعدی کرده بقونسولخانه میفرستیم بلکه میگویند خود تنبیه میکنیم و بقونسولخانه شتافته شکایت کرد و میرزا ابراهیم خان قونسول در کربلا بود و هنگام عصر يك نفر از جانب نائب قونسول بخانه جمال ابهی رفته با چند تن از اینطائفه که در بیرونی خانه بودند مطلب را اظهار داشت بدو گفتند اگر متجاسرین ترك سوّ ادب و بدگویی ننمایند در سر جسر که محلّ عبور عامّه است بجزایشان خواهند رسید تا موجب تنبیه دیگران شود و آنشخص نزد نائب مراجعت کرده ما وقع را بیان نمود و نائب کس فرستاد آقا محمد و حسن مذکور را بقونسولخانه برد و بازخواست کرده محبوس ساخت و بعد از دو سه روز دیگر اهل و عائله شان به بیت ابهی رفته ضراعت و درخواست عفو و استخلاص محبوسین نمودند و جمال ابهی پیام بقونسولخانه فرستاد که اگر محبوسین جهت ما محبوسند ما عفو کردیم مرخص نمائید و نائب آنان را رها کرد پس قونسول مراجعت از کربلا نمود و در ضمن مطالعه واقعات ایّام که نائب تقدیم داشت از واقعه مذکوره اطلاع یافت و بسیار متغیر شد

سال پانزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۴ هجری قمری _ ۱۸۵۷ میلادی

شد و حکم داد آقا محمد و حسن را مجدداً گرفتند و چون آب دجله طغیان داشت در ققه نشانده بقونسولخانه بردند قونسول از آنان بازخواست کرد که چرا موجب فساد شدند و امر نمود تا هر دورا چوب زده حبس کردند و مجدداً اهل و عیالشان بیت رفته الحاح و التماس کردند و جمال ابهی کس بقونسولخانه فرستاده ایشانرا مرخص ساخت و این امور بر طبع اکراد گران آمده متغیر شدند و گفتند که در همین شب آحاد بابیه و رئیسشان را از میان بر میداریم و این خبر بسمع احبّا رسید و همگی که از عرب و عجم تقریباً سی نفر بودند درب بیت ابهی مجتمع گشتند و قبل از غروب که هیکل مبارک بعزم جلوس در قهوهخانه میرفتند اظهار داشتند و جمال ابهی بقهوه صالح که در جهت شرقی جسر واقع بود رفته جلوس فرمودند و چندی مکث کرده آنگاه بقهوه خانه عبد الله که در جهت غربی جسر واقع بود توجه فرمود هنگام مغرب بود در کمذیقه باز و چند تن از احباب در عقبشان و در طی طریق با میرزا جواد خراسانی چنین میفرمودند مردم مارا از کشته شدن بیم میدهند لاولله این سر ما هرکس بخواد بسمالله و با چنان هیمنه و اقتداری تکلم کردند که اهالی متحیر و مرعوب گشتند و تمامت اکراد بنوعی پنهان شدند که قهوه عبد الله با اینکه محل اجتماع و جلوسان بود خالی ماند و تا سه ساعت از شب گذشته در آن قهوه خانه توقف نمودند و احدی

و نبیل زرنندی نقل از قول جناب آقا میرزا موسی کلیم چنین نگاشت، (شبی در آن اوقات که اکراد ایرانی ساکن در بغداد باغواى محمد کبابی ریش سفیدشان اجتماع کردند که بابیهای بغداد را بکشند و احتمال آن میرفت که بغته

هجوم نمایند هر چند در حین عبور مبارك اتفاقاً متفرّق شده بودند و من بعد عشا در كوچه نزديك بيت راه ميرفتم
ديدم جمعی سوارها پيدا شدند و پياده شدند چون پيش رفتم ديدم ده سوار مسلحاند يك نفر از آنها گفت خانه بزرگ
بابی كجاست گفتم همین جاست چه ميخواهيد گفت آمديم به بينيم چه ميگويد و چرا دين رسول الله را برهم زده
من ديدم كه بزبان لرهای پشت كوهی حرف ميزنند چون همیشه ميفرمودند هر امری پيش ميآيد مرا مطلع كن
مبادا حضرات يعنی ملازمان کاری كنند كه اسباب فساد شود گفتم من از ملا زمان ايشانم ميروم عرض ميكن اگر
اذن فرمودند شمارا بحضور ميبيرم گفتند کاری كن كه امشب ملاقات كنيم چون در اندرون در جایی كه در تالار
مشی ميفرمودند تفصيل را عرض كردم فرمودند بگو الان بيايند و ابدأ

--- صفحه ۱۷۷ ---

واحدی از اكراد جسارت حضور نيافت سپس مراجعت ببیت فرمودند و اين سبب شد كه ديگر کسی
سو ادب نكرده بكمال خضوع و مراعات احترام با احباب رفتار نمودند و فتنه ديگر اينكه ميرزا علی
بن حاجی محمد تقی نيریزی در بيت جمال ابهی زيسته با انجام خدمات مألوف بود متدرجاً مغرور
شده با سائر خدام بيت رقابت و حسادت برد و بالأخره بنوع تعرض و اعراض از بيت خارج شده
باغواً و اغراً معاندین پرداخت و با ميرزا رضا نامی از خویشان سيد محمد اصفهانی يار شده در
خان مصبغه واقعه در منتهای بازار هراج از بغداد منزل گرفتند و با اشرار معاشرت جسته بنای
معاندت و معارضت را گذاشته حتی كمر بقتل جمال ابهی بستند و لذا چند تن از احبباً مانند آقا نجفعلی
زنجانى و امير كاشانى و غيرهما كه از آنجمله حاجی ميرزا علی اكبر سابق الذكر بود برای محافظت
و حراست از حضور در خدمت دمی انفكاك نجستند و نوبتی در هنگام بعد از مغرب كه جمال ابهی در
قهو خانه جالس بوده با عده از شيوخ اعراب صحبت داشتند اعدای مذكوره بعزم تعرض بهيكل

مبارك با طپانچه وخنجر وارد قهوه خانه شدند وچون محافظين مذکور از احباب را نگرستند جرئت نياورده اقدامی ننموده از درى ديگر خارج شده بسرعت تمام دررفتند وبدینطریق پیوسته بصدد تعرض و مزاحمت بوده سبب حرکت و تعرض سائر اشراى شدند تا آنکه میرزا آقا جان، خادم شبی

وابدأ متعرض اسلحه واسبابشان نشويد هر نوع میخوانند بیایند من دیدم بد وقتی است آنها مردمان بیبک خونوار در اندرون هم کسی نیست اهل بیرونی را هم فرموده بودند وقت عشا دررا ببندند واحدی بیرون نیاید در کمال تحیر رفته وگفتم بسم الله بیایید همه با اسلحه که داشتند آمدند مگر تفنگ ها را که با اسبها بیرون گذاردند چون وارد شدند از شدت تغییر سلام نداده تعارف نکردند و ننشستند تکیه بدیوار داده دست بر قبضه شمشیر داشتند وجمال مبارک در حال جلوس یکی از آنان را مخاطب کرده فرمودند که آیا گمان شما چنان است که آنهایی که در کربلا دور حضرت سید الشهدا را گرفتند اعتقاد بخدا و رسول نداشتند یا از دین اسلام خارج بودند آن شخص جواب داد که معلوم است که مسلم و متدین بخدا و رسول نبودند که چنین کاری کردند فرمودند پس بنشینید تا مفصلاً برای شما بگویم که مطلع شوید چون حضرات نشستند شرحی از آنواقعه بیان فرمودند که چون خلافت را امام حسن بمقتضای وقت بمعایه واکذار فرمودند مصالحه واقع شد در همان سال معاویه یزید را ولیعهد خود نمود و باو وصیت کرد

--- صفحه ۱۷۸ ---

شبی بحاجی میرزا علی اکبر پیام فرستاد که فرمودند صبح روز بعد باتفاق ناصر جوان دلیر عرب بخان مصبغه مذکور رفته آندو شریر را از بغداد خارج نمایند وایشان در صبح بسیار زود همان

روز اسلحه زیر عبا گرفته بعزم خان مذبور از دجله گذشته ببغداد نو درآمدند و برای مراعات احتیاط که مبادا آندو شریر از سرا درآمده از طریق دیگر رهسپار شده باشند ناصر از طریق بازار هراج و حاجی میرزا علی اکبر از بازار پشت سرا بسوی خان رفتند و هنوز در راه بودند که صدای طپانچه از بازار هراج بلند شد و حاجی میرزا علی اکبر بدانسو شتافت مشاهده کرد که جمعیت کثیره جمع آمدند و برخی شتابانند چون نزدیک رفت میرزا رضا و میرزا علی را نگریست که آغشته بخون بر زمین میغلطیدند اولی دست و پا میزد و دومی را سر از عقب بضرب شمشیر شکافته بود و دانست که ناصر بشدت غیرت چنان عملی انجام داد ولی او را نیافت و از آنسو ناصر بخانه حاجی میرزا علی اکبر که قرب بیت ابهی بود رسید و زوجه مؤمنه حاجی میرزا علی اکبر که بحال انتظار نشسته بود از او کیفیت حال پرسید گفت گشتم میرزا علی و میرزا رضارا آنگاه شمشیر خون آلودش را شست و بحجره فوقانیه رفته مشغول بتناول خرما و صرف قلیان گشت سپس حاجی میرزا علی اکبر وارد شد و کیفیت احوال مضروبین را بیان کرد ناصر بحال تعجب گفت چنان شمشیری که من نواختم یقین داشتم که میرزا علی هم بمیرزا رضا پیوست

وصیت کرد که بعد از من با حسین ابن علی مدارا کن و متعرض او مشو و لکن علمای تابعین اصحاب را به بذل و بخشش از خود راضی کن تا هرچه بخواهی بحکم کتاب و سنت رسول اجرا کنند چه که آنها نظرشان بصرف دین بود دست از علی که پسر عم و داماد رسول بود و از حسن که فرزند فاطمه زبیره پیغمبر بود برنمیداشتند و متابعت مرا میکردند چون معاویه از دنیا رفت یزید بر خلاف آن وصیت باول نفسی که تعرض نمود حسین بن علی بود که بحاکم مدینه نوشت که از آن حضرت بیعت بگیرد و الا سرش را برای یزید بفرستد حاکم مدینه چون اظهار مطلب نمود حضرت اعتنائی نفرمودند حاکم هم از خوف بنی هاشم نتوانست تعرض نماید تفصیل را به

یزید نوشت یزید سیصد نفر از علما را که پدرانشان از صحابه بودند جمع نمود بعد از بخششهای بسیار در باره سید الشهدا استفتا نمود که نفسی که با امام زمان مخالفت کند و سبب تفرقه اسلام شود حکمش چیست همه نوشتند که چنان نفس از مفسدین فی الارض است و قتلش واجب و خویش مباح اکثری باین هم قناعت نکردند شهادت دادند که

--- صفحه ۱۷۹ ---

سال پانزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۴ هجری قمری _ ۱۸۵۸ میلادی

پیوست عجب جان سختی داشت حاجی میرزا علی اکبر گفت با چنان زخمی که من در سرش دیدم یقین است که میمیرد و بالجمله میرزا رضا بضر بگلوله فی الحین مُرد و جسد او را با میرزا علی که زخمهای منکر داشت بسرایه حکومتی بردند و عمر پاشا سردار اکرم والی بود و در صف اول از رجال دولت عثمانی قرار داشت و اهالی عراق از بیم سطوتش بکمال بیم و اضطراب میزیستند و واقعه کربلا برای منازعه فیما بین چند تن ایرانی انبوهی از مجاورین را با کند و ریسمان محاط بفوج سواران ببغداد کشیده لباس عسکری پوشانده آنچه عمال دولت ایران اقدام کردند سودی نداد و بالأخره اسرای مذکور نقود داده خود را خریدند بامر او واقع شد همینکه از واقعه اطلاع یافت پرسید این کیست که چنین جسارت نمود گفتند از بستگان انجاد ایشان است (اشاره بجمال مبارک بود) سردار تشدد و تغیر بسیار کرده خواست امر دهد که توپ بسته بیت ابهی و بیوت احباب که در اطراف آن بود خراب کنند سپس گفت که باید ایشان برای محاکمه بسرایه حاضر شوند ولی سید داود از علمای سابق الذکر حاضر بوده گفت چنین اقدامی نسبت بآن مقام محترم سزاوار نیست

وبالآخره والی میرزا علی مجروح را بدرج خانه جمال ابهی فرستاد و از آنسو چون حاجی میرزا علی اکبر ناصر را در خانه گذاشته سوی بیت ابهی شتافت و جمال ابهی در سرداب وسیع تحتانی خانه که مفروش بحصیر و مشتمل بر تخت و نیمکت و صندلی بود قرار داشتند مأمور والی وارد شده اجازه دخول طلبید اجازه فرمودند مأمور پیام والی را رساند که دو

که آن حضرت تارك الصلّاة و مانع الزکاة است اینست که در زیاتنامه ایشان این فقرات مذکور است اشهد بانك اقامت الصلّاة و آتیت الزکاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و چون این استشهاد تمام شد یزید پیش ابن زیاد فرستاد و در مسجد کوفه خطیب آن استشهاد را بالای منبر خواند و اوّل کسی که بقتل آنحضرت قیام کرد شمر ذی الجوشن بود که در غایت زهد و ورع خار را از سر راه مسلمانان برمیداشت که بپای کسی اذیت نرسد و هفتاد صف جماعت در عقب سرش بسته میشد و سرداری عمر بن سعد و قاص که معروف به علم و تقوی بود قبول نمود و او اوّل نفسی بود که تیر بخیمه حضرت انداخت و گفت و رفات شهادت دهید که اوّل تیرانداز برین خارجی من بودم تا آنکه آنحضرت را بکمال مظلومیت شهید کردند گفتند انّ الحسین تجاوز عن حدّه قتل بسیف جدّه؛ انتهى احوال حضرات منقلب شده برخواسته زانوی مبارک را بوسیدند و گفتند مثل ما مثل حرّ ریاحی* است و مراجعت کردند.

* حرّ ریاحی یکی از یاران امام حسین در صحرای کربلا که بدو پیوست.

--- صفحه ۱۸۰ ---

دو نفر از اعجام را قوم شما کُشتند و شما باید ضامن و کفیل دهید جمال ابهی تبسم نموده فرمودند ما خود ضامن و کفیل عالمی هستیم و والی کفیل و ضامن از ما مطالبه میکند بگوئید ایشان همه از ما بودند و مربوط بوالی نیست و مأمور بعضی مسائل پرسیده از جوابهایی که شنید مسرور و منجذب گردید و ابیاتی چند در مدیحه خوانده نزد والی مراجعت نمود و بیانات و شئون مبارکه را معروض داشت والی را اضطراب دست داد دچار درد دل شد و ناچار بواسطه همان مأمور متوسل بدعای مبارک گردید و دعا فرمودند او نیز صحت یافت لکن بدو پیام کردند که بزودی معزول خواهد شد و همانشب خبر رسید که اعراب بصره شورش کرده عساکر را متفرق کرده توپهای دولت را تصرف نمودند و ناچار با توپخانه و استعداد عازم بصره گشت و اعراب بر او تاخته توپخانه را متصرف شدند و او ببغداد گریخت و فرمان عزلش از دربار اسلامبول رسید و برجای او مصطفی پاشا بحکمرانی عراق منصوب گردید و بالجمله چون ضبطیه میرزا علی را ببیت ابهی آوردند جمال ابهی ببالینش آمده چنین خطاب فرمود که پسر عجم بر فرق علی شمشیر کشید و تو برای من شمشیر آختی او تا سه روز مهلت یافت و تو تا نه روز و در آنهنگام پدر میرزا علی که از بقیه السیف و اسرای نیریز بود بمحضر ابهی رسید و طلب غفران نموده از پسر خویش تبری جست و جمال ابهی در حق وی کلمات عفو و غفران فرمود و میرزا علی پس از نه روز مُرد

کیفیت احوال محبین و مغرضین بابیه و فقهای ایرانی ساکن در عراق

وچنانکه ذکر نمودیم در عین احوال مذکوره و خلال واقعات مسطوره جمعی کثیر از بابیان ایران منفرداً و مجتمعاً و برخی با عائلتشان ببغداد وارد شدند و درک زیارت جمال ابهی کرده روح و نشاط بدیعی یافتند برخی با الواح منیعه که در حقشان و منسوبین وهم وطنانشان صادر شد مراجعت باوطن خود و نشر اخبار سرور آور عراق را نمودند و بعضی تاب فراق نیاورده تحصیل اجازت و اختیار مجاورت بغداد کردند و عدّه نیز از شیعیان مقیم عراق ایمان آوردند و بدینطریق عدّه احباب بغداد که غالباً در جوار بیت ابهی ساکن و طائف میگشتند

--- صفحه ۱۸۱ ---

میگشتند متزاید گردید و یوماً فیوماً صیت عظمت و استقلال جمال ابهی باوج اعلی رسید و با اینکه مخلصان منجذبان را منع از ابراز اخلاص در عقیده و اظهار ما فی الضمیر فرمودند چون میرزا یحیی را جز نامی در السن و افواه نماند معرضین بیان قرین هموم و احزان همی شدند و ملا جعفر نراقی که از ایران تبعید بعراق شده در کاظمین قرار گرفت و سید محمد اصفهانی و ملا رجبعلی و میرزا حسین متولی قمی و حاجی میرزا احمد کاشانی و امثالهم که با میرزا یحیی متفق بودند از بیم وسطوت احباب دل دونیم میشدند و گاهی کتباً اغراض مکنونه خود را بمحضر ابهی معروض داشته جواب میگرفتند و سید محمد برای نشر مقاصد مکنونه و اجرا آمال منظور سفری بایران نمود و مدتی در کردن مهمان ملک نیاز خان حکمران آنجا شده با زائرین محضر ابهی در ذهاب و ایابشان ملاقات میکرد و از جمله واردین بغداد از مشاهیر بابیه حاجی ملا هاشم کاشانی بود که بمحضر ابهی رسیده از ادعای خود توبه نموده مورد عنایت گشته مراجعت بکاشان کرد و نیز ملا محمد زرنندی (نبیل اعظم) منجذب و متوسل گشته مهیای انجام دادن اوامر الهیه گردید و پی در پی

مسافرت ببلاد ایران کرده نشر نوحات طیبیه ساطعه از عراق نموده عودت کرد ونیز حاجی میرزا موسی قمی بمحضر ابهی وارد شده حال جذبه یافته از دعوی من يظهر اللّٰهیت انابه وتوبه کرد

وچند

میرزا محیط از افاضل علمای شیخیّه متفّن در علوم وتخلّص شعریش محیط بود ومانند حاجی احمد کریم خان در کرمان وحاجی میرزا شفیع در تبریز وملاً حسن گوهر در کربلا داعیه قیام مقام سیّد رشتی داشت نوبتی بعزم زیارت کاظمین از کربلا ببغداد آمد وخواست در اینمدّت بواسطه کیوان میرزا بمحضر ابهی تشرّف یابد وشرط نمود که در آن حین احدی در محضر مبارک نباشد جمال ابهی پذیرفتند وبدو چنین پیام فرستادند که در ایام اقامت کردستان غزلی گفتم واز ابیاتش این است:

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا _ ور نثار جان ودل داری بیا وهم بیار

رسم ره این است گر وصل بها داری طلب _ ور نباشی مرد این ره دورشو زحمت میار

وجمله دورشو زحمت میار را بتکرار وتشدد فرمودند وچون پیام بمیرزا محیط رسید بمحضر ابهی نیامد وروزی بعد روانه کربلا شد وروز سوم دچار تب وسرسام گشته پس از يك هفته در گذشت

--- صفحه ۱۸۲ ---

وچند روز پیایی روزه گرفته افطار نمود ومهیای برای فدا شد تا اینکه توبه اش را قبول کرده روزه اش را افطار دادند ومجاور بیت الهی گردید وآقا محمد اسماعیل سلسله دوز کاشانی بن آقا محمد ابراهیم شاعر متخلّص بعرب در آغاز جوانی ببغداد آمده اقامت جست ونیز درویش صدقعلی قزوینی وخلیل نحّاس کاشانی وآقا حسینعلی شیرازی وآقا سیّد حسین قنّاد اصفهانی وآقا محمد رضای قنّاد اصفهانی وآقا محمد رضای قنّاد شیرازی وآقا میرزا محمود کاشانی که دگان قنّادی در بغداد داشتند بایمان وانجذاب بدیع برافروختند وحاجی محمد باقر همدانی بتجارت امتعه مشغول

گشتند حاجی میرزا کمال نراقی و حاجی میرزا علی اکبر و آقا محمد باقر و آقا محمد جواد نراقی و شاطر رضای اردکانی و غیرهم مجاورت در بغداد را اختیار کردند و یکی از مشاهیرشان میرزا آقا منیر کاشانی (منیب) در جوار ابهی اقامت گرفته مکاتیب بلیغه ببابیان ایران همی نگاشت و دیگر حاجی محمد تقی نیریزی چنانچه نوشتیم ببغداد آمده عزم اقامت نمود و سورة الصبر از قلم ابهی در شأن وی صدور یافته ویرا ایوب لقب دادند و سورة زیارت

نبیل زرنندی ضمن بیان واقعات شورش در ایران بسال ۱۲۷۴ نوشت در کرمانشاه میرزا عبدالله غوغارا دیدم و جناب درویش صدقلی آن ایام پیش او بوده سرکمند ارادت او سپرده بنده را دعوت نمود از تغییر لباسم پرسید او را باثار جمال مبارک بشوق آوردم چندانکه عزیمت بغداد کرد و میگفت اینمرد پر غوغا که ما او را قطب عالم وجود میدانستیم چنان ما را آلوده نمود که وی رفتن بهیچ سوی عازم و در مراجعت بکرمانشاه در طریق ابن او میرزا عبدالله غوغارا دیدم مرا از سفر ببغداد نهی کرده گفت ازل حکم بقتل جمیع نفوسی که ادعا کرده اند نموده تو و من هم داخل آن نفوس هستیم و در ایام اقامت در قم از قول حاجی میرزا موسی قمی نوشت در بیان فارسی چون تفکر کردم دیدم همه از من بظهره الله حکایت میکند پیش خود تفکر کردم دیدم مرآت هیچ شباهتی بامر آن شمس حقیقت ندارد و درینشخص حکایت از مطلع اعلی ننماید در آن بین صدای دیان از آذربایجان و حاجی ملا هاشم از کاشان شنیدم تفرس در آنها کردم چیزی نیافتم یکشب بعتتاً در خودم حالتی پیدا شد و اننی انا الله گویان اهل بیان و اهل ادیانرا بخود دعوت کردم کار بجائی رسید که جمعی نراقی و تفرشی بمن مؤمن شدند حاجی با آقا عظیم و میرزا نصرالله تفرشی ببغداد آمده مشرف و چنان منجذب شد و نمیدانست چه خدمتی کند که مورد عنایت شود آخر صائم و مصمم شد که افطار نکند تا جان تسلیم نماید و بدو رفیقش قسم داد که نزد احدی ابراز نکنند و بجهت دوری آن محل احباب کمتر مراوده میکردند تا چند شبانه روز بیقوت و غذا بسر بردند و چون نزدیک بموت بودند جمال مبارک یکی از خدام را با یک ظرف حلویات عنایت فرمودند که حاجی

زیارت برای وحید شهید نازل فرمودند و آقا میرزا محمد علی نهری با برادرزادگانش آقا میرزا محمد حسن و آقا میرزا محمد حسین از اصفهان ببغداد وارد شده بعد از چندی با نفحات مسکویه عراق مراجعت بوطن نمودند و بدین طریق امثال آقا محمد جواد فرهادی میرزا مصطفی نراقی ملا محمد رضا رضی الروح و آقا سید عبدالباقی کاشی و دیگر شاطر رضا اردکانی با حاجی حسین ترك و آقا حسین حاجی رجب منشادی و دیگر اقا عظیم و میرزا نصرالله تفرشی و شیخ سلمان هندیجانی پی در پی بعراق رفته درك فیوضات نموده مراجعت باوطن خود کردند و آقا محمد علی مخمل باف کاشی را ملا جعفر کاشی تشویق و تحریص بملاقات میرزا یحیی نمود و با وی مراسله ببغداد فرستاد و آقا محمد علی آنچه سعی کرد میرزا یحیی را نیافته و بمحضر ابهی رسیده بمقصود حقیقی رسید و بعد از اقامت ایّامی چند عودت بوطن کرد و بملا جعفر اظهار داشت که مَنْ یظهر الله موعود در بیان اینک در بغداد مانند آفتاب روشن و درخشان است و احتیاجی بناحیه موهومه نداریم و از مشاهیر محترّات بابیه که در آن ایّام بعراق وارد شده مقام اعظم ابهی را درك کرده امساک زبان نتوانست نمود

حاجی باید تمام این حلویّات را بخورد چون آنخادم آستان وارد دانست که رفقای حاجی بسبب بوی دهان آنصائم رحمانی نزدیک نمیروند و بمحض رسیدن دید حال نزع دارد در کنارش نشسته حلویّات و پیام محبوبرا باو رسانیده افطارش دادند و بعد از آن احباب را منع از ارتکاب فرمودند حضرت کلیم حکایت کرد روزی جناب حاجی میرزا موسی آمد و مجموعه بزرگی از حلویّات آوردند در کمال ادب با عمّامه سبز ورداً در عبای نو شاد و خرّم و با

خضاب و شتاب استدعا نمود که بحضور مشرف شود چون بمحضر مبارك رسيد مجموعه را گذاردند سرپوش را از روی آن برداشت که انواع حلویات در آن بود با تیغ تیز برهنه که آن تیغ را با ر وگردن خود با کمال ادب تسلیم جمال ابهی کرد قدری تماشای آنحالت نموده فرمودند دو دانه نُقل بدهان حاجی گذاشتند و بعد فرمودند لمثلک ینبغی ان تشرب کلّ البحور من عین السّرور ولن یجد احد فی شفّتیک من اثر وچون مرخص شد فرمودند حاجی آنقدر خوب وجودی است که اگر در آن ادعائی که نموده بود ثابت میماند ما امضا بر صدق او مینمودیم چه که یوم یعنی امسه کلاً من سنه امروز است هرکس مقامی را مدعی شود واز عهده آن برآید صاحب آنمقام خواهد بود و جناب حاجی سفری بامر مبارك بقم رفتند و مراجعت بدار السلام نموده دور منزل جناب منیر در جوار بیت ساکن بودند. و آقا محمد اسماعیل سلسله دوز کاشانی بعداً در بغداد فوت شده در جنب مسجد برانا مدفون گشت (نبیل زرندی)

--- صفحه ۱۸۴ ---

نمود شاهزاده شمس جهان معروف بحاجیه شاهزاده خانم (ورقة الرضوان _ فتنه) عمّه ناصر الدین شاه بود و جمال ابهی وی را امر به عودت بطهران فرمودند چندانکه مهاجرت و ذهاب و ایاب احباب ببغداد موجب هیجان برخی از معرضین و حسودان گردید و ملاً جعفر نراقی مذکور سخنانی مستهزانه همی گفت و میرزا عبدالرحیم و شیخ حسن و غیرهما از کاشان وارد شده کلمات ویرا برای احباً نقل نمودند از آنجمله اینکه توقف لمحّه در کاشان نزد او افضل از اقامت پنج سنه در بغداد میباشد و جمال ابهی يك يك از احبّارا طلبیده منع از نشر سخنان وی نمودند و آقا سید عبدالباقی کاشانی را امر مراجعت فرموده بمؤمنین کاشان پیغام فرستادند که احدی مأذون آمدن

ببغداد نیست تا بدین وسیله زبان وی کوتاه شده فتنه بخوابد ومدّت منع دو سال بطول انجامید

آنگاه میرزا مصطفای نراقی را امر بعودت فرموده احبابرا اجازت

فتنه مذکوره در ضمن منظومه خویش که کیفیت ایمان و واقعات ایام حیاتش را بسبک نظم کشیده سرود تا بصد رنج و جفای بیشمار _ خویش را بیرون فکندم زین دیار **همچه مجنون میدویدم سو بسوی _ در پی یکجای خود در دشت وکوی _ رفته رفته تا ببغداد آمدم _ از فراق و عشق او داد آمدم ***نامه بنوشتم که ای رازای راز _ تو خبر داری که سوزم چاره ساز _ گفت میترسم رهد از من خبر _ دشمنان آیند ناگاهم بسر **باز بنوشتم زبانم قطع کن _ بعد از آن در من چه ماهست کشف کن _ باز گفتمی مگر میترسم کند _ تا مرا یکباره وکشتن دهد *** تا که اشد اندر این ثمره دیار _ دل زترس او نمیگیرد قرار فدو بیرونش کنید در این ملا _ تا که آسایش بیابد قلب ما *** چونکه بشنیدم در آن دم این خبر _ دست خود بناوختم بر فرق سر _ کین بزرگان بیدرایت بودهاند _ همچه بیرحم و سررقت بوده اند*** از قریه او نمیداند که من _ زحق ره آواره گشتم از وطن _ من گمان بردم که او باشد یقین _ زاوولیا و با خبر از آن واین *** من ندانستم چنین است ای عزیز _ دوست را از دشمن او ندهد تمیز _ صد هزاران حیف از یک آه من _ که برای او کشیدم در زمن *** مضطرب احوال فریاد آمدم _ برادر بیت الامان دار آمدم _ وجه این کی ولی هست دوحنتی _ کی خبر دارد ز احوال کسی *** من بگلی بوده ام صورت پرست _ یا بها مُردم بفریادم برس _ از خدا غافل شدم در عشق او _ حاصل زحمات چندین ساله کو *** گر که میکشتم یکی تخمی بخاک _ حال میچیدم ثمر زان تخم پاک _ گر بمقدار سرشک خویشتن _ آب میدادم بصحرانی چمن *** وصلی از آن زمین میداشتم _ این چه تخمی بود بر دل کاشتم _ هرچه من با او شدم نزدیکتر _ میشدم از خالق خود دورتر *** دین ودنیا رفت از روی هوس _ یا بها کافر شدم فریاد رس _ یک سنین با ناله و آه و فغان _ بر خدا نالیدم از مردم نهان *** آنقدر از جان کشیدم آه و درد _ تا خدا بر حالت من رحم کرد _ کی خدا من طالب تو بوده ام _ حال فهمیدم که ره گم کرده ام *** گر نبود گفتم تو بودی موخدم _ گر ولی جستم تو بودی مطلبم - گر که مؤمن گشته ام در دین رب _ از جمالش وجه تو کردم طلب ***گر ازل را خواستم کردم گمان _ مظهر تو هست ای خلاق جان

--- صفحه ۱۸۵ ---

اجازت ورود دادند چون در آن سنین عراق عرب خصوصاً کربلا و نجف مرکز فقهای شیعه و محلّ

درس و کتب سائل فقه و اصول تحصیل اجازه اجتهاد بود و مابین رؤوس مجتهدین مدرّسین که

مراجع احکام شرعیّه وافتاً شمرده میشدند حاج شیخ مرتضی الانصاری در مقامات علم و تقوی و عبادت نظیر نداشت وکلّ مجتهدین و عامّة شیعیان از وی اطاعت مینمودند و او بواسطه بعضی از علما مقامات و مطالب جمال ابهی را شنیده پی بعظمت آن برده اند

کلّ مقصودم تویی از ما سوئی _ یک نظر بر من بینداز ای خدا *** من نمیدانم خدایم در کجاست _ خود تو میدانی یکی بنده تورااست _
ای خدا بنمای راه خود سرا _ دردهای باطنم را ده شفا *** خود بفرمودی که هرکس یک قدم _ سوی من آید من آیم ده قدم
من تمام عمر خود بودم دوان _ در تمام راهت ای آرام جان *** بعد از این تو آیی بس وامانده ام _ از تمام درگه ای حق راندهام _
اندر آن شب بر برم دیار نی _ غیر چشمانم کسی بیدار نی *** چند مطلب داشتم در دل خفا _ جمله را کردم عریضه بر بها
که فرستم صبح اندر خدمتش _ که جوابی آیدم از حضرتش *** کردم استدعا که آیم در حضور _ عرضها دارم نمایم زین امور _
گریه بسیار بنمودم زسوز _ تا که آتش را رسانیدم بروز *** قبل از آنیکه برآید آفتاب _ گوش من آمد صدای دقّ باب _
کس فرستادم ببیند کیست او _ دشمناست این آمده یا دوست او *** دیدم آمد ناگهان آرام جان _ خادم الله مفخر خلق جهان _
گفت فرموده بها در ایزمان _ که برو در منزل شمس جهان *** گر که گشتی نا امید از هر کسی _ التجا آورده بر ما بسی _
آنچه دیشب گفته بشنیده ام _ گریه ها و زاریت را دیده ام *** آنمطلب که نوشتی در خفا _ جمله را فرمود گویم بر ملا _
یک بیک اظهار کرد او مطلبم _ عقل من حیران شد و بیخود شدم _ گفت اذنت داده ام امروز آیی _ هرچه میخواهی بگو فیروز آیی _
چون شنیدم گفت او را یک بیک _ بر دلم دیگر کجا مانده است شك *** صیحه از جان من آمد برون _ کای رفیقان بنگرید از قلب چون
میدهد بر ما خبر ابهای ما _ ای فدای تو بها جانهای ما *** آنعریضه که نوشتم دیشبش _ قبل از آنی که فرستم خدمتش _
هر کلام را جوابی دادهاست _ با وجود آنکه او نا خواندهاست *** جز خدا کی هست آن دانای ساز _ این خداوند است و سید چاره ساز گر
خدا نبود کجا دانسته من _ روش با خلاق خود گفتم سخن *** مظهر حق است بر اسم بها _ بنده خواند خویش را باشد خدا _
سر بجای پای بنهادم براه _ تا رسیدم خدمت آن پادشاه *** بر زمین افتادم ساجد شدم _ دامنش بگرفتم تائب شدم _
کای خدا بگذر زجرم غافلان _ بوده ام تا حال جزو کافران *** حال ایمانم ببخشا ای خدا _ که خداوندی ندارم جز بها
حضرت ابهی بفرمودی که من _ بندهام دیگر مگو زاین بیان سخن *** لذت عفو الهی بردهام - پی بر اسرار خدائی بردهام _
گر نبودی خلق تو بی مایه گان _ که دو حرفی گفتم از سر نهان *** لیک نتوان دم زدن با این انام _ پس سخن کوتاه سازم والسلام _
باز فرمودی مگو این حرفها _ گوشها پر گشتهاست از وهما *** تو بیان ربّ اعلی خوانده _ از بیناتش چه ها در برده

_ نوروز اینسال یکشنبه در پنجم شهر شعبان واقع شد

لذا بطرقی فقیهانه مدافعه از تعرضات متعصبین همی کرد و اطلاع شیخ از این امر بواسطه میرزا علیتقی مجتهد ساکن در کربلا شد که عالمی مسلم در مراتب علمیّه و مقامات عدالت و تقوی بود و از آقا سید محمد مجتهد اوصاف جمال ابهی را شنیده بتجسس و تفحص برخاست و مجملی از کیفیت واقعه چنین است که آقا سید محمد مذکور نوبتی بعزم زیارت کاظمین رفته در بغداد بخانه حاجی جعفر دولت آبادی وارد شد و حاجی با برادرش حاجی خلیل از تجار مشهور و متعصب در دین و مذهب ایرانی

عرض کردم خواندم الواحی که بود _ جز سفارش حق من یظهر نبود *** در تمام باب فرمود آن غفور _ که توقف نیست جایز در ظهور میکند من یظهر از بعدم ظهور _ من بشیرم تا کنید امرش قبول _ مدت شش ماه در دار السلام _ در جوار خویشتن دارم مقام بعد از آن فرمود آن پروردگار _ رفتن تو لازم آمد زین دیار *** گر نویسم شرح آنروز وداع _ خون روان گردد ز چشم ما سراع دور او گردیدم و با صد فسوس _ خاک پایش میزدم هر لحظه بوس *** الفرض با ناله و آه فغان _ دور گردیدم من از آن آستان جان زناز حبّ شه شد مشتعل _ فقد هجرانش که زد آتش بدل *** شعله شر در گشتم در زمن _ میزدم آتش بجان مرد وزن آدمم اندر کردند بی نظیر _ جمعی از آنجمله را کردم اسیر *** جمله را بستم کمند موی دوست _ تا فرستادم بسوی کوی دوست بعد از آن کرمانشاهان آدمم _ از غم هجران در افغان آدمم *** اندر آنجا بود آتشپان راه _ اصفهانی روسپاه و دل سپاه حاجی وسید محمد نام او _ مدتی کردیم باهم گفتگو _ برسیه دل خواندن و عظم چه سود *** بر صراط امر حق هرگز نبود این مسلم فریدم میدارد چرا _ اسم او جاری شود بر کله ها *** لعنت حق بر همان دجال کور _ کز حذر مخلوق را بنمود دور در همدانی با سر و جان آدمم _ خدمت احباب و یاران آدمم *** چند روزی در میان مرد وزن _ سر حق در پرده میگفتم سخن

بعضی از آندوستان آگه شدند _ عازم آت شهر و آندرگه شدند *** اندر آنجا خواب دیدم شاه را _ لطف فرمود این تك درگاه را
چند روزی در نراق افتاد بار _ بر کمال الدین فتادستم گذار *** دیدم آنهم همچو من دیوانهاست _ مست آنساقی و آن پیمانه است
باهم آهی از دل پر خون زدیم _ ز آب چشم خویش برجیحون زدیم ** غیر از آن در جاشب افتادم گذار _ جمعشان را کرده چون خود بیقرار
رفتم اندر شهر کاشان دو سه ماه _ بودند آنجا دوستان با وفا *** لیکن از سر خدا کلّ بی خبر - غیر ابراهیم آنصاحب نظر
در مدیح شاه ابهی گفته بود _ شعرهایی که کسی نشنفته بود *** بعد از آن خود عازم طهران شدم _ خود بیای خویش در زندان شدم
روز و شب را گریه میکردم مدام _ کای خدا عمر مرا میکن تمام *** شایدم هجران سرآید یا بها _ من نخواهم زندگی دور از شما
این وطن نبود بود سجن بعید _ آنوطن دارد که در کویت رسید *** من غریبم در دیار خویشتن _ یک نفر اینجا ندارم هم سخن
هیچکس از سر حق آگاه نیست _ بامن بیدل یکی همراه نیست *** شعرهای آتشین میگفتمی _ لیک پنهانی ز مردم خواندنی
گاهی از بغداد لوحی میرسید _ ایندل دیوانه از غم میدمید *** شب بدیدم خواب کانشاه آمده _ بر بساط بنده اش جالس شده

--- صفحه ۱۸۷ ---

ایرانی وساکن بغداد بودند و آقا سید محمد میرزا حسن گل گلاب را که بنام بابی مشهور و با یار
واغیار معاشر بود ملاقات نموده گفت چون این امر موجب اختلاف و مهمه فیما بین علما شده
میخواهم حقیقت واقع را بدانم و شبی در خلوت بنوعی که احدی مطلع نگردد بمحضر ایشان رسیده
مذاکره کنم مقصود را معروض دارید و شبی را بنوع مذکور معین فرمایند و میرزا حسن مطلب را
عرض نمود و شبی را مقرر فرمودند و در نیمه شب ساعت معینه میرزا حسن از پیش و عالم مذکور
عبا بر سر انداخته بیت مبارک وارد شد و میرزا حسن بیرون رفت و او همینکه بمحضر ابهی رسید
وسوالات چندی نموده جواب بشنید از شغف بشکفت و چنین گفت اشهد الله که آنچه در باره عقاند
و اعمال شما از معرضین شنیدم غیر آنرا مشاهده کردم حتی در ساعت اول خائف از این بودم که

چیزی بمن بخورانید و سحر نموده بایم کنید و حال استدعا دارم که چای و حلویات بیارند تا کامم شیرین کنم و مکرر اظهار تعجب و حیرت از مفتریات و اکاذیب مردم کرده از اوصاف و کمالات ابهی تمجید و تجلیل نمود و هنگام سحر با کمال خضوع و ارادت از بیت ابهی خارج شده بخانه برگشت و برادران دولت آبادی بانتظار وی بیدار بودند و مستفسر احوال شدند و او اظهار ما وقع نمود و آنان بنوع وحشت و تعجب پرسیدند که مثل شما عالم و سید متقی چگونه بانجانب وارد میشود و سید با صراحت بیان و اخلاص چنین گفت منم قبل از اینکه بخدمت ایشان برسم روایات موحشه بسیار شنیدم لکن الحال دانستم که دشمنانشان چنین مفتریات نشر دادند و اینک بشما میگویم آنچه شنیدید کذب و افترا بود و

من فرستادم بتو لوحی بدان _ حال رفت شیخ وارد رو بخوان *** صبح رفتم دیدم آن تویع زود _ از برای بنده درگاه بود از حسد دجال ها ره فرستاد _ لوح بنده بر کسی دیگر بداد *** خجلتش را باز نپسندیده ام _ خواب خود را از همه پوشیده ام يك سواد از لوح خود برداشتم _ اصل را در پیش او بگذاشتم *** ناگهان آمد جواد از کوی دوست _ شد معطر عالمی از بوی دوست صیحة از جان شنیدم کی جواد _ معن حق بر مردم این شهر باد *** یکنفر آدم درین ویرانه نیست _ یاد آنساقی و آن پیمانہ نیست الخ

--- صفحه ۱۸۸ ---

و تحقیقات مرا نیز میزان قرار ندهید بلکه خود فحص و مجاهده نمائید و آندو برادر متعصب بخود گفتند که سید مجتهد نیز بابی شد و او صباح روزی دیگر از بغداد خارج شده بکربلا و نجف عودت کرد و در مجلس درس شیخ حاضر شد و شیخ حسب تجلیلی که از سادات مینمود ویرا مقدم بر خود

نشاند و پس از ختم درس بین علما صحبت باینها بمیان آمد و بحسب تعصّب و توهم خود اموری ذکر نمودند شیخ گفت اعتمادی باین مسموعات نیست اگر شخص معتمدی بدانجا رفته تحقیقات کرده از مطالبشان یافته در اینجا اظهار میداشت گفتگو میکردم در آنحال عالم مذکور از شیخ پرسید که مرا چگونه شخصی میدانید شیخ گفت اشهد بالله عالم و عادل و معتمدید عالم مذکور آغاز سخن کرده گفت در همین سفرم ببغداد بخدمت ایشان رسیدم و قریب سه ساعت گفتگو کردم و از جمیع عقائد و مسائلمان مطلع گشتم قسم بجدّم رسول اللّٰه جز علم و کمال و دیانت و اخلاق روحانیان چیزی ندیدم اگر اجازه میدهید سوالات خود واجوبه ایشان را معروض دارم شیخ گفت بسیار خوب واقع شد بیان نمائید و همینکه عالم مذکور شروع بذکر مطالب نمود برخی از ملامهای حاضر تعصّب ورزیده پرخاش کرده کلماتی بنوع سوّ ادب با صوت مرتفع و لحن شدید گفت و شیخ از جای برخاست و بحال تعرّض از احوال و اخلاق آنان بیرون رفت و عالم مذکور اظهار داشت که من هنوز حکایت نکردم و مطالبشانرا نگفتم و شما بدین نوع سلوک کردید چگونه خواهد بود وقتی که مسائل و مطالبشانرا تقریر نمایم و میرزا علینقی مجتهد از اقوال سیّد مذکور پی تفحص و تجسس برآمد و ببغداد رفته در محضر ابهی حضور یافت و سوالات

آورده اند که ملا آقا مجتهد فاضل دربندی چون از بغداد برای زیارت کاظمین تنها و پیاده میرفت اندران که از لیرهای طلای دوخته بر کمر بندش مطع و برای ربودن در کمین بودند ویرا زخمهای بسیار با کارد وخنجر زده نقدیه هارا بردند و عابرین ویرا یافته بمستشفى بردند و بامر ناصرالدین شاه جراح برایش از طهران ببغداد رفت و او شهرت داد که بابیان باتنقام زمضادت و مقاومت هایش چنین عملی را مرتکب شدند چه او مانند سایر علمای عراق با ایشان مساعدت نکرده و مطالبشان را امضا و تصدیق ننمود

وكر سرى واكون ممنوعاً عن اظهار ما اعطانى الله من بدايع علمه وجواهر حكمته وشنونات قدرته ولكن مع كل ذلك ما احب ان اخبى من قام حرم الكبرى ويريد ان يدخل فى رفرف البقاء ويحب ان يطير فى سما هذا البدأ فى فجر القضا لذا اذكر لك بعض ما اكرمنى الله عما تطيقه النفوس وتحمله العقول لتلا يرفع وضواً المبغضين واعلام المنافقين ودر مقامى بوى چنين خطاب فرمودند اذا فانصف يا ايها العبد الذى ما رأيك فى الظاهر ولكن وجدنا حبك فى الباطن ثم اجعل محضرك بين يدي الله وانك ان لن تراه انه هو يراك وانك ان لن تعرفه انه هو يعرفك هل يقدر احد ان يفسر تلك الكلمات بدلائل متقنة وبراهين واضحة واشارات لائحة على قدر الذى يستريح قلب السائل ويسكن فؤاد المخاطب لا فوالذى نفسى بيده لن يقدر احد ان يشرب رشحاً منها الا من يدخل فى ظل هذه المدينة التى بنيت اركانها على جبال الياقوت المحمرة وجدارها من زبرجد الأحديّة وابوابها من الماس الصمدية و ترابها من طيب المكرمة وائى بسمعى سمعت عن واحد من علمانهم يقول لو يظهر كل تلك العلامات ويظهر قائم المأمول ويحكم بغير ما نزل فى القرآن فيما يكون بين ايدينا من الفروع لنكذبه

--- صفحه ۱۸۹ ---

وشبهات خودرا معروض داشته موقن ومؤمن گرديد وبنجف عودت نموده بملاقات شيخ رفت در آنحال شيخ مريض وبستری بوده چشمانش قوت بينائى نداشت واز ميرزا على اصغر مجتهد پرسيد كه اين كيست وميرزا علينقى اين بيت از مثنوى رومى را خواند ما طبيبانيم وشاگردان حق _ بحر قلزم دید مارا فانفلق وشيخ بنوع مطايبه گفت پس خوبست نبض مرا ببينيد وميرزا علينقى شعر ديگر خواند ن طبيبان طبيعى ديگرند _ كه بدل از راه نبضى پى برند آنگاه چنين گفت كه من ببغداد رفته حضور ايشان رسيدم وحجت بر من بالغ شد وهمينقدر عرض ميكنم كه تحقيق اين امر بر شما فرض است وشيخ گفت كه من نهايت آرزو دارم اگر فرصت يابم در مسائل توحيد واصول عقايد تحقيق وتدقيق نمايم وميرزا علينقى بنوع مزاح گفت چنين معلوم ومفهوم ميشود كه تا كنون

از مسائل توحید بیخبر مانده‌اید و بالجمله شیخ مرتضی از آنگاه ببعد هرکس در خصوص این امر سوآلی مینمود و یا سخنی در میان میامد چنین میگفت بغداد نزدیک است بروید تحقیق کنید و باقوال مردم اعتنا ننمائید و خود برای اعتمادی که بعالم مزبور داشت هرگز سخن مغایر و عمل مخالفی از او بروز نکرد و میرزا علینقی مجتهد و سید محمد مذکور گاهی بعضی از الواح و بیانات الهیه را بدو میرساندند و گرچه اقدامی نکردند ولی پیوسته اخمد نائره شورش و فتنه ملاهارا مینمودند و بدین طریق وبواسطه تذکرات جمعی ازین طائفة از طبقه علما و غیرهم که مقیم بلاد عراق بودند پیوسته ایرانیان آنحدود از مقیمین وزوآر با خبر از امر بدیع شده آنانکه طالب و متفحص بودند سوآلات عرض کرده جواب میگرفتند از آنجمله سید یوسف سه دهی اصفهانی از کربلا مکتوبی بمحضر ابهی نگاشته از کیفیت ظهور قائم و علاماتش پرسیده گفت هرکه این سوآلات را جواب گوید اعتراف خواهم نمود و عسکر صاحب از دوستان بمحضر مبارک رسیده و سوآلات را تقدیم داشت و جمال ابهی همان روز رساله جواهر الأسرار فی معارج الأسفار را صادر فرمود و برای وی فرستادند و آغاز رساله مذکوره چنین است :

هو العلی الاعلی

یا ایها السآلك فی سبیل العدل والناظر الی طلعة الفضل قد بلغ کتابك و عرفت سوآلك و سمعت

--- صفحه ۱۹۰ ---

لحنات قلبك فی سرادق فوآدك اذا قد رفعت سحب الأرادة لتمطر عليك من امطار الحكمة و لتأخذ عنك
كلما اخذت من قبل و تقلبك عن جهات الضدیه الی مكن الأحدیة و تصلك الی شریعة القدسیة لتشرب

منها وتستريح نفسك فيها ويسكن عطشك ويبرد فؤادك وتكون من الذين هم كانوا اليوم بنور الله لمهتدين ولو آتى فى تلك الأيام التى احاطتنى كلاب الأرض وسبع البلاد خفيت فى وكر سرى واكون ممنوعاً عن اظهار ما اعطانى الله من بدايع علمه وجواهر حكمته وشئوناته قدرته ولكن مع كل ذلك ما احب ان اخيب من قام حرم الكبرى ويريد ان يدخل فى رفرف البقا ويحب ان يطير فى سما هذا البدأ فى فجر القضاء لذا اذكر لك بعض ما اكرمنى الله عما تطيقه النفوس وتحمله العقول لئلا يرفع ضوضاء المبغضين واعلام المنافقين ودر مقامى بوى چنين فرمودند اذاً فاتصف يا ايها العبد الذى ما رأيناك فى الظاهر ولكن وجدنا حبك فى الباطن ثم اجعل محضرك بين يدي الله وانك ان لن تراه انه هو يراك وانك ان لن تعرفه انه هو يعرفك هل يقدر احد ان يفسر تلك الكلمات بدلائل متقنة وبراهين واضحة واشارات لائحة على قدر الذى يستريح قلب السائل ويسكن فؤاد المخاطب لا فوالذى نفسى بيده لن يقدر احد ان يشرب رشحاً منها الا من يدخل فى ظل هذه المدينة التى بُنيت اركانها على جبال الياقوت المحمرة وجدارها من زبرجد الأحديّة وابوابها من الماس الصمديّة وترابها عن طيب المكرمة وآتى بسمعى سمعت عن واحد من علمائهم يقول لو يظهر كل تلك العلامات ويظهر قائم المأمول ويحكم بغير ما نزل فى القرآن فيما يكون بين ايدينا من الفروع لنكذبه

--- صفحه ۱۹۱ ---

ونقتله وما نقر به ابدأ وامثال ذلك عما يقولون هوّلاً المكذبون بعد الذى قام القيامة ونفخ فى الصور وحشر كل من فى السموات والأرض والميزان نصبت والصراط وضعت والآيات نزلت والشمس اشرفت والنجوم طمست والنفوس بعثت والروح نفخت و الملائكة صفت والجنة ازلفت والنار سعرت

وقضى كل ذلك والى حينئذ ما عرف احد منهم كائهم فى عشوائهم ميّتون الا الذين هم آمنوا ورجعوا الى الله وكانوا اليوم فى رضوان القدس يحبرون وفى رضى الله يسلكون ودر آخر رساله چنين مسطوراست ولكن ما وجدنا الفرصة وما شهدنا المهلة من هذا المسافر الذى جا من عندكم وكان عجولاً فى الأمر وراكضاً فى الحكم لذا قد اختصرنا واكتفينا وما اتمنا ذكر الأسفار بتمامها وما ينبغى لها ويليق بها. الخ

كيفية انتحار آقا سيد اسماعيل زواره و برخی از وقایع مهمه در بغداد

میرزا ابراهیم خان تبریزی قونسول ایران مقیم در بغداد که بنوع مذکور اظهار محبت و اخلاص نسبت بجمال ابهى میکرد وفات نمود ودبیر الملك بر جای وی بر قرار گشت او نیز نسبت بهیکل مبارك بکمال تواضع سلوک و رفتار کرد ودر ایام کارگذاریش واقعه آقا سيد اسماعيل (ذبیح) زواره اتفاق افتاد و او از علماً ومحترمین واز مشاهیر بابیه بود وبعزم تشرف بمحضر ابهى وارد بغداد شد واز مشاهده احوال و آثار مبارکه حالت عشق وجذبه باو دست داد وغالباً ساکت ومتفکر ومتذکر بود وگهی میگريست و اشعار و بیانات عشقیه جذبیّه بسیار در فارسی نوشت ومتدرجاً خورد و خواب را بریده شبها سر بر آستان مبارك میگذاشت وچند یوم یوم قبل از طلوع آفتاب برخاسته درب بیت وکوچه با عمّامه سیادت

--- صفحه ۱۹۲ ---

سال شانزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۵ هجری قمری ۱۸۵۸ میلادی

سیادت جاروب کرد وخاشاک وغبار را برای آنکه تحت اقدام نماند بدجله ریخت ومدت چهل یوم بان حال باقی بود وبالأخره در هنگام ظهري بخارج بغداد در طریق کاظمین بکنار دجله عقب تکیه

یکتاش رفته در آنموقع که مردم ذهاب وایاب میکردند روی ببیت ابهی نشسته حلقوم خویش را با تیغ ببرید و خون در داخل دجله ریخت و در آنحال دو نفر زن بادیه نشین برای بردن آب بآنجا رسیدند و مذبوحی را مشاهده کرده صیحه بر کشیدند عمّال گمرک عثمانی که دیدند سیدی بدآنسو رفته برنگشت بشتافتند و جمعی مجتمع شدند هنوز رمق داشت و تیغ بر روی سینه اش بود و میخواست خود را بدجله اندازد ممانعت نمودند و از قاتل پرسیدند اشاره بتیغ روی سینه خود کرده فهماند که با دست خود این عمل را مرتکب شد پس او را بکناری برده ایرانیان را آگاه ساختند و او را بسرایه حکومت عثمانی و نیز بقونسولخانه بردند و همگی تحقیق نمودند معلوم شد که انتحار نمود پس جسدش را بکاظمین برده در تلّ احمد دفن کردند و جمال ابهی از اینواقعه بسیار متأثر شدند و بتلویح و اشاره فهماندند که اولی این بود بدانحال بماند و موجب تربیت روحانیّه و تقدیس انام شود ولی در بعضی از بیانات مبارکه در حقّ وی چنین مسطور است اّنه لسّطان الشّهدأ و محبوبهم و نیز حاجی حسن تبریزی که تحصیلات علمیّه نداشت بقوّه عشق و انجذاب تفاسیری بر کتاب مستطاب تفسیر احسن القصص نوشته تحقیقاتی نموده شور و وله بدیعی در حالت دوستان ایجاد کرد و هرکس حال او را مشاهده نموده کلماتش را شنید منقلب گشت و او قبلاً در کرمانشاه بمحضر ابهی رسید و نیز چند سفری ببغداد ذهاب وایاب کرد و در آن ایام چنان ساکت و ساکن بود که بعضی بنوع حیرت و تعجّب حالت او را در محضر مبارك

حاجی حسن تبریزی با حاجی علی عسکر که ضمن واقعات تبریز در بخش دوّم ذکرى از او نمودیم در سال دوّم اظهار امر حضرت نقطه اولی پی تحقیق بشیراز رفتند و چون ملاقات اعلی ممنوع و امر مفوض بجناب باب الباب بود و بواسطه حاجی میرسید علمی

استحضار از این احوال حاصل کردند هر دو فکر اسان رفته و در بشرویه بملاقات آنجانب رسیده مهتدی شدند و از آنگاه باهم بودند
وحاجی حسن بعد از واقعه شهادت کبری بقصد

--- صفحه ۱۹۳ ---

مبارک مذکور داشتند و جمال ابهی فرمودند که هنگام نطق و بیان حاجی میاید و در این ایام ندا بر
عظمت و وحدانیت جمال ابهی برکشید روزی قمه برکمر بسته در بیرون بیت بحضور مبارک
معروض داشت اذن بفرمائید تا بر جسر در مجمع انام امر الله را اظهار و ابلاغ نمایم و در جواب
وی بدین مضمون فرمودند ای حاجی قمه را از کمر باز کن که امر الهی باید در قلوب ظاهر و بروح
و ریحان الفأ شود قمه و شمشیر لازم نیست نتیجه ایمان بشمشیر این آخوندها هستند که بکلی از
عوامل الهیه بیخبر میباشند و جز اعراض و اعتراض بر حق ثمری ندارند همانا این امر مبارک باید
بنفحات اعمال مقدسه ظاهره و اخلاق روحانیه مرضیه ظاهر شود و نزاع و جدال و سیف ممنوع
است و دیگر واقعه ملا باقر بن امام جمعه قمشه بود او را پدرش

بقصد تجارت عازم بغداد گشت و حالات انجذاب و آثار غریبی در او بواسطه درک محضر ابهی حاصل شد و بعد از واقعه ذبیح زواره
او را امر بعودت وطن فرمودند همینکه بتبریز رسید از جهت شدت معرفتیش بنام این امر نتوانست زیست نماید و در قریب اطراف
مشغول بکسب گردید و یکی از اقربای متعصبش با او بنفاق اظهار وفاق کرده شبی ویرا در بستر خواب شهید نمود و جسدش را
مفقود و اموالش را تصرف کرد و آشنایان پی بواقعه برده قصد دستگیری قاتل داشتند و آنظالم بروسینه گریخته در آنمملکت بخواری
مرد وحاجی محمد باقر قزوینی با پسر خاله اش حاجی محمد باقر همدانی (نبیل متاخر) که در بغداد حجره بزازی داشتند نیز امر
بعودت ایران فرمودند نبیل زرنندی نوشت آندو مکرراً از حضور مبارک طلب برکت و ثروت میکردند هنگام حرکتشان ببنده فرمود
بایشان بگو غنای ظاهر بشما توجه خواهد کرد ولی در امتحان و خطر خواهید افتاد و کربلانی محمد باقر همدانی گفت پناه میبرم
بخدا از غنایی که برای عوامل روحانی من ضرر دارد اگر غنا میدهد و حفظ میفرماید عنایت نماید و الا فلا و لکن کربلانی محمد باقر

قزوینی گفت من دست بر نمیدارم تا معروفترین تجار ایران گُردم و آنوقت خواهید دید که در امر الله چه خدمت نمایان میکنم و چون بقزوین و تبریز رفت و بتجارت مشغول شد و ترقی کرد و باسلامبول سفر نموده و زمان راکده از اعظم تجار بشمار میرفت و حاجی محمد باقر همدانی نیز بتجارت رسید ولی همیشه حال او باعتدال بود تا هردویکه رفتند و چون حاجی قزوین را بعد از ورود جمال ابهی بادرنه ملاقات کردم او را معاشر با اشخاص آلوده بدنیا دیدم و بیثروتش مسرور بود و چون او را متذکر نمودم که میفرمایند و تکنونوا مع الذین قست قلوبهم عن ذکر الله اعتنای ننمود و چون مغرور شد طولی نکشید که برای آنکه پنبه بسیار خرید و قیمت آن تنزل فاحش کرد صد هزار تومان جای خالی و قرض حاصل کرد و بحضور مبارک عریضه و استدعا نمود در جواب وعده نصرت عنایت شد و در همان ایام پنبه ترقی کرد و حاجی ثروت وافر یافت در اینوقت چنان مغرور شد که این کلمه گفت امروز خدای محقق و مشهود این لیره ها است و این کلمه بسمع مبارک رسید فرمودند خدای او را از او گرفتیم و بواسطه غروری که در او پیدا شد چون از کلام مبارک خبر یافت طغیان عظیم نمود و در اندک زمانی بخصارت افتاد و مقروض و پریشان گشت و نزد احبای اظهار انابه نمود و عریضه اش بطراز عفو و

--- صفحه ۱۹۴ ---

پدرش برای تکمیل تحصیلات علمیّه دینیّه بنجف فرستاد و در آنجا بواسطه آقا محمد (نبیل اکبر) قانینی تصدیق باین امر نمود و ببغداد توجه کرده تشرّف بمحضر ابهی حاصل نمود و این در اوقاتی بود که آقا سید اسماعیل ذبیح و حاجی حسن مذکور در بغداد حال انجذاب داشتند و شخصی از علما و منسوبین حاجی کلباسی که باتفاق ملا باقر مذکور برای تکمیل تحصیل بنجف آمد و از شیخیّه بود و ملا باقر تبلیغ این امر باو نمود و او بکمال تعصب و عداوت قیام کرد در بغداد علی ملاّ الأشهاد باذکار سوّ و مفتریات پرداخت و ملا باقر هر قدر نصیحت نمود سودی نبخشید بلکه بر اقوال و اعمال سینّه اش بیفزود تا آنکه زمام اختیار از دست ملا باقر بدر رفت و عزم تنبیه و تأدیب او نمود و برخی از احباب گفت که من تاب استماع سب و لعن و یاوه گوئیهای او را ندارم و او را میزنم و لو اینکه خود هلاک شوم و احباب او را منع کرده گفتند که این نوع از اعمال ممنوع است ولی ملا باقر

بدون اطلاع احباب قمه بدست آورده در وسط روز در بازار هراج که مجمع عام بود با آن آخوند مصادف شد و باو گفت آنچه بتو گفتم بد مگو نشنیدی حال تورا بجزای اعمالت میرسانم آخوند بگریخت و فریاد و فغان همی کرد و ملا باقر با قمه آخته از عقبش شتافت و مردم از یمین و یسار دور شدن تا باخوند رسیده چند زخم زد و مردم اجتماع نموده ملا باقرا دستگیر کرده زدند و بسرایه حکومتی بردند و از آنجا ویرا بقونسولخانه ایران فرستادند و در آن اوقات دبیر مهم میرزا محمد خان لواسانی نوری که سابقه معرفت و اخلاص با جمال مبارک داشت مأمور اصلاح بعضی امور در بغداد بود آخوند کلباسی را با دو سوار بایران فرستادند و ملا باقر را نیز نظر بمصلحت حبس کرده آنگاه رها نمودند گفتند بایران برود و جمال ابهی نیز ویرا امر فرمودند که بایران رفته با شتاب تمام آخوند کلباسی را یافته از او عفو و غفران طلبیده گوید آنچه واقع شد خطأً شخص من بود مربوط بدستور این امر نیست و در همدان

عفو و بخشش مزین گردید و اما حاجی محمد باقر همدانی ثروت و برکت جسمانی یافته تا آخر الایام باعتدال در امر مبارک خادم و امین و صادق موافق بود

--- صفحه ۱۹۵ ---

و در همدان آخوند با وی تصادف نمود و بحکومت عرضحال گفته ملا باقرا دستگیر کردند و لوحی که در حین خروجش از عراق در حقیق صادر شد از جیبش درآوردند و در آنلوح اینمضمون بود قد فعلت ما فعلت و بنس ما فعلت و توبیخ و امر بتوبه و انابه بود و حاکم بعد از مطالعه تویق گفت چون

بأمر صاحب امر خطا کردی باید محبوس شوی وچندی اورا در حبس بداشت پس بوسائل
ووسائطی مابینشان اصلاح داد وملاً باقر مرخص شد ببغداد عودت نمود ولی دیگر جمال ابهی باو
اظهار عنایت نفرمودند زیرا که واقعه مذکوره سبب گفتگو وطغیان مبغضین بغداد گردید ودر سر
بفساد وتدمیم قیام کردند ودیگر آنکه سید حسین قتاد بیکی از زائران کربلا سخن نامناسبی گفت
وهمینکه خبر بسمع جمال ابهی رسید بسیار متأثر شدند وچون واقعه ذبیح موجب رعب معاندان
ودولتیان گردیده اندیشیدند که اینطائفه با نداشتن حکم مقاومت چنین جانفشانی میکنند واگر امر
بمقاومت یابند چه خواهند نمود وتولید هیجان در مبغضین کرد لذا امر ابهی بتفرق فوری احباً
صادر شد وجمعی از آنان که در دگه ومحل اشتغال خود بودند بمحض اینکه امر مبارك را شنیدند
دگه هارا باز گذاشته وآچه داشتند کالعدم پنداشته بدون تأمل لمحۀ از بغداد بیرون رفتند وآقا محمد
رضای شیرازی سابق الذکر چنین نوشت این بنده اگر چه دگانی نداشتم چون آقا عبد الرسول قمی
وبرادرش مشهدی حسین را دیدم که ترك دگان نموده عازم بیروت اند وحکایت کردند که امر مبارك
بخروج احباب ایران صادر شد وما عازمیم گفتم بروید که من هم رسیدم ورفتم عصای خودرا از
دگان آقا سید حسین قتاد برداشته خویش بیرون دروازه معظم

در بیستم محرم بموجب فرمان ناصر الدین شاه میرزا آقا خان صدر اعظم یزدی وپسرش نظام الملك ووزیر لشکر از مناصبشان معزول شدند
وشش وزارتخانه برای دولت ایران تنظیم یافت واز آنجمله میرزا سعید خان مؤتمن الملك وزیر امور خارجه شد ومیرزا محمد خان کشیکچی
باشی سپهسالار ووزیر جنگ ومیرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر مالیه گشت ومیرزا حسینخان (سپهسالار مشهور) وزیر مختار ایران در
دربار اسلامبول گردید

سال شانزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۵ هجری قمری ۱۸۵۹ میلادی

معظم بایشان رساندم و تا شهروان جمعی هم از عقب ملحق شدند و گفتند میرزا شکرالله خواهر زاده و پیشکار محمد خان دبیر مهم که برای انجام اموری از دولت ایران بدار السلام مأمور بود و بحضور مبارک اظهار اخلاص مینمود مشرف شده عرض نموده بود که امروز امر عجیبی در بازار بغداد مشاهده کردم بدگان هریک از دوستان شما رسیدم دگان را باز و بیصاحب دیدم جز دگان سید حسین که باز نبود او را در سر جسر دیدم سبب را پرسیدم گفت خبر صحیح در همانجا است که شما بانجا عازماید جمال مبارک فرمودند بلی امر نمودیم همه بروند لهذا همانقدر توقف را که مشغول بستن دگان شوند جائز ندانستند و سید حسین را مورد عتاب ساخته امر بخروج از دار السلام فرمودند هر قدر میرزا شکرالله شفاعت نمود که او را معاف دارند فرمودند لا تنفعه شفاعة الشافعين لهذا همانروز مرخص و عازم بصره شد و بمیرزا شکرالله فرمودند که دگان هارا محافظت و مواظبت کند که چیزی تلف نشود و بصاحبانش برسانند و آقا رسول و آقا محمد حسین قمی مذکور چون بقم وارد شدند برای هیجانی که در مردم ایران از جهت اراجیف منقوله نسبت ببابیان عراق بود علما

روزی جمال ابهی در بیرونی مشی میفرمودند و آقا محمد رضای اصفهانی از خانه حاجی میرزا هادی جواهری بمحضر مبارک آمد فرمودند از وضع آمدنشان معلوماست که خبر تازه باید داشته باشد معروض داشت ناصر الدین شاه میرزا آقا خان صدر اعظم را با حاجی علیخان حاجب الدوله گشت و اموالشانرا تصرف کرد و سپهسالار صدر اعظم شد فرمودند صدر اعظم شدن سپهسالار صحیح

است چه که با ما خلافی ننمود کشته شدن میرزا آقا خان صدر اعظم کذب است زیرا او مراعات وقت مینمود اگر چه نوشته ما باو رسید وخواند حال بتقصیر خود اقرار خواهد نمود اما حاجی علیخان البتّه باید ذلّت ها ببند واورا قهر الهی در رسد بعد چون خبر صحیح آمد همان بود که فرمودند منصوب شدن سپهسالار بصدارت و عزل میرزا آقا خان ونفی از طهران بیزد بود که بعد در آنجا با حسرت کبری رحلت کرد ودر اوائل ورود مبارک ببغداد بافتخار او لوحی صادر واز برای او فرستادند ودر جمیع ظلمهای وارده اورا شریک و سهمیم خواندند ودر اوّل آنلوح حمد و ثنای سلطان ظهور واقتدار امرش بود که ملوک ارض اورا از نفوذش نتوانند باز داشت وبعده در مناجات بیان سجن و مظلومیت خود فرموده اند که خدایا گردنی که بپرند و پرنیان پرورش دادی بر آن غلّ و زنجیر نهادند وقتی اینلوح مبارک باو رسید که عازم دیدن میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران بود و چون دیده

--- صفحه ۱۹۷ ---

علما شورش کردند و حکومت هردورا دستگیر نموده بطهران فرستاده در محبس مقید و مغلول ساختند و آقا محمد حسین پس از سه سال حبس در انبار وفات یافت و آقا رسول هفت سال محبوس بود ودر طول مدت حبس زندانیان را فریفته اخلاق خود نمود و بسال ۱۲۸۲ از حبس بیرون آمد . آغاز معاندت و مقاومت قونسول ایران و شیخ عبد الحسین با جمال ابهی میرزا بزرگخان قزوینی را دولت ایران قونسول بغداد معین نمود و قبل از ورودش در بغداد شهرت یافت که بابیان بغداد را دستگیر کرده بایران میفرستد و با عده نقیر باشی الی چهل نفر از فراشان و غلامان وارد بغداد شد و روزها سوار بر اسب با جمعیت ملتزمین از اینجانب و آنجانب بغداد میگذشت و اظهار قدرت و سطوت و نسبت باینطائفه ابراز بغض و عداوت میکرد و با شیخ عبد الحسین که همدستی و یگانگی داشتند بر دفع این طائفه همدست و همعهد شد و تدبیر نمودند که بدست مصطفی پاشا والی بغداد جمال ابهی را تسلیم دولت ناصر الدین شاه دهند و میرزا بزرگخان نزد والی رفته چنین بیان کرد

دیده که در لوح مبارك ابدأ نسبت بمنصب صدارتش خضوع و تعارفی نفرمودند بسیار متغیر شد با همان حالت بمجلس امام جمعه وارد میشود و لوح مبارك را بامام داده گله میکند که ببینید چه بمن نوشته اند و چه تقصیرها بر من وارد کرده اند امام جمعه لوح مبارك را خوانده میگوید که بسیار خوب نوشته اند چیزیکه محلّ ایراد باشد نمی بینم و حاجی علیخان چندی در طهران معزول و مخدول ماند و بعد از دادن چند هزار تومان تعارف و پیشکش بخرم آباد لرستان رفت و با اهل و عیال بخیال تاخت و تاز بانحدود تاخت چون بنای ظلم گذاشت رؤسای لرستان اتفاق نموده در روز روشن بر او هجوم آوردند خود او را گرفته محاسنش را سوزانیدند و موهای او را بخوردش دادند و مانند چهار پا او را با پالان و لجام سوار شده تمسخر می نمودند تا آنکه او را از طهران خواسته یوم ورودش بطهران باهمان هیئت که از دست لرها بیرون آمده بود مردم تماشای او میرفتند و برای تمسخر شعرها میخواندند از جمله مقال میگفتند خوش رسیدی با جزای ظلم ای کبر و غل هرکه کاری بد کند اینش سزا اینش عمل در خانه خود او محبوس و خانه نشینش کردند ده نفر سرباز در خانه اش چاتمه زدند و هر روز او را بدگویی و جریمه مینمودند تا از غصه بارتعاش بدن و تب دق مبتلا شد و نوعی منفور بود که حتی خدام و اهل عیال از دوری میجستند هرچند او پس از همه ظالمین طهران اخذ شد ولی فصاحت دولتی که بر او وارد بر احدی نه همچنین کلاتر طهران با آنکه حرمش بسیار محبت بجناب قره العین داشت،

* روز دوشنبه ۱۶ شعبان تحویل بحمل واقع شد

میرزا بزرگان کارپرداز سابق ارزنة الروم بکار پردازی اول منصوب ایندولت؛ مامور اقامت بغداد گردید .
(مرآت البلدان ناصری) - ضمن واقعات سال ۱۲۷۶ .

--- صفحه ۱۹۸ ---

کرد که چند تن اتباع ما از ایران گریخته ببغداد آمده اقامت جستند اجازت دهید که آنان را قبض کرده بفرستیم و پاشا مرد نیک نفس بود و بواسطه عبدالله پاشا چنانکه مینگاریم از مقامات جمال

ابهی ونیز از اغراض قونسول و شیخ عبدالحسین آگاهی یافت و مقصود وی را بفراست فهمیده جواب چنین گفت باکی نیست اجازه دارید و آنان را دستگیر کنید قونسول گفت منظورم اعانت و مساعدت شماست چه که ما بيمدد شما اجراً اينمقصود نتوانيم والی گفت عجباً این گریخته گان کیستند که شما با همه قدرت و سطوت اقتدار اخذ ایشانرا ندارید قونسول ذکر جمال ابهی و اینطائفه نمود والی با تعجب و حیرت بدو نگریسته گفت کسانیکه جمیع فحول علماً و فضلاً و ادبا و اعظم بغداد شهادت بر علو مقام و کمال و تقوایشان میدهند و سبب مفخرت ایران و ایرانیانند شما گریخته میخوانید و میخواهید باعانت ما دست تعدی بایشان دراز نمائید قونسول گفت برای این است که اینطائفه هم با دین ما و هم با دین شما مخالفند والی بنوع تعرض گفت از اینکلام شما معلوم میشود که دین ما و شما باهم مغایر است و دیگر از این صحبت ها نکنید و میرزا بزرگخان برخاسته خائباً خاسراً بیرون آمد و با شیخ مذکور بحیل و اقدامات معاندت و مقاومت پرداختند و مکاتیب مملوه از مفتریات بطهران همی نگاشتند و نزد ایرانیان مقیم عراق حکایات و روایات مهیبه نشر دادند و شیخ عبد الحسین در مجلسی چنین گفت که در عالم روياً دیدم با ناصرالدین شاه در تحت قبه قرار دارم و در بالا محادی سر شاه لوحی معلق که خطش انگلیسی عبارتش آیه الكرسیاست و مشهود بود که بابیان آنرا نوشته آویزان کردهاند و همینکه چشم شاه بلوح افتاد بمن گفت این عمل بابیان است و عنقریب با همین شمشیر که بر کمر بسته ام تمامت آنانرا از میان بر میدارم چنانکه دیاری

محبت جناب قرّة العین داشت و خود او با جمال قدم چندان عداوتی نداشت ولی چون باذیت احبّالله برخواست در ایام قحطی که مردم درك سلطانی را سنگباران کردند سلطان ایران آن فساد را باغواى کلانتر دانست لذا حکم کرد که در میدان ارك بطنابش

انداختند وریسمان بپایش بستند ودر بازار با نهایت ذلت کشیدند و تا سه روز پای قابوق انداختند ولی باهل وبنیش ذلتی وارد نشد
(نبیل زرندی)

--- صفحه ۱۹۹ ---

سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۶ هجری قمری ۱۸۵۹ میلادی

دیاری از این طائفه در هیچ دیاری باقی نماند و بعد از آن روّیای دیگری بدینطریق جعل نموده منتشر ساخت که دیدم در مابین خانقین و بغداد یکی از بابیان بغداد در حالیکه سواره با جمعی عازم طهران خودرا بمن رساند و شیشه پر از خون که در دست داشت بر سر ورو ولباسم پاشید و این روّیها از خوابهای صادقه است و تعبیرش اینکه بعد از مساعی من که منتهی بقلع و قمع اینطائفه میگردد مورد الطاف و عنایات سلطانی واقع شوم و شاه مرا بطهران میطلبند و در بین طریق بدست اینطائفه کشته میشوم و این سبب شود که دولت و ملت ایران بحمیمیت و غیرت آمده بیخ و بنیاد اینطائفه را کنده منهدم مینمایند و یکی از محرمان شیخ که بطمع علم کثیر ذهاب و ایاب بمحضر ابهی مینمود و روّیهای مذکور و کلماتش را معروض داشت فرمودند اما روّیای اوّلی که آیه الکرسی را بخط انگلیسی بالای سر سلطان ایران منصوب دید تعبیرش اینست که این امر بدیع همان امر رسول الله است و کلامش همان کلام قرآن منتهی اینست که صورت الفاظ تغییر یافت و اما روّیای ثانیه این را بداند که ما احبای خودرا قبلاً نهی نمودیم که متعرض او نشوند و او را بخدا واگذارند و نه او را بطهران میطلبند و نه بدست بابیان کشته میشود و کذبش البته بر همه معلوم میگردد و آنشخص نزد شیخ رفته نصیحت و نهی و توبیخ نموده گفت اولی اینست که یکبار با ایشان

ملاقات و گفتگو نمائی اگر حق است معارضه نکنی و اگر باطل است از روی بصیرت حکم جاری کنید شیخ گفت میترسم از اینکه ایشان برای محاجه حاضر نشوند آنشخص از جای برخاسته گفت حاضر کردن ایشان را من در عهده میگیرم و اگر بمنزل ایشان نمائید قرار در منزل خودم میدهم و شیخ با حضور جمعی قبول نمود و واقعه بمحضر ابهی معروض گردید فرمودند این فکر صواب است و همین آن اورا خبر کنید چه در چنین امر خیر تأخیر

حاجی میرزا حسن گل گلاب شیرازی مقیم کاظمین باتفاق شاهزاده خانم عمه ناصر الدین شاه بطهران رفت و یا بغداد مراسله داشت و برخی از مکاتیبش بدست ملا آقا مجتهد دربندی مقیم طهران رسید او مکاتیب را بناصرالدین شاه ارائه کرده بصدد فتنه و افساد بر آمد و شاهزاده خانم سعی و کوشش بسیار نمود تا حاجی را از خطر نجات داد

--- صفحه ۲۰۰ ---

تأخیر جائز نه و من از امروز تا ده روز مهیا هستم هر وقتی را معین کنید خبر دهید تا در وقت موعود حاضر شوم و مجال عذری برای شیخ نماند و همینکه کلام مبارک را بشیخ رساندند بیم نموده بعذرهای مختلف متعذر گشت و این حکایت نزد اشراف و تجار ایرانی ساکن کاظمین و بغداد بواسطه همان شخص شیوع یافت و مدتی نقل مجالس بود و حرمت شیخ چنان از میان رفت که ایامی طویل از کاظمین ببغداد نمی گذشت و معذک با میرزا بزرگخان و همدستانشان بدسیسه و تهیه فساد مشغول گشت و در لوحی مفصل که در آن ایام از قلم ابهی صادر شده و قصص انبیا و بلایا وارده برایشان از تعرّضات علما و فقهای عصر و نیز ظلم و تعدّیات پیشوایان دین را نسبت بحضرت ربّ اعلی بیان نموده اند احوال و اعمال شیخ عبدالحسین و امثالش و نیز مساوی افعال ناصرالدین

شاه وميرزا بزرگخان را چنین ذکر فرمودند: ¹⁵ " ومنهُم الذى سمى بالعبد لهذا الأسم الذى انشعب عنه بحور الأسماء ويشهد بذلك اهل سرادق البقا ومن ورائهم هذا العلم الدرى المكنون وهذا هو الذى يقر الشيطان عن كفره واحترق من ناره اكباد الذين هم انقطعوا الى الله وكانوا على ربهم متوكلين وما آمن بالله طرفة عين وهذا هو الذى وسوس الشيطان فى نفسه حتى اغفله عن ذكر ربه واخرجه عن جوار قدس محبوب وهذا هو الذى علم القابيل بأن يقتل اخاه وكان من الذى استكبر فى اول الأمر على الله المهيمن القيوم وما من كفر وما من ظلم ولا من فسق إلا وقد بدأ من هذا الشقى وسيعود كل ذلك اليه ان انتم بفراصة الله تتفرسون اذاً يسيرون اليه ملائكة الفردوس فى ملاً الأعلى باناملهم ويخبرون بعضهم بعضاً بان هذا هو الذى استكبر على الله فى ازل الأزال واعترض على النبیین والمرسلين فاعرفوه ثم العنوه ان انتم تعرفون ولهذا جعله الله خادماً لحروفات نفسه رغباً لأنفه

--- صفحه ٢٠١ ---

لأنفه بحيث يعمر جدار الذى كان منسوباً اليهم وافتى عليهم وبذلك يفتخر ولا يشعر وكذلك اخذ الله الذينهم كانوا بجناحى الهوى فى هذا الهواً يطرون قل اف لك يا خنزير بما اكتسبت يداك بحيث اجريت سيف نفسك على وجه الله واستكبرت على الله المهيمن العزيز القدير وفى ظنك انك تخدم آل الله بتمامهم وما تدرى ذنبك الذى ارتكبت فى الحياة الباطلة ولا يعادله شى فى السموات والأرض ولا كل ما كان وكل ما يكون وتحسب بانك تعمّر عماراتهم وتبنى اساسها لا فوالذى نفسى بيده ما عمّرت بل خرّبت اساس البيت وهدمت اركانها وعمت آثارها ويشهد بذلك لسان الغيب فى جبروت

¹⁵ - سورة النصح - مائده آسمانى جلد 4- صص. 135- 136

العز ولكن الناس هم لا يشهدون وانت الذي افتيت على صاحب البيت واصلها وما استحيت عن الله ربك ورب كلشي وتحسب بانك تعمرها وهذا بغى من نفسك الخبيثة على الله العزيز المحبوب فاسئلوا منه يا ملا الأرض اما تقولون بان الله يفي في كتابه الحق ان لا تأخذوا اموال الناس بالباطل ثم عن اوامره لا تستنكفون وكيف تأخذ اموال الناس بالباطل عن الذي بغى على الله وكان ظلمه اظهر من الشمس في وسط السماء ثم بها هذه البيوت تعمرون وتشهد حينئذ بان صاحب البيت برئ منكم ومن اعمالكم ويلعنكم بما اكتسبت لِمَ انتم في اسرار الأمر لا تتفكرون وسمعنا بان هذا الملعون يفتخر في المجالس باستكباره على الله قل قد افتخر رجال من قبلك وكل حينئذ في النار يستصرخون ولن يجدون لأنفسهم من معين ولا ناصر وكلما يستغيثون بما العذب لا يغاثون إلا بنعمة الله التي يعذب فيه المشركون قل فوالله يا ايها المشرك بالله والمعرض عن آياته والكافر بنعمانه اهل دركات السفلى من نار نفسك يفرّون ويستعاذون بالله منك ومن شركك

--- صفحه ٢٠٢ ---

ومن شركك وفي كل حين عليك وعلى من اتبعك يلعنون قل اما نهاكم الله عن التوجه الى الذينهم ظلموا وكفروا بقوله الحق لا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار فبأى برهان انتم تفتخرون بهذا الظالم الفاجر الذي يرتكب في نفسه كل ما نهى الله عنه ويضيع كل ما امر به كما انتم من اعماله تشهدون ومعذك انتم تستقربون اليه وتعظمونه وتوقرونه وتمدحونه في مجالسكم وتعينونه في امره ثم اليه في اموركم تتوجهون وهذا سر ما نزل من قبل على محمد العربي من كلمات عز محفوظ ولكل جهة هو موليا والخبيثات للخبيثين وهذا هو الخبيث الذي تقرب بالجبت وآمن بالطاغوت وكفر بالله وكان من الذينهم كانوا على ربهم يستكبرون وهؤلاء لا يلتفتون على ما فعلوا وظلموا في

أيام الله ويكفرون ويلعنون الذينهم ظلموا و اعرضوا من قبل ولا يدرون ما يقولون وما يلعنون إلا على انفسهم ويكذبهم اقوالهم كلما اكتسبت ايديهم وهؤلاء الذين كفروا بالله بعدما عرفوه من قبل كما كانوا اليوم ان يكفرون . " ولوحى ديكر خطاب بشيخ عبدالحسين در توبيخ از عدم حضورش برای ملاقات صادر فرمودند: ¹⁶ " هو هذا نزل لشيخ عبدالحسين ان يا حسين تزور الحسين وتقتل الحسين يا ايها الغافل المرتاب انا اردنا حضورك فى العراق وجعلنا الاختيار بيدك فى اى محل تريد لتحضر ونظهر لك البرهان انك قبلت واذا جا الميقات هبت الأرياح انك فررت يا ايها الذباب اتينا بيتاً قرر فيه الأجماع وما وجدناك يا ايها المشرك بالله مرسل الآيات لما رأيت عجز نفسك اعتذرت ياايها المغار ما اردنا لقائك إلا لئتم حجة الله عليك وعلى من حولك لعل تسكن نار البغض فى صدرك وصدور الذين كفروا برب الأرباب انك اعرضت عن لقائى بعد الذى يشتاقيه

--- صفحه ۲۰۳ ---

يشتاقيه اهل الفردوس سوف تبكى وتنوح ولا تجد لنفسك من مناص ان اصبر حتى يأتيك الله بقهر من عنده سوف تأخذك نفحات العذاب وترجعك الى النيران قد اتى الرحمن فى ظلل البيان والملك لله المقتدر القهار قد اخذ السكر سكان بريّة النفس والهوى والمخلصون اقبلوا الى مطلع الوحي بروح وريحان قد جأفصل الخطاب والمشركون ليس لهم إلا الجحيم انها لبئس القرار لا يمنعا البلاء عن ذكر مالك الأسماء ادعوا الناس بما امرت ولا يمنعى اعراض من على الأرض ولا سطوة كل متكبر جبار قد جعل الله البلايا كنسانم الربيع لهذه السدرة التى ارتفعت بالحق وتنطق كل ورقة منها السلطنة لله

¹⁶ - مائده آسمانى جلد 4- صص. 137- 136

المقتدر المختار وسوف يأتيك الموت وترى قهر ربك يا أيها المعرض عن الذي به اتى الوعد ونادى
المناد.

واقعات واحوال آقا محمد قاینی در عراق

آقا محمد (نبیل اکبر) فاضل قاینی که علوم ادبیه و مقدماتیه را در مشهد تمام کرده علوم عقلیه و عرفانیه را در سبزوار نزد حاجی ملا هادی حکیم شهیر بپایان رساند علوم فقه و اصول و غیرهما را در نجف نزد حاج شیخ مرتضی الأنصاری و غیره از ارکان مجتهدین خاتمه داد و شیخ مذکور و شش تن دیگر از فحول علما برای او اجازه اجتهاد نوشتند و شیخ عبدالحسین که نزد وی در طهران ایامی چند تحصیل علوم عقلیه کرده از افکار و عقائدش اندک اطلاعی داشت و جمعی از علمای دیگر نیز او را بابی دانسته و برخی حکمی و صوفی میخواندند و از مرادده اش با اینطائفه در کربلا و بغداد و کاظمین خبر داشتند و بشیخ مرتضی و غیره اعتراض کرده گفتند این فاضل نابغ و متبحر بالغ چون ببلاد ایران خصوصاً بوطن خود عودت نماید با وجود چنین صورت اجازه شکی درین نیست که جمعی غفیر از مردم را بابی نماید و معاونت بر اثم و ضلال ممنوع و محرم میباشد

--- صفحه ۲۰۴ ---

سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۶ هجری قمری ۱۸۶۰ میلادی

و شیخ جواب گفت که اینمرد عالم بارع در استجماع شرائط اجتهاد نقیصتی ندارد و ما را بر قلوب و وجدان مردم راهی نیست متکلف بظاهریم و حکمی بر خلاف عدل و انصاف نتوانیم داد و آقا محمد لاجرم مظفراً منصوراً عزم مراجعت بایران نمود و شیخ مرتضی ویرا تا وادی السلام بدرقه کرد و او

چون ببغداد وارد شد نوبتی با کمال تحفظ و احتیاط از شیخ عبدالحسین و جاسوسانش خود را ببیت ابهی بقصد زیارت رساند و تشرّف بحضور حاصل نمود و جمال ابهی بنوع مطایبه قریب باین مضمون بدو فرمودند که مثل شما شخصی مجتهد ذیمقام و مرجع احکام و ملاذ انام چگونه بملاقات ما که مطرود دولت و مردود ملت و منفی از مملکتیم و معاشرت باما موجب اّتهام و بدنامیاست آمدید و حفظ و اعتبار خود ننمودید آنگاه برخی از خدام را دستور پذیرائی و مهمانداری از او در قسمت بیرونی خانه دادند سپس با ملاً صادق مقدّس در آنجا تصادف کرده از ملاقات و مصاحبه با او مسرور گشت و در آن حال جمال ابهی با بعضی از شاهزادگان محترم ایران که متوقف در عراق بودند وارد شدند و ملاً صادق با کمال خشوع و رکوع آورد و جمال ابهی با هردو مقداری مکالمه و تفقّد فرموده باتّفاق هم‌هان رفتند و آقا محمّد که مؤمن بیبیا بود و هنوز از اسرار و رموز ابداع ابهی خبر نداشت از فرط خضوع مقدّس اظهار حیرت و تعجّب نمود و مقدّس اشارهی بعظمت مقام مبارک نموده در حق وی بعبارت عربی چنین دعا نمود نسل اللّٰه ان یکشف لك الغطاء واجزل فی العطاء و افاض علی جنابك بالموهبة الكبرى و آقا محمّد از آنهنگام بنظر تفرّس و تفحص در احوال و اقوال ابهی نگریست و عصر روزی در بیت مبارک که مجمع احباب بود مقداری تحقیقات علمیّه بر زبان راند ولی از امواج بحر بیان و عرفان ابهی بی اختیار خود را خاشع و خاضع مشاهده نمود و سپس شبی در محفل احباب بخانه حاجی عبدالمجید شیرازی تحقیقات بدیعه الهیّه را از لسان ابهی راجع باسرار و رموز خلقت شنیده متنّبّه و ملتفت گردید و شیخ عبدالحسین از احوالش مطلع شده بعلماً خراسان نگاشت که از او در حذر باشند و علمائیکه در عراق

--- صفحه ۲۰۵ ---

This page is Missing

--- صفحه ۲۰۶ ---

فتنه در سنگسر و شهیرزاد

مجتهد سنگسر شکایت بحاکم سمنان نوشت و تحریک کرد تا مأمورین حکومتی را فرستاد و آقا سید محمد رضا و پسر برادرش آقا سید محمد باقر بن آقا سید احمد شهید در قلعه طبرسی را در شهیرزاد دستگیر کرده بازوان به پشت بسته با جور و جفای بسیار بسنگسر کشیدند و مردم قصبه از ضرب و ملامت و اذیت آنچه توانستند برایشان وارد آوردند و مأمورین در آنجا خواهر آقا سید محمد رضا زوجه آقا سید ابراهیم شهید در قلعه مذکوره را با پسرش آقا سید زین العابدین و با پسر عمویشان آقا سید حسن و نیز جبار بابی و آدینه محمد را گرفتار نمودند و توهین و اذیت کردند آنگاه مظلومه مذکوره را رها نمودند و شش تن مذکور را بازوان بسته پیاده بسمنان کشیدند و در محبس وقید نهادند و مدت سه ماه بنوعی که در بخش سابق ضمن احوالشان آوردیم محبوس بداشتند آنگاه رها کردند .

شمة از عظمت و نفوذ جمال ابھی در بغداد نزد عظمای دولت و ملت

دو تن از اعظم ایرانیان که محترم نزد عموم اهالی و بغایت متمول بود کمال عقیدت و اخلاص نزد جمال ابهی یافتند نخست حاجی هاشم عطار سابق الذکر از علما و فضیلا بیان بود و چنانکه نگاشتیم از ابتدای ورود موكب مبارك ببغداد در هر هفته روزی را برای تشرّف بفیض حضور تخصیص داد و در ایام هجرت جمال ابهی بکردستان نیز بهمین منوال سلوک کرده هفته یکروز ببیت مبارك وارد شده بملاقات غصن اعظم و آقا میرزا موسی کلیم فائز گشت و بعد از عودت مبارك تا در این ایام که شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگخان همت بر قطع مراوده ایرانیان گذاشتند بوسائل متنوعه منع و تهدید نمودند پیوسته بنوع مذکور عمل کرد و با اینکه جمال ابهی بمنازل مردم بغداد غالباً نمیرفتند چندان اصرار و التماس نمود که روزی از بیت مبارك که واقع در جانب غربی بغداد بود بسمت شرقی تا منزلش رفتند و در آنروز محفلی عظیم و جشنی مجلل برپا بود چنانکه اهالی بغداد

--- صفحه ۲۰۷ ---

بغداد گفتند ضیافتی بدانگونه در بغداد مشاهده نشد و حاجی که در سنّ کهنوت و بغایت معظم و موقر بود بنفسه مباشرت بخدمت نمود و حتی آوازه آن جشن بسمع سلطان عثمانی و ایران رسید و حاجی در آن مجلس اظهار داشت که دیگر آرزویی در دلم نماند و احساس میکنم که هنگام رحلتم نزدیک شد و وصیتنامه نوشتم و امورم را بید جمال ابهی تفویض کردم و احدی را بجز ایشان حق مداخله در اموال نیست هر نوع که خواهند عمل نمایند و بعلاوه وصیتنامه جمعی را شاهد گرفت و بعد از آن مدتی نگذشت و حاجی بجهان باقی شتافت و اولادی صغیر داشت و دامادهایش با مفسدین همدست شده و وصیتنامه را کتمان نمودند و بدسائسی متمسک شده مال و منالش را بردند در آنحال برخی از

اشراف از اخلاص کیشان جمال ابهی معروض داشتند که احتیاج بوصیتنامه نیست و تجار محترمین بلد شهادت میدهند که حاجی جمیع اموالش را بشما واگذاشت چرا توجه نمیفرمائید که در امور خیریه صرف نمائید فرمودند آنچه تعلق بمن داشت وجود حاجی بود و اما این احوال و ائصال لائق همان نفوسی است که در طلبش رنج میبرند ولی تعدی معاندین بمقامی رسید که زوجه محترمه حاجی بمحضر مبارک آمده شکایت نمود که اولاد صغارم اینک بکلی بی بهره از مال پدر شده مستحق عطفند لاجرم جمال ابهی بعضی از دامادها و غیرهم را احضار فرموده دستور عدل و انصاف دادند بنوعی که آنان نیز راضی شدند آنچه اراده مبارک باشد معمول دارند و جمال ابهی مقداری از مال و منال حاجی را امر فرمود برای صغار تخصیص داده بمادرشان سپردند و امینی را معین نمودند که اموال را بمعامله انداخته چندی از فائده را باتان بدهند و ما بقی با عین اموال محفوظ ماند تا موقعی که صغار بحد رشد برسند دوّم حاجی میرزا هادی جواهری بود که با همه ثروت و عزّت از سوّ اعمال پسرش سالها بهیچ وسیله جلوگیری نتوانست و عاقبت بمحضر ابهی رسیدند و محبت ایشان در قلب پسر جایگیر شده بنصائح مبارکه تقلیب گشته دست از تمامت اعمال ناشایسته بشست و حاجی نیز عقیدت

--- صفحه ۲۰۸ ---

عقیدت حاصل نموده و بصدد تهیّه جشن ضیافتی مانند حاجی هاشم شده آرزوی خود را بمحضر ابهی معروض داشت ولی قبول نفرمودند و او نیز وصیتنامه بنام مبارک نوشته نزد خاص و عام تقریر کرد که اختیار اموالش با جمال ابهی است و چون وفات نمود دخترهایش در همان حین تمامت جواهرات را بردند و بعد از انقضای ایام تعزیت معلوم شد که دخترها از نقود و افره موجود

چیزی برجای نگذاشتند و مابین ورثه گفتگو و مباحثه بسیار شد و جمال ابهی اعتنائی نفرمودند و بالأخره یکی از دامادهای حاجی که سیدی پاکدل بود بمحضر مبارک وارد شد گریه کنان التجا نموده گفت اگر توجّه نفرمائید قتل واقع شده و دامن شمارا خواهم گرفت لاجرم جمال ابهی غصن اعظم و آقا میرزا کلیم را فرستادند و نوعی تنظیم تقسیم ترکه حاجی را نمودند که موجب رضاً همه وراثت واقع شد و جمیع ادا شکر نموده معروض داشتند که سی هزار تومان عشر اموال است بهره که امر فرمائید تسلیم کنیم و جمال ابهی تمامت مبلغ مذکور را بمیرزا موسی فرزند حاجی مزبور بخشیدند تا از خواهران خود راضی گردد و دیگر ملاً علی مروان نام ازاکراد در سلیمانیه بشرف اخلاص عقیدت نسبت بجمال ابهی رسید و بعد از مدتی دستش از متاع دنیوی خالی شد و بقصد زیارت هیکل مبارک ببغداد آمد او را امر باشتغال داده فرمودند که هر شغلی را با کمال اطمینان اختیار کنی خداوند تورا تأیید مینماید لذا گمرک بغداد را که در مزایده گذاشته بودند مبلغی زیاد نموده اجاره کرد چون کفیل از او خواستند جمال ابهی را نام برد و حکومت بغداد چون صداقت ولیاقت او را مشاهده کرد گمرک را بلا کفیل بدو داد و دیگران مبلغی زیادتر میدادند قبول نکرد و ملاً علی مروان در مدّت سه ماه مال الأجاره یکسال را بحکومت داد و گمرک بغداد سالها در دست وی برقرار ماند و ثروت و آفری تحصیل کرد و روز بروز در محبت و اخلاص بجمال ابهی ثابت تر شد و هرکه اظهار انتساب بهیکل مبارک میکرد در گمرک از او مراعات مینمود و بر ضرر خویش راضی میشد و اکثر تجار و زوآر شیعه ایرانی حال ویرا دانستند و بنفاق اظهار اخلاص مینمودند

--- صفحه ۲۰۹ ---

مینمودند و او مساعدت میکرد برخی از دوستان بوی گفتند که اظهارات این مردم را اعتباری نیست و برای استخلاص از مقررات گمرک میباشد در جواب خندید و گفت یکاش همه بنفاق اظهار وفاق کنند تا من اموال خود را بایشان رایگان دهم زیرا که مال را مقامی نیست و ادعا دارم که جانم را نیز در طریق اخلاص محبوبم نثار نمایم و بداین طریق ایام عمر را بخدمات مخلصانه پایان رساند دیگر عبدالله پاشا از اکراد در سلیمانیه بمحضر ابهی رسیده عقیدت و اخلاص حاصل نمود و از آثار امام ربّانی کتابی داشت که نزدش بغایت عزیز و گرامی بود و چون رساله سلوک فارسی سابق الذکر را در بغداد نزد غصن اعظم دیده مطالعه کرد مکرراً چنین میگفت از وقتی که رساله مذکور را ملاحظه نمودم دیگر اعتنائی با آثار دیگران ندارم و سطری از این رساله را با تمامت آثار امام ربّانی مبادله نمیکم و بمحضر مبارک پیوسته مراوده میکرد و با مصطفی پاشای مذکور بستگی داشت و او مردی پیر و از رجال بزرگ دولت عثمانی و از مقربین نزد سلطان عبدالمجید خان و مشیر مابین بود و رضا پاشا از رجال آندولت که با وی رقابت و عداوت میورزید و بدینرو از مشاغل دولتی منعزل شد بوساطتی در ما بین سلطانی موظف و بمقام خویش منصوب گردید و نخست مصطفی پاشا را بایالت بغداد مأمور کرد و بعداً احمد پاشا را مشیر عسکریه بغداد نموده دستور داد که شهادتنامه ترتیب کرده ویرا مقصر ساخته باسلامبول ابلاغ نماید تا برجای وی والی بغداد شده و هم مشیر عسکر باشد و احمد پاشا در بغداد در قلیل مدتی برای حمایت رضا پاشا از او نفوذ کامل حاصل کرد و صورت استشهاد بامضای جمعی از بزرگان دالّ بر اینکه مصطفی پاشا رشوت گرفته ضرر بدولت متبوعه خود رسانید تنظیم نموده باسلامبول فرستاد و رضا پاشا فوراً امر داد که مصطفی پاشا معزول و در خانهاش محبوس باشد تا در امورش رسیدگی شود و احمد پاشا در جای

وی والی وهم مشیراست لاجرم احمد پاشا والی را در خانه اش توقیف کرده سپاهیان در اطراف خانه گماشت که احدی در

--- صفحه ۲۱۰ ---

سال هیجدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۷ هجری قمری ۱۸۶۰ میلادی

در آنجا آمد شد ننماید و عبدالله پاشا از اینواقعه پریشان شده برای والی ونیز برای منال حال خود اندیشه نمود وحسب عقیدت و اخلاصی که داشت بمحضر ابهی توسل جسته ما وقع را معروض داشت ودرخواست نجاح وفلاح نمود وجمال ابهی بدو تسلی داده باین مضمون فرمودند پاشا محزون مباش وبعنایت الهی اطمینان دار واز جانب ما نزد والی رو وبأو اطمینان ده وبگو توسل وتوجه بحق نماید وهر یوم نوزده بار آیه من یتوکل علی الله فهو حسبه بخواند ونیز نوزده مرتبه آیه من یتق الله يجعل له مخرجاً را تکرار نماید عبدالله پاشا معروض داشت احدی را نمیگذارند نزد والی رود فرمودند نزد احمد پاشا رو وبگو تو میدانی من با والی نهایت یگانگی داشتم اگر در چنین حالی ملاقات ودلجویی نکنم خلاف مراتب وفا ومروّت است واو راضی خواهد شد لذا عبدالله پاشا با کمال سرور واطمینان بیرون رفت وبهمان نوع که فرمودند واقع شد ومصطفی پاشا نیز بدستور مبارک عمل نمود وچند یومی نگذشت که تلگرافی از سلطان عبدالعزیز خان رسید وضبط تلگراف ببغداد تازه انجام یافته بود مضمون اینکه لا لا مصطفی پاشا با کمال عزّت وحرمت باشند ومفتش ببغداد آمده رسیدگی مینماید چه که سلطان عبدالعزیز خان وفات یافته سلطان عبدالعزیز خان بسلطنت منصوب گشت وجون مصطفی پاشا لله اش بود پاس حرمت وخدمت منظور داشته ویرا منصوب ورضا پاشا را معزول ومنکوب ساخت واحمد پاشا از منال خود ترسید وبعبدالله پاشا

ملتجی گشت که وساطت کرده ویرا نزد مصطفی پاشا برد تا بر اقدامش افتاده رجای عفو نمود
ووالی اورا معفو داشت وپس از چندی داماد والی برای تفتیش امور از اسلامبول رسید و مضبطه
دال بر پاکدامنی والی تنظیم نموده باسلامبول فرستاد و مصطفی پاشا با عزت و جلالی بیش از پیش
بمقر خود برقرار شد و نائل بفتوحات و مقامات ارجمند

وفات سلطان عبدالمجید خان و انتصاب سلطان عبدالعزیز خان در هفدهم ذیحجه سال ۱۲۷۷ واقع شد.

--- صفحه ۲۱۱ ---

ارجمند گشت و بعداً که از بغداد رفت اظهار تأسف از این میکرد که بمحضر ابهی تشرّف حاصل
نمود و در ایام اقامت جمال ابهی در اسلامبول اظهار محبت و ادب نموده خواست شرف حضور یابد
ولی غصن اعظم و آقا میرزا موسی کلیم را بملاقاتش فرستادند آنگاه مکرراً تشرّف حاصل نمود
و عبدالله پاشا بعداً بحکومت دان منصوب گردید و از فرصت مینالید و میگفت ایکاش معزول از
مشاغل دولتی میشدم و درک محضرشان را مینمودم و پیوسته در صدد بود که بهر بهانه میسر شود
خودرا بحضور رساند ولی ممکن نشد تا بسال ۱۳۰۴ برای معالجه ببیروت رفت و در آنجا وفات
یافت.

کیفیت صدور کتاب مستطاب ایقان از قلم جمال ابهی

جمال ابهی اراده فرمودند که منتسبین حضرت ربّ اعلی را از امر بدیع آگهی بخشند و چهار تن از
بنی اخوال آنحضرت در مراجعت از سفر حج بعراق وارد شدند و حاجی سید جواد کربلانی در

کاظمین با یکی از ایشان یعنی حاجی میرزا محمد علی ابن ارشد حاجی سید محمد خال اکبر برای معرفت و حفاوت سابقه ملاقات نموده و ایشان اظهار میل بتشرّف حضور ابهی کردند و سید کربلانی ببغداد رفته عرض نموده اجازه گرفت و روز بعد حاجی میرزا محمد علی مذکور با برادرش حاجی میرزا محمد تقی بمحضر مبارک تشرّف حاصل کردند و حاجی میرزا محمد علی اندک اطلاعی در خصوص این امر داشت ولی متوقف و حاجی میرزا محمد تقی بی اطلاع بود و حقیقت امر در محضر ابهی برایشان مکشوف گشت و روزی دیگر حاجی سید جعفر و حاجی سید مهدی پسران حاجی میرزا حسنعلی خال اصغر تشرّف حاصل نموده نصیب موفور بردند و باهم بشیراز و یزد مراجعت کردند سپس خالین مذکورین بعزم زیارت مقامات متبرکه و وارد عراق شدند نیز حاجی سید جواد در کاظمین با ایشان ملاقات نمود و خال اکبر را با خود بمحضر ابهی

--- صفحه ۲۱۲ ---

ابهی برد و خال مذکور در عقیدت و اعمال مذهبیّه بسیار متمسک و محتاط بود و همینکه باو فرمودند من نمیپسندم که شما از افنان این شجره علیا باشید ولی از اثمارش محروم گردید معروض داشت که سوالات و مشکلاتی دارم دستور فرمودند که سوالاتش مهیا کرده روز بعد مشرّف بحضور شود لذا روزی دیگر در سرداب بیت ابهی تشرّف یافت و سوالات خود را تقدیم کرده اجوبه کافیه شنید و استدعا نمود که آن بیانات عالیّه را مرقوم فرمایند تا در جهان باقی و ابدی ماند و لذا در همان دو روز کتاب مذکور را صادر فرموده بوی دادند و خال اصغر چون کتاب مبارک را زیارت نمود منقلب گشت و تأسّف خورد که از فیض حضور محروم گردید و عریضه در اظهار تأسّفش معروض داشت و جمال ابهی در شأن آنکتاب مستطاب فرمودند که حضرت نقطه بیان فارسی را با تمام نرساندند

و خبر دادند که من یظهره الله آنرا اتمام مینماید و ما کتاب ایقان را باین نیت نوشتیم که وعده حضرت نقطه وفا شود و در لوحی او الواح صادره بقلم خادم مورّخه سال ۱۳۰۸ هجری قمری در بیان کیفیت صدور آنکتاب مستطاب چنین مسطوراست یومی از ایام حضرت مرفوع جناب سید جواد علیه بها الله الأبھی معروف بکربلانی بحضور فائز عرض نمود خال حضرت جناب حاجی میرزا سید محمد و خال دیگر علیهما بها الله الأبھی بزیارت نجف و کربلا فائز شدند و اراده رجوع بوطن دارند جمال قدم فرمودند بایشان چیزی گفته عرض کردند خیر فرمودند چرا شما باید بتبلیغ امرالله مشغول باشید حال برو از قول ما سلام برسان و ایشان را بحضور آر و کن دلیلها الی ساحة العز والجلال تشریف بردند یوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و بحضور فائز و لکن جناب خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر بعد از حضور امواج بحر بیان مقصود عالمیان بشأنی ظاهر که احدی قادر بر احصا نبوده بالآخره فرمودند

--- صفحه ۲۱۳ ---

فرمودند ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که مابین شما روئیده و بآثمار حکمت و بیان مزین محروم مانید عرض نمود مولای هزار و دویست سال شنیدیم که حضرت قائم در مدن معروفه مشهوره ساکن اند و از اولادهای آنحضرت هر یک بکمال عزت و عظمت در آن مدن موجود و هر نفسی کلمه در تولد آنحضرت ذکر مینمود فی الحین اخذش مینودند و خونس میریختند و از این گذشته حکایت ناحیه مقدسه چه شد ذکر بحر و خالیچه کجا رفت و همچنین از جمیع علمای حزب شیعه شنیده ایم که آنحضرت میاید و ظاهر میشود و دیون شیعیان را ادا میفرماید و جمیع ارض را مسخر مینماید و همچنین ذکرها نیکه این عبد از ذکرش عاجزاست چه که مطلب بطول میانجامد

بالآخره عرض نموده مع عظمت و جلال و ذکر خوارق عادات حال نمیگویند خواهر زاده شما هست اینعبد چگونه قبول نماید آنچه از قبل گفته شده حال خلاف آن بمتابه آفتاب روشن و ظاهر تکلیف اینعبد چیست نمیدانم بعد لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق یا خال حال بمقر خود توجه نمائید و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه که سبب توقف شماست درست در آن تفکر کنید و معین نمائید مع جناب اخوی تشریف بیاورید لو شأ الله یبدل الشبهات بایات محکمت انه علی کلشی قدیر یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند و یک یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد مابین عباد رساله خال معروف و نظر بحکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و بکتاب ایقان موسوم گشت الخ و بالجمله کتاب مستطاب ایقان که در انشأ فارسی سلیم فصیح ابداع احلی امواج دریای بی انتهای معانی الهیه را بمعرض شهود آورد و ابواب گنجینه مختومه اسرار غیبیه و کتب و آثار

--- صفحه ۲۱۴ ---

و آثار مقدسه را گشود و امر حضرت ربّ اعلی را چون آفتاب درخشان نموده و انوار متشعشه جمال ابهی را در خلف سحاب رقیق حکمت و ملاحظه مقتضیات وقت پدیدار ساخت بآندک زمانی فیما بین احباب منتشر گشت و انظار دور و نزدیک را بشطر جمال ابهی متوجه ساخت و موجب هدایت جمعی کثیر بسوی امر بدیع گردید و ما در اینمقام محض تیمّن و نیز برای استضاء افکار ابرار لمعاتی از آن مجمع انوار را ارائه و اظهار میداریم قوله الأعلی¹⁷ "... وبر اولی العلم وافنده منیره واضح است که غیب هوّیه و ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول بوده

۱۲ - کتاب ایقان - حضرت بهاءالله ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات بهانی آلمان، هوفمایم - صص. ۶۸ - ۶۳

ومتعالی است از وصف هر واصفی وادراك هر مدرکی لم یزل در ذات خود غیب بوده وهست ولا یزال بکینونت خود مستور از ابصار وانظار خواهد بود لا تدرکه الأبصار وهو یدرک الأبصار وهو اللطیف الخبیر چه میان او وممکنات نسبت وربط وفصل ووصل ویا قرب وبُعد وجهت و اشاره بهیچ وجه ممکن نه زیرا که جمیع من فی السموات والأرض بکلمة امر او موجود شدند وباراده او که نفس مشیت است از عدم ونیستی بحت بات بعرضه شهود وهستی قدم گذاشتند سبحان الله بلکه میانه ممکنات وکلمة او هم نسبت وربطی نبوده ویحذركم الله نفسه بر این مطلب برهانیت واضح وکان الله ولم یکن معه من شیء دلیلی است لائح چنانچه جمیع انبیا و اوصیا و علما و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آنجواهر الجواهر وبر عجز از عرفان و وصول آن حقیقة الحقائق مقرر ومدعن اند وچون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضاً رحمت واسعه سبقت رحمته کلشی ووسعت رحمتی کلشی جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاکل

--- صفحه ۲۱۵ ---

بهیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیه واین مرایای قدسیّه و مطالع هوویه بتمامهم از آن شمس وجود وجوهر مقصود حکایت مینمایند مثلاً علم ایشان از علم او وقدرت ایشان از قدرت او وسلطنت ایشان از سلطنت او وجمال ایشان از جمال او وظهور ایشان از ظهور او وایشانند مخازن علوم ربّانی ومواقع حکمت صمدانی ومظاهر فیض نا متناهی ومطالع شمس لا یزالی چنانچه میفرماید لا فرق بینک وبينهم إلا بأنهم عبادک وخلقتک واینست مقام انا هو وهو انا که در حدیث مذکوراست واحادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیاراست واین بنده نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه آنچه در آسمانها وزمین است

محال بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم فلکی هیچ شیء بخلعت هستی مفتخر نیاید و بوجود مشرف نشود چه آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته خاصه انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماً و صفات راجع بأوست ایناست که فرموده الأتسان سّری وأنا سّره وآیات متواتره که مدل و مُشعر براین مطلب دقیق لطیف است در جمیع کتب سماویة و صحف الهیّه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید سنریمهم آیاتنا فی الأفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید ولا تكونوا کالذین نسوا

--- صفحه ۲۱۶ ---

نسوا الله فانساهم انفسهم چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق العما فداه میفرماید من عرف نفسه فقد عرف ربه قسم بخدا او مخدوم من اگر قدری دراین عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت و مصاریع علم نا متناهی را بر وجه خود گشوده یابی باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از اسماً و صفات الهیّه هستند هرکدام بقدر استعداد خود مدلّ و مُشعرند بر معرفت الهیّه بقسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمانیّه همه غیب و شهود را ایناست که میفرماید ایكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك عميت عين لا تراك و باز سلطان بقا میفرماید ما رأيت شيئاً إلا وقد رأيت أنه فيه او قبله او بعده و در روایت کمیل نور اشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشدّ دلالة و اعظم حكاية

است از سائر مخلوقات واکمل انسان وافضل والطف او مظاهر شمس حقیقت اند بلکه ما سوای ایشان موجودند بأراده ایشان و متحرکند بأفاضه ایشان لولاك لما خلقت الأفلاك بلکه کلّ در ساحت قدس ایشان معدوم صرف ومفقود بحت اند بلکه منزّهاست ذکر ایشان از ذکر غیر ومقدّسات وصف ایشان از وصف ماسوی واین هیاکل قدسیّه مرایای اولیّه ازلیّه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب واز کلّ اسماً وصفات او از علم وقدرت وسلطنت وعظمت ورحمت وعزت وجود وکرم وجمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیّه ظاهر وهیواست واین صفات مختص ببعضی دون بعضی نبوده ونیست بلکه جمیع انبیای مقربین واصفیای مقدّسین باینصفت موصوف وباین اسماً موسوم اند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً واعظم نوراً ظاهر میشوند

--- صفحه ۲۱۷ ---

میشوند چنانچه میفرماید تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض پس معلوم ومحقق شد که محلّ ظهور وبروز جمیع این صفات عالیّه واسمای غیر متناهیّه انبیا واولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل فردیّه بر حسب ظاهر ظاهر شود وخواه نشود از این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجردّه ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال صفات الهیّه ومعادن اسماً ربوبیّه شود لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت وعظمت وامثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره وغیر آن ظاهر نشوند " ودر مقامی دیگر چنین مسطوراست: ¹⁸ " ولیکن ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب وسلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور وبروز

18 - کتاب ایقان - حضرت بهاءالله ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات بهانی آلمان، هوفمایم - صص. ۱۳۱ - ۱۲۶

تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلیاست لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبحیه و صور ظلیه مقدّس گرداند بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبدا آنحبّ اورا بجهتی بیدلیل میل دهد و یا بغض اورا از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجهه باقی و حضرت معانی باز ماندهاند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند و باید در کلّ حین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و برگسلد و بر ربّ الأرباب در بندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را

--- صفحه ۲۱۸ ---

و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بیفائده احتراز کند چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افنده را بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند و غیبت را ضلالت شمرد و بان عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد در اسحار باذکار مشغول شود و بتمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق درگذرد و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حق احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد

و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطنان در کمال استیلاً درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و بملأ اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقرر یابد باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدارا فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد و این شرائط از صفات عالین و سنجیه روحانیین است که در شرائط مجاهدین و مشی سالکین در مناہج علم الیقین ذکر یافت و بعد از تحقق این

--- صفحه ۲۱۹ ---

این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق میاید و چون بعمل و الذین جاهدوا فینا مزین شد البتہ ببشارات لنهذینهم سبئنا مستبشر خواهد شد و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیت وزید ظلمت ضلالت شك و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی ببشارات روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه میابد و رجوع بایات واضحه آفاقیه و خفیات مستوره انفسیه مینماید و بعین الله بدیعه در ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حق الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیا اسرار تجلی وحدانیه و آثار ظهور صمدانیه ملاحظه کند قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام

بلند اعلیٰ واصل گردد رائحة حق را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیز شود که حق را از باطل چون شمس از ظل فرق گذارد مثلاً اگر نسیم حق از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البته استشمام کند و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار

--- صفحه ۲۲۰ ---

و آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ، لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت و داغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البته رائحه جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه بمصر ایقان حضرت منان وارد شود و بدایع حکمت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه از اغوار و رقة شجره آمدینه استماع نماید و از تراب آمدینه تسبیح و تقدیس ربّ الأرباب بگوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سرّ ملاحظه فرماید چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که بامر سلطان اسماً و صفات در آمدینه مقدر شد بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبت الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله های بدیعی سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیّه اش نفخه روح القدس عیسوی باهر بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان بانمدینه انس گیرند که آتی از آن منفک نشوند دلایل قطعیّه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند

واینمدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقلّ تجدید یابد." ودر مقامی دیگر مسطوراست: ¹⁹"
ولیکن این انوار مقدّسه هیجده سنه میگذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و بچه
عشق وحبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح
ومبرهن است با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر

--- صفحه ۲۲۱ ---

امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر اصحاب مجاهد فی سبیل الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود"
و در مقامی آخر مسطوراست: ²⁰ " قسم بخدا که این حمامه ترابی را غیر این نغمات نغمه هاست
وجز این بیانات رموزها که هر نکته از آن مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا
مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که عروسهای معانی بی حجاب از قصر روحانی قدم ظهور بعرضه
قدم گذارند و مامن امر إلا بعد اذنه و مامن قدرة إلا بحوله و قوته و مامن اله إلا هو له الخلق و الامر
وكلّ بأمره ینطقون و من اسرار الروح یتکلمون " و در موضعی دیگر چنین فرموده اند، ²¹ " و از فقها
و علمای بیان استدعا مینمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدّ
و منتهای مظاهر غیبی در زمین مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد شد و به عقول و ادراک
و علم متمسک نشوند و بآن مظهر علوم نامتناهی ربّانی مخاصمه ننمایند اگر چه با جمیع این وصایا
دیده میشود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهایت معارضه برخیزد و همچنین در هر
بلدی بر نفی آنجمال قدسی برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در کوهها
و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع جان

¹⁹ - کتاب ایقان - صص.

²⁰ - کتاب ایقان - صص.

²¹ - کتاب ایقان - صص.

دربازند وگویا مشاهده میشود نفسی که بکمال زهد و تقوی موصوف و معروف است بقسمی که جمیع ناس اطاعت او را فرض شمارند و تسلیم امرش را لازم دانند بمحاربه با آن اصل شجره الهیه قیام نماید وبمنتهای جهد و اجتهاد به معارضه برخیزد این است شأن ناس باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس باطل را بدیده بصیرت بشناسند اگر چه در این ایام رائحه حسدی

--- صفحه ۲۲۲ ---

حسدی وزیده که قسم بمربی وجود از غیب وشهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آنرا اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضانی ظاهر نشده ونخواهد شد چنانچه جمعی که رائحه انصاف را نشنیده اند رایات نفاق برافراختهاوند وبر مخالفت اینعبد اتفاق نموده اند و از هر جهت رمی آشکار و از هر سمت تیری طیار با اینکه باحدی در امری افتخار ننمودم و بنفسی برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی بغایت بردبار و رایگان با فقراً مثل فقراً بودم و با علماً و عظماً در کمال تسلیم و رضاً معذک فوالله الذی لا إله إلا هو با آن همه ابتلا و بآسا و ضرراً که از اعدا و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احباً وارد شد معدوم صرفاست و مفقود بحت باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه و اینعبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع

وصحت و سقم نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سررا از کمندش نجات نه و اراده اش را جز رضا چاره نه قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرت مرا امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود

--- صفحه ۲۲۳ ---

نبود و امری منظور نه اگر چه هر نفسی محملیست و بهوای خود خیالی نمود باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم دیگر قلم عاجزاست از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه میگذرد که اعدا در اهلاک اینعبد فانی بنهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند معذک نفسی از احباب نصرت ننمود و بهیچوجه اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر خونها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل غیث هاطل وارد میشود و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضریم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهود در سبیل نقطه و کلمه علیا ندا شود و جان دربازد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بأمره آتی درین بلد توقف نمینمودم و کفی بالله شهیدا اختم القول بلا حول ولا قوه إلا بالله و إنّا لله و إنّا الیه راجعون " و نیز از سال ۱۲۷۴ در بامدادان که در کنار دجله بتنهانی گذر میفرمودند و با افکار الهیه بر واردات غیبیه مأنوس بودند کلماتی قصار در فارسی و عربی که مانند لئالی شاهوار در دلالت بتهذیب فکر و عمل و گفتار است هر صبحی فصلی چند نازل و صادر گردید و در این ایام

جمع وتنظيم شده بنام كلمات مكنونه معروف ومشهور گردید ودر مقدمه عربيّه آن چنين مسطوراست :

22 هو البهيّ الأبهيّ

هذا ما نزل من جبروت العزة بلسان القدرة والقوة على التبيين من قبل وإنا اخذنا جواهره واقمصنا قميص الاختصار فضلاً على الأختيار ليوافوا بعهد الله و يودّوا اماناته في انفسهم وليكوّنن بجوهر التقي في ارض الروح من الفائزين .

يابن الروح احب الأشياء عندى الأنصاف لا ترغب عنه ان تكُن الى راغباً ولا تغفل منه لتكون لى امينا وانت توقن بذلك ان تشاهد الأشياء بعينك لا بعين العباد وتعرفها بمعرفتك لا بمعرفة احد فى البلاد فكّر فى ذلك كيف ينبغى ان يكون ذلك

--- صفحه ۲۲۴ ---

ذلك من عطيتى عليك وعنايتى لك فاجعله امام عينيك ... يابن البشر ان تحب نفسى فاعرض عن نفسك وان ترد رضائى فاعمض عن رضائك لتكون فى فانياً واکون فيك باقياً. رأس الأيمان هو التقلل فى القول والتكثّر فى العمل ومن كان اقواله ازيد من اعماله فاعلموا انّ عدمه خير من وجوده وفنائنه احسن من بقائه اصل الخسران لمن مضت ايامه وما عرف نفسه كذلك علمناك وصرّفنا لك كلمات الحكمة لتشكوا الله ربك فى نفسك وتفتخر بها بين العالمين ... اى پسر خاك براستى

22 - كلمات مبارکه مكنونه عربى و فارسى

میگویم غافلترین عباد کسیاست که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تَفَوَّق جوید بگو ای برادران باعمال خودرا بیارائید نه باقوال ... ای پسران ارض براستی بدانید قلبی که در او شائبهٔ حسد باقی باشد البتّه بجبروت باقی مَن درنیاید و از ملکوت تقدیس مَن روائح قدس نشنود ... ای جوهر غفلت دریغ که صدهزار لسان معنوی در لسانی ناطق و صدهزار معانی غیبی در لحنی ظاهر و لکن گوشی نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیابد ... ای همگنان ابواب لامکان باز گشته و دیار جانان از دم عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی محروم مانده اند إلاّ قلیلی و از آن قلیل هم با قلب ظاهر و نفس مقدّس مشهود نگشت إلاّ اقلّ قلیلی ... ای اهل دیار عشق شمع باقی را اریاح فانی احاطه نموده و جمال غلام روحانی در غبار تیره ظلمانی مستور مانده سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم و حمامهٔ قدسی در دست جعدان گرفتار جمیع اهل سراق ابهی و ملاً اعلیٰ نوحه و ندبه مینمایند و شما در کمال راحت در ارض غفلت اقامت نموده اید و خودرا از دوستان خالص محسوب داشته اید فباطل ما انتم تظنّون. و نیز در آن

--- صفحه ۲۲۵ ---

سال هیجدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۷ هجری قمری - ۱۸۶۱

در آن ایام الواح بسیار که از آنجمله لوح تفسیر حروف مقطعه اوائل قرآن و نیز تفسیر آیه الله نور السموات والأرض مثل نوره کمشکوة در جواب آقا میرزا آقای رکابی شیرازی و لوح مدینه التّوحید در جواب شیخ سلمان از قلم ابهی صادر شده نبذه از آیات لوح اخیر چنین است؛ قوله الأَعزّ الأعلیٰ:

²³ "هذه مدينة التّوحید فادخلوا فیها یا ملاً الموحّدين لتکونوا ببشارة الروح لمن المستبشرین هو

²³ - لوح مدینه التّوحید در جواب شیخ سلمان نازل گردیده است. ماندهٔ آسمانی- جلد چهارم - صص. 313- 329

العزیز الوحید الفانی العلی الفرید تلك آیات الكتاب فصّلت آیاته مدّعیاً غیر ذی عوج علی آیات الله وهدى ونوراً وذكرى لمن فی السموات والأرضین وفيه ما یقرّب الناس الی ساحة قدس مبین واثّه لكتاب فيه یذكر كلّ امر حکیم ونزل بالحق من لدن حکیم علیم وفيه ما یغنی الناس عن کتشیّ ویهب منه روائح القدس علی العالمین ویعّن بآته لا إله إلاّ هو یفعل ما یشأ بأمره ویحکم ما یرید قل ان فيه ما یضیّ الصدور وفيه یفصل کتشیّ من لدى الله العزیز القدير الی قوله الأعلى ثمّ یا سلمان سلّم فی نفسك لأمر الله وبما امرت فی الكتاب ولا تکن من الغافلین ثمّ اعرف قدر تلك الأيام ولا تنس الفضل فی نفسك وکن من الشاکرین ثمّ انقطع عن نفسك وهواک لیلهمک الله بفضلہ ما یخلصک عن العالمین وایاک ان لا تحرم نفسك عن نسمات هذا الروح وانّ هذا لغبن مبین ثمّ قرّب بتمامک الی الله الملك الحی المقدر القديم قل هذا فصل من فصول الله قد ظهر بالفضل ولن یغیره شیّ عمّا فی السموات والأرضین قل تالله هذا الربیع الذی زین بطرازه الفردوس ولن یعقبه الخریف فی ابد الأبدین وانّ هذا فصل ما سبقه فصل فی الأرض الی قوله قل انیا اهل الأرض هذه لحمامة یذکرکم احسن الذکر لتکوئن من الذاکرین وما اراد منکم شیئاً ولن یرید منکم جزءاً وما جزائه إلاّ بأنّ یستشهد لحبّ الله العزیز العلیم فوالله من

--- صفحه ۲۲۶ ---

من لن یطلب لنفسه ما ذكرت حیئنذ بالحق انّه علی خسران مبین قل انّ الذین یفرّون من الموت فی سبیل بارئهم اولئک فی ریب من لقا الله واولئک هم الغافلین الی قوله واتی لو ارید ان افصل لک هذا المقام ما علّمنی الله بفضلہ لا یحمله الألواح ولن تکفیه البحور لو یجعل مدادا لهذه الكلمات المقدّس

المتعالى العزيز الحكيم لأنّ الله لم يكن لفيضه من تعطيل ولا لأمره من تعويق وهو الذى فصل من نقطة الأوليّة علم ما كان ويكون ان انتم من العارفين وسيفصل فى طراز هذه النقطة علوم التى ما سمعها أذن أحد ولن يعرفها احد من العالمين قل انه لو يريد ان يطوى كل العلوم عما فصل فى الملك من اول الذى لا اول له ليقدر ويكون ذلك اقرب عن لمح البصر لا إله إلا هو السلطان المقتدر القدير الى قوله فاستمع يوم ينادى المناد فى قطب البقا ويغن حمامة الحجاز فى شطر العراق ويدعوا الكل الى الوفاق وفيه يفتح ابواب الفردوس على وجه الخلائق اجمعين وهذا يوم لن يعقبه ظلمة الليل وكانت الشمس ليستضى منه لآته استنار من انوار وجه منير فوالله حينئذ يبسط بساط قدس بديع من لدى الله العزيز المنيع قل فوالله انه ليوم لن يحمل فيه عرش ربك إلا نفسه الحق وإنّا كُنّا بذلك لشاهدين وفيه يكشف مقامات لن يذكر فيها التوحيد ولن يصل اليها حقائق التّفريد ولن يطير فى هوائها اعلى معارف العارفين إلا من شأ ربك فهنيئاً لمن قرّت عيناه فى هذا اليوم بلقاً الله الملك المتعالى العزيز قل يا ملاً المشرق والمغرب ان هذه لنعمات يذكر من الحأ حين الذى مرّت على وادى السنأ فى سينأ الروح بقعة التى لن يذكر فيها إلا الله العزيز اللطيف واذا وردت فيها اخذت حرف السّين من وادى الأولى لحب الذى اتّصل عينهما فى ذر البقا اذا ظهرت حروفات

--- صفحه ۲۲۷ ---

حروفات المجتمعات فى عوالم الأسمأ بأمر من لدى الله العزيز الجميل قل هذه لمدينة لو يدخل فيها المريض ليشفى ويطيب اقرب من ان يجرى على اللسان اسم الحين الى آخر الآيات نبيل زرندى شرحى در خصوص جشن وضيافتها كه در بيت مبارك ميشد وكسبه وتجار محترمين ومشايخ

اعراب و زوآر مسافرين متنعم ميگشتند واحباب قرين مسرت و نشاط ماديه و معنويه بودند آورده
بدين مضمون نوشت با آنكه احاطه اعدا بنوعى بود كه احدى از طائفين حول مبارك از جان خود
اطمينان نداشت و اسباب ظاهره موجود نبود اموال و املاك در ايران تالان و تاراج شد و بعد از
اخراج از وطن بهيچ سلطان و سلطنتى رجوع و اعتنائى نفرمودند و از مسافرين و دوستان هم جز
جمعى تاراج شده در بدر كسانى نبودند لذا عقول متحير و آشنا و بيگانه متعجب كه اين جلال و
جبروت از كجاست روزى يكى از مسافرين طهرانى در بيرونى بيت مبارك بحضور معروض داشت
كه آيا صدر اعظم هر ماهى چقدر شهريه و مخارج براى شما معين کرده كه از عهده اين همه
مصارف بر ميآيد در كمال هيمنه فرمودند من بايد امثال صدر اعظم را شهريه بدهم نه آنكه آنان را
بر من منتى باشد و امر من با خداست و بديگرى اتكال نه شخصى ديگر از آشنايان طهران عرض
نموده بود كه ايام توقف شما در طهران بذل و بخشش بهمه نوع اشخاص ميفرموديد حال چگونه
است بنفوس كه در اطراف شما هستند آن نوع احسان نميفرمائيد در جواب فرمودند اگر نوعى كه
در سابق رفتار مينمودم حال هم بكنم همه خواهند گفت كه اين نفوس بجهت دنيا توجه باين امر
نمودهاند و بعضى گمان مينمودند كه داراى عمل اكسير هستند از جمله آن نفوس زين العابدين خان
كارگذار بود با آنكه اموال بسيار داشت معهذا بهواى اكسير سالها كوشيده ثروت خود را ضايع كرد
آن ايام در بغداد بود و بطمع اخذ اكسير از جمال مبارك اظهار اخلاص ميكرد و با آقا ميرزا موسى
كليم انس و حفاوت داشت و كليم هر قدر سعى كرد ويرا منصرف سازد ممكن نشد زين العابدين خان
گمان ميكرد كه بساط جلالت ابهى بسبب عمل

--- صفحه ۲۲۸ ---

عمل مذکور منبسط گشت وکلیم در سنین صغر در حضور والدشان که باعلمای اینعلم گفتگو میکردند مطلع بر اصطلاحات شد و باین جهت زین العابدین خان قسم یاد کرد و بوی میگفت تو اینعمل را میدانی و از من کتمان میکنی وکلیم عمل مذکور را محال میدانست و با وی از روی مزاح سخن میگفت و او را سختتر در عقیده خود میگشت تا آنکه روزی رساله جابر را که در تعیین حجر حکما نوشته و قسم یاد نمود که ذره از آنعمل را کتمان نکرد و جمیع رموزش را آشکار ساختم نزد کلیم آورد و قسم داد که رموز کتاب را بر وی آشکار سازد کلیم روزی بعد از ظهر رساله را بدست گرفته بگشود ناگاه صوت مبارك را شنید که سؤال فرمودند بچه کار مشغولی کلیم برخواسته معروض داشت بکاری که صرف وهم وخیال است فرمودند گویا رساله جابر را زین العابدین خان بتو داد که حجر مکتوم را برایش معلوم کنی عرض کرد بلی چنیناست وجمال ابهی در خصوص آنعمل بیاناتی مفصل فرمودند از آنوقت سؤالهای بسیار از اطراف میرسید و از برای هر يك الواحی در علم مذکور صادر شد وقتی به کلیم اظهار فرمودند که هرکس اظهار کند من اینعلم را دارم نفس اظهار دلیل بر فقدان وکذب میباشد و نظر باین است که اشتغال بانرا نهی فرمودند و عمل باینگونه علوم از جفر ورمل در اکثری از الواح منع شد تا هر خانی خود را بلباس امین جلوه ندهد و مانند کریم از حد خود تجاوز ننماید چنانچه در کتاب ایقان خطاباً له میفرمایند که بسیار طالبیم که سلطانی یا شخص مقتدری ما و تورا در مجلسی حاضر سازد و اظهار اینعلم را از عالم ادعا بعالم شهود

متدرجاً بمقامی رسید که بیرونی مبارك ملجأ و پناه مظلومین شد بنوعی که هرکس را قونسول میخواست تعدی کند یا جریمه نماید بیک وسیله خود را بانجا میرساند یا بواسطه خود را نسبت بانجا میداد و احدی یار او قدرت نداشت که متعرضش شود و کسانی که نظر

باجابه صحبتشان را جانز نمیدانستند بناً محبت و مودت گذاردند و اظهار ایمان مینمودند و مبالغه میکردند مثلاً یوسف خانی بود که گاهی حاضر میشد گفته بود که در سنه ۱۲۵۰ مؤمن و مقبل بودم. (آقا رضا قناد شیرازی)
و نیز علیشاه که پس از فوت فتحعلی شاه مدعی سلطنت بود و بعد از استقرار محمد شاه تحت حمایت دولت عثمانی با رعایت مقررّه و ملازمین بسیار در عراق میزیست یکی از گماشتگانش سخنی بر خلاف ادب گفت و جمال ابهی بعلیشاه

--- صفحه ۲۲۹ ---

شهود بطلبد تا صادق از کاذب و حق از باطل آشکار شود و در لوحی از الواح مکتوب بقلم خادم چنین مسطور است؛ " قسم بافتاب حقیقت که از افق سجن مشرق در عراق وقتی شد که خود جمال قدم روح من فی ملکوت الأمر و الخلق له الفداً بر حسب ظاهر پیراهن عوضی نداشتند همان بود که میشستند و خشک مینمودند و میپوشیدند. " و بالجمله امور مذکوره سبب مزید حسد میرزا یحیی گردید و شروع نمود از نوشتجاتش بدوستان خود بنوع اشاره ذکر استقلال و قاهریت جمال مبارک و مقهوریت خویش نمود و همدستانش بیش از پیش بنشر مفتریات و ابراز بغض و عناد پرداختند چنانکه مشروعه معترضانه از ملا جعفر نراقی بمحضر مبارک رسید و در عین حال الواح و آثار ابهی علما و مبلّغین و مؤمنین را در بلاد ایران روح جاوید بخشیده بنشر امر بدیع برانگیخت و لاجرم مبغضین و اعداً بتهیج فتنه و فساد بر خاستند .

فتنه در مازندران و اسر و حبس احباب در طهران

آقا میر ابوطالب شه‌میرزادی از بقیة السیف قلعة مازندران و برادرش آقا سید محمد رضا بنوعیکه در بخش سابق آوردیم در مازندران همی سفر کرده تبلیغ امر بدیع مینمودند و جمعی از متعصبین و ملاها موجب شدند که دولتیان هردو برادر را در قریة عرب خیل از توابع بافروش بچنگ آوردند و خدامراد خان سرتیپ رئیس سواران کرد و ترک مازندران ایشانرا اسیراً مغولاً بسوی طهران کشید و همینکه بقریة یستان واقعه بقرب بهنمیر رسیدند آقا لراقا از مشاهیر مؤمنین و بقیة السیف قلعة طبرسی نزد مأمورین شتافته اظهار داشت که مرا نیز با برادران ایرانیم بغلّ و بند کنید و بطهران ببرید پس ویرا نیز مقید و مغول ساخته با

بعلیشاه چنین پیام کردند که بخاطر آر اینطائفه با ناصرالدین شاه چه کردند و بدان که تورا چیزی نمیشمارند و پاس احتیاط گذار لذا علیشاه اندیشه کرده ملازمینش پاس ادب نگهداشتند .

تحویل بحمل در هشتم رمضان مقارن غروب واقع شد

--- صفحه ۲۳۰ ---

با سیدین مظلومین و آقا غلامرضای بهنمیری و آقا محمود چاله زمین ابن ملا ابوالقاسم از بقیة - السیف قلعة مذکور هر پنج را با مشقت ورنج بطهران بردند و در بهنمیر بهانه جویان شریر خانه آقا غلامرضا را غارت کردند و گماشتگان دولت در طهران اسراء را لدی الورود به انبار سیه چال برده به غلّ و زنجیر گران کشیدند و مدتی مدید با انواع جور و جفای شدید در حبس بداشتند و بالأخره با آخوند ملا صادق خراسانی و آقا شیخ ابوتراب اشتهاردی و حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی و برخی دیگر از مشاهیر احباب که عنقریب شرح گرفتاریشان را میاوریم در زندان بیک بند

وزنجیر نهندند و آقا غلامرضا در طول مدت حبس نزار و بیمار شد و بحالت ناتوانی شش ماه از مشقات شدیدة را تحمل کرد ولی بالآخره از جهت اغذیه و اشربه ناگوار پر آزار دچار اسهال سخت گشت و بدرجۀ از ضعف و نقاهت رسید که گوئی استخوانهایش ذوب گردید و در چنان احوال پیوسته با اذکار و افکار الهیه مانوس بود و روزی قبل از وفاتش بزندانبان التماس کرد تا ویرا بحوض آب گذاشتند و بدن خودرا شستشو داد و صبح روز بعد درگذشت پس چهار حمال آوردند و جسد را از محبس خارج کرده دفن نمودند و آقا لراقا از محبوسین مذکور با زندانبانان باخلاقى سلوك نمود که اطمینان کامل بدو حاصل کرده کلید کندهای محبس را باو سپرده هر وقت میخواستند از او میگرفتند و آقا سید محمد رضا با همحبسانش قریب چهل تن از محبوسین را که از آن جمله احمد قلیخان هراتی بود بامر بدیع هدایت نمود و چنانکه در بخش سابق ضمن احوالشان نگاشتیم مدت دو سال و سه ماه ایام حبس را پایان برده مستخلص گشتند .

حدوث فتن و بلیات برای احبّاء در خراسان

آخوند ملا صادق خراسانی چنانکه قبلاً نگاشتیم از مشهد ببغداد آمده چندی در جوار ابهی زیست و پی بمقامات الهیه برده با قلبی مملو از امید و نشاط عودت بوطن کرده براهنمائی و ایجاد شوری جدید در بابیان و بتبلیغ بیگانگان پرداخت و میرزا احمد از غندی و ملا میرزا محمد فروغی از مشاهیر علمای بابیه که

--- صفحه ۲۳۱ ---

سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۸ هجری قمری ۱۲۶۱ میلادی

که شرح حالشان را در بخش سابق آوردیم نیز از نار موقده بدیعه آلهیه برافروختند و آقا محمد فاضل قاننی مذکور هم پس از فراغت و مراجعت از عراق عرب با معرفت و تنبهی بدیعتی بوطن خود جمعی را تبلیغ و هدایت کرده شهرت باین نام حاصل کرد لذا ملاهای خراسان موجب شدند که سلطان مراد میرزا حسام السلطنه عموی شاه و حکمران ایالت آخوند ملا صادق مقدّس و جمعی را دستگیر کرده بمحبس انداخت و بعد از هفت یوم ویرا با پسرش و ملا علی اصغر و میرزا نصرالله اسیراً با کند و زنجیر بطهران روانه داشت و آنانرا در انبار سیه چال مقید و مغلول نمودند و بعد از دو سال و چهار ماه بنوعیکه در بخش سابق آوردیم مستخلص کردند و در قانین سید ابوطالب مجتهد برای حسادت و رقابت با آقا محمد فاضل و برای تعصب و ضدیت با این امر بمقاومت با فاضل و جمعی از احبّاء که بواسطههاو گرد آمدند برخاست ملاها و عوامرا بشورانند و شکایات مفصله نسبت با اقدامات فاضل و بابیان نزد شاه و اولیای دولت فرستاد و مفتریاتی بدینمضمون نشر داد که جمله محلّات را حرام و محارمرا حلال کردند و اعتقاد بمجازات و مکافات اخروی از قلوب عامّه زائل نمودند و امیر قانن میر علم خان را از محبت و اخلاص بفاضل منحرف بعداوت و مقاومت ساخت و امیر گروهی از عوانان غلاظ و شداد برای دستگیری جمع بگماشت

در مدت طولانی حبس آخوند ملا صادق در انبار طهران علمای خراسان امثال حاجی ملا هادی سبزواری و غیره بعلمای طهران امثال حاجی ملا علی و حاجی میرزا محمد و حاجی سید اسماعیل و غیره نوشتند که در حق وی شفاعت کرده مستخلص سازند و آنان خطی باو نوشتند و با چند آخوند بانبار فرستادند و احباب خوشحال گشتند که آخوند نجات یافته از انبار بیرون میاید ولی او بانبار دار و مستحفظین محبس که همه را تبلیغ کرده بود دستور داد تا در میدان وسیع خارج انبار بساطی نهادند و با آخوندها ملاقات کرده

مکتوب علمارا گرفت وبر هامش آن اینعبارت نوشت طلب المحتاج الی المحتاج قبیح ومکتوب را با اظهار ملاطفت وامتنان پس فرستاد وبعد از خروج آخوند از انبار حاجی میرزا محمد مکرراً نزد علما وغیرهم گفت که چنانکه ملا صادق مقدّس در عقیدت وآنین خود ثابت واستوار است احدی را از اسلام نیافتم

--- صفحه ۲۳۲ ---

بگماشت وحسین سیاه با عدّه پی گرفتاری فاضل بخارج بیرجند که برای انجام امری شخصی در آنجا توقف داشت حرکت کردند وبا وی در بین طریق مصادف شدند وفی الحال ویرا از مرکبش پیاده کرده چکمه هایش را در آورده پر از ریگ نموده بر گردنش بیاویختند وپیاده با سربرهنه عودت دادند آنگاه ویرا سوار وساز گوش نموده پاهایش را در زیر شکم حمار بسته تازیانه براو همی زدند ودر معابر گردانند وبهمان حال بقصبه سرشما عماری که در کنار لوت خبیص واقع است وهفده فرسنگ از بیرجند بعد مسافت دارد بردند ودرآن محلّ بسیار گرم بد آب وهوا واهل دور از تربیت دو ماه محبوس داشتند آنگاه حسین سیاه مذکور مأمور شد که فاضل را عودت ببیرجند دهد ولی ملاها بان مأمور قسمی انعام کرده واداشتند که اورا سر وپا برهنه وپیاده حرکت داد وبدنش را همی بضرب تازیانه بیازرد وبداینطریق وارد بیرجند کرده از آنجا بقریه نوفرست مسقط الرأس وی بردند وحکم بود که احدی با او مراوده ننماید حتی برادرانش با او ذهاب وایاب نداشتند ودر همان هنگام که حسین سیاه وهمرهانش پی گرفتاری فاضل بخارج بیرجند رفتند ابوتراب بیگ نامی نیز با ده سوار مأمور سرچاه شد وجمعی از احباب مانند آقا میرزا محمد علی (نبیل قائن) وملا علی اکبر وآقا محمد علی وملا محمد علی ودرویش علی اکبر وآقا احمد وغیرهم

را دستگیر کرده محبوس نمود و اذیت‌های گوناگون وارد آورد تا مبالغی نقود گرفته از حبس و قید آزاد ساخت و پاهای درویش علی اکبر مذکور از صدمه کند متورم و مجروح شد سپس آنرا به بیرجند کشیدند تا امیر حسب فتوی مجتهد در بارهشان حکم صادر نماید و از جمله آن جماعت سرچاهی ملامحمد مقدس مردی مسلم بعلم و فضل و زهد و تقوی بود و بر منبر تبلیغ این امر میکرد و سید ابوطالب مجتهد مذکور او را بکنار کویر لوت فرستاد که در آنجا ویرا رها نمایند تا در کویر هلاک گردد و مامورین نیز همی دستوررا انجام دادند و سائر مظلومین را بمحلشان در سرچاه عودت دادند و ملاها برای آن مرتکب اقدامات

--- صفحه ۲۳۳ ---

اقدامات مذکوره شدند که بابیان خوف کرده از اظهار عقیده و تبلیغ زبان بندند ولی طولی نکشید که بایشان خبر رسید که بابیان سرچاه بیش از پیش جوش و خروش یافتند و میرزا محمد علی مذکور متجاوز از صد کس را در امر بدیع وارد ساخت لاجرم بهیجان آمده نزد امیر شکایت کردند و نایب الحکومه سرچاه نیز واقعات را بوی نوشت و او مأمورینی چند کسبیل داشت که بسرچاه رفته بازخواست و تضيیقات و تحمیلات و اجبار کردند که مظلومان املاک و اثاثیه خانه خود را فروخته جریمه بحاکم دادند و حکمران میرزا محمد علی و درویش علی اکبر را حکم توقیف دو سال در سرچاه داد که در آمدت از قریه خارج نشدند و نیز در همان هنگام که حسین سیاه و ابو تراب خان مذکور با همراهانشان برای گرفتاری فاضل و احبابی سرچاه رفتند کربلای محمد سلطان حسب حکم امیر قائن با چند سوار مأمور قریه محمودی شد و آقا سید یعقوب را در شب از خانه اش با همان لباس خواب که دربر داشت بیرون کشیدند و در خارج نگاه داشتند و کربلای محمد سلطان خود

داخل خانه شده کتاب بیان را بدست گرفته ضبط نمود و زوجه سید یعقوب را از خانه بیرون کرد و آقا سید یعقوب و ملا علیالطهری دستگیر نمود و خانه - هایشانرا مقل و مختوم نمود آنرا جدا جدا محبوس ساخت و اثاثیه و اموال آقا سید یعقوب را ضبط کردند و ملا علی را چنان بسختی کند و قید نمودند که از حال رفته بیهوش گردید آنگاه هر دورا ببیرجند کشیدند و در طی طریق زحمت و ادبیت بسیار دادند و آقا سید یعقوب را در بیرجند تسلیم سید ابوطالب مجتهد کردند و او ویرا پس از توهین و تحقیر بسیار بداروغه سپرد که در کند و حبس بدارد و ملا علی را نیز با وی حبس کردند ولی داروغه با ایشان شفقت نموده در شبها آنان را میگذرود و بدینطریق آقا سید یعقوب مدت شش ماه و ملا علی سه ماه محبوس بودند و املاک و اموالشان بغارت رفت و عائله شان دچار فقر و فاقه شدند و آقا سید یعقوب چون از محبس رها گشت خودرا بقریه شاخن که در فرست محمودی است رساند و شخصی بر او رحم آورده مصاریفش را تا مشهد داد و دلالت کرد که بعزم مشهد حرکت نماید ولی سید ابو طالب مجتهد مجدداً حکم دستگیریش را صادر نمود و او لاجرم شبانه بگریخت و خویش را بمغاره

--- صفحه ۲۳۴ ---

بمغاره برد ولی پاهایش مجروح گردید و از حرکت بازماند و یکی از دوستان مطلع از حال و مقامش شده باتفاق زوجه اش بمغاره رفتند خوراک برده جراحاتش را بستند تا پاهایش شفا یافت و از مغاره بیرون آمده براه افتاد لکن سارقین او را گرفته برهنه کردند و ناچار بمحمودی رفت و مدت دو سال اقامت جست و بالاخره از جهة تعرض ملاها و حکومت مشهد مهاجرت نمود و در آنجا با همه سختی و آزار اعدا بزیست و نیز در همان هنگام رفتن مأمورین مذکور بقصد فاضل و برای سرچاه

وقریه محمودی کربلانی محمد کاظم بیک با عده از طرف میر علم خان مأمور احبای قصبه درخش گردیدند و اشرار محل با مأمورین متفق گشتند و افراد احباب را نشان گفته و کربلانی محمد کاظم بیک همگی را بمحضر خویش طلبیده حاجی عباسقلی دبیر زرقاتی اظهار کرد که مأمور است او را بانواع بلیات و عقوبات مجازات دهد و او در جواب چنین گفت من مهیا هستم که تمامت زجر و مشقات را تحمل کنم و فقط از خدا صبر و استقامت میخوام و کربلانی محمد کاظم مطالبه کتاب بیان والواح نموده گفت حسب حکم امیر باید آنها را تسلیم گیرم و او جواب داد که کتاب والواح ضبط سینه من است اگر خواهید بشکافید و بیابید و بالأخره مبالغ بسیاری نقود از او و از کربلانی محمد حسین و میرزا ابوالقاسم و ملا محمد علی طبیب و صدر العلما گرفتند آنگاه بپیرجند مراجعت کردند و حاجی عباسقلی احساس شروع مقدمات فتنه و شورش را نموده پسرش آقا حسین (جوان روحانی) را ببشرویه و تون فرستاد و بعد از چندی باز مأمور از طرف حکومت بپیرجند وارد شده مطالبه نقود کرد و حاجی عباسقلی با وجود تنگدستی مبالغی تهیه با نهایت بشاشت در طریق محبت محبوب تقدیم نموده آزاد و آسوده شدند و در بشرویه بتحرک و تهییج حاجی آقا سید حسن مجتهد اهالی بمعاندهت برخواستند و متدرجاً با احبای و اینطائفه استهزأ و توهین کرده بسبب و لعن پرداختند و صدمات و جفا وارد آوردند و چنان معارضت و معاندهت نمودند که احبای ناچار شدند روزها در منازل خویش مختلفی و منزوی بوده در ظلمت شبها در نهایت احتیاط با یکدیگر ملاقات کردند و در یکی از شبها حاجی محمد علی و ملا محمد حسین پسران کربلانی عبدالله و آقا محمد داود از محفل ملاقات باتفاق زائرین جدید الورد بغداد بخانه های

--- صفحه ۲۳۵ ---

بخانه های خویش مراجعت میکردند و اعدا دانستند و در آنظمت شب احاطه برایشان کرده آنچه خواستند زدند و جفا و آزار وارد آوردند و روزی بعد در قصبه انتشار دادند که اجنه بابیان در تاریکی شب حمله بردند و لذا مأمورین که از طرف حکومت طبس بموجب تظلمات احبّا در بشرویه حاضر شدند باستماع نشریات بمحلّه مذکور اقدامی نکرده مراجعت بطبس نمودند و فتن مذکوره خراسان تا سال ۱۲۸۱ امتداد یافت

فتنه کاشان و بلیات وارده بر احباب

در کاشان ملاها بجوش و خروش آمده بمدافعت اینطائفه برخاستند و مردم را برانگیختند و با عیسی خان بیگلر بیگی حکمران آنجا و برادرش جعفر خان بتعرض احباب پرداختند و جمعی را دستگیر نموده بمحبس انداختند و از آنجمله ملا باقر جفری را که مردی وارسته و منزوی بود چنان بدار الحکومه و سوی زندان کشیدند که بر زمین افتاده دندانش بشکست خانه و اموالشان را نهب و تاراج کردند و در آنواقعه حاجی محمد صباغ یزدی و آقا شیخ حسین نساج در ثقب زیر زمینی خانه شیخ مذکور مخفی شده در جلوی ثقب صندوقی را قرار داده و جلوی آنرا خشت چیده پوشاندند و چهار شبانه روز در ثقب مذکور بدینطریق بسر بردند و مأمورین حکومت چند بار بانخانه ریختند و بثقب راه نیافتند و در مرّه اخیره صندوق را از جای حرکت داده آندورا دیده بدار الحکومه و زندان برده محبوس و مغلول ساختند و هر دو بعد از حبس طولانی بشفاعت برخی از اقربا یشان جرمی بحکومت داده مستخلص گشتند و آقا محمد علی مخمل باف را با پسرش آقا محمد باقر بدار الحکومه برده کند بر پا نهادند و عاقبت مبلغی نقود از ایشان گرفته رها کردند و آقا محمد ابراهیم حمای را در جوار خانه اش بسته چوب بسیار زدند آنگاه او و پهلوان رضا و حاجی محمد اسماعیل (ذبیح) و شیخ

ابوالقاسم مازگانی و آقا مهدی را پاها در کند گذارده بزنجیر بسته با جمعی سوار بپهران فرستادند
و در آنجا بانبار محبوس کردند و پهلوان رضای مذکور بعد از طول مدّت حبس در انبار وفات یافت
و چهار تن دیگر خلاص شدند

--- صفحه ۲۳۶ ---

سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ هجری قمری ۱۸۶۲ میلادی

فتنه در اشتهارد قزوین

و در اشتهارد ملاها بمعاندت اینطائفه و خصوصاً برقابت و حسادت با شیخ ابوتراب برآشفتند و از
آنجمله ملا ابوالحسن مجتهد همّت بر دفعشان نهاد و چندان شکایت و سعایت بامرا و علمای طهران
نوشت تا عدّه سوار دولت پی گرفتاری شیخ رفته اورا دستگیر کرده بغلّ و کند نهاده بپهران بردند
و در انبار شاهی محبوس و مقید ساختند و بدینطریق جمعی از مشاهیر احباب از بلاد مختلفه ایران
و از عراق در انبار طهران محبوس گشتند و عدّه از مظلومان در محبس وفات یافتند و در طهران
مدفونند چنانکه شمه از آنوقایع در دو بخش سابق نگاشتیم و سائرین بوسائل متنوعه و برخی
چنانکه مذکور گشت بعد از مدتی طویل از انبار نجات یافتند و در خلال احوال و فتن مذکوره چون
اکثر این طائفه جمال ابهی را من یظهره الله موعود در بیان شناختند و اوامر و نواهی شانرا من قبل
الله دانستند و گر چه برای اینکه در آثار مبارکه تصریح باینداعیه نشده غالباً اظهار نمیکردند ولی
در مکاتیب خود و نیز در ذهاب و ایاب بمحضرشان القاب و آدابیکه درخور آنمقام بود ظاهر و معمول
میداشتند و نیز علما و فضلاى بغداد و کربلا بحضورشان فائز شده سوأل از مسائل دینیّه مینمودند

وامر بدیع بغایت عزّت و شهرت رسید لذا بغض و عناد معاندین و مفسدین نیز در عراق شدّت نمود
ومیرزا بزرگخان قونسول ایران در بغداد و شیخ عبدالحسین طهرانی کمر بمقاومت جمال ابهی
واحباب بستند .

شذائد وارده از شیخ عبدالحسین و فقهای عراق و نیز میرزا بزرگخان قونسول بر جمال ابهی و احکام صادره از ناصر الدین شاه

شیخ عبدالحسین چنانکه نگاشتیم برای محاجّه با جمال ابهی حاضر نشد و تجافی وی او نیز
الواحی که از قلم ابهی در شأنش صدور یافت در عراق ورد زبانها گشت لاجرم او و همدستانش
مکاتیب مملوّه از مفتریات بدولت ایران

--- صفحه ۲۳۷ ---

ایران در طهران همی فرستادند و چندان در خصوص عظمت جمال ابهی و جمعیت و قدرت دوستان
و پیروانش نگاشتند که موجب بیم و هراس شاه گردید چه که نوشتند ایلات و قبائل بابی شدند چنانکه
ایشان میتوانند در یکروز متجاوز از صد هزار بابی از جان گذشته جمع آورند و بسیاری از رؤسای
ایران منتظرند که ایشان بسمت ایران حرکت نمایند تا کار دولت ایران را خاتمه دهند لاجرم صورت
فرمانی از شاه برای شیخ عبدالحسین رسید که بهر طریق صلاح داند و بتواند این آتش را خاموش
نماید و بر جمیع علما و عمال دولت فرض و محتمّ است که اطاعت و مساعدت وی کنند و او فی الحال
یکی از امنای خود را با صورت فرمان بنجف و کربلا و غیرهما فرستاده بهیئت مجتهدین ابلاغ داشت
که امری چنین مهمّ در پیش از صوم و صلاة و اجتراست و شاه انجام آنرا بعهده علما گذاشت

ووقتی را معین نمود که همه در کاظمین مجتمع گردند و میرزا بزرگخان قونسول نیز از آنگاه که مایوس از اقدامات والی عراق گردید جمعی از راهزنان و قاتلین را گماشت که در نیمه شب از دیوار بیت ابهی داخل خانه شده سفک دم اطهر نمایند و برخی را بر آن را واداشت که بجمال ابهی در حین عبور ادبیت رسانند و نیز موجب شوند که احباً اقدامی کنند و آنرا نزد دولت عثمانی مفسد قلم داد نمایند و پیوسته باین افکار و تدابیر بود و جمال ابهی صورت روئیائی که دال بر عظم مصائب

ابیاتی است از منظومه مثنوی حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی مذکور که خود را عارف تخلص میکرد و در بیان واقعه مذکوره سرود :

نه نفر بودیم در يك سلسله - دل طپیدی در بدن چون زلزله
خشت در زیر سر و تن بر زمین _ حاضر فرمان گمراهان دین
مکت بنمودم بزندان من دو سال _ تا که گشتم فارغ از هر قیل و قال
يك زاهل قم جوانی پارسا _ محترق از فرقت روی بها
باقر و زنجیر اندر تیر چال _ روز و شب محبوس بودی هفت سال
نام نیکویش بدی عبدالرسول _ بنده یزدان بد و عبد رسول
حبسیان چون حال او را دیده اند _ بر خود آنظلم و جفا بگزیده اند
زاهل کاشان پنج تن بودیم ما _ حبس در انبار بیداد و وغا
يك نفر از ما خلیل دهر بد _ که در انبارستم بیمار شد
عاقبت در شکر و تسلیم و رشاد _ سجده بر ابهی نمود و جان بداد
دیگری مهدی جوان وبا وقار _ روز و شب از عشق حق بد بیقرار
نیز هم زنجیر عارف در طریق _ بود شیخ کامل العلم شفیق
کاو مرخص شد نیامد پیش ما _ رو بما گردن باز گشت اندر صفا
مدتی شد بود آنعالم خموش _ داشت از عشق بها در سینه جوش

اهل کین بس حملہا ونگیختند _ پس بشہر آورده خونش ریختند

بعد چند از نفوس نہتن از رجال _ دوری آوردند با سختی حال

--- صفحه ۲۳۸ ---

وبلایا بود برای بعضی از دوستان ذکر نمودند کہ در بیانات مبارکہ مسطوراست قوله الأعلى²⁴ " ... اعظم از این بلایا در سرادق قضا مستوراست کہ باید نازل شود چنانچہ خوابی در عراق دیدہ ام واز آن چنین استفاد میشود کنت نائماً فی لیلة البلمأ بعد عفرأ اذا رأیت بان اجتمعت فی حولی النبیون والمرسلون وھم جلسوا فی اطرافی وکلھم ینوحون ویبکون ویصرخون ویضجّون واتی تحیرت فی نفسی فسئلت عنھم اذا اشتدّ بکائھم وصریخھم وقالوا لنفسک یا سرّ الأعظم ویا هیکل القدم وبکوا علی شأن بکیت ببکائھم واذا سمعت اهل ملاً الأعلى وفی تلك الحالة خاطبونی وقالوا قد عظم بلانک یا سدرۃ المنتھی وکبر قضانک یا سرّ الآخرة والأولی علیک الصبر یا شجرة القصوی وظهور القضاء فی ملکوت الآنها فسوف تری بعینک ما لا رأی احد من معشر النبیین

با امیر ترکمانان شرار _ بسته ودل خسته ودر یک قطار

بودریشان پیشوای علم و دین - ملاً صادق شہرہ اندر سابقین _

گشت وارد با اهل در شہر ری _ با امیر ترکمان در فصل دی

چون کشیدندش بانبار ستم _ گشت زندان چون گلستان ارم _

وآندیگر درویش نصرالله نام - بود ذکر ودعا هر صبح وشام

عاشق حق از بلا بگریخته _ لیک غافل کوچہ رنگ آمیخته

²⁴ - لوح ملاح القدس حضرت بہاللہ: صفحہ ۱۵۴ -

شد اسیر بند وزندان آنجوان_ بعد شش مه شد خلاص از آنمکان
دیگری خوشخو جوانی مه لقا - بد علیاصغر بنام آن باصفا
در ره حق جورها دید آنجناب_ که نیاید در بیان و در کتاب
مدتی بودیم با آنها بذکر_ در دعا و درد دائم یا بفکر
زاشتهارد آورده ناگه عالمی - بوترابش نام مرد کاملی
با غلامان شهی آن محترم_ وارد ری گشت وزندان ستم
از ورودش گشت زندان چون بهشت_ حق عیان بودش چه در وجه کشت
چار مه در حبس درانبار بود_ از عنا بر هیکلش قسمی فزود
بعد روزی چند بشکست این قفس_ برپرید آنمرغ بی پرواز کس
هر تن دیگر ز عشاقان حق_ سید و از شوقشان دل محترق
آندو را آورده از مازندران_ قبل از عارف بزندان تو امان
نام يك سید رضا گوید رضا_ در بلای قید از عشق بها
وآندیکر بوطالب اندر وجد وصال_ دائماً در ذکر و فکر ذو الجلال
در بلایا رخ فروزانی داشتند_ دیگرین را دل درخشان داشتند
دو تن دیگر عوام وباصفا - بوده مجذوب مهر میر با وفا
مکت ایشان بود در زندان دو سال_ مثل عارف بی قراروبی ملال
چارده تن جمع بودیم با صفا_ کارمان در روز و شب ورد و دعا
بعد خوببیدی از بهرمان_ جملگی سرمست آنرب جهان
ما نمیدیدیم کس غیر از بها_ روز و شب آمد بدرگاه خدا
که خداوندا تو روزی کن لقا_ ما همه فانی در امید بقا
تا که مارا موعده زندان گذشت_ شه مرخص کرد وفرمان را نوشت

ونشهد مالا شهده احد من العالمين ونسمع مالا سمعه أذن الأصفياً والأوداً صبراً صبراً يا سرّ الله
المكنون ورمز المحزون وكلمة المختوم وكنت معهم في تلك الليلة وخاطبوني الى ان قرب الفجر
وارفعت رأسي من النوم وكنت مفكراً في نفسي بلاً الذي ما شهده احد في الأبداع وما حكيتة عند احد
الى ان حضر تلقاً الوجه احد من علماء العراق الذي سمى بعبداً السلام افندى فلما حضر القيناه واخذناه
وقصصنا له ما ارانى الله في المنام وهو حزن تلقاً الوجه بحزن عظيم كذلك كان الأمر ولكن الناس
هُم في غفلة مبين " ودر آن احوال برخی از محبّين پی بدسائس و تزوير اعدا برده بمحضر جمال
ابهي عرض کرده خواهش ملاحظه و احتياط نمودند و بعضی اصرار کردند که چندی از بغداد
مهاجرت فرمایند و چون نار حسد و بغضا سکون یابد مراجعت کنند و ملا علی مروان کرکوتی ناظر
گمرک عراق درخواست نمود که بموطن وی رفته بعمارت علیاً وسیعه اش که مشتمل بر باغ و حمام
است اقامت نمایند و بعد از خمود نار فتنه عودت ببغداد کنند ولی هیچ يك از امور مذکوره مقبول
واقع نشد و در اغلب شبها تنها از خانه بیرون میرفتند و چون با اعدائیکه در گذرها بکمین بودند
تصادف میشد مزاح نموده اشاره بقصدشان کرده بآنان انعام میفرمودند و آنان را شرم و بیم احاطه
کرده از قصد خود منصرف میشدند و احباً چون شدت اعمال مبغضینرا مشاهده نمودند بمحارست
هیكل مبارك قیام کردند و در ایام ولیالی که جمال ابهي در قهوه خانه مینشست چند تن از دور
ونزدیک مراقب بودند و میرزا بزرگخان رضا نامی از اشرار اترک را تشویق و ترغیب کرده مبلغ
صد تومان و یک اسب سواری و یک زوج طپانچه داده مقرر داشت که بهر طریق میسر شود جمال

ابهی را شهید نماید و متعهد شد که کسی متعرض او نگردد و رضای مذکور پیوسته مترصد موقع مناسب بود تا روزی خبر یافت که بحمام رفتند و فی الحال عبا پوشیده در زیر عبا طپانچه گرفت و حین غفلت آقا نجفعلی زنجانی

--- صفحه ۲۴۰ ---

زنجانی و آقا محمد ابراهیم امیر کاشانی که ملازم هیکل مبارک بودند داخل حمام شد و در داخل حمام مقابل جمال ابهی که برهنه شدند قرار گرفت ولی در آنحال منصرف از عمل شده برختن حمام برگشت در آنوقت آقا محمد ابراهیم امیر ویرا دیده شناخت و دست بقبضه قمه برد رضا نگاهی بدو نمود و با تبسم از رختن خارج شد و رضای مذکور شرح ما وقع را بعد از مهاجرت ابهی از عراق برای بعضی از دوستان حکایت و نیز ذکر کرد که نوبتی در کمین بودم دیدم که ایشان با آقا میرزا موسی از مسافتی دور میایند و مرا چنان وحشت و اضطراب احاطه نمود که پیشتاب دولول از دستم بیفتاد همینکه نزدیک رسیدند با آقا میرزا موسی فرمودند پیشتابش را بدستش بده و راه خانه اشرا بنما که راه گم کرده است و بالجمله احبای بغداد در آن ایام پر از خطر در شبها بخواب نمیرفتند و میرزا یحیی بسمت بصره رفته بکفش فروشی مشغول گشت.

کیفیت اجتماع مجتهدین شیعه عراق در کاظمین و دسائس میرزا

بزرگان و شیخ عبدالحسین

مجتهدین شیعه عراق در کاظمین مجتمع شدند و با رزوی تقرّب پادشاه با حضور شیخ عبدالحسین در خصوص امر بدیع و جمال ابهی مشاوره و مذاکره نمودند و بصدد برآمدند که همگی حکم جهاد

بدهند با ایرانیان و شیعیان بیکبار هجوم برده ریشهٔ این امر را برکنند و از این سو احباً مهیا بودند که هرگاه هجوم واقع شود مدافعه کنند و جمال ابهی با نهایت سکون و عدم اعتنا ایشانرا امر بصبر و سکون و توکل علی الله همی فرمودند و در آن احوال نیمه شبی میرزا ابراهیم طبیب که ارادت بجمال ابهی داشت تفصیل ما وقع را نوشته از لای درب خانه انداخت چون مکتوب را گرفتند خطش را شناختند و نیز آقا سید حسین روضه خوان که در طهران سابقه محبت و اخلاص داشت در عراق بقصد زیارت مقامات متبرکه که مقیم بود و در ظلمت شب

--- صفحه ۲۴۱ ---

شب تبدیل عمّامه و لباس کرده با مراعات احتیاط ببیت ابهی وارد شد و از غصن اعظم جویای جمال ابهی گردید فرمود بیرون رفتند سید در کمال تعجب و استغراب عرض کرد جمیع علمای کربلا و نجف و کاظمین و نیز قونسول ایران مجتمع شده میخواهند بر شما هجوم نموده جهاد کنند فرمود اعتنائی نیست سید عرض کرد بسیار محلّ خوف است فرمود اندکی مکث نموده چای تناول کنید جمال ابهی میباید سید را چای و تسلی دادند تا جمال ابهی وارد شدند سید ما وقع را معروض داشته گفت مفسدین با نهایت جدّ و مکر عزم هجوم دارند و دستۀ از اکراد که متجاوز از صد نفرند فردا شب ببهانۀ سینه زدن که درین ماه محرّم عادت ایشان است و با بیرق و مشعل بخانههای بزرگان میروند اینجا نیز خواهند آمد در خانه را باز نگذارید که مثل کربلا خواهد شد فرمودند مطمئن باش تا وقت نرسد احدی را بر ما تسلّطی نیست در حصن حمایت حقیق و او حافظ و ناصر ماست باؤ ناظر باشید باین امور اعتنائی نیست ولی احباب عرب این قضیّه را شنیدند و همه مسلّح شده در بیرونی بیت

شب بعد مجتمع گشتند گفتند نمیگذاریم نظرشان ببیت بیفتد و جمال ابهی آنرا دستور تفرق دادند و همینکه جمعیت اکراد با علما و مشعل سینه زنان بدر ب بیت رسیدند جمال ابهی باقا میرزا موسی فرمودند در را باز کن و جمیع را داخل محوطه بیرونی نمودند پذیرائی و میهمان نوازی بجای آورد چون همه داخل شدند و شربت گلاب نوشیدند جمال ابهی در تالار بکمال عظمت جلوس نموده نوازش و عنایت فرمودند حسب الامر بهمه چای دادند اعمال و اقوال ابهی چنان در آن گروه تأثیر کرد و متحیر و شادمان گشتند و دعا گویان از بیت خارج شدند و با یکدیگر بنوع تعجب اظهار میکردند که چگونه حالت هیجان و عنادشان مبدل بمحبت و خضوع گردید و در خلال اوضاع و احوال بیمناک مذکور سید حسین متولی قمی از کربلا عریضه بمحضر ابهی فرستاده استدعا نمود که چندی بجائی دیگر انتقال کرده تَرَک مراوده فرمایند و در جواب وی لوحی فارسی صدور یافت که صورت آنرا

--- صفحه ۲۴۲ ---

آنرا بعلمای و رؤسای نجف و کربلا داشتند و همه اظهار تعجب و حیرت نمودند و ابتدای لوح مذکور چنین است: شکر شکن شوند همه طوطیان هند _ زین قند پارسی که به بنگاله میرود الی قوله الأعلى چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن ستر و حجاب راسخیم و نار عشق برافروختیم فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم بلارا بدعا طالبیم تا در هوای قرب روح سیر نمائیم و در آشیان قدس مأوی گیریم ماهی معنوی و روح قدسی از خرابی تن ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این را زندان است و کشتی آنرا سجن الی قوله تا زمان نرسد نفسی را بر ما قدرتی نیست و چون وقت رسد بجان مشتاقیم نه تقدیم یابد و نه تأخیر ان ینصُرکم الله فلا غالب لکم وان

يخذلكم من ذا الذي ينصرکم من بعده ودر حقّ شيخ عبدالحسين چنین مسطور است آنچه در دل دارد از مکر ورموز نزد حق پیدا درخشان همچو روز تبالقاضيّاتي في حكمه عجباً_ افتى بسفك دمی فی البيت والحرم این ایام طوماری از ظنون خود بطهران فرستاده چه خوب بود يك مجلس ملاقات نماید وبر امور مطلع گردد وبعد از آن حکم راند آخرهم معلوم نیست که خیر بیند ویا کام دل حاصل نماید حاکم مقتدر در میان است واز ظلم احدی نمیگذرد وبالجمله شيخ عبدالحسين وميرزا بزرگان خواستند فتوی عموم مجتهدین را حاصل کرده عموم ایرانیان را بهجوم وادارند ولیس رئیس مهمّ آنان یعنی حاج شيخ مرتضى الأنصاری چون از مقصودشان مطلع نبود از نجف بعزم کاظمین روانه شد ودر قرب بغداد سقوط از مرکب یافته پایش صدمه خورد وبا آنحال بکاظمین در مجمع ایشان وارد شد سخنانشان را شنید واز فکر فاسدشان مطلع گشت لذا از مجلس برخواست ومداخله در امرشان نکرد وباصرارشان گوش نداد وعزم عودت بنجف نمود

--- صفحه ۲۴۳ ---

نمود ودر خارج کاظمین ویرا تصادف ملاقات با میرزا حسن گل گلاب دست داد وبواسطه او تحیات بمحضر ابهی ابلاغ داشته پیام کرد که من در آغاز مطلع از مقصود علما نبودم والّا از نجف بدآنجا نمیرفتم وحال دعا میکنم که خداوند شمارا از شرور ایشان محفوظ دارد واین سبب شد که در اقدامات شيخ عبدالحسين ومحققینش ضعف وفتور حاصل گردید ودیگر آنکه جمال ابهی بحکومت بغداد ابلاغ فرمود که اگر علما وفقهارا عناد وخیال فسادی نیست در مسجدی حاضر شوند ومحاجّه میکنیم تا حقیقت وبطلان امر واضح شود ولذا چون حکومت اطلاع یافت که علما هیجان کرده میخواهند عوام را بشورانند بحالت تغیر چنین گفت اینجا مملکت ایران نیست واگر مقصود این

گروه ایجاد شرّ و فساد است هرگز اقتدار انجام آنرا نخواهند یافت و اگر قصد تحقیق امر دارند مهیا باشند تا من علمای هر ملّتی را بطلبم و از ایشان نیز بخواهم که حاضر شوند و احتجاجات و مناظرات نوشته گردد و بعداً موازنه میکنیم تا معلوم شود غالب که و مغلوب کیست و اگر جز این نکنند همه را در دجله غرق خواهم کرد و این سخنان بسمع علما رسید لذا جرئت اقدام نیافتند و از آنسو جمال ابهی فرمودند مقصد این گروه اگر فهم مطلب است ما متعهدیم که آنچه بطلبند انجام دهیم و اگر شورش است واللّه المهیمن القیوم دو نفر میفرستم که جمیع را تا دروازه کربلا بدوانند و آقا محمد رضا شیرازی چنین نوشت که جمال ابهی روزی بعد از اجتماع علما در بیرونی خانه با چند تن از احباب بودند و دو نفر اغیار حضور داشتند روی باحباّ نموده چنین فرمودند آیا خبر دارید حضرات اجتماع نمودند که جهاد کنند لکن واللّه الذی لا اله الا هو دو نفر بیشتر نمیفرستم که ایشان را بکاظمین راجع کنند آنگاه روی بان دو نفر کرده فرمودند خبر برسانید و ایشان رفته خبر بردند و چون امور مذکوره اجتماع علما را عقیم و بی نتیجه ساخت و احتقار و فقدان اقتدارشان واضح گردید بدان صدد شدند که اعمال خود را بصورت حق جلوه دهند لذا حاجی ملا حسن طهرانی مشهور بعمّو را بمحضر ابهی فرستاده

--- صفحه ۲۴۴ ---

خواستار جواب از سوالات چندی شدند و ملا حسن عمو بواسطه زین العابدین خان فخر الدوله بمحضر ابهی تشرّف یافت سوالات را عرض کرده اجوبه کافیه شنیده قانع گردید آنگاه معروض داشت که در فضل و علم و قدرت و قوّه بیان شما جای شبهه نیست ولی این بتنها عامه را کفایت نکند و معجزه لازم است که حجّت و نیز موجب اطمینان قلوب عامه گردد فرمودند هرچند مظاهر

الهیّه در هیچ عصر باقتراحات مردم اعتنا نکردند ولی ما از شما قبول میکنیم بدین شرط که چون علما مجتمع شوند فکر ومشورت نمایند ودر امری از امور متفق گردند بنویسند وجمعاً مهر نمایند که اگر آن امر ظاهر شد وانجام یافت دیگر اعتراض نکرده بر حقیقت یقین نمایند وماهم نوشته میدهیم که اگر ظاهر نشد بطلان ثابت وآنچه بخواهند معمول دارند ملا حسن عرض کرد الان قد حصص الحق دیگر سخنی باقی نماند وبرخاسته بنجف عودت کرد وچند روز گذشت واثری بروز ننمود آنگاه بواسطه زین العابدین خان فخر الدوله پیغام فرستاد که بهیئت علما ابلاغ کردم وقبول نکردند لذا خجالت وشرم مرا مانع از حضوراست وملاً حسن مذکور چون بایران رفت در هر بلدی وهر محفلی علی الملاً ما وقع را بیان کرد وبعضی امور دیگر بنوع اغراق ذکر نمود واز هیبت وعظمت وجمعیتی که درب بیت ابهی صف بسته ایستاده بودند واو بچه کیفیت وآداب وارد گشت همی ستود وبالأخره شیخ عبد الحسین وهرهانش با میرزا بزرگخان متوسّل پاشا والی بغداد شدند که جمال ابهی وجمع احباب را دستگیر کرده بایران بفرستند

ملا حسن در کرمانشاه حضور عماد الدوله حکمران عین واقعه را با بعضی اغراقات حکایت کرد از آنجمله اینکه محبان ابهی کوچه را بآمره خود رفتند واغراقاتی در وصف باغچه بیرونی گفت دور خانه از حجره بحجره همی رفت وپرده بالا میرفت وچون میرزا خونی شاعر در آن محضر حاضر بود تمام مطالب را بمحضر ابهی نوشت ونیز ملا حسن در طهران منزل میرزا سعید خان وزیر امور خارجه بهمین طریق حکایت کرد ومیرزا رضاقلی برادر جمال ابهی حاضر بوده مکتوب مشروح ببغداد فرستاد.

--- صفحه ۲۴۵ ---

بایران بفرستند و بداین طریق نیز نزد اهالی شهرت یافته مسلم گردید و آحاد این طائفه در عراق در اندیشه جان و مال و عیال خود بوده دیدگانشان شبها بخواب نمیرفت در آن احوال صباح روزی جمال ابهی آقا میرزا موسی را طلبیده و اوضاع حاضره را روشن نموده آنگاه باین مضمون فرمودند مکتوبی که در تعدیات میرزا بزرگان بمیرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران نوشتم جواب نیامد و کار الان بجائی رسید که اگر جلوگیری نشود خون جمعی ریخته شود چاره نیست مگر اینکه بعضی تبعه دولت عثمانی شوند دستور دادند که عده از احباب تبعیت دولت عثمانی را قبول کنند و بوالی نیز اطلاع دادند و او در صدد بود که خدمت تازه نسبت بدولت متبوعه خویش انجام دهد و موقع را مغتنم شمرده پذیرفت و جمال ابهی بقا محمد رضای کرد که معروف نزد والی و آشنا بقوانین حکومت عثمانیه بود سپرد تا احباب را دو دو نزد والی برد تعریف کرده تذکره تبعیت برایشان گرفت تا آنکه در طول قرب بسیت روز برای یکصد و بیست تن تقریبا تذکره گرفت و نامق پاشا بکمال محبت سلوک کرده بحفظ و حراست پرداخت و لذا شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگان دچار خیبه و خسران و اندوه بی پایان شدند و همین واقعه سبب گشت که آندو مخذول و معزول نزد دولت ایران واقع شدند .

شمة از سلوک و خصال و اقوال و احوال جمال ابهی در بغداد

و جمال ابهی از آغاز قیام بر ترویج و تنظیم و تکمیل و تقویم امر باب و بابیه در بغداد که صیت عظمت و قدرتش در عراق و ایران و غیرهما پیچید و معاندین از هر سو بمقاومت برخاستند جنابش مورد تردد زوار و توجه انظار اولی الافکار گردید و با هر يك و در هر موقع رفتار و سلوکی فرمود که حفظ مقام دولت و ملت ایران را در برداشت و در عین حال تمام شئون و خصال عظیمه مظاهر

الهیّه را آشکار ساخت چنانکه در هنگام شدّت تعرّض فقهاً وقونسول دولت ایران وتسامح حکومت عثمانی جنرال قونسول انگلیس مقیم بغداد سر کولونل آرنولد بروز کمبل طرح معاشرت ومحبت ریخته اظهار حمایت ومساعدت نمود وخواست جمال ابهی را بقلمرو حکمرانی دولت

--- صفحه ۲۴۶ ---

دولت خود مسکن ومقام دهد وچنین معروض داشت که اگر اقامت در انگلستان را مایل نیستید اقامت در بمبئی که تماماً مرکز مسلمین وآداب ورسوم اهل شرق است اولی وانسب میباشد ولی جمال ابهی قبول نفرمودند ونیز میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان ارمنی میرزا عباسخان طهرانی را بمحضر ابهی در بغداد فرستاده معروض داشت که من در طهران دست بکار شده وارکان دولت را با خود متفق کردم وانجام یافتن اینکار موکول بآن است که از طرف شما مدون شود در جواب مرقوم فرمودند که پدرت مرد عاقلی بود وتو چرا بایندرجه نادانی زیرا همین اشخاص که با تو اظهار اتفاق کردند بقصد هلاکت برمیایند وناچار عنقریب از طهران باینصفحات خواهی آمد ومیرزا عباس مذکور معتقد ومطمئن ببیانات مبارک نشد وبخیاناتشان اشتغال داشت که ناگاه ملکم خان از طهران فرار نموده خودرا ببغداد رسانید وبمحضر جمال ابهی وارد شد ولی صلاح چنین دیدند که در جای دیگر منزل کند ومطمئن باشد که کسی را براو تسلطی نخواهد بود ومیرزا بزرگخان قونسول اظهار داشت که از طهران امر بدستگیری او رسید وملکم خان مضطرب گشت واز محضر مبارک چاره خواست جمال ابهی او را بسرایه حکومتی روانه کرده بدست والی سپردند ووالی او را باحترام باسلامبول فرستاد ونیز عباس میرزا نائب السلطنه بن محمدشاه که منفی بعراق بوده ودر فکر زوال سلطنت ناصرالدین شاه و استقلال خویش ایام وساعات میشمرد

نوبتی اذن تشرّف بمحضر ابهی خواسته اجازه نداده فرمودند مصلحت او نیست زیرا چون شیخ عبدالحسین اطلاع یابد همین را وسیله کرده طوماری بطهران میفرستد و افترائی بندد که باهم بر ضدّ دولت ایران متفق شدند و عنقریب چنین وچنان خواهند کرد معدّك نائب السلطنه ممنوع شد و روزی که خبر یافت جمال ابهی در قریهٔ وشّاش اند و محضر مبارك خالی از ایرانیان معانداست با تبدیل لباس بعنوان شکار بدآنسو حرکت کرد و نزد خیمهٔ جمال ابهی فرود آمد و آقا میرزا موسی کلیم را واسطه ساخته ساعتی تشرّف بحضور یافت و جمال ابهی چون تقریرات او را استماع فرمودند و افکارش را پریشان مشاهده کردند لغتی نصیحت گفتند و باخلاص نسبت بدولت ایران ویرا خواندند و با

--- صفحه ۲۴۷ ---

دلایل واضحه بطلان و عقم افکار غیر عمیقش را مجسم ساختند و لذا چون از آنجا خارج شد پیوسته بعداوت قیام کرد و نیز میرزا فضل الله وزیر نظام برادر ممتز میرزا آقا خان صدر اعظم پس از عزل برادر چون دست خویش را از همه جا کوتاه دید بعراق رفت و در بغداد کراراً ببیت ابهی وارد شد و در افکار و امانی باطلهاش استعانت جست و جمال ابهی مشفقانه ویرا همی نصیحت فرمود که اکنون سنین عمرت از هشتاد گذشته و از شاه ایران پیوسته ملاطفت ها دیده حقّ نداریرا فراموش مکن و خودرا بکفران نعمت محروم مگردان و در فکر توشهٔ راه آخرت باش و او بالأخره چون نومید گشت روزی چنین عرض نمود که شما مرا پیر و از کار افتاده پنداشته اید ولی سوگند میخورم که چون بشنوم برادرم باز بمقام صدارت منصوب شد سه روزه بر اسب خود را از بغداد بطهران میرسانم و بمجازات و مکافات دوستان و دشمنان میپردازم و جمال ابهی پس از این سخنان دیگر با

وی در اینخصوص همکلام نشدند و فقط با وی اظهار تفقد و موهبت فرموده تسلی خاطر میدادند و او بعد از چندی بطهران رفت و در آنجا با آشنایان و مقربان درگاه چنین گفت که ایشان بابیه‌های بغداد را امر بگشتن من دادند و بتدابیر و وسائل خودرا محافظت کرده از عراق بیرون آمدم و برخی از دوستان جمال ابهی او را توبیخ کرده گفتند که آیا تلافی آن همه مهربانی که از ایشان در بغداد دیدی این بود که چنین مفتریات نسبت دهی و او جواب گفت که این سخنان را نظر بمصالح خود گفتم و دولت ایران را اکنون برایشان دسترسی نیست تا مضرتی برساند ولی مرا برای مرادۀ که کردم ممکن بود هلاک سازد دیگر اینکه حاجی میرزا احمد کاشی که از کاشان بعراق آمده در خان دفتر بغداد حجرۀ تجارت باز کرد چند بار مرتکب رفتار ناپسندیده گردید ولی نظر بعنایت در حق خوانش حاجی میرزا جانی شهید و حاجی محمد اسماعیل (ذبیح) عفو و اغماض فرمودند تا آنکه روزی شاهزاده خانم مادر عین الملک که بعزم زیارت کربلا آمده در حجرۀ وی متاعی را گفتگو کرده خواست بخرد تشاجر و تشدد بایکدیگر کردند و حاجی سخنی گفت یکی از فراشان قونسولگری ایران حاضر بوده بحاجی دشنام داد و کار بدانجا انجامید که شاهزاده خانم بقونسولخانه ایران شتافت و با میرزا بزرگخان

--- صفحه ۲۴۸ ---

قونسول برآشفته شکایت و ملامت کرد و او گماشتگان خود را بفرستاد و حاجی را بقونسولخانه کشیده حبس نمود و خواست او را بطهران روانه دارد و جمال ابهی با اینکه همواره احباب را بمسالمت و ملایمت نصیحت میفرمودند و از اعمال حاجی نیز بسیار مکدر بودند برای حفظ مقام جامعه دوستان و محض آنکه قونسول بدون رسیدگی و تحقیق حقیقت واقعه حاجی را مورد مؤاخذه

ومجازات قرار داد بهمة احباب امر فرمودند که کسی حجره و دگان خود را باز ننماید و چون مردم از علت و سبب پرسند جواب گویند که قونسول يك تن از ما را حبس نمود میخواهیم بدانیم که چه سبب داشت و احبابرا باتحاد و حمايت از يکديگر برانگيختند و ميرزا نصرالله منشی کارگذاری را نزد قونسول فرستاده و پيغام کردند که اگر حاجی را امشب رها نکنی آنچه برسرت آید خود سبب شدی و ميرزا بزرگان چنان وحشت نمود که از بغداد بکاظمین رفت و بميرزا نصرالله مذکور گفت آنچه مصلحت داند عمل نماید و او حاجی را با خود ببیت ابهی برده تسليم داد و اينواقعه را ميرزا بزرگان بنوع اغراق بطهران نوشته اظهار کرد که کار چنان برمن دشوار شد که مقصری را يك شب نتوانستم در قونسولخانه ايران نگاهدارم و مکتوبش سبب عزلش گشت و بطهران رفته بجعل مفتريات و اغراقات موجب مزید بیم و هيجان شاه گرديد و چندی بعد از آن بر جای وی ميرزا زمانخان برادرزاده فرخ خان امين الدوله کاشی منصوب گرديد چون بقونسولگری ايران قرار گرفت با کمال ادب و دانائی سلوک و رفتار کرد و پيوسته ذکر مساوی و اعمال ميرزا بزرگان را مينمود که او سبب گرديد اکثر رعاياي دولت ايران تبعيت دولت عثمانی را قبول کردند و نیز شبی در بغداد جمعی از ایرانیان مجلس عیش و نوشی داشتند و منتهی بقیل و قال و عربده وجدال گشت و مأمورین حکومت بغداد همگی را دستگیر کرده بسرایه برده حبس نمودند و حاجی احمد آقا رئیس امنیة بغداد برخی را که معروف بودند در صبح رها کرده گفت اگرچه میدانم شما بحضرت ایشان نسبتی ندارید ولی چون هموطنشان هستید و بین مردم معروف نمیپسندم شمارا با امثال این اعمال

--- صفحه ۲۴۹ ---

اعمال قبیحه مشهور و محبوس نمایم و از آنجمله سید متولی قمی و خیاط کاشی بودند و جمال- ابهی از آنواقع بسیار متأثر و متغیر شدند و در حقشان حکم فرمودند که سه روز متوالی روزه گیرند و در حین افطار کلمات نازله از قلم اعلی را خوانده مناجات کرده استغفار کنند تا انشاء الله ذنبشان مغفور گردد و در آخر لوح مرقوم فرمودند که هرکس باین دستور عمل نکند نسبتش از این امر مقطوعاست و از خصال جمال ابهی و سلوک و محبت و تواضع اهالی بایشان اینکه مسافرین و مهاجرین و زائرین عابرین را از بذل و بخشش بی نصیب نمی فرمودند و همجواریها و همسایهها تا يك محله مورد بذل و احسان میشدند و از بایشان هدایا میفرستادند خصوصاً مساکین و ایتام و پیران و عجزه را کمال رعایت مینمودند از آنجمله عجزه در خرابه که واقع در طریق عبور بود مسکن داشت و همه روزه چون بقهوه خانه اول جسر میرفتند چون باو میرسیدند ایستاده احوال میپرسیدند و بدست خود اکرامی مینمودند و گاهی دست مبارک را میبوسید و چون میخواست رویشان را ببوسد قدش خمیده و کوتاه بود جمال ابهی خم میشدند تا او بمقصد خود میرسید و بعلاوه مقرر فرمودند که هر روزه يك قمری بان پیره زن داده میشد و مقرر میفرمودند من او را دوست میدارم لذا او هم مرا دوست میدارد و باینطریق در ایام اقامتشان در بغداد معمول بود و بعد از مهاجرت نیز مقرر داشتند که تا در حیات بود باو داده میشد و یکی از ملاهای تنومند ایرانی معروف بخاتم المجتهدین که بسیار مزاح و مضحك بود غالباً بمحضر ابهی تشرّف مییافت و سبب سرور و تبسم مبارک میشد و مورد بذل و اکرام میگردد و بنوع مزاح بدو میفرمودند انشاءالله تو خاتم المجتهدین هستی و او باشاره بیان ایشان انتقال نمی یافت و نیز بهر قهوه خانه که میرفتند از کثرت عبور محترمین و هجوم طالبین صاحب قهوه خانه بثروت و غنا میرسید و در اواخر ایام بقهوه خانه

سید حبیب که کدخدای محله و مالک قهوه خانه و از مشایخ بود میرفتند و سید حبیب مذکور قدی رعنا و وجهی نورانی و محاسنی سفید داشت و در اظهار اخلاص و عشق بایشان قرار نمی گرفت و هرگاه

--- صفحه ۲۵۰ ---

و هرگاه روزی تشرّف حاصل نمیکرد روز و شب را بحزن و اندوه میگذراند لذا غالباً در وقت عصر ویرا می طلبیدند و معتاد بقند و چای مطبوخ در محضر مبارک گردید و برای او قند و چای مخصوص میفرستادند گویند پس از مهاجرت ابهی از عراق دیگر کسی سید حبیب را در قهوه خانه ندید و در محافل و مجامع احباب استماع بیانات ابهی کرده میگریست و چای را ترك نموده میگفت بی حضور در محضر ابهی شرب چای بر من گوارا نیست و تا خاتمة الحیات بدین درجه از محبت میزیست و نیز از حمید قهوه چی مهر و وفائی عجیب بظهور رسید گفت در محلی که پیوسته هیكل ابهی قرار میگرفت نمیتوانم دیگری را ببینم و ادامت این شغل بر من ناگوار است و لذا ترك شغل مذکور نمود و مدام از مدام حبّ ابهی سرمست بود تا درگذشت و نیز از خصال ابهی اینکه روزهای جمعه بجامع رفته مشغول بعبادت میشدند و در ایام مخصوصه برای زیارت کاظمین میرفتند و پیوسته نزد یار و اغیار در خصوص عظمت مقام اولیای الهیه بیانات بدیعه میفرمودند روزی شجاع الدوله معروض داشت که احترام و تجلیل شما از انمه هدی فوق بیان است ولی از بعضی احباب مانند میرزا یحیی و سید محمد سخنانی شنیده شد که موجب حیرت گردید گفتند ما بقعه کاظمین را منهدم خواهیم کرد و در آن محل قهوه خانه میسازیم جواب فرمودند که اینگونه اشخاص با ما نسبتی ندارند و لذا برای احباب چنین تقریر نمودند که اهل بیان اگر بدین بیان متدینند باید قهوه و قلیان را

حرام بدانند چگونه کاظمین را بقهوه خانه تبدیل مینمایند و اگر متدین نیستند چرا امر الهی را متهم مینمایند و بغض ما را در دل مردم میاندازند اقلأً مانند دوستان ظاهر حقوق

در دوره حضرت اعلی تا آخر ایام دهه عاشورا را روزه میگرفتند و در ایام جمال ابهی در طول آن ده روز محزون بودند و در روز عاشورا برای زیارت بکاظمین میرفتند و نیز جمعیت دسته تعزیت بخانه ابهی میامدند و حسب الأشاره به آندرون خانه میرفتند و شربت میخوردند و در وقت خواندن اشعار ماتم مخصوصاً دوازده بند محتشم اشك از دیدگان مبارك جاری میگشت.

--- صفحه ۲۵۱ ---

دوستی را مرعی دارند و اگر مقصودشان تبلیغ و نشر امر الله است باید چنین بیان نمایند که چون آفتاب حقیقت طلوع نمود مقام انمه و اولیا که از اشعه آن شمساند ظاهرتر و نورانیتر گردید لذا اماکنشان باید مساجد اسرار و مشارق انکار گردد و نبیل زرنندی که غالباً اوضاع و احوال ایام بغداد را از مندرجات تاریخ منشور و منظوم او آوردیم ضمن واقعات ایام مسافرتش از بغداد بایران در سال ۱۲۷۴ چنین نوشت جناب میرزا محمد علی طبیب شهید را در همدان ملاقات کردم و از تقدیس امر الله حکایت کرده که امر الهی از اعمال اهل بیان پاك شد و گفتم که من خود در بغداد در حضور مبارك بودم که یکی از ملازمان سفارت تشرّف حاصل نمود و معروض داشت که ما جمعی از خائنان اهل ایران دیروز گرفتیم و آنها را تأدیب نمودیم یکی از آنها اظهار نمود که از مخلصان حضرت ایشانم و ما بجهت احترام این نسبت او را تأدیب ننموده‌ایم تا استفسار نمائیم که تکلیف ما در باره او چیست جمال مبارك فرمودند بگوئید احدی در عالم بمن نسبت ندارد مگر کسانی که جمیع در

اخلاق و اعمال بمن اقتدا کنند بنوعی که اگر جمیع عالم بخواهند آنها را از گفتار و رفتار شایسته منع نمایند نتوانند واحدی ایراد بر آنها چه در امور دولت و چه در اوامر دیانت وارد نیارد و بعد اشاره بحضرت کلیم فرمودند که این برادر من میرزا موسی برادر آبی و آمیاست و از طفولیت تا حال با من بوده اگر بآمری که منافی دین و دولت است قیام کند و بشما ثابت شود من آنوقت از شما راضی و خوشنودم که او را دست بسته بشط بیندازی و غرق کنی و شفاعت احدی را در باب او قبول نکنی این میزان است نه آنکه هرکس هر عمل قبیحی که میخواهد مرتکب شود و خود را بمن نسبت دهد و شما قبول کنید اشک جناب طبیب جاری و ساجد و شاکر شدند و گفت که من بعد از تقدیس و تنزیه حضرت اعلی و امانت و دیانت جناب حجّت زنجانی و شهدا متحیر بودم که اگر امر الله آن بود پس یحیی و دیگران چه میگویند و او عزم داشت که بزنجان برود تا اعمال بعضی نراقیهارا در همدان نبیند و نیز نبیل بدین مضمون نگاشت که احباً در آن ایام استقرار جمال ابهی بر کرسی عظمت و اقتدار چنان سرمست بودند که قصور ملوک را بیوت عنکبوت

--- صفحه ۲۵۲ ---

می پنداشتند و اکثر در اطراف بیت مبارک منزل داشتند و هرچند نفر در خانه مأوی گرفتند و هرچه از طریق کسب تحصیل مینمودند ضیافتی فراهم کرده از جمال ابهی و غصن اعظم استدعای قبول مینمودند و عیش و عشرتی داشتند که غبطة ملوک بود با آنکه اغلب لیالی با يك قمری خرما خریده صرف میکردند چنان بحال اتحاد و یگانگی بودند که حتی اشیا و البسه خود را فراموش میکردند و اختصاصی در البسه و اثاثیه منزل نداشتند و اکثری در مقام تزکیه نفس چنان بودند که بغیر ما اراده الله تکلم نمیکردند و همعهد و همقسم شدند که هرکه بکلمه نالایق لب باز کند و یا حرکتی غیر

ما یحبّه الله نماید دیگران ویرا متذکر سازند تا تلافی نماید وگرنه مبادرت بآکل و شرب نمیکردند ودر آن ایام اغلب بمزرعه و شاش واقع در نیم فرسنگی جنوبی بغداد که شعبه از دجله منشعب شده و اهالی زراعت میکردند و آقا میرزا موسی کلیم آنرا اجاره نمودند میرفتند و عریشه در کنار نهر ترتیب داده و گاهی خیمه میزدند و جمال ابهی با عائله محض تفرج اقامت میفرمودند و غالباً وقت غروب مراجعت میکردند و باستقبال میرفتیم و تا قرب بیت در حضور بودیم گاهی بخانه مقابل بیت مبارک و بخانه تبوکى و با جمعی از احباب منزل داشتیم میامدند و از جمله ساکنین آقا علی و آقا محمد زمان تاجر شیرازی و استاد علی اکبر نجار بودند روزی هنگام غروب وارد شدند و حجره ما را که تهی از هرگونه اثاث نبود ملاحظه نموده فرمودند هرچند در اینجا هیچ چیز نیست اما در نزد من بر اکثر قصور عالیه برتری دارد چه که دوستان حق با قلبی فارغ باذکار الهیه مشغولاند و از درخت سدر خانه که تبوک درشت بسیار داشت مدح نموده فرمودند اهل بغداد این تبوک را خستای گویند و بسیار دوست دارند و گاهی میوه آندرخت را چیده بمحضر مبارک آورده تقسیم مینمودند و شاطر رضا و برادرش بخانه که در اول همان کوچه بود منزل داشتند و خبازی بیت مبارک با ایشان بود و تنور خبازی و آسیابی که با دو اسب میگردید ساختند و احباب نیز از آنجا نان میگرفتند و تعلق بجمال ابهی داشت و کُلّ از آن سفره

--- صفحه ۲۵۳ ---

احسان میهمان بوده متنعم میشدند و والدشان محمد صادق تازه از اردکان یزد آمد و نود سال داشت اما از جوانان قویتر بنظر میاید جمال ابهی همیشه با او بکمال شفقت و ملاحظت صحبت میفرمودند و بانخانه میرفتند و او بعضی حکایات در کیفیت تصدیقش و در معامله و اطوار ملاهای ایران بعرض

میرساند و چون خیلی تبسم میفرمودند دستهای خود را بلند نموده شکر کرده میگفت حضرت رسول فرمود هر که مؤمنی را بخنداند مرا خوشنود کرد و هر که مرا خوشنود کرد خدا را خوشنود ساخت و از عذاب دوزخ ایمن خواهد بود حال الحمدلله من جمال ابهی را خندانم و منال من بسیار خوبست و این سخنان موجب سرور و تبسم مبارک میگشت و اما حال منافقین بغایت افسرده و گمنام بودند حتی بعضی را اعتقاد چنین شد که جمال ابهی نظر بمصلحتی ذکر میرزا یحیی مینمایند و او وجود ندارد برخی میگفتند در بغداد مستور است و در خیال ملاقاتش نبودند و چنان میدانستند که یکی از بندگان جمال ابهی است خصوصاً چون لوح سبحان ربی الاعلی و بیان رمز رئیس و الف قائمه بین الووین از قلم ابهی در تبیین اصطلاحات و معضلات رموز شیخ احسانی و سید رشتی صادر گشت اغراً و ابتذال میرزا یحیی بغایت وضوح رسید و فرمودند اعرف تم اکتّم و بنده را که گاهی بی اختیار در اشعار اظهار میکردم امر بستر نمودند و چون قصیده بها بها نوشته شد فرمودند اگر این قصیده را بشنوند نه تنها تورا بلکه ما را هم تکفیر میکنند ولی بعد منتشر شد حتی بدست درویشها افتاد که در بازارهای ایران میخواندند و در جای بها بها علی علی میگفتند از جمله ابیاتش این بود:

دگرم به کس سر و کار نی _ بجزم تو دلبر و یار نی

دل من یکی و هزار نی _ شده مُبتلات، بهاء بهاء

جمال ابهی فرمودند شبی یحیی نزد من بود و من از امر حضرت اعلی و وقایع آن ایام صحبت میداشتم ملتفت شدم که یحیی خواست چیزی بگوید و جرئت نمیکرد ملاطفت نموده او را بسخن آوردم بغتاً پرسید آیا میشود غیر از حضرت اعلی قائم موعود با

--- صفحه ۲۵۴ ---

با همان علامات موعود و ظاهر شود من گفتم ساکت شو مردم چه گمانها در حق میبرند و تو چنین سخنی میگوئی اگر موعود یهودا بعد از روح الله و موعود نصاری بعد از رسول الله آمد قائم موعود اهل فرقان هم بعد از حضرت اعلی خواهد آمد وقتی بساط عروسی آقا محمد جواد تاجر نراقی از دوستان مخلصین در خانه میرزا علی اکبر نراقی بامر مبارك منبسط شد از جمله ملا جعفر هم که در آن ایام در کاظمین ساکن و او را وعده خواسته بودند حاضر بود جمال مبارك هم ساعتی تشریف آوردند و چون مراجعت فرمودند الواح مخصوصه مانند لوح غلام الخلد تحادث شد و جذب بیانات چنان اهل مجلس را اخذ کرد که از خود بیخبر چون ملا جعفر دید که لوح جمال مبارك چنین حالی در نفوس ظاهر و یکی از نوشته های مضحك یحیی هم خوانده شد و خنده زیاد گشت گفت در پیش شما چنین چیزها هم بوده و ما خبر نداشتیم روزی در کنار باغچه بیرونی بعد از مشی و تغنی آیات بدیعه توقف و بدو درخت گل رازقی که یکی در کمال نمو و قوه و صفا و عطر و دیگر در نهایت ضعف و زردی و بی برگی بود نظر کرده فرمودند این رازقی ضعیف ضعف خود و قوه رازقی دیگر را می بیند بلسان حال میگوید:

نه شکوفه و نه برگی نه ثمر نه سایه دارم * متحیرم که دهقان بچه کار کشته ما را**

آنگاه فرمودند هنگام طلوع آفتاب از نورش خجلم که اعمال شب مردم را نشان میدهد و وقت غروب از آن شرمنده ام که افعال روز خلق را بیان مینماید یومی در بیرونی تشریف داشتند بخادم فرمودند شبها ترتیبی دهید که هر شب در محفل نوعی از کلمات بدیعه را تلاوت نمایند یکشب از خطبه های حضرت قدوس و یکشب از بیانات حضرت اعلی و یکشب از آثار قلم ابهی تا یکشب بعد از ساعت چهار از شب گذشته در کنار باغچه چراغ در مقابل گذارده متوجهاً الی الله نشستند

والواحی از قبیل لوح کلّ الطعام وخطبة صلاة وسائر آثار تلاوت مینمودند بعد از تلاوت يك صفحه از تاثیرات مكنونه در كلمات مبارکه چنان اشتعال وانجذابی دست داد که صوت آیات بأوج اعلی رسید بنوعی که از هر طرف جمعی بشطر بیت شتافتند ودر حول آن مجتمع گشتند تا آنکه غصن اعظم از حرم بیرون تشریف آوردند الواح را از دست خادم گرفتند وچراغ را از پیش رویش برداشتند با وجود این باز لسانش

--- صفحه ۲۵۵ ---

لسانش ناطق بود وصوتش مرتفع آنگاه آقا میرزا موسی کلیم رسیدند ودستش را گرفته بطرف اندرون بردند وآنشب را در حول سدره المنتهی بروز رساندند واز جمله وقایع آنکه بهر يك از احباب که از نطق وبیان که بهره مند و طائف حول ابهی بودند بیتی از لسان مبارک گرفته آنرا سردفتر ساخته بنوشتن مثنوی پرداختند بنده این دو بیت را یافتم:

یاد ذکر الله چه آمد در جهان * وجه ذات الله غیب آمد عیان**

خیمه هستی ز ذکر آمد پدید * صد هزاران خیمه ها از هم درید**

وآقا سید حسنعلی شیرازی باین بیت مفتخر گشت :

سدره عشق است نار آمد پدید * وادی روح است و یار آمد پدید**

بخلیل نحاس این بیت عنایت شد :

چون ازل آمد نرفت از جان علل * پس بجان بازای ایشاه ازل**

وخیاط کاشانی این بیت را گرفت :

ایجمال الله برون آی از حجاب *** تا برون آید زمغرب آفتاب

و از جمله ابیات مثنوی خلیل این بود

گر گدا باشی تو اندر شهر یار *** برکه اندر شهر دیگر شهریار

و در هر ماهی دوبار در مدح حضرت اعلی و حضرت قدوس قصائد میساختند و من همیشه در وصف جمال ابهی میسرودم و در نیمه دوم سال ۱۲۷۹ جمال ابهی تغییر وضع سابق داده شروع بفتح باب جدی فرمودند چنانکه در هر یوم لوحی شورانگیز جذبه خیز مانند لوح سبحان ربی الأبهی باسم حاجی میرزا موسی جواهری و نیز لوح حور عجاب و لوح غلام الخلد و لوح از باغ الهی و بازآوده جامی و هله هله یا بشارت صادر میشد و احباب از جذبه بیانات الهیه مست و مدهوش بودند بسا شبها بعد از غروب آفتاب جمعی مجتمع در حجره شده شمع کافوری افروخته بدون خورد و خواب بتلاوت الواح بدیعه پرداخته وقتی بخود میامدند که روز قرب وقت ظهر رسید و چنان مشغول و مفتون ابیات طرب افزا بودند که در سرها نغمات تازه و جذبات بی اندازه بروز کرد بنده نیز چند غزل نوشتم که از جمله این بود:

جمال یار ظاهر شد، بزن بشکن بزن بشکن _ رخ دلدار ظاهر شد، بزن بشکن بزن بشکن

همان دلدار لاهوتی همان رخسار یاقوتی _ زشرق نار ظاهر شد، بزن بشکن بزن بشکن

شبی در حجره بساط مهمانی منبسط و غصن اعظم مهماندار خوان احسان

--- صفحه ۲۵۶ ---

احسان بوده واصحاب بغداد وکربلا از جمله حاجی سید جواد وشیخ سلطان وسیّاح مانند بلبل به ثناخوانی مشغول وبعد از صرف مائده الّطف اعلى کوثر عذب حیوان از خمخانه بیان بدیع رحمن بمیان آمد با الحان جذّاب و نغمات رحمانی الواح صمدانی تلاوت شد و حضّار در بحور روح غوطه ور واز عالم هستی بیخبر شدند و صورت پنج کنز²⁵ که در سنین اقامت بغداد بعموم عباد نازل فرمودند این است: کنز اوّل قومی در بیرونی بیت قدم میزدند و برخی از شاهزادگان ایران حضور داشتند و با آنان تفقّد نموده از اوضاع مملکت پرسیدند درآنحال یکی عرض کرد چگونه است با دوستان خود از عوالم دیگر صحبت میفرمائید واز ما بغیر از اوضاع سوق و سرایه چیزی نمیپرسید گویا ما را قابل ولایق نمی‌شمارید و مقصودش تعرّض این بود که اشخاص بی بهره از علم و ثروت را بر ما مقدّم میدارید در جواب فرمودند آیا میدانید که چه کسانی قابل استماع کلام من ولایق این محضراند اگر شخصی را در فضای بی منتهی حاضر نمایند که جهاتش غیر محدوده و در جانب یمین جمیع عزّتها و لذّتها و راحتها و سلطنتهای دائمه غیر مکدره موجود باشد و در جانب یسار جمیع بلاها و شدّتها و آلمها و نقمتها و مشقّتها عظیمه دائمه مهیا و آن شخصرا ندای روح الامین مخاطب ساخته گوید اگر طرف یمینرا با جمیع آنچه در آنست از لذاند باقیه بر طرف یسار اختیار نمائی ذره از قدر و منزلت عند الله کم نشود و اگر سمت یسار را با آنچه از شداند بیشمار در آنست اختیار کنی ذره بر شأن و مقامت لدی العزیز المختار افزون نگرده در آنحین اگر در کمال شوق و اشتیاق یسار ذلت را بر یمین عزّت اختیار کند قابل حضور درین محضر است و ولایق این کلمات اعظم اکبر در اینمقام لسان عظمت خطاباً للسالکین میفرماید

25 - عنذلیب -

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا _ ور نثار جان ودل داری بیا وهم بیار

رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب _ ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

وهم در اینمقام ورقاً هوّیه در ریاض قصیده مبارکه ورقانیّه مترّم است رجوت

--- صفحه ۲۵۷ ---

رجوت لطفك وصى هیهات لم یکن _ بذاك جری شرط ان وفیت توفت

فشرب بلاً الدهر من کلّ کاسه _ وسقى دماً القهر من دم مهجة الخ

وهمچنین میفرماید اگر نفسی خود را در دریای خون شناور بیند و ادعای حبّ مرا نماید از طراز صدق بی بهره و نصیب است کنز ثانی بسائل مذکور فرمودند آیا میدانید که من از آمدن باین عالم و اظهار امر خود بین امم چه مقصود دارم بگویم تا بدانید آمده ام که در اینعالم پر آرایش که از ظلم ظالمین و تعدّی خائنین باب آسایش بر تمام وجوه مسدود است بحول الله و قوته چنان عدل و امانت وصیانت و دیانتی در آفاق ظاهر و باهر نمایم که اگر یکی از پردهنشینان خلف حجاب که پرتو جمالش آفتاب را بذره در حساب نیارد و در شئون حسن و جمال بی نظیر و مثال باشد بجمیع جواهرهای وزینت های خارج از احصای اولی النهی مزین و بی سحاب از خلف حجاب بیرون آید و تنها بی رقیب از مشرق ابداع تا مغرب اختراع سفر نماید در هر دیاری دیار و در هر اقلیمی سیار شود انصاف و عدل و امانت و عدل و دیانت و فقدان خیانت و دیانت بدرجه رسد که نه دست تعدّی و طمعی بذیل ثروتش دراز نشود و نه نظر خیانت و شهوتی بجمال عصمتش باز گردد تا بعد از سیر در هر دیار با قلبی بی غبار و وجهی پر استبشار بمحلّ و موطنش راجع شود بعد فرمودند بحول الله عالم را باین مقام اعلی منتقل خواهم نمود و این باب اعظم را بر وجه کلّ خواهم گشود و در اینمقام

از قلم اعلیٰ نازل شده و در مراتب اهل بها از مصدر امر صادر که هُم عباد لو یمرّون علیهم ذوات الجمال بأحسن الطراز لن ترتد ابصارهم الیهن ولو یرون وادياً من الذهب یمرون علیہ کمر السحاب كذلك نزل من مالک الرقاب این است که میفرماید فسوف ترى الأرض جنة الأبهى کنز ثالث لسان عظمت در مقام خلوص نیت وپاکی اعمال از هر جهت چنین خطاب فرمود که اگر نفسی دارای غنائی باشد که فوق تعداد وانداز وعباداست یک شخص فقیر که فقر و مسکنتش مانند غنا و ثروت آن غنی در منتهی درجه

--- صفحه ۲۵۸ ---

سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ هجری قمری - ۱۸۶۳ میلادی

درجه باشد بمرور ایام در انعام واکرام چنان جهد و مبالغه نماید که آن فقیر را مانند ابتدای حال خود غنی و خود را چون بدایت حال آن فقیر پریشان بیند و از قضایای اتفاقیه مقروض شود و بسبب وجهی قلیل گرفتار شود و از ادای دین عاجز ماند و در میان چهار سوق و معبر بسیاست و تعذیب او مردم قیام نمایند که تا آن وجه بحصول نرسد استخلاصش میسر نگردد در آنحال فقیر اول که بسبب انعام واکرام وی غنی آفاق شده بگذرد و نظرش بر رفیق گرفتار خود افتد و در قلبش خطور نماید که یکاش آنرفیق نظر بآن احسانهای بی اندازه که باو نمودم مرا از این بلیه نجات دهد بمحض خطور این خیال که من باو احسان نمودهام جمیع اعمالش از درجه قبول هبوط نماید و از فوز برضا محروم و از حقیقت انسانیت محجوب ماند و نیز اگر آن غنی ثانی که بدولت این مدیون مبتلا بآندرجه از غنا رسید در قلبش خطیر کند که خوبست بسبب محبتهای بی اندازه که این مبتلا بمن نموده ازین دین و شدت خلاصش سازم و بقیة عمر براحتش پردازم آن شخص نیز بواسطه این

خیال که باز برای انعام سابق او خلاصش نموده نه بصرف انسانیت از کاس خلوص بی بهره ماند درخت خود را بعالم مذلت کشاند مگر آنکه آن غنی اول کل آن احسانهایی که کرد محض انسانیت خالصاً لوجه الله باشد و عمل آن غنی آخر لله و فی الله و محض ادا و وظیفه انسانی بدون ملاحظه سابق و لاحق که انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزائاً ولا شکوراً کنز رابع لسان عزت باین کلمه تامه مبارک ناطق که اگر امة اسلام بدو کلمه از کلمات ملئک عالم عامل میشدند کل بهدایت مهتدی میگشتند و بسرمنزل قبول و بزم وصول فائز و واصل میگرددند و باین همه امراض روحانی و اغراض نفسانی مبتلا نمیشدند که قره عیون انبیا و نور دیده سید یثرب و بطحارا بر دار زنند و خود را از تابعین احمد مختار دانند و باسم موعود قیام نمایند ولی در یوم ظهور هیکل منیرش را هدف سهام سازند ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین و آندو کلمه مبارکه این است

--- صفحه ۲۵۹ ---

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین ولا تكونن من الذین قست قلوبهم عن ذکر الله وهم در اینمقام لسان عظمت ناطق که اگر در چند مجلس معدودی با نفوس معاشرت نموده و از شما در او اثری ظاهر نشد البتّه اجتناب نمائید که از او در شما اثر خواهد کرد وهم در اینمقام مولی الأنام میفرماید اگر نفسی شامه و ذائقه صحیح و سالم داشته باشد بمحض آنکه شخص متذکری بمنزلش وارد شود هوا را معطر یابد و طعم طعام و شراب را لذیذ و خوشگوار و بهجت افزا ادراک نماید و بر عکس اگر شخص غافل شود هوا را مکدر و اطعمه و اشربه را متغیر نمود

بالله عن شر الغافلین ومیفرماید با اشرار الفت مگیر وهمچنین مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست ودل هردو بردار کنز خامس چون جمال قدم باب بهجت وشادی را بر وجه اهل انشا گشود باین کلمه عظمی متکلم گردید که من برای اخذ جواهر باینعالم آمده ام اگر ذره جوهری در حجری موجود وآن حجر در خلف ابحر سبعة باشد تا آنجوهر تا آنجوهرا از آن اخذ ننمایم دست از او برندارم نیز در اینمقام میفرماید حق جلّ جلاله از سمای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصر ایتی فرستاد الیوم دین الله ومذهب الله آنکه طرق متعدده وسبل مختلفه را سبب وعلت بغضا ننمائید این راهنمای محکم متین کل از مطلع واحد ظاهر واز مشرق واحد مشرق واین اختلافات نظر بمقتضیات قرون واعصار بوده ای اهل توحید کمر همت محکم نمائید شاید ارض از ضغینه وبغضای مذهبی پاک گردد. انتهى واز آثار قیمه که یادگار از ایام بغداد برای ابد باقی است سه قطعه شمایل جمال بیمثال ابهی میباشد که درویش محمد نامی رسم نمود ودو قطعه از آن سه جمال زیبا را با کلیچه آستین کوتاه وقبای بلند وتاج وتاج نشان میدهد وقطعه سوم در حالی است که عریان ولنک بکمر بسته در حمام بودند وهر سه قطعه در ارض مقدس حیفا مخزون ومورد زیارت مخلصین زائرین میباشد.

وصول امر سلطان عبدالعزیز برای بردن جمال ابهی باسلامبول

چنانکه نگاشتیم ناصرالدین شاه بواسطه میرزا سعید خان موتمن الملك وزیر امور خارجه وباقدمات حاجی میرزا حسینخان

--- صفحه ۲۶۰ ---

سفیر کبیر مقیم اسلامبول بخوازش و اصرار پی در پی سلطان عبدالعزیز خان را برآن داشت که حکم اعزام جمال ابهی را از عراق باسلامبول صادر نمود و نامق پاشا والی عراق چون از تعدیات مجتهدین عراق و میرزا بزرگخان قونسول سابق و سائر معاندین و از اعمال دربار ناصرالدین شاه مطلع بود و از عظمت ابهی آگهی داشت راضی باقدام مذکور نبود ولی ناچار بدان صدد شد که با کمال رفق و ادب حکم سلطانی را ابلاغ داشته ایشانرا بنوعی که مرضی و پسندیده است باسلامبول روانه دارد و در یوم پنجشنبه پنجم فروردین که مطابق پنجم شوال ۱۲۷۹ (ماه مارچ ۱۸۶۳) بود مأموری فرستاده حضورشانرا در سرایه حکومتی طلبید و جمال ابهی در مزرعه و ششای خیمه برافراشته با احبای ایام نوروز را در آنجا بسر میبردند و در روز مذکور لوح ملاح القدس از قلم مبارک صادر شده دوستان از مضامینش که اشاره بانطوا بساط بغداد و هجرت از آنجا داشت متأثر گشتند و امر بجمع خیام و عزم عودت بشهر کردند و سوار مأمور در آنحین بمحضر ابهی رسید ابلاغ پیام والی کرد و جمال ابهی توسط مأمور چنین جواب فرستادند که این ملاقات را بسیار مانم ولی چون سالهاست که باختیار خود بدون وقوع امری وارد محل حکومتی نشدم عذر من را پذیرفته و جامع را محل ملاقات معین کنند و مأمور نزد والی رفته پیام را رساند و روزی بعد در بغداد بمحضر ابهی رسیده گفت مقرراست در فردا که یوم جمعه میباشد قبل از ظهر بجامع واقع در قرب سرایه حاضر شده والی را از حضور خود خبر دهند و جمال ابهی نیز پذیرفتند و در آنشب احبای برای پریشانی فکر خواب راحت نکردند چه این مسلم بود که معاندین با والی مجالس سری داشته ویرا بدگمان کرده چنین فهماندند که وجود مبارک اعتنا بحکم والی نمینماید و نامق پاشا با اینکه باقوال مردم اعتماد نمیکرد و شخصاً تحقیقات نموده اثری از مفتریات معاندین را نیافت معذک گمان داشت

که باجرا حکم مذکور فتنه برانگیزد و حوادثی طلوع کند که باسانی اصلاح نشود و اعدا نیز انتشار دادند کهاگر والی دست یابد جمال ابهیرا بجائی فرستد که دسترساحدی نباشد و چون صبح شد جمیع احباب که شغل و حرفه داشتند حسب الامر باکمال اطمینان مانند ایام دیگر در محل کسب و شغل خود نشستند و سائرین در محل های خود مانده بیرون نیامدند و پیام مبارك را تحویل بحمل در شهر شوال واقع شد

--- صفحه ۲۶۱ ---

آقا میرزا موسی کلیم بهمه رساند که بکمال سکون و اطمینان باشند و در آن روز احدی از احباب ایرانی و عرب در صدد بیت و معابر نبودند و در وقت مقرر جمال ابهی آقا محمد رضای کردرا با خود برده از جسر گذشتند و بجامع باب سرایه وارد شدند و آقا محمد رضا را نزد والی فرستاده اطلاع دادند و همینکه نظر والی بوی افتاد با حال اضطراب و شتاب پرسید که چه شد و او عرض که تنها در جامع آمده منتظرند والی سوگند داده حقیقت واقع را جویا شد و او تکرار همان سخن نمود پس والی امین خودرا طلبید و نجوی کرد و او کهیا افندی را با آقا محمد رضا بجامع مذکور روانه داشت و آقا محمد رضا درب جامع ایستاده جمال ابهی را که در قرب ستونها مشی مینمودند بوی نشان داد و خود مراجعت کرد و همینکه نظر مبارك بکهیا افتاد ویرا ندا کرده فرمودند مقصود شما منم بیانید و آنچه مأمورید بگوئید و کهیا نزدیک شده سلام گفت و بر حصیر مسجد جلوس فرمودند و برخی نصائح الهیه باو گفتند صلاح دولت و ملت را ارائه کردند و کهیا در حالیکه آثار صدق و خضوع از او ظاهر بود معروض داشت که این آخوند (شیخ عبدالحسین) سالها بصدد شما بوده پیوسته سعی میکرد و تا کنون کاری از پیش نبرد در عهد سلطان عبدالمجید چند بار دولت ایران از

باب عالی خواست که شمارا بحکومت ایران تسلیم کند ویا از مملکت خود خارج نماید و سلطان جواب داد که ایشان بر ما وارد شدند و ما میهمان را نیازاریم ووالیان عراق همگی مدح و ستایش از ایشان نمودند وایشانرا از اولیای الهیّه شمردند و ما هرگز چنین شخصی را بدست معاندین نمیدهیم و دولت ایران ناچار ساکت شد و چون نوبت سلطنت بسطان عبدالعزیز رسید و تبعیت نیز واقع شد دولت ایران فرصت را غنیمت شمرد و اول خواهشی که در مقام دوستی و اتحاد دولتین اظهار کرد همین مطلب بود و عالی پاشا و فوآد پاشا که زمام امور در دستشان است خواهش مذکور را قبول نمودند و حال سه ماه است که از باب عالی حکم محکم بنامق پاشا صادر گردید و او خلاف انصاف دانست که بدون تفحص و تحقیق مرتکب چنین امری شود و مدت سه ماه تفتیش کرد و کذب مخالفین بر او روشن شد و معدنك میزان امتحانی قرار داد که اگر بدون عذر و بنهایت سکون و تنها حاضر شوید این دلیل بر حسن نیت باشد و اگر حاضر نشوید ویا هیئت اجتماع با خود بیاورید

--- صفحه ۲۶۲ ---

بیاورید تأیید اقوال مخالفین باشد و حال کذب مخالفین مانند آفتاب روشن باشد و والی از شما قبول معذرت میجوید این بگفت و فرمان عالی پاشارا بیرون آورده نشان داد که نوشته بود دولت ایران اطمینان ندارد که ایشان در نزدیکترین بلاد بحدود ایران یعنی بغداد اقامت کند و از اینرو رجال دولت علیه مصلحت دیدند که بکمال احترام عزیمت اسلامبول نمایند و میهمان دولت باشند و این مسافرت را بهر نوعی بخواهند باید والی عراق کمال رعایت و حسن خدمت بنماید و جمال ابهی فرمودند چون جمعی بمن متعلق ومنتسب اند و کفیلی دیگر ندارند و اگذاردن آنان مخالف مروّت میباشد لذا مقتضی است که در مدت يك ماه تدارك اسباب و لوازم سفر نموده تمامت متعلقین و نیز

تقریباً بیست نفر برای انجام خدمات همراه بیایند و اگر تنها میبودم همین ساعت متوکللاً علی الله سواره از دروازه معظم خارج شده بدون درد و کلفت بر احدی خود منعلز کرده بگوشه از اسلامبول مقر میجستم و کھیارا از حالت تسلیم و رضا و صدق و صفا و بیاناتشان حالت رقت دست داد و اظهار اختجال و انفعال نموده عرض کرد که فی الحقیقه دولت عظمائی بدست اهل عراق رسید ولی از جهت ناشناسی و ناسپاسی از ایشان اخذ شد آنگاه برخاسته و عده داد که بیانات مذکورها بوالی برساند و خواهش کرد که نوبتی والی را بفیض ملاقات فائز گردانند و خود بسرایه رفت و جمال ابهی عودت ببیت نمودند کھیآ آنچه شنید بوالی گفت و او بکمال امتنان و مسرت پذیرفت و از همان شب دستور تدارك سفر داد و در اوآخر لوح مشهور خطاب بمریم که در همان ایام از قلم ابهی صادر شد و احوال حسودان و معاندان و نیز مصائب وارده آنزمان را مندرج و مندمج داشتند و نبذة از آن را قبلاً ثبت نمودیم چنین مسطور²⁶ " باری امر بمقامی منتهی شد که این عبد اراده خروج از مابین یاجوج نموده منفرداً از کلّ جز نسوانی که لابد باید با عبد باشند حتی خدمه حرم را هم همراه نمیبرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت مینماید در حالتیکه معینم قطرات دموع من است و مصاحبم زفرات قلب و انیسم قلم و مونسم جمال و جندم توکلم و حزنم اعتمادم كذلك القینا عليك من اسرار الأمر لتکوّن من العارفين اي مریم

--- صفحه ۲۶۳ ---

اي مریم جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلام است که بهیئت غمام ظاهر شده و بر مظلومیت خود گریسته باری این جان و سررا فی ازل الأزال در راه دوست دادیم و هرچه واقع شود

²⁶ - لوح مریم -

بأن راضی وشاکریم وقتی این سر برسر سنان بود ووقتی در دست شمر وقتی در نارم انداختند ووقتی در هوایم معلق آویختند وكذلك فعلوا بنا المشركون باری ایمریم این لوح را بناله بدیعه وگریهٔ ربیعیه نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا براحت نوحه نمائی و در حزن با جمال قدم شریک باشی "الخ و روزی بعد غصن اعظم و آقا میرزا موسی کلیم حسب الأمر بدیدن والی رفتند و او غایت تجلیل مرعی داشت و پذیرائی بسیار مزین و مجلل نمود و موزیک دولتی را امر داد نواختند و عزتی در آن مجلس فراهم گشت که امید معاندان و حاسدان بکلی مقطوع گردید و والی وعده داد که روزی بعد کهیا افندی با آقا میرزا موسی ملاقات نموده آنچه لازم است بیان و مجری میدارد و روز بعد کهیا با آقا میرزا موسی ملاقات کرده نخست شمه از حسن نیت و عدالت و فتوت نامق پاشا و عملاً حس از حقیقت امر و مقام و جمال ابهی و نیز از کذب و بطلان مدعیان را بیان نموده اظهار داشت که خواهش والی اینست چون در این سفر مهمان دولتید و مخارج راه را باید بدهند مقدار نقود معدود که اینک تقدیم میکنیم قبول نمایند آقا میرزا موسی گفت در اینخصوص باید از ایشان اجازه بطلبیم و همینکه بسمع مبارک رسید چنین فرمود که مخارج این سفر بسیار و دولت علیه نیز مقروض است و ما نمیخواهیم چنین تکلفی وارد آریم کهیا معروض داشت چون مخالف احترامات دولت واقع میشود قبول فرمائید و با فرمانی از والی که بجمیع رؤسای دولتی در عرض طریق تا سامسون نگاشت و تأکید در مراعات احترامات جمال ابهی و استقبال و پذیرائی از ایشان و اینکه احدی بدون اذنشان مرتکب امری نگردد تقدیم نمود و جمال ابهی نقود را در همان روز بفقرا و محتاجین بذل فرمودند و مهیای مسافرت شدند و حالت حسرت

بعد از مراجعت در حرم مذکور داشتند که درست این نوع خواهش نموده و وحده با من سیران خواهند رفت این سخن توجّه وناله احبّاراً چند نموده کلّ مضطرب و پیریشان بودند تا جمعی که مژده رسید که جدا شد و اهل حرم و اغصان و منتسبین و بعضی احبّاراً را همراه میبرند و والی هم معروض داشت که اگر منسوبین و خدمه لازمه را همراه برد از مرا حسن است .

(آقا رضا قنّاد شیرازی)

--- صفحه ۲۶۴ ---

حسرت و حنین صغار و کبار و رجال و نسوان احباب بیحدّ و حساب بود و برای نسبتشان بهر یک از احبّای ایرانی و عراقی لوحی مخصوص بخطّ خود دادند و در اکثر آن الواح اخبار از نعیق ناعقین و ظهور عجل و طیور لیل مرقوم و مسطور بود و از جمعیت احباب بیست نفر را برای انجام خدمات راه تعیین فرموده امر بسفر نمودند ۱_ آقا محمد ابراهیم امیر تبریزی ۲_ و آقا نجفعلی زنجانی مأمور بنصب خیام و جمع آن و محافظت و محارست گشتند ۳_ میرزا آقا جان (خادم) ۴_ و میر کاشانی موظف بخدمات محضر ابهی شدند ۵_ آقا محمد باقر قهوه چی محلاتی مباشرت بأمور قهوه و قلیان یافت ۶_ استاد باقر خیاط کاشانی ۷_ و برادرش استاد اسماعیل خیاط و وظیفه آبداری و چای دادن را در عهده گرفتند ۸_ و آقا رضا قنّاد شیرازی ۹_ و آقا میرزا محمود کاشانی ۱۰_ و نیز خیاط کاشانی مأمور طبّاحی و دادن شام و نهار و بسط و جمع ظروف و اسباب غذا گردیدند و مسافرت خیاط مذکور در ابتدا مطابق اراده ابهی نبود و او سعی بسیار کرده توسّل جست تا مآذون شده مأمور بمعاونت و مشارکت در خدمت مزبور گشت ۱۱_ درویش صدقعلی قزوینی ۱۲_ و آقا سید حسین کاشانی ۱۳_ و حاجی ابراهیم کاشانی بمراقبت امور اسبان مأمور شدند ۱۴_ و آقا محمد علی جوالدوز یزدی موظف بود که در قری و منازل راه جو و گاه و علف برای اسبان تهیه

مینمود ۱۵_ و آقا محمد ابراهیم ناظر کاشانی ۱۶_ و آقا میرزا جعفر بخزید اشیا و لوازم مأمور شدند و بآبادی رفته ما یحتاج را خریده میاوردند ۱۷_ و استاد محمد علی سلمانی بعلاوه صنعت و شغلش مأمور حفظ و مراقبت چادرها و اسباب و اشیا گشت ۱۸_ و آقا محمد باقر کاشانی ۱۹_ و آقا محمد علی اصفهانی ۲۰_ و آقا محمد صادق نیز همراه بوده بهر خدمتی که مأمور میشدند انجام داده مساعدت میکردند ۲۱_ و آقا محمد حسن بن آقا عبدالرسول قمی سابق الذکر ۲۲_ و نیز آقا حسین بن آقا محمد جواد کاشانی که هر دو نابالغ بودند بعلاوه بیست نفر مذکور اذن مسافرت یافته بوظیفه خدمات ذهاب و ایاب در حرم نامدار شدند و نیز ۲۳_ آقا عبد الغفار که تازه وارد بغداد شده عازم اسلامبول بود و موفق بایمان بامر بدیع گردید خود استدعا کرد که در موکب ابهی

--- صفحه ۲۶۵ ---

موکب ابهی آمده ترجمان ترکی باشد و قبول فرمودند ۲۴_ و میر محمد شیرازی که حضرت نقطه اولی به او سرمایه داده و او با سرمایه مذکور چارواداری میکرد در آن ایام ببغداد آمده ستوران خود را حامل اشیا و ائقال موکب ابهی قرار داد و دیگر از همراهمان ۲۵_ سید محمد اصفهانی ۲۶_ و حاجی میرزا احمد کاشانی بودند و سید محمد را امر باقامت در کربلا فرموده اذن مرافقت در سفر ندادند و او غصن اعظم را بالتماس و ضراعت شفیع ساخته اجازه حاصل کرد و معدنك شبی در بیرونی خطاباً له چنین فرمودند ای سید مصلحت تو همان بود که اول گفتیم اگر در عراق بمانی برای مصالح خودت و نیز برای ما بهتر است چه در این سفر اموری از عالم غیب بعرضه شهود میرسد که درك و تحمل آنرا نتوانی کرد و عاقبت و خسران و ندامت خواهی یافت و او عرض کرد که در طول مدت اقامت عراق با وجود حمایت و حفاظت و عظمت و قدرت شما از آزار زبان متعصبین

اشرار آسوده نبودم حال چگونه با نبودن شما زیست توانم کرد واما حاجی میرزا احمد را برای واقعه که نگاشتیم چون ایرانیان کینه اورا در دل داشتند و فتنه و فساد برپا میکردند و انواع تعرض و خطر برای وی فراهم میشد لذا اجازه مرافقت در سفر فرمودند و بالجمله چون مقداری از لوازم سفر مهیا گشت و یوم حرکت رسید مقرر داشتند که در باغ نجیب پاشا واقع در بیرون دروازه معظم نقل مکان گردد و باحباب دستور دادند که خیمه برپا کرده اثاثیه و ما یلزم حاضر سازند و اوقات ایام رضوان و بعد از ظهر چهارشنبه روز سی و دوم نوز مطابق دوم اردیبهشت و سوم ذیقعده ۱۲۷۹ و بیست و دوم آپریل ۱۸۶۳ جمال ابهی بعزم باغ مذکور از بیت بیرون خرامید و در حین خروج از باب بیت طفل رضیع حاجی میرزا کمال الدین نراقی که موسوم بعلی بود سر بر قدم مبارک نهاده دامن مبارک را گرفت و با گریه و فغان نمیکذاشت که قدم بیرون گذارند و حضار از مشاهده آنحال منقلب و قلب مبارک متأثر گردید و اظهار ملاحظت و تسلیت فرموده

--- صفحه ۲۶۶ ---

فرموده بسمت بلد سوی دروازه معظم رفتند و در آنهنگام انبوه یار و اغیار ایرانی و عراقی از بزرگان و علما و کسبه و فقرا حاضر و قرین آه و اسف بودند و جمال ابهی در حین مرور بذل و احسان بفقرا کرده از همگی دلجوئی فرمودند تا بجنب تکیه بکتاش که مقتل آقا سید اسماعیل ذبیح زوارهاست رسیدند و در قفه که برای عبور از دجله حاضر شد با چند تن از خدام و خاصان نشستند و جمیع حاضرین را بلسان عنایت و نصیحت و وداع خطاب نموده باینمضامین فرمودند ایدوستان من میبینید حتی اغیار اشکبارند اینک بغداد را با چنین احساسات بدست شما میسپارم و میروم باید این نار محبتی که در قلوب مشتعلست روز بروز برافروزد و مبادا افعال و اعمالی از شما صادر

شود که موجب خمودنشان گردد و من شمارا باز دسته دسته در باغ احضار و ملاقات خواهم نمود پس همه را مرخص فرمودند و از دجله عبور کردند و بانگ الله اکبر مرتفع شد و هنگام اذان صلاة عصر بود که برضوان اعظم قدم گذاردند و آن ایام فصل گل و باغ نجیب پاشا تمام خیابانها و اشجار و اوراق در زیر گل مستور بود و بلبلان نغمه سرائی و ترنم مینویدند ولی باغ عمارتی نداشت و در جائی که از چهار طرف خیابان گل و ریاحین بود خیمه زده در جلوی چادر بساط گل بگسترده و جمال ابهی قدم بخیمه نهادند و بحضار اظهار عنایت فرمودند و چای صرف کردند و آنشب را جمعی از احباب در باغ ماندند و برای آنان نیز چادری زدند و از روز بعد پیوسته جمعی از احباب را احضار و اظهار عنایت نموده آنان را که مجرد بودند اجازه اقامت رضوان میدادند و علی الصبح جمعی را که در شب ماندند مرخص کرده جمعی دیگر را احضار میفرمودند و باغبانها در صبح هر روز گلهای بسیار از چهار خیابان چیده در میان خیمه مبارک خرمن میکردند بنوعی که حین تناول چای صبح احباب که در محضر ابهی بودند یکدیگر را نمیدیدند و احبابی را که بعد از شرب چای مرخص میفرمودند مقداری گل عنایت نموده برای اهل حرم و احباب نیز میفرستادند و عبارت نبیل زرندی

اندر چهل و هشت ۴۸ آئینشاه قدیر _ آمد ز عراق عازم شهر کبیر

با اهل حریم و عترت اصحابش _ سیار چهار ماه چون شمس منیر (نبیل زرندی)

--- صفحه ۲۶۷ ---

زرندی چنین است (شب نهم بنده در رضوان توقف نموده از نفوسی بودم که حول خیمه مبارک کشیک میکشیدم قریب به سحر از خیمه بیرون تشریف آوردند و از محلاتی که بعضی از احباب

استراحت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابانها پُر گل در آن شب مهتاب مشی نموده بیانات میفرمودند و مرغان بوستان و بلبان گلستان نیز مانند آن سَر و روان در تغّی بودند در وسط يك خیابان توقف کرده فرمودند ملاحظه کن که این بلب ها که محبّت باین گلها دارند چگونه از سر شب تا صبح از عشق نمیخواهند دائم در تغّی و سوز و گدازند پس چگونه میشود عاشقان معنوی و سودائیان گل روی محبوب حقیقی در خواب باشند سه شب که بنده در حول خیمه مبارک بودم هر وقت نزدیک سریر مبارک عبور مینمودم هیکل قیوم را لا ینام میدیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آمد و شد نفوس از بغداد آنی لسان قدم ساکت و صامت نبود و در اظهار امر پرده و حجابی نه و مصداق کلمه حضرت اعلیٰ "ینطق فی کل شأن بآئی أنا الله العزیز المحبوب انتهى" و اسباب طبخ در باغ موجود و از شهر نیز طعام میبردند و روزی برای استحمام بشهر آمده مراجعت بباغ نمودند تا در روز هشتم عائله مبارکه بیباغ وارد شدند و از آنگاه ترتیب طبخ و غیره مکمل گشت و اعظم بغداد از علما و سادات و اعضا حکومت و محترمین دسته دسته پی در پی بباغ وارد شده بیانات واضح و اشارات لائحہ مبارکه را استماع کرده جمیع از مائده صوریه و معنویہ بهره‌مند گشته ابراز اسف و اندوه از مفارقت مینمودند و ابن آلوسی مفتی در حال گریه بکسیکه موجب این واقعه گردید نفرین نمود و چون ذکر شد که ناصرالدین شاه از دولت عثمانی خواستار گشت چنین گفت والله ما هو ناصرالدین بل مخذل الدین و روزی بعد از ظهر نامق پاشا بنوع بساطت که احدی مطلع نشد با دوتن بباغ آمده در غایت خضوع تشرف یافت و چای و حلویات صرف نمود و منفرداً در خلف خیمه صلاة بجای آورد و عذر خواهی بسیار کرده معروض داشت که

آنچه لازمست امر بفرمائید تقدیم گردد فرمودند چیزی محلّ احتیاج نیست و مطلبی نداریم و چون اصرار کرد

--- صفحه ۲۶۸ ---

کرد فرمودند دوستان ما را رعایت نموده در حقّشان بمحبّت سلوک و رفتار نمایند و او دست قبول بر سینه نهاد و اسبی خواست باسلامبول فرستد رجا نمود که در موکب مبارک قبول فرمایند و بآمینی که همراه نمود بسپرد در منازل طریق بمتصرفین و قائم مقامان توجّه ویرا ارائه کرده آنچه لازم شود تقدیم نمایند ولی جمال ابهی در طول طریق چیزی از آنان قبول نکرد هرچه لازم میشد حسب الامر خریداری مینمودند و والی در حین وداع با کمال خشوع و خلوص التماس دعا کرده مانع از مشایعت و خروج مبارک تا خارج خیمه گردید نبیل زرنندی باین مضمون نگاشت که (نامق پاشا همینکه کثرت ذهاب و ایاب مشایخ و اعظم بغداد را بباغ نجیبیه مشاهده نمود معروض داشت که بفریجات نقل مکان فرمایند و از ازدحام و آسوده شوند و جمال ابهی قبول فرموده مهیا شدند و در آن ایام قمر در برج عقرب از بروج فلکیّه بود و حسب عقائد منجمین و برخی از اخبار مأثوره مسلمین سفر با چنان اوضاع محمود نیست و او احساسات روحانیّه دقیقه داشته جمال ابهی را ولی زمان و دارای علوم ظاهره و باطنه میدانست و متعجّب و متحیر شد که چگونه در وقت قمر در عقرب حرکت میفرمایند و امر نمود که هنگام خروجشان از رضوان و وقت سوار شدن شان توپ خالی کنند تا مطلع گردد که چه وقت حرکت نمودند و در ظهر یکشنبه چهل و سومّ عید نوروز مطابق چهاردهم شهر ذیقعدّه ۱۲۷۹ مطابق ۳ ماه می ۱۸۶۳ جمال ابهی از رضوان قدم بیرون نهادند

ومأمورین حکومت توپ انداختند و والی بتقویم رجوع کرد و دید در همان آن قمر از برج عقرب خارج شد و این قضیه موجب مزید حسن عقیدت و ارادتش گشته مکرراً نزد

ابیات متفرقه از مثنوی نبیل زرنندی است که حسب امر حرم کاشی پنج روز بعد از مهاجرت جمال ابهی در وصف هجرت مبارک از

بغداد سروده برای احبای ایران فرستاد؛

پنج روز از روز نوروز جدید _ چون گذشت اریاح هجران دروزید *

بود سلطان بقا در بوستان _ با حریم و با فریق دوستان *

خیمه های مرتفع افراشته _ که فلک را بر زمین انباشته *

خود نشسته بر سریر دلبری _ ز آذر رویش جهانی آذری *

آنچنان افروخته شمس جمال _ که شده مُندک سلاطین جلال *

طائفان بارگاهش محو و مات _ بیخبر از کور اسماً وصفات *

هرطرف جز جلوه آن یار نی _ گوی جز او در جهان دیار نی *

حامل آن سلطان محبوبان جان _ چون نظر فرمود بر وضع زمان *

جمله احباب را دلشاد دید _ عالمی را از الم آزار دید *

--- صفحه ۲۶۹ ---

نزد خواص خود اظهار مسرت نموده گفت شکر خدارا که بزیارت چنین نفس مقدس معظم فائز گشتم و در طول مدت حکمرانیش در عراق با همه تحریکات و سعایاتی که معاندین نمودند اندک سو ادب ازوی صدور نیافت و بالجمله در مدت دوازده شبانهروز که سراقق ابهی در باغ نجیبیه مرتفع بود و یار و اغیار از بیانات و آثار مبارکه استماع نمودند و الواح صادره که دال بر استقلال امر ابهی

بود در مجمع خواص واحباب تلاوت گردید نزدیکیان برضوان معرفت نو الجلال نزدیک شدند
 ودوران صیت قدرت وعظمت الهیه را شنیدند وعید اعظم ابهی که بنام عید رضوان مسمی است
 تأسیس گردید ودر بسیاری از الواح وآثار الهیه مقام رفیع آن ایام مسطور ومبیین است **از آنجمله**
در سورة القلم ²⁷ **چنین مذکور:** ان یاقلم اذن بین ملاً القدم وقل ان یا اهل میادین البقا ویا اهل
 سرادق الکبریاً ثم یا جواهر الغیب عن اعین اهل الانشأ ان انزلوا عن مقاعدکم ثم تهللوا وتکبروا
 وتکرعوا من کووب البقا من انامل الأبهی من هذا الغلام الأعلى فی هذا الیوم الذی ماشهدت عیون
 الأبداع شبهه ولا ابصر الأختراع مثله وفیه قرّت عیون العظمة علی مقعد عز محمود ان یا حملة
 العرش زینوا عرش الأعظم فی هذا الیوم لأنّ فیهِ ظهر جمال المکنون الذی ما فاز ببقائه اهل
 فردوس الأعلى ولا اهل جنّة المأوی تالله قد ظهر غیب المکنون بأتمّه وقرّت من جماله عیون

آنچنان با وضعشان دید اتحاد _ که فراق اصلاً نیایدشان بیاد *

آنچنان فارغ زرنج وابتلا _ که فراش گشته ایشانرا بلا *

غیرت معشوقیش در جوش شد _ از عتاب از آن دو لعل نوش شد *

که عجب بزم خوشی گستردهام _ عاشقانم را چه خوش پروردهام *

خافند از فتنه چشمان من _ از بلای افعی زیقان من *

که چنین مشغول وخرم خاطرند _ سوی هم آسوده خاطر ناظرند *

عشقبازان را چه تا آسودگیاست _ پیششان آسودگی آلودگیاست *

عاشقان را قلب پر خون لایق است _ سینه محزون دیده جیحون لایق است *

اول از هر راحتی قطع الرجا _ بعد از آن حرق الحشا سفک الدما *

زمره عشاق را آئین بود _ عاشقان را دین وملت این بود *

حق خدین لمیع انورم _ حق زلف سرکش پر عنبرم *

کاین بساط شادمانی طی کنم _ در عوض جام بلا پر می کنم*

ضمیمه 1 و 2 و 3 در اینجا قرار گیرد

--- صفحه ۲۷۰ ---

عیون الغیب والشہود ثم عیون الذین طہروا نفوسہم بما رشح علیہم کوثر القدس عن بحر اسم ربہم المشہود قل هذا یوم فیہ عرف اللہ نفسہ علی کلّ من فی السّموات والأرض ثم استعلیٰ بسلطانہ علی من فی ملکوت الأمر والخلق فتعالیٰ من هذا الفضل المقدّس المبارک المحمود وهذا یوم فیہ ظهر جمالالقدم بطراز الذی بہ شقت الأستار وظهرت الأسرار وبرزت الأثمار من الأشجار ونطقت الأشیاء فی ذکر ربہم المختار وبرزت الأرض بما فیہا والسّماء بما علیہا والجبال بما فی سرّھا والبحار بما فی قعرھا ولو ہم كانوا فی انفسہم محتجبون وهذا یوم فیہ کسرت اصنام الشّرك والہوی واستوی جمال القدم علی عرش الأعظم یومئذ نطقت روح الأكبر عن مکمن البقاء وروح الأقدس عن سدرۃ المنتہیٰ وروح الأمر عن شجرة القصویٰ وروح العزّ عن جبروت الأعلى بان تبارک الرحمن الذی ظهر فی الأكوان بما لا ادركته العیون قل هذا الذی بحركة من اصبعہ لیفد من خلق السّموات والأرض وبکلمة من فمہ لیحییٰ کلاً لموجودات وبإشارة من طرفہ ینقلبن کلّ الوجود الی شطر اللہ المہیمن العزیز الودود قل ان یا ملأ الرهبان عزّلوا کنائس التّسبیح لأنّ الذی رفع الی السّماء قد نزل بالحق ویطوف حول العرش

- هین بسرهنگ قضا دادم صلا _ که نماید مرتفع غیم بلا *
- آنزمان غیث بلایا سر کند _ عالمی را پر زشور و شر کند *
- تا که عشاق حقیقت ما ممتاز _ شمس و خَلّ سان یابد از هم امتیاز *
- منتظر باشید یاران منتظر _ مالک التقدیر حتم قد قدر *
- ساعتی نگذشت از این گفتگو _ که فضای آسمان بنمود رو *
- قاصدی با نامه از پاشا رسید _ کی بملك وان تو سلطان فرید *
- فصل عیداست از مال دین کمواست _ فیض دیدار تو مارا آرزواست *
- گرچه این خواهش زاندر خورد ماست _ لیک شاهانرا تفضّل با گداست *
- چونکه آن میرعجم ماه عرب _ نامه اشرا دید بر وفق ادب *
- قفل گنجینه بلا بگشاده شد _ وعده فردا بقاصد داده شد *
- بعد از آن از بوستان عزم رحیل _ کرد در بغداد آتشاه جلیل *
- خیمه را کردند خیامان خراب _ سقف عرش افتاد بر فرش تراب *
- چون بدید آنخیمه را شد منهدم _ گفت رمزی که جهان شد منعدم *
- زین کلام آشنهشاه فرید _ نسمة حزنی بحضاران وزید *
- این بگفت وجانب اجداد شد _ باز بهزاد خراب آباد شد *
- هیچ کس واقف نی از اسرار کار _ تا چه خواهد زاد فردا روزگار *

--- صفحه ۲۷۱ ---

العرش تالله الحق انّ الیوم یصیح الناقوس علی ذکری وینادی الناقور علی وصفی والصّور باسمی
المهیمن القیوم لا تحرّموا انفسکم عن فضل هذا الیوم ثم اسرعو الی مقرّ العرش ودعوا ما عندکم
وتمسّکوا بحبل الله القائم الظاهر الناطق المشهود ان یا اهل الغیب والشّهود غنّوا وتغنّوا فی هذا

العید الذی ظهر بالحق وما فاز به احد لا من قبل ولا من بعد ان انتم تعلمون وقد ارفع الله فيه القلم
عن كل من فی السموات والأرض وهذا ما اشرق به حکم القدم عن مشرق القلم لتفرحن فی انفسکم
وتکوئن من الذین هم یفرحون، الخ

واقعات طریق مسافرت جمال ابھی از بغداد تا اسلامبول

ومختصری از کیفیت مهاجرت ابھی از بغداد باسلامبول چنین است که در یوم مذکور چون بنا بر
حرکت بود جمیع احباً حاضر شدند واهالی بغداد از طبقات مختلفه پی درپی وداع کردند تا آنکه
کجاوہها واسباب سفر حمل شد واهل حرم سوار گشتند آنگاه جمال ابھی بر توسن اشقری که
مسعودی نام داشت ومخصوص سواری مبارک خریده شد واهل خبره میگفتند که در صورت
وسرعت وملایمت ونجابت بی نظیراست سوار شدند مسند بی مانند در حالیکه احباب از هر سو
ازدحام کرده سرها بر قدمش گذاردند در غایت سکون و آرامی بود پس موکب ابھی رو بفریجات

-
- * چون گذشت آنشب طلوع روز شد _ روزی شب زنده داران سوز شد *
 - * با تن تنها ملوک ذو الجلال _ سوی پاشا شد احبّه عز وجلال*
 - * هیچکس را اذن همراهی نداد _ جوی خون در خشم همراهان گشاد *
 - * چونکه آنسلطان صدر ارتفاع _ داشت از دار الحکومه امتناع *
 - * جنب آنجا مسجدی بد نیک بخت _ شاه محبوبان کشید آنسوی رخت*
 - * چونکه پاشا بود واقف از رموز _ کرد اظهار خجالت از حضور*
 - * هان وزیر خویش را ارسال کرد _ بخت اورا مطلع اجلال کرد*
 - * چون مشرف شد بیابوس آن وزیر _ گشت رویش انور از بدر منیر*
 - * منتهای خدمت وتعظیم کرد _ بعد از آن یک بسته تسلیم کرد *

چون گشودش آن خداوند علوم _ پنج فرمان بود از سلطان روم*

جمله فرمانها پیاپی آمده _ شرم پاشا مانع از دادن شده*

چونکه سر بگشودش آنسلطان راز _ برقع از وجه مقاصد کرده باز

حاصلش آن بود کای سان کرم _ مضطرب هست از تو سلطان عجم*

هست مدت‌ها که بزم آراسته _ لاجرم از من شمارا خواسته*

--- صفحه ۲۷۲ ---

رفتند و دو ساعت بعد از ظهر بمعموره مذکور که واقع در مسافت یکفرسنگی بغداد است رسیده
بکاخ بلند ارجمند که در وسط باغ وسیع مصقائی در کنار شطّ سر بفلک کشیده بود نزول نمودند
وهفته با عائله در آنجا اقامت روزنک فرمودند تا اشیا و مایحتاج سفر بتامها فراهم شد و آقا میرزا
موسی کلیم اشیا و اثاثیه را رتق و فتق کرده بعضی امور لازمه را انجام داد و در آنهفت روز
محترمین بغداد پیوسته بمحضر ابهی ذهاب و ایاب همی کردند و احباب نیز حسب الاحضار تشرّف
میافتند تا در روز بیستم ذیقعه عموم احباب برای وداع طلبیده امر بصبر و سکون فرمودند
و عزیمت حرکت نمودند و آقا محمد رضا شیرازی باین مضمون نگاشت (در آن روز جهت آزمایش
اسبان اسب تازی شد و سواری ممتاز جمال قدم را تماشا کردیم در مدّت دوازده سنه که در عراق
اقامت فرمودند با اینکه همیشه اسب میسر بود حسب میلشان هر کجا میرفتند سوار و راز گردش و
هوا میشدند و بعد از آن هم غالباً سوار کجاوه بوده جلو کجاوه را حاجی محمود نام کام میگرفت
و همیشه در حوالی کجاوه میرزا آقا جان و منیر و امیر کاشانی پیاده میرفتند و مراقبت میکردند انتهی

وهمینکه حسب المعمول براسب مسعودی سوار شدند احباب حاضرین همی قدم و رکاب اسب را بوسیده ببغداد برگشتند و بعداً نیز معمول و مرسوم ابهی چنین بود که حین حرکت از منازل

لیک با این جمله ارسال رسول _ مدعایش را نکر دستم قبول* - حال کرده پیش من با رابطه _ او سلاطین دگرا واسطه*
که بخوادم از تو ای میر امم _ که بغیر قرب سرحد عجم* _ هر مکانی که نمائی اختیار _ بر قدومت سازم آنجا را نثار*
گر بجز بغداد را مائل نه _ سرسرا بخشی زمیلت آگهی* - تا که در این باب با خشم و عتاب _ دادهم سلطان ایران را جواب*
هان هرچه مایلی اکرام کن _ میل خود را سوی ما اعلام کن* - بعد خواندن آن امیر مستطاب _ درخشان ناله هارا در جواب*
که من از بغداد دلخوش نیستم _ تا بخوادم اندر آنجا زیستم* - میکنم زین مسکن آهنگ سبیل _ نیست دلخوادم بجز اسلامبل*
کرد سلطان بادو چند خدمت قبول _ که بچشم جای تو بنما نزول* چون بپا شد زانمکان راهبر _ قصد پاکش شد مصمم بر سفر*
خواست تا تنها نماید قصد روم _ شمس شان تنها خراید بی نجوم* زاطلاع این خبر اهل حریم _ جملگی گشتند دلی پر خوف*
اینقدر خون جاری آمد از بصر _ تا که غصن ناله هاشد با ثمر* شد قبول آن امیر محترم _ که رود همراه با اهل حرم*
بعد از این اخوان و اقربان و بنین _ برکشیدند از دل و از جان حنین*
بسکه زانها تا همه شبگیر شد _ ناله هاشان جمله با تأثیر شد*

--- صفحه ۲۷۳ ---

از منازل سوار اسب مذکور میشدند و غصن اعظم بر جایشان در کجاوه می نشست و هم چون بقرب منازل میرسیدند که متصرفین و قائم مقامان باستقبال میامدند بنوع مذکور رفتار میفرمودند ولی در سائر اوقات فیما بین طریق در هودج می نشستند و در موکب مبارک هفت زوج هودج میرفت که هر یک چهار قبه بیضا داشت و شعاعشان از دور میدرخشید و هودج ابهی مطرز بچهار قبه صرفاً بود و پنجاه اشتر رهسوار زیر قبه و بار میرفتند و بجز اسب مسعودی دو اسب دیگر سعید و فرنگی نام و نیز دو الاغ مرکوب بود و غصن اطهر و غصن اکبر برای صغرشان گاهی بر الاغها سوار

میشدند و از احباب فقط پنج تن سوار بودند و دیگران حتی آقا محمد حسن و آقا حسین سابق الذکر که صغر سن و ملازمت خدمت حرم را داشتند هیچ يك سوار نمیگشتند إلا بندرت و حین لزوم و در بغداد از منتسبین ابهی فقط حرم کاشی حسب الامر باقی ماند و برادرش میرزا مهدی مأمور شد که بخدمتش پردازد و آنچه از مزرعه و شش بدست آید صرف فقراً احباب نماید و بعضی فروض باقی مانده را در مواعد معلومه ادا سازد و آقا میرزا جواد که تمامت تفسیر احسن القصص را در حفظ داشت و منجذب بجمال ابهی بود و آقا سید مهدی دهجی و منیر کاشانی که بعداً از اسلامبول برگشت

آن همراهی تمامی یافتند _ سوی اوضاع سفر بشتافتند * زین خبر اصحاب چون واقف شدند _ عندلیب آسا در افغان آمدند * تا بفرمود آشنه شاه زمن _ کز شما همراه سازم هفت تن * _ لیک نا معلوم این قصص عطا _ بر ته بخت کیان آید رسا *

شورش محشر بپا سَر و علن _ روز و شب گریان و نالان مرد وزن *

اول آتشفشان را بسی تعجیل بود _ دیده ها گریان چه رود نیل بود * چونکه آتشفشان سوزش دلها پدید _ اندکی زشتاب و تعجیل آرید * تا مگر این غیم ما ساکن شوند _ بر قضای آسمان راکن شوند * _ بعد ازان فرمود آن شاه بشر _ تا مهیا گردد اسباب سفر * جملگی ساز سفر را ساختند _ هرچه میبایست شان پرداختند * _ آنچنان ساز رهی آمد پدید _ که جنان بین جهان بینی ندید * گر ملوکانه گذارم نام او _ کی بود اندر خور اکرام او _ همچو سیارات کل هفت زوج _ شد مهیا بهر آن انوار اوج *

نه قمر يك رایه پا در جاریه _ اندر آن افلاک آمد ساریه *

خانه شاگردان آن انجم دو تن _ نام تمامیشان حسیناست و حسن * - هفت کودک چارتن طفل رضیع _ همزه آن شمس عز منیع * با

شه وادی ایمن يك کلیم _ با دو هارون بقا سَر عظیم * جملگیشان تسع عشرین زین نمط _ چون حروفات هجا با يك فقط *

پنجم شوال آمد سوی بحر _ آخرش برقع فتاد از روی بحر * _ قصد کرد آن نقطه دور زمان _ تا کند آنروز را نقل مکان * اندر این

ایام چون روز قیام _ گرچه تالندیدی از غم خاص و عوام *

لیک چون آنروز ظلمانی رسید _ نوحیان را روز طوفانی رسید *

برگشت و در بیت ابهی زیستند و آقا میرزا محمد اصفهانی (وکیل) با عائله‌اش مستحف ظبیت شدند و اما میرزا یحیی ازل که در بغداد پریشان و پنهان بود و کسی از انام ذکری از وی نمیکرد میخواست عازم هندوستان یا حبشه و غیرها گردد همینکه دانست جمال ابهی حرکت مینمایند و خوف و خطری معلوم نیست از سفر بهندوستان منصرف گشت و از اقامت در عراق اندیشه ناک گردید و احتمال تسلیم جمال ابهی بدولت ایران نیز میداد پس بمحضر مبارك وارد شده تکلیف و مصلحت خود را پرسید فرمودند آثار حضرت اعلی که در نزد امثال شما باقی مانده باید منتشر گردد و چون تورا نمیشناسند یا بایران رهسپار شو و یا در بغداد بمان و مراسله با ایران نما و اعلی امر الله کن و او راضی نشد و حاجی محمد کاظم خراسانیرا که از حیث صورت و اندام بوی شباهت داشت بسرایه حکومتی بغداد فرستاده تذکره بنام میرزا علی کرمانشاهانی گرفت و عائله خود را ملحق باردوی ابهی کرده عزم آن نمود که بنوع خارج و داخل با موكب مبارك باشد و جمالابهی با او فرمودند اگر میل داری با نامق پاشا مذاکره کنم و او راضی نشد لاجرم ظاهر عرب را مأمور خدمت و همراهی او نمودند و او پیشاپیش بنحویکه همراه قافله محسوب نمیگشت بصوب

اندر این ایام پر شور و شرر _ پس روان شد سیل خون از هر بصر*

آب دجله آنچنان شد مرتفع _ که بیک سر بود جسرش منقطع* لاجرم آن باعث شور و نفور _ خواست تادر قفه بنماید عبور* چون

بدین مقصد برون شد از حرم _ شورش برپا شد از کلّ امم*

از تضرعهای مردان و زنان _ زلزله افتاد در هفت آسمان* گر نبودی حفظ آنسلطان جان _ جملگی جان را سپردی بی امان*

کوچه و صحن و سرا و دشت و بام _ دور شد از دیده خونریزان تمام*

تا بدین تفصیل آن میر فرید - در کنار دجله بر معبر رسید*

خلق دور دجله در افغان وشور _ شد شه اندر قفه کرد از شط عبور*

گر نبودى حفظ آنشاه فریق _ کرده بودى فرقه خودرا غریق*

چون گذشت از دجله آنسلطان جاه _ کرد باغى را محلّ مهر و ماه*

درمیان باغ برپا شد خيام _ کرد در وی منزل آنماه تمام *

دوچه باغى گلستانی با صفا _ فصل گل هم بود آنفصل از قضا* - باغ خندان از ورود شاه کلّ _ خلق گریان بهر آنسلطان کلّ * سبز

وخرم جمله اشجار باغ _ لیک قلب دوستان از غصه داغ* - قمرى ودر تاج وانواع طیور _ ساز کرده جمله غنّات سرور* لیک اطيّار

غصون نخل یار _ از سموم هجر سرود نشان شرار*

چونکه شد آن بوستان شه را مقام _ بر محبّان داد یکسر یار عام*

که بمحضر ایستدیش روز و شب _ بلکه آسایند از آن تاب و تب *

جملگی بر محضرش حاضر شدند - باصد حسرت سویش ناظر شدند*

حاصل ازهر نوع خلقى بیکران _ میکشیدی سوى آن بستان خان *

عارف و عامى و سردار سپاه - روز و شب حاضر شدى آن بارگاه* - تا یکى ز آنروزها پاشای کل - سوى آتشف کرد آهنگ سبیل * چون

بیابوس شه شاهان رسید _ عرش اعظم را بفرش آمد و دید*

--- صفحه ۲۷۵ ---

بصوب موصل و کرکوک راند و بالجمله موکب ابهى بعد از خروج از فریجات در وقت عصر همان

روز بمنزل جدیده رسید و آنمحلّی واقع در کنار شطّ و خالی از باغستان بود خيام برپا کرده اقامت

نموده کاملاً مهیّای سفر گشتند و سه روز در آنجا توقف داشتند و شاطر رضا که آقا محمد حسن بن

عبد الرسول قمى را حسب الامر برای بودن در حرم ابهى از بغداد آورد و حاجى محمد تقى نائب

الایاله که برای ملاقات آمد و آقا شیخ صادق که از همراه آمدن ممنوع و باراده الهیه راضى و ساکن

شد و نیز استاد عبد الکریم همگى مأمور عودت ببغداد شدند و با حالت گریه و ناله مخصوصاً نائب

الایاله هنگامی که هیكل مبارك سوار شدند ركاب را بادت گرفته بوسید وبصوت مرتفع گریه و ناله نمود همه را تسلی فرمودند ومراجعت ببغداد دادند وازاین منزل حرکت کرده بمنزل دیگر رسیدند که مسمی بدلی عباس بود ودر صحرای بسیار سبز وخرم بكنار نهري چادرها نصب نمودند ودر نیمه شب از آنجا حرکت کرده روزی بعد بقره تپه رسیدند و از آنجا کوچیده قریب ظهر روز بعد بكفری که نامش مبدل بصلاحيه گردید ودر دامنه كوه واقع وحكومت ونشیناست وراه سلیمانیه وكركوك در آنجا جدا میشود وارد شدند حاكم ومحترمین استقبال واحترام تمام بجای

پس میان آمد زهر سو گفتگو _ عرض کرد ار خواهشی داری بگو*

چونکه از سلطان چنین مأمور بود _ گر خلافت این سخن معذور بود *

شاه چه این گفتار را از وی شنفت- منکر افتابند در گفتار وگفت*- که منم مسنول از كلّ وری _ چه سوال از بندگان باشد مرا* گفت

مأمورم که بذل جان کنم - هرچه فرمانم ببخشی آن کنم*

گفت گر خواهی چشی اکواب من _ بعد من خوش باش با احباب من*

دست خدمت بر سر دیده نهاد - پس زمین بوسید اندر ره فتاد* _ لیک هر همنصبی با ره سوار _ کرد در درگاهشان مهمانواز*

چونکه شد در باغ روز هشتمین _ کرد احضار حرم را شاه دین*

از قضا جسر آن دو ساعت بسته شد _ چون گذشت اهل حرم بگسسته شد*

جمله محملها واسباب سفر _ با حرم در باغ گردیدش مقر* _ چار روزی دیگر از بعد حرم _ بود در آن باغ آن بحر کرم*

بعد از آن کردند آغاز رحیل _ منصعق شد عرشیان با جبرئیل*

از مدینه چون مهاجر شد حسین _ از بنی هاشم جان شد شورشین*

هرکه این روز غم آنین را بدید _ گشت مشهودش همان گفت وشنید*

هم حسینش ظاهر وهم اکبرش _ قاسمش پیدا ومشهود اصغرش*

هم هویدا حضرت عباس او _ که همی وارد زاسمش یاس او*

هم بمحملها نشانه عزتش _ هم زند بوسه بیای حضرتش* - هم رکابش را بگیرد بنده وار _ تا سواره گرددش آن شهریار * ای دل
از این بحر پر خون درگذر _ ورنه در گرداب افتد خشک تر* - ای بسا سرها بسم برکتش _ ای بسا دلها بیارب یاریش * ای بسا لبها
سروده بی زبان _ الأمان محبوب جان محبوب جان*

--- صفحه ۲۷۶ ---

بجای آورده جشن گرفتند و شب جهت محافظت از سارقین اطراف خیام را قراول گذاشتند تا صبح
حراست نمودند و موکب ابهی دو شب اقامت کرده شب سوّم هنگام مغرب از آنجا کوچیدند آقا رضا
شیرازی نوشت که (شبی بسیار تاریک بوده و بادی شدید میوزید و من و امیررا از جهت خستگی
و نخوابیدگی که برای کثرت آمدش در صلاحیّه داشتیم خواب ربود و مدت پنج ساعت خوابیده از
قافله دور ماندیم و بعد از بیداری چندان بناله و گریه و مناجات دویدیم تا برق آتش مجمر سفری آقا
محمد باقر را از مسافت بعیده مشاهده کرده شتافتیم و وقت طلوع فجر که کجاوه را برای ادای صلاة
نگهداشتند رسیدیم و آقا میرزا موسی کلیم فرمودند که الحال میخواستیم سواری در پی شما روانه
کنیم) و بالجمله صباح روزی بعد بمنزل دوست خرما وارد شدند و در میان اشجار منزل نمودند پس
از آنجا بمنزل طارق که دارای نهر کوچک در پای تل بزرگی بود رسیدند سپس از آنجا نیز حرکت
نموده وارد کرکوک شده در باغی خارج بلد نزول نمودند و بعضی از علما و وجوه و غیرهم بملاقات
آمدند و در آن میان شخصی بحال جذبه فریاد زنان بصوب ابهی شتافت و احبّا خواستند مانع شوند
جمال ابهی آنان را نهی

ای بسا ارواح تالان با حنین _ لا تدعنا یا رئیس العاشقین* _ ای بسا اشخاص شوریده شدند _ رو بصحرا بیدل دیده شدند*

حاصل آتشفشان کرد یاران را وداع _ لیک یاران محو در صعق و صداع *

ذو الجناح دلبری را تیز راند _ قوم پا اشکسته در منزل بماند * گر کشش ناید از آن میر بشر _ کوشش جمله جهان باشد هدر * زانکه

این بیچارگان مستمند _ هرچه کوشیدند محکم گشت بند *

چون دو فرسنگی فرس راند آن فرید _ دید قصر و بوستان وارمید *

چون تفرح گاه حق شد آنمقام _ از ازل آنرا فریجات گشت نام _ آنمکان عالی و عالم فروز _ مشرق شمس لقا شد هفت روز * اندر

آن ایام از بغدادیان _ بعضشان احضار شد در آنمکان _ تا مگر بخشد پس از درماندگی _ از ملاقات دگرشان زندگی *

روز و شب آنسرور بیچند و چون _ جمله را میخواند بر صبر و سکون *

کای وفا کیشان اگر چه دوریم _ زهر قتال است در مهجوریم _ لیک چون صابر بفرمان منید _ ساکن رضوان جنات منید *

در فراقم صبر را پیشه کنید _ از خلاف امر اندیشه کنید * _ خویش را ببینید حاضر در برم _ زانکه دایم سویتان من ناظرم *

مشمردید این دهر را جای ثبات _ که بود شهادش همه زهر حیات *

یازده سال از ره احسان وجود _ کرده ام من با شما مشی و قعود *

مشی تان باید چه مشی من بود _ تا جوار حقتان مسکن بود *

تا نگردد جان از این تن منقطع _ کی شود بر عرش جانان مرتفع *

--- صفحه ۲۷۷ ---

نهی نمود و در آنمزل دو روز توقف شد پس از آنجا حرکت کرده بمنزلی دیگر رسیدند و شخصی

از دور همینکه ورود مبارک را مشاهده کرد خویش را از پل مرتفعی بآب بسیار سریع و سرد نهر

انداخته با شناوری خود را بیرون کشیده بمحضر ابهی مشرف شد و باو انعام فرمودند و در اینجا

جواد نام قونسول ایران با دو نفر همراهانش مشاهده شدند و سید محمد و برخی دیگر در اضطراب

واندیشه فرو رفتند و از آن میترسیدند که امری از دولت ایران بموافقت دولت عثمانی در خصوص

جمال ابهی داشته باشند و آنان روزی بعد بمحضر مبارک تشرّف جستند و اظهار خضوع نموده گفتند

که پی شغلی بموصل میروند و چون موکب ابهی از آنمنزل حرکت نمود بقصبهٔ اربیل وارد شدند که حکومت نشین بود و قلعهٔ در قلّه تلّ رفیعی بر قرار داشت و خانه های بسیار در حوالی قلعه موجود چند تن از علما و وجوه بملاقات آمدند و چون روز عید قربان بود از اغذیه خود طبخ نموده هدیه آوردند و بجمال ابهی ابراز عقیدت و اخلاص کردند و موکب مبارک از آنمنزل گذشته بر آب رسیده از آب با کشتی کوچک گذشته شب در آنطرف آب منزل نمودند و دو استر را آب برد و نتوانستند بگیرند و باد شدیدی در شب برخاست نیمه شب رو بموصل حرکت کردند و مقداری در قریه برطلیه توقف کرده دو ساعتی از روز گذشته بموصل رسیدند و در جانبی که بنام

ملفتت باشید ای یاران من _ که پس ازیک چند از هجران من * _ سامری ظاهر شود اندر بلاد _ تا بکار در شما تخم فساد *

چون چنین دیدید نفسی را تباه _ بر حذر جوئید از شرش پناه * _

هرکه مشیش دون مشی من بود - گر بود جبریل اهریمن بود *

هیچ منماید برقول اعتنا _ که بر آب است این عمارت را بنا *

قول را فعلی نمایان در خوراست - قائل بی فعل بی شك مفتر است *

در شب آخر در آن باغ قصور _ شد عیان اشکوفه اش از باغ نور *

کرد آنشاهش فراقیه بنام _ چونکه بود از حبس حذری آنخیام *

نام و مشی در اوقاف و بادرا _ اشتهاش بیش از این نبود روا *

هفت شخصی را که بد مقصود شاه - تا که بردارد بهمراهی براه *

فضل حق بر دیگران هم یار شد _ هفتشان آخر در ره ها بیمار شد *

چون شب عشرین ذیقعه رسید _ باز از نو صبح محشر بردمید *

ساز ره کردند از آن سرزمین - دل بجنبید از یسار و از یمین *

چونکه شد شهزاده اعظم سوار _ بر دل و جان جهانی زد شرار*

کاندر آندم شه قیام آغاز کرد _ از قیامش صد قیامت ساز کرد* _ باز یاران نالها برداشتند _ سر بخاک مقدمش افراشتند* گفت

آنشه دور باشید از حرج _ فاصبروا فالصبر مفتاح الفرج*

--- صفحه ۲۷۸ ---

که بنام نبی الله یونس است در کنار شط رکز خیام نمودند و میرزا یحیی ازل که با لباس مبدل باتفاق ظاهر عرب از بغداد بیرون آمده خود را باینجا رسانده اقامت گرفته منتظر بود خیمه قرب خیام حرم ابهی برپا کرد و احباب چون ویرا نمیشناختند تغیر و تشدد کرده خیمه‌اشرا از جای برکنند ولی جمال ابهی دستور فرمودند که کسی متعرض او نشود و برای مراعات و تفقد که از او نمودند برخی از احباب او را شناختند و ظاهر مذکور که با وجود توصیه جمال ابهی در حق یحیی بعد از خروجشان از بغداد دربین طریق پس از دو روز سر از طاعتش پیچید و هر وقت خریدی برای تهیه غذا لازم شد بوی چنین گفت خریدن و آوردن اشیا بعهده خودت و پختن و حاضر کردن با مناسبت و پیوسته در غایت بی اعتنائی و عدم مراعات آداب سلوک کرد چنانکه بیپهلو سفنود (زعوط) و شرب توتون مینمود و با اینکه یحیی از بوی توتون کراحت داشت دود بسوی وی بپراکند و بنوع تحقیر بدو خطاب کرده مولای انا ضعیف میگفت خواست از او شکایت بمحضر ابهی نماید و باحباب گفت که از معاشرت یحیی روحم چنان مرده شد که اگر جمال ابهی در موصل دستگیری نمیفرمود بکلی محروم میشدم و یحیی در موصل چون دید از حدود ایران دور شدند قدری ترس از او رفته و خود را داخل موکب ابهی نمود ولی بلباس

نبیل زرنندی چنین نوشت جمال ابھی در سفر از بغداد تا اسلامبول نماز مغرب و عشاء را بطریق قصر و جمع که مذهب امام شافعی است با همزمان ادا میکردند و بعد از قرائت سورة فاتحه این آیات را تلاوت میکردند وما قدروا الله حق قدره والأرض جميعاً قبضته يوم القيامة والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون ونفخ في الصور فصعق من في السموات والأرض إلا من شاء الله ونفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون واشرقت الأرض بنور ربها ووضع الكتاب وعنى بالنبیین والشهداً وقضى بينهم بالحق وهم لا يظلمون از شیخ حسن زنوزی شنیدم که حضرت شیخ احمد نیز دائماً در نماز مغرب در رکعت اول بعد از حمد این سه آیه را تلاوت مینمودند و میفرمودند جميع اسرار الہی در این سه آیه مستور است و عنقریب اسرارش را رب مختار آشکار سازد و چون جمال ابھی مشغول نماز میشدند یحیی بقدر چهل قدم فاصله در عقب می ایستاد و گاهی که جمال قدم خودشان در نماز حاضر نمیشدند عَصَن اعظم را بنماز امر میفرمودند و ایشان نیز بعد از حمد بتلاوت همین آیات کام عارفان را حلاوت می بخشیدند بجز یحیی که در احیان صلاة سر الہی

--- صفحه ۲۷۹ ---

لباس مبدل بوده باحباب آشنائی نمیداد و جز سید محمد و میرزا آقا جان و بعضی دیگر کسی از احباب او را نمیشناخت و هرچند برای همراه بودنش از او مراعات میکردند ولی از احوال و اقوالش شاکمی بودند چنانکه آقا محمد علی جلودار چند بار اظهار کرد که اقوال این شخص چراغ ایمان را خاموش میکند و اما جلال و عظمت ابھی چنان بود که عمال دولت عثمانی و غیرهم در طول طریق شهادت داده میگفتند که ارکان دولت و ولات عراق پیوسته از این راه میگذرند و تا حال احدی بدین کرامت و بزرگواری دیده نشد و در هر منزل نفوسی کثیر از خان نعمت عظمی بهره مند گشتند و همه شب دو گوسفند بطبخ رسیده و بعلاوه فقراً اهل قافله هرکه بجهت نا امنی طریق بمرکز جلالت پیوست مدعو خان احسان گردید و طعام کلّ از مطبخ ابھی عنایت شد و هرجا دور هر صحرای با صفا که میخواستند نصب خیام نموده میماندند و تمام اهل قافله ناچار در همانجا نزول

میکردند و هرگاه بسبب دوری از آبادانی احتیاج و ضرورتی داشتند ملاحظه و مراعاتشان بعمل میامد همینکه سواران و مأمورین برای تحصیل ما یلزم بآبادی میرفتند بعضی از احباب مرافقت میکردند تا ادنی تعدی باهل آبادیها وارد نشود و چون مأمورین امنیه حدود خدمت و ملازمت خود را تا مرکزی دیگر انجام داده تجدید میشدند خلعت عطا میفرمودند و در هر منزل احبابی که نصب خیام محول بایشان بود با سواران دولت

و فرمان والی از پیش میرفتند و جای مناسب تعیین مینمودند و اگر در خارج آبادی یا مسافتی بعیده جای خوش منظر بنظر مبارك میرسید بدانجا نقل میفرمودند و همیشه حاکم و مفتی و قاضی از بلاد و قصبات بیرون آمده استقبال میکردند و جمال ابهی چنانکه گفتیم از هودج باسب سعودی نقل مینمودند و باستقبالیان همراه شده تا بمنزل میرسیدند و وقت ورود جمیع ما یلزم مهیا بود و بالجمله در موصل سه روز توقف کرده بحمام نیز رفتند و برخی از علما و بزرگان بملاقات آمدند و موکب ابهی هنگام غروب روز سوم بعزم زاخو حرکت کرد که در فاصله قریب سه منزل و تمامت طریق مسکن اکراد یزیدی بود و خشونت و غلظت میکردند و دریک منزلی زاخو بدامنه کوهی قافله قرار گرفت اهالی محافظ

--- صفحه ۲۸۰ ---

سال بیست و یکم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ هجری قمری ۱۸۶۳ میلادی

و محارس نداده اعتنا نکردند و آنچه را احباب خواستند بخرند جواب نداده سنگ انداختند و درشتی نمودند لاجرم رجال احباب تمامت شب را بیدار مانده بحراست قیام کردند و تا صبح ندایشان بدینطریق مرتفع بود که دسته بانگ لِمَنْ الْمَلِكِ برکشیده دسته دیگر ندای لَلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ بلند

داشتند و صبح حرکت کردند و راه کوه و سنگلاخ مملو از اشجار بوده از جهت صعوبت عبور کجاوها بتائی رفتند تا بقرب زاخو رسیدند و حاکم جمعی کثیر را روانه داشت و هر کجاوه را چهار تن از آنان با دست نگهداشته مراقبت کردند و خود با عده از محترمین پذیره شده با اعزاز و اکرام تمام موکب ابهی را بشهر وارد نمود در محلّ نیکوئی رکز خيام شد و هدایائی از حاکم رسید و اکرادی را که در منزل قبل اعتنا نکردند آورده حبس نمود و از جمال ابهی میهمانی مجلل کرد و پس از صرف نهار و بیانات بسیار بخيام آمدند و پسر مفتی بلد بأحباب اظهار داشت که اهالی از کیفیت سلوک و احوال و بیانات ابهی انجذاب عجیبی حاصل کردند و هرگاه چند یومی اقامت فرمایند کلّ فدوی خواهند شد و جمال ابهی بحاکم چنین فرمودند که در بین طریق هر جا خواستند ما را میهمان کنند و ما قبول نکردیم مگر اینجا مانند سفینه نوح که بجائی نه ایستاد مگر در جبل جودی و این بیان مبارک تأثیر و تطبیق غریبی یافت چه که زاخو بقرب جودی واقع است و موکب مبارک شبانه از آنجا بسوی جزیره حرکت نمود و گماشتگان حکومت همراهی کرده کجاوه هارا از آب گذراندند و روزی دیگر قافله بجزیره رسید که مشتمل بر قلعه قدیم و سکنه اکراد است و در دوره ایوبیه بسیار معمور بود و از آنجا بقصد نصیبین حرکت کردند که قریب سه منزل راه صحرا و سنگلاخ و آبادی قلیل بود و در نصیبین کنار نهر آب نصب خيام نمودند و از آنجا بعزم ماردین که نیز قریب سه ۳ منزل راه بود روانه شدند تا بقریه واقع در دامنه کوه ماردین قرار گرفتند و دزدان دو استر عربی را که در قافله بود شبانه بردند و عرب بیدار شده فزع کنان بهر سو دوید و استرها را نیافت و در صبح هنگام رحیل بمحضر مبارک معروض شد و ماموریرا که همراه بود فرمودند که سعی نموده استرها را پیدا کنند و با اقداماتی که شد نتیجه

نتیجه حاصل نگشت و چون قافله حرکت کرد عرب زمام کجاوه مبارکرا گرفته الحاح نموده گفت هرچند از این اگر خزانه سلطان را ببرند ممکن نیست فلسی از آن بدست آید ولی اگر شما اراده نمائید ستورانم را میاورند و اگر از اینجا بروید هرگز بمن نخواهند داد و صفا و صدق نیت و تضرع وی مؤثر شد فرمودند مطمئن باش تا استرهای تو پیدا نشود از اینجا حرکت نمیکنم و بأمورین امر نمودند که کجاوه هارا بسمت فردوس برند و آن عمارت بسیار عالی بود و باغ با صفای نیکویی بالای کوه مقابل شهر ماردین واقع بود و کهای قریه را نیز کتف بسته همراه آوردند و بقیه قافله نیز که از جلو رفتند برگشتند و جمال ابهی بحکمران ماردین پیغام کردند که تا استران عرب پیدا نشود حرکت نمیکنیم و حکمران با کمال مسرت باتفاق دائره حکومت و ضبط و محترمین بلد باستقبال شتافت و امر داد فردوس را پاکیزه نموده آب بجوی و فوارها انداختند و بزرگان شهر دسته دسته بزیارت آمدند و ذهاب و ایاب جمعیت بغایت مسرت تسلسل یافت و جمال ابهی بهر یک ابراز ملاطفت و عنایت فرمودند و حاکم _ کهیارا باز خواست و تهدید کرد که اگر اموال پیدا نشود ترا دست بسته فرستاده در محبس میاندازم و او رجا و التماس کرد که تأدیة قیمت نماید و حکمران نیز در نظر گرفت که قیمت ادا کند چه که محلّ مذکور دزدگاه ایلات شمر و بنی طی و عنیزه واکراد بود و سارق معلوم نمیشد ولی جمال ابهی قبول نفرمودند و کهای روزی بعد سندی نوشت که مبلغ شصت لیره قیمت دو استر را بدهید و از دائره حکومت نیز ضمانت کردند ولی مقبول نشد تا آنکه استرها را آورده گفتند پیدا کردیم و بعرب دادند و اینواقعه نزد اهالی از خوارق عادات محسوب گشت و میگفتند تا حال واقع نشد که در اینجا مال کسیرا ببرند و استرداد گردد و روز سوم موبک ابهی از آنجا با

عظمت و کوبه شاهانه حرکت نمود در جلو سواران حکومتی با طبل و علم بوده بناوهای خوش
مینواختند و حکمران و رجال حکومت و بزرگان بدرقه کردند باین کیفیت از میان شهر عبور فرمودند
و اهالی بلد رجلاً و نساءً صغیراً و کبیراً در سر بامها و راهها ایستاده

--- صفحه ۲۸۲ ---

ایستاده تماشا میکردند و متصرف و همراهانش تامسافتی آمدند آنگاه بانان اظهار عنایت نموده
مرخص فرمودند و از آنجا تا دیاربکر قریب سه منزل بود و از سر اشیب سخت کوه در میان اشجار
گذشته هنگام عصر بمنزل رسیده در محلّ با صفا و چمن و کنار آب رکز خیام نمودند و بعد از سه
روز نزدیک ظهر بدیاربکر رسیدند و مأمور بشهر رفته خبر داد و جمعیت سوار و پیاده پشت دروازه
آمده منتظر ماندند و معین شد که در علیپاره واقع در جنوبی بلد منزل نمایند که باغی منتظم و شامل
عمارتی رفیع و محلّ نزول بزرگان بود و کجاوه‌ها را بعسرت تا وقت غروب بدانجا بردند ولی برای
احتمال ضرر و خسارت بکرم ابریشم که در آن محلّ بود جمال ابهی امر فرمودند در خارج عمارت
رکز خیام کردند و سه روز در آنجا توقف شد و در میان قافله چند تن اغیار مانند شیخ محمود کرد
و درویشی از اهل مندلی و غیره بودند که از ایشان دلجوئی میشد و میرزا یحیی نزد کل احباب
شناخته گشته معاشرت و مجالست و مصاحبت آغاز کرد و برای خرید بعض لوازم گاهی همراه
احباب بشهر میرفت و پس از سه یوم توقف از آنجا متوجّه معدن مس شدند و بمنزلی رسیدند که در
دامنهٔ جبلی رفیع محلی با نزهت و آسیاب و چند خانه بود و طریق عبور بقلعه و شهری که از بالای
کوه پیدا دشوار مینمود و درین منزل هنگام عصر نبیل زندی باتفاق آقا حسین نراقی گماشته
حاجی میرزا کمال و آقا احمد ملایری از بغداد رسیدند چه که در بغداد پس از مهاجرت جمال ابهی

شهرت یافت که اکراد در مابین کرکوک و موصل هجوم برده قافله را غارت نمودند و احباً مضطرب گشتند لذا آنسه با عجله تمام بسوی قافله شتافتند و در منازل راه اخبار قافله را تحصیل کرده تا در منزل مذکور رسیدند و نبیل زرنی چنین نوشت در روز چهاردهم محرم سنه ۱۲۸۰ دو منزل از دیاربکر گذشته بآردوی مبارک رسیدیم که در دامنه کوهی که توتستان و نهر روان داشت خیام مرتفع بود آقا محمد حسن از حرم بیرون آمدند سواد مثنوی را دادم و تفصیل فرستادن بطهران را مذکور داشتم چون مثنوی را برد یک مجموعه توت تازه آورد گفت مثنوی را در حضور مبارک میخوانند

--- صفحه ۲۸۳ ---

میخوانند بعد جمال مبارک بیرون تشریف آوردند خواستم خود را بر قدم مبارک بیندازم منع نمودند فرمودند مثنوی شمارا شنیدم خوب تحفه بطهران فرستادید و خوب وقتی بما رسیدید که بطرف کوهستان میرویم همراهی شما و ایندو رفیق با کجاوه لازم است از اسلامبول شمارا برمیگردانیم تا اخبار مارا بأحباب عراق برسانید و بعضی نفوس که تازه داخل اردو شدهاند بر اوهام متوهمین افزودهاند بعد از این بیانات بحرم تشریف بردند یحیی را دیدم و شناختم و شنیدم که از عقب آمده خود را بآردوی مبارک ملحق نمود ولی جز لقای مبارک هیچ چیز در نظرم جلوه نداشت در آن اثنا سید محمد اصفهانی آمد و گفت آنمثنوی که تازه ساختی یحیی میخواهد بخواند مثنوی را گرفت بعد از خواندن دید که ابداً یادی از یحیی در آن مذکور نه (و بالجمله روزی بعد از آنجا حرکت کرده بمنزل معدن مس رسیدند و روزی دیگر نیز از آنجا روانه شدند در آنحال تنی از اهل ایران که محبوس بود نزد کجاوه آمده گفت مدتی است در حبسم و دسترس بجائی ندارم مستدعیم عنایت

فرموده در اسلامبول اشاره نمائید تا نجات یابم از او دلجوئی نموده وعده دادند و لذا در حین ورود باسلامبول پیغام بسفیر ایران کرده خلاص وی را خواستند و سفیر او را خلاص نمود و در اثناً طی طریق موکب مبارک از کنار کوه صعب العبور میگذشت در حالیکه حاجی محمود اکام زمام کجاوه را میکشید و چند تن هم در حول کجاوه مراقبت داشتند چون جاده بسیار باریک و از یکطرف جبل رفیع و از طرفی دیگر درّه بسیار عمیق بود و پای استر از روی سنگریزه ها رد شد زمام از دست اگام بیرون رفت و مقدار زرعی استر سرازیر بدرّه رفت و جمیع مضطرب و پریشان گشته توجه بحق نمودند ولی استر که گویا ید غیبی آنرا نگاهداشت خود داری نموده رو براه آمد و محلّ حیرت و تعجب کل گردید و جمیع در حالیکه اشک از دیدها روان بود شکر الهی بجای آوردند و فقط شیشه بزرگ مملو از گلاب که همراه بود شکست و صحرارا معطر ساخت و نزدیک عصر در میان کوه بجائی رسیدند که درختان تبریزی بسیار و آب خوشگوار و منظره جمیل داشت و خانه و آبادی نبود

در

--- صفحه ۲۸۴ ---

در مابین اشجار منزل گزیدند و روزی بعد از آنجا گذشته نزدیک غروب بقریه رسیدند زیر درختان بزرگ در جلوی ده نصب خيام کرده شب را بسر بردند و صبح حرکت کردند تا بقرب خرپوط رسیدند که بعداً معمورة العزیز خوانده شد و فرسخی مانده بود که دسته دسته اشراف و ارکان حکومت پذیره شدند و خود والی نیز با دائرهاش رسیدند و موکب ابهی را با اعزاز تمام بمحلی معین بردند و پس از رکز خيام و تنظیم اثاث و مهمام بملاقات آمده برنج و روغن و گوشت و گوسفند و آلبالو

و غیره برای صرف مطبخ آورده ملاطفت و دلجوئی نمودند و جمال ابهی در این منزل منزله و مصفا که حاکم نشین بود سه روز توقف نمود و در حمام کوچک ظریف استحمام فرموده و بعضی احباب نیز بحمام رفتند آنگاه روی بمعدن نقره حرکت کردند و جبال و وادیهای صعب العبور را طی کرده تا بانجا رسیده شب بیارمیدند و هنگام صبح کوچ کرده روانه شدند تا بمنزلی دیگر رسیدند و عبور از شط فرات نموده نصب خيام کردند توت فراوان بر اشجار بود و همزمان لدی الورد بتماشای محلّ و خوردن توت پرداختند در آنحین رئیس محلّ بملاقات آمد و کسی از رجال احباب حاضر نبود تا بوظائف خدمت پردازد و چون مرخص شده رفت جمال ابهی به آقا محمد قلی تغیر فرمودند و بخیمه حرم داخل شدند و عموم احباب از ما وقع تائب و پریشان گشتند و همینکه وقت عصر هیکل مبارک بخیمه بیرونی خرامیدند کلاً دست بر سینه بحالت خجل و ندامت ایستادند و میرزا یحیی نیز با آنان بود همگی تعظیم کردند و جمال ابهی متبسماً بآنان چنین فرمود امروز نزدیک بآن رسید که قهر الله همه را اخذ نماید و هیچ يك از بیم و خجلت لب نگشودند در آنحال جلوس فرموده بآنان اظهار ملاطفت کرده چای صرف شد و از آن محلّ تا سیواس چهار منزل راه بود و سرما تأثیر شدید داشت و همه جا بزرگان پذیره شدند از دلیکتاش گذشتند و در منزلی دیگر که نهر آبی روان بود و در زیر اشجار خیمه زدند جمال ابهی قصد فرمود و از آنجا بسیواس که شهری وسیع والی نشین بود رسیده در سمت شمالی خیمه زدند و والی با چند تن هنگام عصر بملاقات آمده در کمال خضوع صرف چای نموده مراجعت کرد و شیخی از مشایخ

--- صفحه ۲۸۵ ---

از مشایخ طریقت تشرّف حضور یافت فارسی تکلم میکرد و اشعار مثنوی رومی از حفظ همی خواند و جمال ابهی در مکالمه با وی يك حکایت منظومه را که متجاوز از شصت بیت بود بترتیب و تمام برای وی از حفظ خواند و شیخ را از بیانات مبارکه انقلاب حالت دست داد و مورد عطایای ظاهره و باطنه شده با کمال مسرتّ مرخص گشت و جمال ابهی درین شهر استحمام فرمود و از آنجا روی بطوقات حرکت کردند دوسه منزل فیما بین بود و از جنگلها و پست و بلندی بسیار گذشتند و در یکی از آنمازل هنگامی که در خارج باغی چادر میزدند میرزا یحیی هم ریسمانرا گرفته معاونت کرد در آنحال نبیل زرنندی این بیت خواند گرچه شاهان بر سریر ملك نتوانی نشست_ رو چه فراشان طناب خیمه و خرگاه گیر و از آنجا گذشته بمنزل طوقات رسیدند در کنار نهری چادر پیا کردند و آنمنزل پر میوه و صفا و وفور اشیا از موکب ابهی بهره گرفت سپس رهسپار طریق گشتند دو منزل طی شد تا بالاسیا که بلدی معمور با اشجار و باغات موفور بود رسیده بخارج شهر رکز خیام نمودند و حاکم با اعضاً دائرهاش بخیمه آمده خوشآمد گفتند و دو روز اقامت شد و جمال ابهی با ملازمت چند تن بحمام رفتند و چون در اینمنزل مصاریف سفر تمام شد بعضی از همراهان اسبهای خود را فروختند و اسب آقا محمّد علی یزدی ببهای گران فروخته شد آنگاه حرکت کرده روی بسامسون رفتند و شب را در میان جنگل و بالای کوه شخص مأموری که همراه بود آستین بالا کرده طبخ مطبوعی نموده بمحضر ابهی حاضر ساخت و ابراز خلوص بسیار کرد پس بقصبه اللهیّه که بسیار با صفا و حاکم نشین بود در حالیکه هوا ترشّح باران داشت وارد شدند قائم مقام باتّفاق همراهان باستقبال آمد و چون مشاهده کردند که هنوز ملتزمین مبارک نرسیدند بمعاونت یکدیگر چادرها را نصب نمودند و در کمال محبّت و اخلاص مشرف شدند و اهالی قصبه نیز با حالت خضوع

دوستی بملاقات آمدند و باحباب بسیار خوش گذشت پس از آنجا حرکت کردند و در جنگل بین راه اشتری با صندوق بار ناپدید شد که اشیا و آثار مهمه در آن بود و شتردار نومید از یافتن شتر شده

--- صفحه ۲۸۶ ---

شده میگفت من از شتر صرف نظر کردم ولی غصن اعظم آقا محمد قلی جلودار و سواری دیگر را با خود همراه کرده در نیمه شب تار و خلال اشجار بتجسس وتفحص رفتند و هنگام ظهر روز بعد شتر را با صندوقها آوردند و جمال ابهی بحالت مسرت چنین فرمودند که اعمال واحوال غصن اعظم بعینها مانند سلوک و رفتار خودم واقع شد و موکب مبارک در قهوه خانه بزرگی نزول نمود و روزی دیگر در منزلی دیگر فرود آمدند و از آنجا کوه و جنگل و آبادانیها را درنور دید و بسامسون رسیدند و همینکه شهر و بحر نمایان شد میرزا آقا جان با کاغذ و قلم بحضور ابهی آمده استدعا کرد که چون سفر بر انتها رسید و ساحل بحر وارد میشویم بیاناتی صادر فرمایند که موجب روشنایی قلوب و ابصار گردد لذا همان نوع که در کجاوه میرفتند تغنی نمودند و میرزا آقا جان نوشت و آن لوح بنام لوح هودج معروف و مشهور و واقعات آتیه در آن مرقوم و مکتوماست و در خارج بلد و کنار بحر نصب خیام شد و ضابطی از شهر آمده معروض داشت مفتش پاشا که نظارت بر جاده جدید التأسيس و فرمان روائی بر تمام ولات از اسلامبول تا بغداد دارد درین ایام بعزم بغداد وارد سامسون شده با جمعی از پاشاها که بدیدنش آمدند میخواستند تشرّف حاصل نمایند فرمودند نعم الأمير علی باب الفقير و بنس الفقير علی باب الأمير ضابط رفت و پس از ساعتی همگی بدون مستخدم رسیدند و در مسافتی دور از خیمه پیاده شدند و احباب حسب الامر اسبهایشانرا نگهداشتند و مفتش پاشا از جلو و دیگران از عقب پی یکدیگر دست و دامن مبارک را بوسیدند و پاشای مذکور

خواهش نمود که تا موکب مبارك در آنجا اقامت دارد مهمان وی باشند و جمال ابهی باین شرط قبول فرمودند که چون بعضی از هم‌هان معتاد باطعمه دیگران نیستند برای خود طبخ مخصوص نمایند آنگاه مرخص شدند واطعمه گوناگون فرستادند ولی مطبوع نیفتاده حسب الامر بین فقرا تقسیم نمودند و نیز حسب رجای پاشا مذکور روزی دیگر بر اسبهای که فرستاد جمال ابهی با بعضی از هم‌هان سوار شده محلی را که بنا میکرد تماشا فرمودند و ایشان نهایت اخلاص و محبت اظهار داشتند و جمال ابهی در حقشان ابراز عنایت نمودند و ایام چاقامت مبارك در بندر سامسون یکهفته شد و در کشتیهای متعدده که پی در پی به

--- صفحه ۲۸۷ ---

بساحل میامد ورود نمودند تا کشتی بزرگ دولت عثمانی رسید آنرا قبول فرمودند و پس از نقل جمیع اشیاء بکشتی مذکور با اهل و عائله در يك کشتی کوچک و جمیع احباب در کشتی دیگر نشسته بکشتی مزبور رسیده وارد شدند و حین دخول کشتی این مصراع را خواندند ما از آن درد کشانیم که دریا زدهایم و کشتی هنگام مغرب از مقابل سامسون گذشت و از روز خروج ابهی از بغداد که ابتدای ماه دوّم بهار و اوائل شهر ذیقعه بود تا ورود ببندر سامسون که بیستم شهر صفر و ببحوجه شدت گرمای تابستان بود یکصد و ده روز بطول انجامید و تمامت راخه با اینکه بیش از پنجاه منزل قافله رو نبود با جلال و سکون حرکت فرمودند و برای اختلاف هوا و تنوع اماکن جمیع ایام سفر بفرح و تفرّج مانند فصل بهار گذشت و همه جا هم خیمه مبارك در میان گل و ریحان واقع و در هر منزل گل بسیار آوردند خصوصاً از شهر طوقات تا سامسون همه راه جنگل و صنوبر و اراضی سبز و خرّم و مملو از اوراد و ازهار بود و ایام حرکت در کشتی سه شبانه روز امتداد یافت و دریا آرام بود

در صبح یکشنبه غرّه ربیع الاول ۱۲۸۰ ه ق (۱۶ اوتگست ۱۸۶۳ میلادی) ببغاز اسلامبول رسیدند و حین ظهر کشتی لنگر انداخت

کیفیت ورود و استقرار موبک ابهی در اسلامبول

همینکه کشتی در مقابل پایتخت دولت عثمانی قرار گرفت مأموری که از طرف نامق پاشا همراه بود بساحل رفته داخل شهر شد و نامه و پیام بعمال حکومت داد و دو کشتی کوچک با بیرق و نشان دولتی با برخی از مأمورین حسب المقرر رسیدند و جمال ابهی با اغصان در یکی و آقا میرزا موسی کلیم با اهل حرم در دیگری داخل شده بساحل نزول نمودند و بر کالسکه های اسبی مخصوص سوار گشتند و شمسی بیگ نام که مدیر مسافرخانه دولتی و مأمور مهمانداری بود پیاده همراه شد تا بمسافرخانه دولتی که محله معروف بآدرنه قاپوسی و قرب جامع حرفه شریف واقع بود رسیدند و بازوی جمال ابهی را با دست اخلاص و احترام گرفته بغایت اعزاز و اکرام داخل شدند و از آنسو احباب و ملتزمین موبک مبارک چون بساحل رسیدند برای گمرک احمال و اشیا کثیر که همراه

--- صفحه ۲۸۸ ---

که همراه بود معطل گشتند و جمال ابهی امر دادند که تأمل و تسامح نکرده بزودی اشیارا بیاورند و مدیر گمرک بیاس احترام که ایشان میهمان دولت اند تمامت اشیارا بی حافظه و تفتیش بدست احباب دادند تا بواسطه حمالها قریب مغرب بدر مسافرخانه رساندند و عمارت مذکوره در طبقه فوقانیه چهار اطاق و ایوان مرغوب داشت که جمال ابهی و اخوان و اغصان و اهل حرم ساکن شدند و در طبقه تحتانیه احباب و همراهان قرار گرفتند و محوطه خانه مشتمل بر باغچه گلکاری و آب جاری بود و شب مذکوررا استراحت فرمودند و صباح روز بعد رسولی از طرف حاجی میرزا

حسینخان سفیر ایران بمحضر ابهی رسیده ابلاغ سلام ومحبت واکرام نموده از حضور وی معذرت خواست وپس از صرف چای واستماع بیانات وعنایات مبارکه مرخص شد وجمال ابهی پس از صرف نهار بجامع رفته مراجعت نمودند ومدّت ده روز در خانه مذکور اقامت فرمودند وهمه روزه از طرف دولت دو نفر طبّاح آمده امور اکل وشرب وپذیرائی میهمان را بغایت احترام اداره کردند وبرخی از همهران نیز مساعدت مینمودند آنگاه بعلت ضیق محلّ مذکور از طرف دولت خانه ویسی پاشا که در قرب جامع سلطان محمد بود برای اقامت ابهی معین شد وبا عموم همهران بانعمارت انتقال فرمودند وآخانه ملوکانه وسیع مشتمل بر قسمت اندرونی وبیرونی وهر قسمت دارای سه طبقه بود وطبقه فوقانی قسمت بیرونی حجرات متعدده وتالار بزرگ وقهوه خانه وطبقه وسطی نیز غرفات عدیده وایوان و طبقه آخور اسبان وآشپزخانه ولوازم دیگر مهیا داشت که غصن اعظم در طبقه علیا واحباب در وسطی قرار گرفتند وعمارت اندرونی در هر طبقه حجرات وسیع و ایوان رفیع ونیز مطبخ وحمّام وبرکه آب باران داشت وجمال ابهی ومتعلقان واهل حرم در آنجا استقرار جستند وباغچه وسیعه

در آنروز یحیی از عقب کالسکه حرم برآمد شنیدم که بسید محمد میگفت اگر ماهم اختفا اختیار نکرده بودیم همین احترام داشتیم وآقا سید حسین کاشی شنیده گفت اینجا محلّ این سخنان نیست وباید بسرعت از عقب برویم که راه را گم نکنیم هزاران نکته میباید بغیر از حسن وزیبائی نبیل زرندی اندر چل وهشت آنصفا بخش زمین در شهر کبیر چارمه گشت مکین _ در شهر رجب وارد ارض سر شد (ادرنه) گردید ادرنه رشک فردوس این نبیل زرندی

--- صفحه ۲۸۹ ---

وسیعہ محوطہ بیرونی مشتمل بر اشجار وگلہای بسیار بود وموجبات آسایش ہمرہان دراین عمارت فراہم گشت واشخاص بسیار بمحضر ابھی آمد شد کردہ استفاضہ وامتنان حاصل نمودند ولی جمال ابھی خود بمحلی جز جامع سلطان محمد در ایام جمعہ وجز حمام نرفتند وعزم دیدار احدی از عثمانیان وایرانیان در محل آنان ننمودند وشمسی بیگ مذکور کہ مأمور پذیرائی بود ہمہ روزہ برای سرپرستی امور ذہاب وایاب میکرد

اوضاع واحوال در مدت اقامت اسلامبول

ایامی باین منوال گذشت واحباب جز ملازمت جمال ابھی بجامع سلطان محمد فاتح برای ادا نماز نرفتند ومابین ایرانیان ساکن اسلامبول شہرت یافت کہ دولت عثمانی بابیان را در خانہ دیسی پاشا حبس نمود لذا اجازہ فرمودند کہ احباب برای تفرج بروند ولی در کمال سکون ووقار باشند وخود نیز روزی سوار شدہ غصن اعظم وآقا میرزا موسی کلیم را ہمراہ بردہ بمقبرہ غیوب انصاری رفتند وغالباً آقای کلیم با احباب بسمت بیگ اوغلی ونقاط اخری تفرج ونزہت نمودند وروزی با سید محمد اصفہانی وحاجی میرزا احمد کاشانی وملاً محمد نبیل زرنندی وآقا محمد صادق وآقا سید حسین کاشانی از بازار بیگ اوغلی میگذشتند عکاسی اصرار نمود کہ فتوغرافیہ شان را مجاناً گرفتہ چند قطعہ نیز بخودشان دہد کلیم قبول کرد وعکاس مذکور صورتی باجماع گرفت وروزی دیگر چند قطعہ بواسطہ آقا سید حسین تقدیم نمود وارادہ ودستور ابھی بأرامش وسکون احباب بود وحاجی میرزا حسینخان سفیر وبرخی دیگر ایرانیان حسب اوامر دولت متبوعہ خود عزم آن داشتند کہ فتنہ برانگیزند وایجاد فساد نمایند وبسعایت وابقاً کدورت

آقا میرزا موسی کلیم چند مرتبه جهت ابلاغ بعضی فرمایشات بباعالی تشریف بردند آقا عبدالله و عبدالغفار نامه خدمتشان میرفت و وکلا چون سرمست خمر هوی بودند استماع نکردند در آن ایام شبی در عالم روّیا مشاهده شد که جمال‌مبارک کتابی مرقوم فرموده اند و در میان میدانی است و آسیابی موجود که میخوانند براه بیندازند و آن کتاب بدست است و آن آسیاب گاهی حرکت میکند و میایستد شاید کسی این خواب را بحضور مبارک ذکر کرد مغربی که میخواستند بجامع تشریف ببرند و مشرف بودیم بلطافت فرمودند باید سعی نمائی آسیاب راه بیفتد و بعدها حتی در ایامی که در ادرنه بودند گاهی بلطافت و طرز سؤال میفرمودند آسیاب راه نیفتاد . (آقا رضا قناد شیرازی)

--- صفحه ۲۹۰ ---

كدورت و نفرت پرداختند و افكار ارکان حكومت عثمانی را تهییج و تحريك همی كردند و بصدد فراهم آوردن انتقال موكب ابهی از اسلامبول شدند و ازینرو ورود زائرین مسافرین احبّا از عراق و ایران موافق مصالح وقت نبود و در چنان احوال درویش محمد سابق الذکر که بواسطه آقا سیّد اسماعیل زواره (ذبیح) در بغداد تبلیغ شد و نیز آقا حسین قصاب از عراق باسلامبول وارد شده هنگام عبور موكب ابهی بجامع فاتح حضور یافتند و موجب حزن شدید و مأمور عودت بعراق و ایران گشتند ولی بعداً در ایام عگا بمحضر مبارک رسیده مورد عنایات شدند و در عین احوال مذکوره تمام رجال احباب و هم‌رهان شب و روز در بیرونی و عمارت مسکونه مجتمع بوده با نهایت مسرت باذکار الهیه میپرداختند و بر خوان احسان اذن جلوس بمحضر ابهی یافته صرف شام و نهار مینمودند و در شب پنجم جمادی الاولی آقا محمدعلی اصفهانی بواسطه غصن اعظم خواهش نمود که بیانی در خصوص بعثت حضرت ربّ اعلی صادر شود تا در مجلس بخوانند و همان شب لوح یا من هو یا من هوهُ بخط ابهی صدور یافت و در حجره بیرونی منزل غصن اعظم تلاوت شد و جمیع احباب ترجیع

سبحانك يا هو يا مَنْ هُوَ هو را ببانگ بلند خواندند چنانكه اهالی محلّه شنیده با خود همی گفتند كه شب ذكر بابیان است ودر لیالی دیگر نیز بنوع مذکور قرائت کرده از هر فصل آن لوح ندای سلطنت آلهیه را بسمع جان استماع نمودند ودر خصوص مصاریف بیت ابهی و همراهانشان روزی شمسی بیگ میهماندار مذکور معروض داشت از طرف دولت مأمور است آنچه بفرمایند ولو مبالغ خطیره باشد تأدیه نماید واز برای سائرین هم یومیّه مقررّ شود فرمودند ما وجه نقد ابدأ لازم نداریم هر روز کسی را همراه گماشته ها ببازار بفرستید هرچه ضرور است خریده صورت نماید وبهمین طریق مقررّ داشتند وچون

سازجیه طفل رضیع ابهی كه از بغداد همراه داشتند و دختر آقا عبدالرسول قمی او را شیر میداد در ایام اقامت اسلامبول فوت شد و بیرون دروازه ادرنه دفن كردند ودر لوحی كه زمان خروج از اسلامبول بافتخار احباب عراق نزول یافت مذکور است كه سازجیه را در مقابل دروازه ادرنه ودیعه گذاردیم (نبیل زرندي)

--- صفحه ۲۹۱ ---

وچون شجاع الدوله پسر علی شاه كه در اسلامبول بود آگهی یافت از شدت عصبیت بجوش آمد چه او در ایام اقامت در بغداد با جمال ابهی بنفاق اظهار دوستی میکرد ودر سیر اخبار كاذبه نزد نامق پاشا میبرد و خود اغراض فاسده در ضمیر داشت و عاقبت اسرارش معلوم گشت و او را باسلامبول خواستند و اعتنائی بشان ومقامش نكردند وشهریه قلیلی برایش مقررّ داشتند ودر اینموقع كه میهماندارى واحترامات دولت را نسبت بجمال ابهی مشاهده كرد آغاز شكایت نموده گفت بایشان كه از ابناً ملوك نیستند احترامات بی اندازه شد ومن كه از اعظم شهزادگان ایرانم

روزگاری بعسرت میگذرانم عمّال دولت باو جواب دادند که مقدار قلیل وزهید مصاریف سفرت از بغداد تا اسلامبول در دفتر دولت ثبت است و مصاریف باهظه خطیره که در مسافرت موکب جلیل ایشان از بغداد تا اسلامبول صرف شد چون انوار آفتاب واضح و معلوم عموم میباشد و مخارج و مصاریف میهمانان دولت حسب القانون درخور شأن و مقام هر يك معین میگردد و بعلاوه قانون مذکور حال شما بر دولت روشن است که با چه طمع و توقعی باینجا آمدید و جلال و استقلال ایشان هم برای احدی پوشیده نیست و شجاع الدوله بعد از مشاهده اوضاع و استماع جواب از دولت عثمانی متنبه شد و بمحضر ابهی آمده انابه نموده گفت من بد کردم و اینک با پسر و عروسم بشما پناه آورده‌ایم و در حق ما دعا کنید و جمال ابهی بایشان ملاطفت و تفقّد فرمودند

علت و کیفیت اعزام دولت عثمانی جمال ابهی را بآدرنه

و چون مدتی بنوع مذکور گذشت و جمال ابهی واحدی از ملتزمین رکاب نه بآرکان دولت عثمانی و نه باعضا

اکثر شبها یحیی بیرون اطاق ایستاده گوش میداد و بعد میدیدیم که پسرش میرزا احمد اوراقی بچهره‌های احباب میدهد احباب میگرفتند و میگفتند یحیی تقلید هم اینجا میخواد بکند عبارات او را احباب میخواندند و میخندیدند و هر وقت بنده اشعاری میخواندم بعد میدیدم میرزا احمد بهمان وزن اشعاری در دست دارد و میگوید ازل هم بر وزن اشعار تو نوشته عبارات و اشعار بسیار مضحکی محض تقلید سائرین از او دیده میشد در هیچ امری آثار متانت و استقلال نداشت (نبیل زرنندی)

باعضای سفارت ایرانی مراجعه بلکه ادنی اعتنا نکردند نخست کمال افندی که مدتی سفیر عثمانی مقیم طهران بود بمحضر ابهی آمده اظهار داشت که هرکه میهمان دولت است گرچه از ابناً ملوک باشد رسم وقاعده اینست که بیاس احترام دولت وملت در روز سوم ورودش باسلامبول شیخ الاسلام ووزیر امور خارجه و صدر اعظم را ملاقات کرده مطالب خویش را اظهار نماید تا اجرا نمایند و شمارا گمان داریم از قوانین اینمملکت و دولت اطلاع نبود جمال ابهی فرمودند رسم وقاعده ما چنین است که نزد حکام و رؤسا نمیرویم وهرکه را با ما کاری است بمنزل ما میاید وچونکه مهاجرت از بغداد فقط برای اطاعت امر دولت بود حاجت و مطلبی نداشتیم ولذا بجائی رفت و آمد نکردیم وکمال افندی بلغت فارسی نیکو تکلم میکرد و کتابی در قواعد ترکی نوشته بفارسی ترجمه و طبع نمود وچند نسخه از آن را بغصن اعظم داد که برای تعلیم اطفال حرم بکار بردند آنگاه از محضر ابهی مرخص شد و تا چند روز نفوسی دیگر امثال او پی درپی بحضور آمده همان مسائل اظهار داشتند و همان جواب شنیدند و خبر بمراکز خود رساندند و لاجرم عدم اعتنای جمال ابهی بر ارکان دولت عثمانی گران آمد و سفیر ایران فرصت را از دست نداده آن را دست آویز و تشهیر نمود و در مجالس وهم نزد آحاد مهمین دولت عثمانی و غیرهم مدبرانه و سیاسانه همی بدین تعبیر گفت که استغناى ایشان موجب سرافرازی ایرانیان است چه که بر دانایان ملل واضح شد که تملق و توقع و تکدی شاهزادگان و بزرگان و اردین از ایران در اینجا ناشی از دنانت طبع خودشان شد ولله الحمد در بزرگان و اشراف ایران نفوسی موجودند که اعتنا بأحدی حتی ملوک و سلاطین ندارند و حاجی میرزا حسن صفارا دستور داد که سخنانی چند فیما بین ارکان دولت و مشایخ و محترمین منتشر ساخت از جمله اینکه ایشان خود را در ظلّ قانون هیچ يك از دول نمیدانند و رأی مخصوص

دارند و بهمین سبب با دولت ایران سازش ننمودند و در خلال همان احوال روزی صفا بمحضر ابهی آمده پیامی از سفیر آورد مضمون آنکه هر

--- صفحه ۲۹۳ ---

هر مطلبی داشته باشند در انجام آن حاضر است جمال ابهی فرمودند ما از مشیر الدوله جز انصاف نمیخواهیم و آنهم نفعش بخود او راجع است و نصائح مفیده و مسائل لازمه القا نمودند و صفا ابراز اخلاص و صفا و موافقت و وفا کرده مرخص شد آنگاه بملاقات غصن اعظم رفت از هر قبیل سخن بمیان آورد تا بداند همراهِ جمال ابهی در چه فکر و آرزویی هستند و ملتفت شد که ادنی ذره از افکار دنیویّه و ریاست ظاهریّه در نظرشان نیست و چون از آنجا خارج شد بمعاشرین خود از قبیل پیرزاده و سید حسین زواره چنین گفت که فیما بین همراهِ ایشان سید محمد اصفهانی را در فکر و آرزویی دیگر دیدم و عنقریب تفریق کرده بهوای ریاست برخیزد و سید محمد نیز در حق وی سخنان سخت میگفت و غصن اعظم سیدرا منع فرموده نصیحت دادند که شمارا با اسرار قلوب مردم چکار است و چون بظواهر ادب و محبت تشرّف حاصل مینماید ابدأ در حقش کلمات و سلوک نا موافق روا نیست و بالأخره عالی پاشا صدر اعظم و فوآد پاشا وزیر امور خارجه و نیز امراً و وکلاً دولت عثمانی با مشیر الدوله سفیر ایران هم رأی شدند و بر خلاف شریعت و قانون دول و اصول مقررّه خودشان بدون اتکا بصدور هیچ امر مخالف و مغایری بلکه بمجرّد غرور و ظلم حکم دادند که جمال ابهی را بآدرنه نفی کنند و دو بحر ابیض و اسود مابینشان و ایران فاصله باشد و برادرزن صدر اعظم برای ابلاغ امر سلطان عبد العزیز مأمور و حاضر شد و چون بمحضر مبارک معروض

گردید اجازه تشرّف ندادند و غصن اعظم و کلیم را امر بملاقات او فرمودند تا مطالبش را معروض دارند و او در نهایت ادب و ملایمت کلام در آغاز سخن شرحی از اختلال امور کشوری و مالی دولت عثمانی ذکر نموده آنگاه چنین اظهار داشت که نظر بکثرت عدّت ملتزمین و هم‌رهان ایشان و کلاً دولت چنین مصلحت دیدند که جمعاً در ادرنه اقامت کنند زیرا که آنجا فراوانی و ارزانی میباشد و چون مطالبش بمحضر ابهی عرض شد جواب

--- صفحه ۲۹۴ ---

جواب چنین فرمودند پس ما بعد از این کلفتی بر دولت وارد نمیسازیم و در محلی سکونت جسته احباب خود را مشغول بکسب مینمائیم و بیانات مبارک را باو رساندند و عرض نمود من مصلحت چنین میدانم که تا دو یا سه روز دیگر جواب بوکلا برسانند و بعد از سه روز مجدداً میایم تا جواب صریح بگیرم و بدین طریق حکم دولت را ابلاغ نموده خارج شد و مسافرت بآدرنه مقرر و طلوع یوم الفصل و نفخه امر اعظم اقدس ابهی نزدیک شد و جمال ابهی برای اخبار بأحباب جمعی از ملتزمین رکاب را دستور مفارقت داده مرخص نمودند و ملا محمد نبیل زرنندی را با لوحی که متضمن واقعات مذکوره و اوضاع جاریه و آتیه و شامل وظائف و تکالیف او و احباب بود روانه عراق و ایران فرمودند تا صاحبان آذان و اعیه از بابیان را برای استماع نفخه عظمی مستعد و مهیا سازد و صورت لوح مذکور این است؛ **هو العزيز الفرد القيوم سبحانه الذي يذكر من يشأ بأمر من عنده ويلقى من يشأ ما يريد من علمه لا إله إلا هو العلي العظيم بیده ملکوت کلشی و يعطی عبادہ ما یغنیه عن العالمین یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه لهو الفرد المتعالی العزیز الجمیل قل ان فی تنزیل البلیا والمحن لآیات للمؤمنین و فی جریان الدموع علی الخد و سفک الدماً لظهورات للعاشقین ثم**

اعلم بأننا قطعنا السبيل حتى وردنا في شاطئ بحر عظيم وهذا ما ذكرناه في سنة القبل ان انتم من العالمين ثم استوينا على الفلك وهذا ما قدر من لدى الله المقتدر الحكيم و سكن البحر عن الأمواج حتى وصلوا امانات الله في ساحل البحر وخرجنا عنه باذن من حميد عليم و ودعنا

--- صفحه ٢٩٥ ---

وودعنا في البلد الذي كان مذكوراً عندكم ومكثنا فيه عدة من الشهور بما قدر في الواح قدس حفيظ الى ان قضى الوعد فيه وتمت ميقاته خرجنا الى ارض اخرى خلف جبال متين وهذا ما سئلنا الله في هذا الايام بان يخرجنا عن بين هؤلاء ويحول بين وبين المنافقين ما ينقطع عن ايدي المبغضين ولذا اسكننا خلف الجبال في مقر الذي لن يرفع عنا الضجيج ولو رفع لن يسمعه آذان المشركين ورفعت النعمة عن بين بينهم ورجعت الى كنز الله المتعالى القدير ولكن المؤمنين يسمعون نادانا ويصل اليهم نفحات في كل حين قل يا قوم لا تفرحوا بما غابت الشمس خلف سحب امر غليظ و لا تطمئنوا بالدنيا وزخرفها فسوف يأخذ الله كلما تفتخرون به اليوم و تكونن به لمن المستكبرين قل فوالله لا يعطيكم رجال القدرة ما فقد عنكم من هذا اللعل الفردي المنير ولا يهبكم سحب العزة ما منع عنكم في غيبتى ان انتم من العارفين ولن تجدوا في صدف البحر والأماكن ما فقد عنكم من هذا اللؤلؤ الحفيظ ولا تبذل عليكم اشجار الدهر مثل ما غاب عنكم من هذا الثمر الرطب الجنى اللطيف قل هل تقدرون ان تسدوا نسمات الله او تحبسوا روائح العزة او تمنعوا الناس عن صراط الله الحكم العدل المحيط لا فورب العزة لن تقدروا ولن تستطيعوا ولو يأيديكم كل من في السموات والأرضين قل ان الفرعون وملائه اجتمعوا بأن يسدوا ابواب الفضل ويمنعوا الناس عن رحمة الله ومكروا في ذلك بكل ما كانوا مستطيعا عليه في زمان بعيد فلما جاء الوعد فتح الله باب العناية في بيته وجرى فيها

باب الرحمة ومنع الفرعون من قطرة منه رغباً لأنفه وكذلك كان الأمر من قبل من لدن سلطان امر
حكيم وإنّ الفرعون يتفحص عن موسى في اطراف الأرض وهو في بيته وما كان من الشعارين

--- صفحه ٢٩٦ ---

كذلك نقص عليك من قصص الحق لتقر بها عينك وتفرح بها وتكون من الموقنين وتعلم بانّ الأمر
بيده والحكم في قبضته والسلطان في ارادته يفعل ما يشاء ولا يمنعه مكر ماكر ولا تدبير مدبر ولا
اعراض معرض ولا انكار كلّ شيطان مريد فاطمئن في نفسك ثم امش على اثرى ولا تجاوز عنه ولو
يجمع عليك كلّ معرض شقى فامش على قدمي ولو يخالفك في ذلك عليك فاقبلها ولا تلتفت اليها ان
كنت من السامعين فاحبب من احب الله و يطابق فعله قوله ويصدقه اركانه ثم اعرض عن كلّ مكار
لنيم ثم وصى العباد بان لا يفسدوا في الأرض ولا يختلفوا في امره ولا يعقبوا كلّ مرتد اثم اياك ان لا
تمش في الأرض إلا بالحلمة ولا تكلم إلا بالحكمة وكُن من المتقربين لا تفك فمك ما لم تجد أذن
سميع وان وجدت أذن واعية فآلق عليها ما القاك الله بجوده ان كنت من الذاكرين ولا تفتح عينك
إلا الى وجه جميل وان وجدت بصر حديد فاشهد ما ستر فيك من جمال العلم لتكون من المبشرين ولا
تضيّع بذر الحكمة في اراضى الجرزة ولا تكن من المسرفين وان وجدت ارض طيبة اودع فيها حب
الحكمة والعرفان لينبت منها نبات حسن بديع ولا تمطر على هياكل الفانية امطار الباقية فامطر على
اجساد التي لو تسيل قطرة منه لتحيى باذن الله الملك العزيز الكريم فاجهد يا اخي في كلمة الله ولا
تضيّعها ولا تنشرها بين يدي الغافلين لأنّ الناس في خلقة غير مخلقة لن يقدرّون ان يصلن الى هوأ
القدس ويدخلن في رفرع عزّ مكين لأنهم قطعوا جناحهم بأيديهم وبذلك منعوا عن سراق الخلد
ووقعوا في ارض الأذل مع حسرة عظيم ومنعوا عن آذانهم نغمات الله وعن عيونهم جمال الله الفرد

العظيم الحكيم ثم ذكر من لدنا كل صغير وكبير من الذين تجد منهم روائح الصدق ومن سيماهم نظرة
التعظيم ثم

--- صفحه ٢٩٧ ---

ثم استر الأمر من الذين وجوههم اليك وقلوبهم الى اعدائك ويمكرون في كل حين فاعرض عن هؤلاء
ولا تأنس معهم ولا تجلس في غرفهم ولا تسكن في مقاعدهم وكن في ستر عظيم تجتنب عن مثل
هؤلاء ولا تقرط في جنب الله ولا تجاوز عما امرت ولا تكن من المتجاوزين ثم ذكر من لدنا احباب الله
الذين تفرقوا في اقطار العالم من كل شطر بعيد في ارض الألف حرف الفأ وفي ارض البأ حرف الرا
والضاد وبلغهم ما ارسلناه اليك ليكونن من الذاكرين ليفرح بذلك قلوبهم ويجدد اركانهم ويجدوا
روائح القميص عن هذا اللوح المنيع ثم الذين كانوا في ارض الشين والصاد ومن دونهما مدائن الله
العزیز الغالب القدير لعل يشدون ظهرهم بنصر الله ويبغوا الناس ما بلغهم الله وانه لجواد كريم
وكذلك القينك من كل حكمة ما قدر الله لك لتأنس قلباً وتكون من الشاكرين ثم الذين هم كانوا في
حولك وبشرهم بذكرنا اياهم ليسروا في انفسهم ويكونن من المنقطعين ثم ذكر من لدنا حرف الجيم
وكبر عليه وعلى ابنه وعلى الذين هم كانوا حول البيت لطائفين ثم ادع البيت وساكنيها بكل ما ينبغي
لك الى ان يظهر الله ما اراد بأمره وانه لهو العزيز القادر الرفيع وان ما وعدناك حين الحضور بأن
نرسل اليك ما هو المكنون في اصداف القدرة من لئالي قدس ثمين ما ارسلنا الى حينئذ وسارسل من
بعد اذا شاء الله وانه يوفى اجور المحسنين وكذلك القينك قول الحق وانزلنا اليك هذا اللوح حين الذي
غطى الوجه من ما بيض منير والسلام عليك وعلى من معك وعلى من سمع نصيح هذا العبد من هذه

القلم البديع ١٥٢

و نیز میرزا آقا (منیر- منیب) کاشانی را مأمور سیر و سفر در عراق و بلاد ایران فرمودند تا فقدان لیاقت و سوء اعمال و سریرت حسودان و مخالفین را با مراعات مصالح وقت و حکمت در بیان تفهیم بابیان کرده آنانرا

--- صفحه ۲۹۸ ---

آنان را مستعد و مهیای توجه بمظهر انوار و مرکز اسرار و تحرز از اغراض و احتجاب میرزا یحیی سازد و دیگر میر محمد مکاری و آقا سید بن آقا عبدالرحیم مسگر و حاجی باقر مخملباف که در ایام اسلامبول وارد شد و آقا عبدالرحیم مسگر و خیاط کاشانی را مخارج داده امر بمراجعت فرمودند و آقا محمد علی جلودار قزوینی را اذن ماندن و سکونت در اسلامبول دادند و اسب سعید نام را باو بخشیدند باستدعای شمس بیگ اجازه فرمودند که چندی در خانه مذکوره با وی مانده مسافرین مذکور عراق را نگهداری نماید و پس در حراست موکب ابهی آنانرا بسمت حلب روانه سازد و او بنوع مذکور در اسلامبول ماند و چنانکه عنقریب میاوریم میرزا مصطفی نراقی با عائله اش و با آقا علی رسیده بخانه مزبور اقامت جستند و پنج روز بعد از حرکت موکب ابهی از اسلامبول همگی را وارد کشتی عثمانی کرده روانه اسکندرون و حلب نمود و آنان در عین حزن و تأثر که از مفارقت ابهی داشتند دچار طوفان شدید دریا گشتند و نبیل در کشتی بخواب دید که جمال ابهی در غایت ضعف و نقاهت میباشند و غصن اعظم هیکل مبارک را بردوش گرفته نزد ارکان دولت عثمانی برد تا حقیقت امر ابهی را ثابت نماید و صورت رؤیایا برای همهران حکایت نمود و او و منیر در خصوص مقامات غصن اعظم تعبیر کردند و کشتی بیروت رسید و میر محمد در آنجا اقامت جست و آقا سید

حسین وحاجی باقر کاشانی عازم قطر مصر شده ماندند و بذر امر بدیع را در آنحدود پاشیدند
وسائرین باسکندرونه و حلب و عراق رفتند و آقا محمد علی بعداً بموکب ابهی در ادرنه پیوست
وسائرین هریک

نبیل زرندی چنین نگاشت (بنده را هنگام حرکت احضار نموده فرمودند لوحی که دیروز نازل شد باید حفظ کنی و نسخه و سواد او را
بشونی و چون بعراق رسیدی آنرا بنویسی و باصحاب بدهی چه که مقتضی نبود که چیزی مخصوص عراق در این ایام بنویسم از
جمله مضمون این بود مثل این قوم مثل فرعون است که با آنکه بتمام جهد در اضمحلال موسی کوشیدند علی رغم آنها حق متعال
حضرت را از بیت آنها مبعوث نمود و بدست آنها آنحضرت را تربیت کرد بعد فرمودند انشاءالله بعد از ورود ادرنه دلها آرام خواهد
جست و الواح الهیه بهمه جا ارسال خواهد شد و اگر بتوانی این جمع را مگذار متفرق شوند جمیع بعراق بروید امروز هم شاید
بعضی وارد شوند همه را برگردانید عازم عراق شوید و اصحاب را از آنچه واقع شده مطلع سازید تا قلوبشان لابد خبرهای دروغ
بأنها داده اند و کلّ مضطرب اند و تو خود از عراق ببلاد ایران سفر نما و در همه جا احباب را ملاقات کن و آنها را تسلی ده و آخر از
راه آذربایجان باسلامبول بیا و خبر ده تا ما تورا بخواهیم یا آنچه مقتضی است عمل شود)

--- صفحه ۲۹۹ ---

هریک بنوع مذکور حسب دستور بسمتی رفتند مگر خیاط باشی که راضی بمفارقت نشد و در یوم
بعد از ورود موکب ابهی بادرنه ورود کرد و بجز نفوس مذکوره سائر همهران مقرر گشت که با
موکب ابهی باشند و جمال ابهی در حالیکه غایت تأثر از توافق دولت عثمانی با سفیر ایران و صدور
امر تبعید بادرنه داشت همینکه امور ملازمان و همهران را بنوع مذکور منظم نمود بیاناتی بلحن
قهر و شدت باندولت صادر فرمودند که در ضمن سورة الملوك در آخر این بخش ثبت میشود

و صباح روز بعد شمسی بیگ را حاضر ساخته لوح مبارک را سربسته باو سپردند که بعالی پاشا رسانده چنین گفت که این لوحی من عند الله میباشد ولی جواب پیغامشان دیگر است و در پاسی از شب گذشته مراجعت کرد و باقا میرزا موسی کلیم معروض داشت که نمیدانم چه نوشته بودند که رنگ عالی پاشا بمجرّد ملاحظه و مطالعه تیره و تار گشت و بلحن شدید گفت گویا سلطانی مقتدر باحقر نفوس حکم و تعلیم قانون میدهد و حالش را چنان دگرگون دیدم که اندیشه کرده خود را از مجلس عقب کشیده بیرون آمدم و چون بحضور مبارک معروض گردید فرمودند آنچه وکلای دولت قبل از ملاحظه این لوح با ما عمل نمودند صرف ظلم و اعتساف بود ولی بعد از مطالعه این لوح که اكمال حجت شد چنان بیم و غضبی ایشانرا فراگرفت که آنچه توانند بر ما وارد میاورند و فی الحال از اندرون بسمت بیرونی آمدند و با حال افروخته که دال بر غایت تکدر از اعمال سفیر ایران و ارکان دولت عثمانی بود در مجمع ملتزمین و حضور شمسی بیگ فرمودند صریحاً ببابعالی و وکلاً پیغام میدهم و با همین دوازده نفر جمیع شئون ایشانرا منقلب میکنم و تأسیس سلطنت الهیه مینمایم و لو بحبس و شهادت منجر شود هرکس در اینفکر و مقام با من همراه است با کمال سرور بماند و هرکس مضطرب است بزودی برود که ندامت بعد برایش سودی ندارد و تا نیمه شب در بیرونی همی مشی نمودند و راجع بفضائل استقامت و انقطاع و شهادت فدا بیانات متنوّعه متوالیه فرمودند از آنجمله باین مضمون بود که احبای عراق امشب خوابهای شیرین که دال بر شهادت است می بینند و عالم روّیا فیما بین حبیب و محبوب و طالب و مطلوب پیکی عجیب و بریدی شگفت

--- صفحه ۳۰۰ ---

شگفت و غریب است و سامعین را از حلاوت گفتار الهی ایثار جان اعذب از رحیق حیوان گردیده هر یک در عالم فکر و آرزو شهادت خود را در نظر آورده شادی و فرح بی نظیر داشتند و در فضای بیمنتهای روح طیران مینمودند و دست قدرت ملکوتیه چنان ابواب عوالم روحانیّه را بر ابصارشان بگشود که واقعه شهادت حسینعلی را واضح و عیان مشاهده کردند و مانند سراج نور و سدره طور روشن و نورانی گشتند و در آن شب دیده هیچ یک از اعضا عائله و اصحاب بخواب نرفت و افکار گوناگون در خیالشان گذشت و از بیان مبارک که فرمودند با همین دوازده نفر جمیع عوالم آنان را بهم میزنم و وقتی بهتر از این برای شهادت یافت نخواهد شد اصحاب پس از تعمق دانستند که منظور ایشان امتحان همراهمان است تا کاذب از صادق و منافق از موافق ممتاز گردد و در آن شب تا صبح بتلاوت لوح سبحانک یا هو و لوح از باغ الهی بالحن جذاب و شور پرداختند و هنگام سحر غصن اعظم از حرم بیرون آمد و یکی از دوستان باین بیت مترنم گردید :

زدر درآ و شبستان ما منور کن _ دماغ مجلس روحانیان معطر کن

هنوز بیت باخر نرسید که جمال ابهی بیرون آمدند و از جمله بیانشان این بود چون دیدم انجمن دوستان بذکر محبوب عالمیان خوش و خرم است ما نیز خواستیم همراهی کنیم و درین صباح روحانی بیاد دلبر رحمانی صبح معانی ز نیم پس بساط چای مبسوط گشت و جمال ابهی با دست خود چای باصحاب دادند و در آنحال همگی از خود بیخبر و محو و مستغرق جمال محبوب بودند و مصداق وجوه ناضرة الی ربها ناظره گردیدند و در آن میان میرزا یحیی و سید محمد و حاجی میرزا احمد منقبض و متفکر و مبهور و متحیر بوده گاهی بگوشه و خلوتی رفته راز و نیاز میکردند و در میان احبا باهم نجوی مینمودند و چون جمال ابهی و غصن اعظم باندرون رفتند احباب بدانحال باقی

ماندند تا پاسی از روز بگذشت و آقا میرزا موسی کلیم از اندرون نزد اصحاب آمده چنین حکایت نمود که علی الصّباح جمال ابھی مرا طلبیده فرمودند بدانره حکومت رفته از لسان ما خبر ده که هر اراده در حقّ دارند مهیا و منتظرم و از احدی جز حقّ متعال

--- صفحه ۳۰۱ ---

استعانت نجویم و عزّت شهادت را بدینگونه ذلّتها تبدیل ننمایم لذا عازم و مصمّم رفتن شدم در آنحال یحیی را بیرون در مضرّبانہ ایستاده دیدم پرسید باین عجلت کجا میروی شرح حال گفتم پس دامن مرا گرفته بجمال ابھی قسم داد که اندکی صبر کن تا من بمحضرشان بعضی مطالب معروض دارم لذا توقف کردم و بمحضر مبارک رفته عرض نمود که با این اراده که دارید عیال و اطفال را بکه خواهیم سپرد و امورشان بکجا خواهد رسید و چندان از این مطالب معروض داشت که جمال ابھی روی بمن کرده فرمودند من عزّت امرالله را خواستم و اینان ذلّت خود و امرالله را طالبند و احباب از استماع این خبر مکدر گشتند و دانستند که سیّد محمد از بیم جان خود یحیی را برآن اقدام و داشت و جمال ابھی را مکدر ساخت و ساعتی بعد از آن رسول سابق برای دریافت جواب و کلاً رسید و از قرائن معلوم بود که جمال ابھی زمام را وا گذاشتند و مقداری نزد آقا میرزا موسی کلیم نشسته مکالمه نمود و در آخر گفت چون نزدیک فصل زمستان است و در راه ادرنه هوا بسیار سرد میشود مناسب اینست که بسرعت تدارک سفر نمایند و روز چهارم کروسه های سواری و باری را میفرستیم این بگفت و بیرون رفت و پس از ساعتی شمس بیگ آمده معروض داشت که و کلاً صورت مصاریف ایام اقامت در اسلامبول را بامضاً و مهر ابھی از من خواستند و چون قروض

بسیار وشهریّه که دولت میدهد قلیل است استدعا دارم نوعی بفرمائید که از قدوم مبارکشان
بفیضی برسّم وچون بمحضر ابهی عرض

نبیل زرندی در ضمن نگارش واقعات مذکوره چنین نوشت، "بعدها معلوم شد که اکثر احباب عراق همان شب واقعه کربلا را در
خواب دیده بودند ودر آن ایام قاتنه هم تازه با پسرش از اصفهان آمده در حرم منزل نموده ذکر کرده بود که امشب در خواب دیدم که
لشگر اعدا دور جمال ابهی را گرفته اند و من سعی میکنم که خودرا برسانم و جان را نثار نمایم در آنحالت دیدم طفلی دارم که دست
بگردن من انداخته مرا از رفتن بسمت مبارک منع نمود."

--- صفحه ۳۰۲ ---

عرض شد اکثر مخارج را بحساب خود محسوب داشتند وروزی سه تومان حق السعی برای وی
مقرر فرمودند که در مدت یکصد وده روز اقامت ابهی متجاوز از سیصد تومان باو عائد گردید
وشکرگذاری بسیار نمود ودانست که مضاعف آنمقدار مخارج شده وجمال ابهی از خود خرج نموده
در حساب دولت نیاوردند ومعذک چند صورت که بامضایشان بآمنای دولت رسید تخمیناً سه هزار
تومان شد وبعداً در ایام اقامت ادرنه روزی فرمودند میخواستیم قروض خودرا بدولت عثمانی
بپردازیم ولی اسباب فراهم نیامد والی حال چند سند بمهر ما در خزانه دولت باقی ماند وبسیار
مایلم که قروض تأدیه واسناد استرداد شود واین سخن در اصفهان بسمع آقا میرزا محمد حسن (
سلطان الشهدا) رسید وبا سرعت تمام مبلغ را حاضر نموده بهندوستان فرستاد که ارسال بادرنه
شده توسط دولت انگلیس بدولت عثمانی برسد ولی بعلت برخی موانع ارسال نشد وآنوجه را حسب
الأمر در تعمیر وتوسیع بیت شیراز مصروف داشتند ونبیل زرندی چنین نگاشت در اوانی که

مشغول تهیه خروج از اسلامبول بآدرنه بودند باز میرزا صفا پیدا شد و اذن طلبید در اطاقی که مابین بیرونی و اندرونی بود او را احضار فرمودند فرمایشات مبارک را میشنیدیم از جمله این بود چون میرزا صفا عرض نمود

یحیی را واسطه کردند عرض نموده رجا کرد که رفتن ادرنه را امضا فرمایند متعذر باینکه عیال و اطفال همراه داریم فرمودند آنچه بر اهل و عیال و در سبیل الهی وارد شود زهی فضل و شرف و اگر هم از این جهت متفکرند آنها را بخانه سفرای خارجه میفرستیم استاد محمد علی سلمانی حکایت کرد که ایستاده بودم میرزا یحیی و سید محمد و حاجی میرزا احمد باهم نشستند درین مذاکره بودند میرزا یحیی این مثل را ذکر کرد اگر کسی باری داشته باشد و بخواهد از آب بگذرد اگر نصف آن حملرا آب بگیرد یا کل آنرا گفتند البتّه نصف آنرا مقصودش آنکه اگر ادرنه برویم نصف حملرا آب گرفته بسیار پریشان و مضطرب بودند آخر چون جمال مبارک ملاحظه فرمودند که اختلاف میشود و ضرر امر الله است انصراف نظر فرمودند و بعضی مطالب و مشکلات اظهار شد که اینها سبب است که نمیخواهیم برویم از جانب دولت هم آنها قبول شد لکن در اکثر اوقات اظهار اسف نموده میفرمودند که عزت و علو عظیمی جهت امر الله بود چه که ما را با اسم میهمانی آوردند و بیگناه ظلم و تعدی نمودند و این نفوس معدوده در قطب بلاد مقابلی نموده تا شهید گشتیم و اثر این شهادت در کلّ عوالم الهی مؤثر بود و ممکن چیزی هم واقع نمیشد.

(آقا رضا شیرازی)

میرزا یحیی در آن ایام باتفاق سید محمد باتش حسد مشتعل شده بمکر و دسیسه مشغول شدند که مابین همراهم ابهی فسادی نموده ذلتی فراهم سازند

--- صفحه ۳۰۳ ---

نمود شنیده ام عازم ادرنه میباشید جمال قدم در کمال عظمت و استقلال فرمودند بلی بمعاونت میرزا حسینخان اینگونه امور واقع شد او مرا میشناسد و در خاطرش هست که بارها در طهران پیش من میامد و از پدرش شکایت میکرد و میگفت از ترس اینکه میهمانی بر من داده شود و اسباب پذیرائی

فراهم نیست از منزل ظفره زده باطراف میروم وچند مرتبه وجهی بعنوان قرض از من طلبید و من هر دفعه وجه را با خط او برایش فرستادم حالهم مناو و امثال او را ولو بسطنتت برسند بهمان نظر میبینم و دارای وقعی نمیدانم از زبان من باؤ بگو اگر خیر خواه ایرانید فکری کنید که سبب علو دولت باشد نه پریشانی رعایای سلطنت درین سالهای متوالی که اینهمه مظلومان را کُشتید و بانواع بلایا مبتلا کردید و ادارهٔ بلاد عالم ساختید چه نتیجه دیدید جز اینکه این طائفه منتشر در عالم شدند یکی برصد افزودند و شماها در امور خود حیران ماندید و نمیدانید

حاجی میرزا حسن صفا از مشاهیر رؤسأ طریقت امر شد مطاع کثیری از محترمین و غیرهم مردی از اهل ایران متّصف بفضل و دانش و عالم بشئون ریاست تصوفیه بود و در ایران و خاک عثمانی و مصر و غیرها اتباع بسیار داشت و حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله سفیر کبیر ایران در اسلامبول باؤ ارادت میورزید و حاجی صفا کراراً بعثمانیه و مصر مسافرت نمود و چند بار بحج رفت و بالجمله از معارف محترمین منتقدین و فضلاى آن ایام بود و حضرت نقطهٔ اولی را در ایام تجارت در بوشهر و جمال ابهی را در ایام اقامت اسلامبول ملاقات نمود گرچه خود داعیهٔ ریاست روحانیّه داشته قبول اطاعت و انقیاد نمیکرد ولی همواره با حضور یار و اغیار توصیف و تمجید از نقطهٔ اولی و جمال ابهی مینمود حکایت مصاحبهاش با حاجی عبدالله نجف آبادی مشهور است و خودش در مجالس و محافل ایران و اسلامبول مذکور داشت چنانکه روزی در مجلسش ذکرى از بابیه بمیان آمد یکی گفت بابیان مردم بیخردی هستند و اعتنائی بایشان نیست میرزا صفا گفت اگر از من شنوید پیرامون آنطائفه نروید که کلام شما در آنان تأثیری ندارد من در سفر حجاز با حاجی عبدالله نامی همسفر شدم که مردی عامی از اهل نجف آباد و یابی بود و با من در اسلامبول اشنائی داشت بآدرنه هم رفت شبی بین راه بدو گفتم نصیحتی میکنم اگر بشنوی آسوده خواهی شد و بقیهٔ عمرت را بخوشی خواهی گذراند با کمال اشتیاق گفت هر نصیحت مفیدی را البته خواهم شنید گفتم این راه دین محمدی که شیعیان میرویم راهی است کوبیده شده درین راه برو تا راه دین بابیهام بقاعده کوبیده شود و توانی بیزحمت و تعب عبور نمائی خندید و گفت میخوام مثل ابوذر و سلمان از راه کوبیده نشده عبور کنم که همهٔ شما آرزوی آن ایام را میکشید و بعد از کوبیده شدن که امثال شما در آن راه میروند شرافت و افتخاری نخواهند داشت و چنان بقدرت تکلم کرد که جز سکوت چاره ندیدم و از آن زمان عهد کردم که دیگر با اینطائفه مناظره نکنم و حاجی عبدالله مذکور در جدّه و مکه و طول طریق حج با دلایل و براهین بسیار ساده چنان حاجی صفارا ملزم کرد که او ناچار

ونمیدانید که بچه وسیله از این حیرانی آسوده شوید وجودی را که مبدأ این امر بود و در تبریز مدار زدید جسد منیرش را تیرباران نمودید باز امرش توقف ننمود هر روز از آنها گُشتند آنرا تا براشتعالشان افزود زیرا نار عشقشان افروخته دست قاهر مختار بود وچنان اینامر نافذ شد که گاهی از ترس خود مارا از طهران بعراق فرستادید و وقتی از عراق باسلامبول و حال از اینجا بآدرنه میفرستید یقین از آنجا هم بجای دیگر خواهید فرستاد امر حق بالاتر از تدبیر و دانش شما خواهد بود اینقدر بدانید که اگر جمیع دول اتّفاق نمایند و مرا با جمیع دوستان مقتول سازند باز این نار الهی از اشتعال باز نخواهد ماند و این امر جمیع امم عالم را احاطه خواهد نمود بعد از شهادت ما و حصول مرام آنها ما فائز خواهیم بود بآنچه مظلومین کربلا بآن فائز بودند و آنها دارای مناصبی خواهند شد که قاتلین آنحضرت داشتند پس در هر حال ما بربح عظیم فائزیم و آنها بخسران مبین گرفتار خلاصه آنچه میفرمودند میرزا صفا جز خضوع و تصدیق چیزی اظهار نمینمود تا جمال ابهی قیام فرمودند و بآیه مبارکه سبحان الله ربك و رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين مجلس را ختم فرمودند و میرزا صفا دیگر مثل سابق در اطاق بیرونی توقف ننمود و در کمال تحیر و تغیر حال مراجعت کرد (و آقا محمد رضا شیرازی چنین آورد که حاجی میرزا صفا ذکرى از قدرت دولت نمود و جمال ابهی عظمت و قدرت مظاهر الهیه و مهیا بودن شانرا برای شهادت و آیه قرآن در خصوص مؤمن آل فرعون را بیان و قرائت فرموده بواسطه وی بسفیر ایران پیام کردند

کیفیت سفر و استقرار موکب ابهی در ادرنه

آقا میرزا مصطفی نراقی وقتی رسید که جمال مبارک بیرون تشریف برده بودند تمام سرعت بیرون آمد دید که تشریف برده‌اند لکن سائر کروسه‌ها و کروسه که میرزا یحیی در آن بود موجود و هنوز نرفته‌اند چون میدانست که میرزا یحیی همراه هست خواست که چون جمال مبارک را زیارت نکرد او را ملاقات کند بتمام اشتیاق دوان در آن آمد رو بکروسه که در آن بود میرزا یحیی عباراً بر سر کشید خود را سرپاچه انداخت و حاجی میرزا احمد و سید محمد که پهلوی او بودند جلوی او نشستند همگی احباب متحیر شدند که این چه حالت است که از او ظاهر گشته بیچاره اینقدر دوید عرق ریزان خواست او را دیده باشد چون فهمید که خودش را پنهان کرد دیگر مستفسر نشد بعد جناب کلیم او را ملاقات فرمودند . (آقا رضا قناد شیرازی)

--- صفحه ۳۰۵ ---

ایام اقامت جمال ابهی در اسلامبول یکصد و ده روز تمام شد و صورت سرمای هوای ادرنه بیش از حد معتاد بود و گماشتگان دولت عثمانی علی الصبّاح عربیه و گاری برای حمل اشیاء و سواری آوردند و جمال ابهی در حالیکه عدّه مذکورین از احباب که محروم از مرافقت شدند حاضر بوده زاری و بیقراری میکردند با شمسی بیگ ابراز ملاطفت فرموده انگشتر گرانبھائی بخشیدند و معذرت جستند که در حال سفریم و بخششی قابل و درخور مهیا و میسر نیست و شمسی بیگ بعداً پیوسته نزد علماً و شرفاً ذکر عظمت ابهی نموده انفعال و امتنان خود را اظهار میداشت آنگاه قریب بهنگام زوال با عائله و هم‌رهان در گاری‌ها نشسته باتفاق علی بیگ یوزباشی گماشته دولت عثمانی بسوی دروازه ادرنه رفتند و در همانحال میرزا مصطفی نراقی و نیز آقا علی داماد آقا عبدالرسول قمی بعزم زیارت وارد اسلامبول شدند از حرکت موکب ابهی خبر یافته عائله را گذاشته

بشتاب تمام خود را ببیت رساندند و جمال ابھی که در کروسه میرفتند از دور زیارت کردند و آقا میرزا موسی کلیم و غصن اعظم ستور مبارک را بایشان ابلاغ داشته گفتند از عقب ما بآدرنه نیائید و با مسافرین عراق مراجعت کنید و بایشان مخارج راه داده وداع نمودند و موکب ابھی هنگام عصر بکوچک چکمه رسیده شب در خانه اقامت جستند و علی الصبح در حالیکه سرمای شدید بود و کمی باران میبارید از آنجا حرکت نموده به بیوک چکمه رسیده نیز در خانه شب را بسر بردند و روز بعد بمنزل سالواری وارد شده شب در خانه بیارمیدند

آل الله را که معتاد بهوای عراق شده بودند و لباس زمستانی نداشتند یکمرتبه بدون تدارک در شدت سرمای قوس حرکت کردند و با کروسه های باری بسمت ادرنه بردند از راهی که بشدت سرما معروف بود و دوازده روز آن سرمای شدید را دیدند و آن طریق مشقت را پیمودند و روز ورود در سرانی منزل دادند و اجرنامه چند یوم بواسطه عدم امکان و تناسب منزل در محله مرادیه خانه گرفتند که صاحب آن بواسطه شدت برودت آن خانه را ترک کرده بود و در آن سنه سرمائی بود که پیران نود ساله یاد نداشتند بدرجه که حیوانات بلاد سردسیر از سرما تلف شدند و شط فرات که هرگز یخ نمی بست در معدن نقره چند روز یخ بست و هم شط بغداد در حدود دیار بکر تا چهل روز یخ داشت و مردمان از روی یخ عبور میکردند و تفصیل آن سرما در لوح ملوک نیز نازل شد .

(نبیل زرنندی)

--- صفحه ۳۰۶ ---

وبرخی از همهران با اسباب طبخ در خانه دیگر ماندند و نیمه شب در سرما و باران از آنجا بمنزل برکاس حرکت کردند شب را اقامت نموده روز بعد بمنزل باباسکی رفتند و روز دیگر از آنجا رانده بآدرنه وارد شدند و ورود بآدرنه یوم ششم از غره رجب ۱۲۸۰ مطابق ۱۲ دیسامبر ۱۸۶۳ واقع

شد و موقتاً در خانی معروف بخان عرب منزل نمودند و جمال ابهی با اهل حرم در طبقه فوقانیّه که مشتمل بر حجراتی چند بود قرار گرفتند و احباً و همهرهان در طبقه تحتانیّه که نیز حجرات معدودی داشت سکونت نمودند و بعد از سه شب در محله مرادیّه بقرب تکیه مولوی خانه اجاره کرده جمال ابهی و اهل حرم بدانجا نقل نمودند و همهرهان در خان عرب مذکور ماندند و همه روزه در صبح و شام بدر بیت ابهی آمدوشد میکردند و از خانه برایشان شام و نهار میبردند و جمال ابهی با عائله بعد از یک هفته از خانه مذکور که ساختمان قدیم و تابستانی داشت و اقامت در سرمای زمستان غیر مقدور بود بخانه دیگر واقع در همان محله در جنب جامع انتقال فرمودند و خانه اولی را بهمهرهان واگذاشتند و برای اقامت آقا میرزا موسی کلیم و میرزا یحیی خانه در قرب خانه اولی تهیه کردند و بعضی از همهرهان را بانواع و وظائف خدمت در خانه موظف فرموده دیگران را دستور اشتغال به

آقا محمد رضای شیرازی نوشت، " علی بیگ یوزباشی که همراه بود برای وداع و کسب مرخصی بحضور مبارک رفته دامن را بوسیده رجای عنایت نمود تا از رتبه یوزباشی به بیگ باشی رسد و مأموریتش نیز در ادرنه باشد و باو وعده فرمودند که خواهد شد و این برحسب ظاهر میسر نبود چه ترقی از مقام یوزباشی بمقام بیگباشی تصور نمیرفت و راه آشنائی با عمال دولت در آنجا نداشتند ولی چندی نگذشت دیدیم علی بیگ میربیک باشی شد و مأموریتش بادرنه انتقال یافت و با کمال خلوص مشرف بحضور مبارک شد و یقین داشت که وصولش بدان مقام از توجهات مبارک وقوع یافت پس رجا نمود که برتبه میرآلای رسد و مأموریتش نیز در ادرنه باشد فرمودند انشاءالله پس از یکسال دیدیم میرآلای شد و با منطقه و دانه وارد گشت و باحباب در کمال بشاشت سلام و احترام میکرد و مکرراً میگفت که من بتوجه مبارک میرآلای شدم و گرنه بسا نفوس بیگباشی بودند و خدمتها کرده و سانات کثیره هم داشتند مع ذلك موفق نشدند و من با عدم و سانات ظاهری در مدت دوسال از مرتبه یوزباشی بمیرآلای رسیدم شخصی از احباب در حضور بود که او امیرآلای بوده بحضور آمد و بعد از شکر عرض کرد که حال میخواهد پاشا شود بلطافت و بشاشت فرمودند مگر تو چقدر میخواهی در دنیا بمانی و شنیده شد که در سال بعد فوت شد."

بکسب و شغل دادند و بدین طریق استقرار جمال ابهی در ادرنه بید تقدیرات غیبیه صورت بست و دم بدم علامات و مقدمات یوم الفصل الأكبر و نفع صور حیات عامه بشر آشکار میگشت.

احوال احبای عراق و ایران بعد از مهاجرت ابهی از بغداد

بعد از مهاجرت جمال ابهی از عراق میدان معارضا اعدا بی مانع مانده عمال دولت ایران و معاندین از علما و رؤسا و غیرهم که سینه پراز کین و حسد دیرین داشتند بتعرض برخاستند و جمعی از احبای بغداد را زمام صبر در مفارقت مولی و مصادمت اعدا از دست رفت و بقصد التحاق بموکب ابهی بی اختیار روانه شدند که یا بمحبوب رسند و یا جان در رهش نهند از آنجمله آقا شیخ صادق سابق الذکر که سنواتی در عراق طائف حول ابهی بود چون حسب الامر از منزل جدیده ببغداد برگشت در نوم و یقظه آرام نداشت و دو ماهی بغایت اندوه و حسرت بسربرد آنگاه پیاده بی زاد و راحله همراه برید دولتی روان شد و تا معدن نقره خود را رساند و در آنجا از شدت مشقت راه جان در باخت و نیز آقا علی مسگر معروف بعلی عرب از اهل محله پشت مشهد کاشان که جوانی روحانی سرشار از نشاط و انجذاب ایمانی بود و سنینی در بغداد اقامت داشته در حالت عشق و جذبیه آثار بدیعه مناجاتیّه از لسانش صادر گردید و چون روزی یکی

آن یکی محبوب ابهی را غلام _ که غلام و هم حسیناش بود نام* _ نوجوان باشکوه سرو قد _ در جلادت هم نبرد صد اسد * خویش را از خوف مسموم آورد _ که مبادش شاه محروم آورد* - آن یکی او شیخ صادق نام او _ سوزد از هجران شه آرام او* از عراق آنعاشق دل پرزخون _ با سوار تندرو آید بیرون* _ تا چهل منزل شبانه باسوار _ روز و شب بی توشه و بی غمگسار*

تا بشهر معدن نقره رسد_ دیگرش جانی نماند در جسد* _ اندر آنجا جان بجانان میسپرد _ یابهائی گوید و جان بسپرد*

باز يك فرد جوانی همچو او_ اندر آنجا گردد از غم همچو مو* - زهل کاشان زاده عابد حسن _ عشق محبوبش کشاند بارسن *

اندر آنجا بی معین و غمگسار _ همچو صادق جان دهد در راه یار* _ آن یکی در راه حقش تشنه لب _ آید از بغداد تا شهر حلب* او هم از

کاشان ولی نامش علی_ قلبش از نور بهائی منجلی * _ نوجوانی پاک طینت چون ملك _ مثل او کم دیده این گردان فلك*

دوست جویا چون رسد اندر حلب _ در حلب از غم رسد جانش بلب*

اندر آنجا رو بخاک ره نهد _ در ره محبوب ابهی جان دهد* (نبیل زرندی)

--- صفحه ۳۰۸ ---

یکی از آن آثار در محضر ابهی تلاوت شد چنین فرمودند اگر مردم انصاف داشته باشند صدای همین مناجات بدین صفا و سلامت و تأثیر و حلاوت از لسان جوانی امّی در حقیقت ظهور بدیع کافی است باتفاق آقا محمد حسن نام جوانی کاشانی که نیز ایّامی چند در بغداد پروانه وار طائف حول انوار ابهی بود و پدرش آقا عابد شعرباف از کاشان بعراق آمد و استدعا نمود تا امر فرمودند آقا محمد حسن با وی بوطن برگشت و بیش از ایّامی چند در وطن درنگ نتوانست کرد و پیاده راه عراق را پیش گرفت بعد از مهاجرت ابهی ببغداد رسید و شوق وصال زمام اختیار از کفش بر بود و با آقا علی عرب مذکور همراه گشت و تا موصل رفتند و از آنجا آقا محمد حسن بطریق دیاربکر روان شد و در قرب ماردین وفات نمود و آقا علی بسمت شام شتافت و در حلب جان سپرد.

فتنه در سلطان آباد عراق و شهادت جمعی از احباب

خبر مهاجرت موکب ابهی از بغداد باسلامبول در همه جای ایران منتشر گشت و رعبی که بسبب واقعات عراق و خسران شیخ عبدالحسین و همرهانش از مجتهدین در قلوب مآهای ایران جای گزین شده زائل گردید و با مساعدت حکمرانان و تهییج مجتهدین عراق بقلع و قمع این طائفه پرداختند از آنجمله در سلطان آباد عراق ایران آقا سید محمد باقر مجتهد کمر بر قتل احباً خصوصاً کربلانی رحمت الله و ملا ابراهیم مآباشی و ملا محمد علی فاضل و نوشاد

الغرض وقتی که در دار السلام _ بود وجه الله ابهی را مقام* _ از علو امر او در هر دیار _ و ز سمو قدر آن ذو الأقتدار* _ هرکسی گاهی بیان را میگزید _ زاضطراب خود بسوراخی خزید*

چند سال از پرتو آن ذو الجلال _ زاهل حق مرفوع شد حبس و قتال* - جمله احباب آسوده شدند _ از جفای خلق آزاد آمدند*

چونکه شد بیرون شه از دار السلام _ روز روبهان آمد بکام* - جمله از سوراخ بیرون آمدند _ حمله دربر زمره شیران آمدند*

چونکه شیران ز امر حق بودند اسیر _ روبهان گشتند یکسر شر گیر*

گر نه منهی میشدند از شاه خود _ حمله میکردند بر دلخواه خود *

در یکی حمله بچنگال هلاک _ ارض را کردند از روباه پاک *

لیک شه مأمورشان بر صبر کرد - زین سبب روبه برایشان جبر کرد* (نبیل زرندی)

--- صفحه ۳۰۹ ---

شاد که از مشاهیر محترمین بودند بست و آن چهار در سنین اشراق جمال ابهی از افق بغداد چند بار بزیارت مشرف شدند و در سفر اخیرشان که قریب بمسافرت ابهی بود چندی در جوار پر انوار زیستند و از حرارت بیانات چون شمع روشن گشتند و از جمله تشویق و ترغیب که در ملاقات اخیر

وهنگام وداع شنیدند بدینمضمون که بکربلایی رحمت الله و ملاباشی فرمودند بسطان آباد مراجعت کرده موجب اشتعال نار محبة الله در قلوب گردید و از سطوت حکام و ظالمین مضطرب نشوید زیرا که فقط تسلط بر اجساد دارند و هرگاه قربانی امر الله شوید عند الله کبر مقام خواهد وایشان چون بوطن عودت کردند بی پروا بتبلیغ پرداختند و کربلایی رحمت الله از معاریف محترمین بود فاضل و منجذب و ناطق بود و قریب هفتاد نفر از معاریف را هدایت نمود و در همین سنه بتوابع و مضافات ملایر سفر کرده جم غفیری را مهدی ساخت و تقریباً تمامت مؤمنین آنحدود که از آنجمله شاهزاده موزون هست که جمیع احوالش را در بخش ششم مینگاریم از آثار اقدامات او بظهور آمدند و بعداً در حمزه ترك بوی علیا و سفلی و در ملك آباد جمعی از احباب ثابت قدم گرد آمدند ولی در اثر تضییقات بعضی از میان رفته و برخی مهاجرت بسائر جهات کردند و در سلطان آباد بسیاری از محترمین حتی شحنه و کلانتر تعلق باو داشته حمایت مینمودند و ملا محمد علی از آنجماعت و ملا ابراهیم ملاباشی انجال حکمران بود و با سید مجتهد مذکور صحبت بتبلیغ و استدلال بر امر نمود گویند جزوی از صحیفه سجادیه را با لون قرمز و شطری از مناجتهای بدیعه را بلون سیاه نوشته داشت بمجتهد حاضر نمود تا کلمات جدید و قدیمه را تفکیک نماید و سید مجتهد فریب رنگ را خورده کلمات سجادیه را آیات بابیه تصور کرده برظهر آن ردودی چند نوشت و در هامش کلمات بدیعه که با مرگب سیاه مطرز بود مدائح مسائلی مرقوم نمود و ملا باشی جزوات مذکوره را بجمعی از علما و فضلاى بلد نشان داد و مجتهد کینه و عناد ویرا روینهان کرد و آقا محسن مجتهد که مردی عالم و جامع منقول و معقول و صاحب قبیله و ثروت و نفوذ بود با ایشان دوستی حاصل کرده از مسائل این امر مستحضر شده محبت و حمایت مینمود و سید محمد باقر مجتهد

مجتهد مذکور که مقامات علمیّه نداشته در مقابل آقا محسن اقدامی نمیتوانست نمود پیوسته جمعی از ارازل جهّال را با خود همراه کرده در مواقع منظوره بهیجان عموم میپرداخت و در این هنگام که از عهدهّ مناظره و محاجّه با ملاّ باشی برنیامد و آتش عصبیت و عنادش برافروخت و با وجود جمعیت و نفوذ اینطائفه خصوصاً کربلایی رحمت الله و با عدم موافقت آقا محسن کاری از پیشش نمیرفت تدبیری نمود و با آقا محسن اظهار داشت که میخواهم تحقیقات کامله در خصوص این امر کرده آنگاه اعتراف نمایم و یا بنصائح و مواعظ خود اینطائفه را منصرف سازم و گماشتهّ آقا محسن را نزد کربلایی رحمت الله فرستاده از لسان او پیام کرد که در خانه کسی نیست بیاید مقداری صحبت کنیم و هم و عم زائل نمائیم و جمعی ارازل خونخوار را با اسلحه در قهوه خانه منتظر نگاه داشت و سپرد هر وقت امر کند بریزند و کار آنمظلومان را انجام دهند و چون کربلایی رحمت الله وارد شد سیّد با همه حاضرین از جای برخاسته احترام کردند و شروع بصحبت شد سیّد از کربلایی پرسید چرا مرا بابی نمیکنی و جوانان را بدام میاندازی کربلایی بیدرنگ جواب داد چونکه فطرت جوانان پاک و بی آرایش است و شمارا میدانم که قابل هدایت نیستید و سیّد فی الحال صیحه برکشید که مسلمانی جواب این کافر را بدهد و جمع ارازل ریختند و بطرفه العین کربلایی را با قمه و کارد درهم دریدند و آقا محسن را از مشاهده آنحال چنان حیرت و وحشت گرفت که دم نزد سیّد باقر کس فرستاد ملاّباشی را نیز بتزویر حاضر کردند و بشهادت رساندند آنگاه ملاّ محمد علی را از مسجد آوردند و کار او را نیز ساختند و بعد از او نوشاد جوان را حاضر نموده بشهادت رساندند و بفرق احبّای دیگر شدند ولی آنان خبر یافته هر یک بنوعی مختلفی و متفرّق گشتند و بچنگ اعدا نیفتادند

و فقط سیده محترمه اخت میرزا حسن تفرشی را که زوجه آقا میرزا معصوم مجتهد برادر سید مجتهد مذکور بود و استقامت در عقیدت بدیعه را از مادر بآرت داشت نزد سید مجتهد حاضر کردند و اصرار نمودند که کلمه رد و انکار بر زبان رانده نجات یابد و آنمظلومه محترمه ثبات و استقامت

--- صفحه ۳۱۱ ---

ورزید لذا بموجب حکم و فتوی سید مجتهد او را در جوانی انداخته از پشت بام بر زمین افکندند و جور و ستم بسیار وارد آوردند و بالأخره شکایت بطهران نوشته که سیده مذکوره جمعی را بابی و گمراه نمود و دو سوار آمده ویرا بطهران برده بحبس انداختند و بشهادت رساندند . فتنه در اصفهان و حبس و قتل جمعی از احبای نجف آباد سیدی از ملاهای نجف آباد از جهت شدت تعصب و عداوت با این طائفه مخصوصاً با ملا زین العابدین (زین المقربین) و حاجی ملا حسن عم وی که بتبلیغ قیام کرد و عده کثیری را مهدی ساختند و شهرت عدت و قوت اینطائفه در آنجا موجب هیجان علمای محلّ و خصوصاً شیخ و ملای اصفهان گردید جمعی از ملاها و غیرهم را بعنوان شهادت در خصوص مزرعه متنازع فیها که در آن سمت وکالت داشت با خود باصفهان نزد شیخ محمد باقر (ذنب) مجتهد برد و صورت اسامی عده کثیری از احبای بخت و امضای ملا رحیم مجتهد نجف آباد و با شهادت بر بابی بودنشان داده بمجتهد مزبور سپرد و او ملا رحیم مجتهد را که محرک اصلی فتنه و فساد آن قصبه بود احضار نموده نقشه قلع و قمع اینطائفه را ریختند و میرزا نصرالله برادر دبیر الملك را که نائب الحکومه اصفهان بود بر اقدام بآن مقصود و اداشت و شهرت داد که ملا رحیم ده هزار تومان بحکومت میدهد تا یکتن بابی در نجف آباد باقی نگذارند و برای اینکه احبارا بسهولت گرفتار کنند باینطریق تزویر نمودند و محصلی از طرف حکومت برای تحصیل مالیات دیوانی با

صورت اسامی مختلط از آحاد اینطائفه و غیرهم بقصبه مذکور فرستادند و محصل بخانه کدخدا وارد شده اظهار داشت که روز بعد باید جمعی برای ادا مالیات بشهر روند و گروهی از احبّا از این خبر استشمام رائحه فساد نمودند و ملاّ زین العابدین (زینالمقربین با عدّه مخفیانه بشهر رفته پنهان شدند و بعضی در همان قصبه پنهان گشتند و برخی باطراف گریختند و باقی بر جای ماندند و روزی دیگر جمعی از احبّا و غیرهم را بشهر بردند و نزد حکومت در حالیکه شیخ باقر مجتهد مذکور

--- صفحه ۳۱۳ ---

مذکور حضور داشت حاضر نمودند و اسامی را از روی صورت مذکور خواندند و نام هر یک از احباب که ذکر میشد شیخ زبان بسّ و لعن گشوده حکم میداد که آنان را در یکسو قرار دهند بعضی باو گفتند چرا دشنام میدهی هنوز نسبتی در باره آنان معلوم نشد شیخ گفت بر من ثابت و مسلم است و باینطریق حکمران هفتاد نفر از این طائفه را حبس نمود تا روزی که خبر واقعه مذکوره سلطان آباد شیخ باقر رسید نزد حکومت حاضر شده اصرار کرد تا حبیب نام از آنمظلومان را بقتل رساند و حبیب مذکور در ایام اشراق شمس ابهی در بغداد مدّتی در آنجا بود و چندی در مزرعه و شتاش بخدمت زراعت اشتغال نمود و نزد حکمران و شیخ مذکور اقرار و اعتراف باین امور کرد و لذا او را از زندان بیرون آورده با دژخیم خونریز بیای قاپوق و قتلگاه بردند در آنحال پدر متعصّب بیرحمش اصرار کرد تا سر پسر را در دامانش بریدند و در آنروز سوز عشق و تسلیم و رضائی از حبیب ظاهر شد که جمعیت حاضرین متأثر گشته پدر را نفرین و ملامت همی کردند و دو تن از آنمظلومان را گوش بریدند و دو نفر را در میان فوج سرباز گرداندند که هرکه از آنان خواهد ضربتی وارد آرد و نیز آقا حسین ابن علی خیاط را از جمع مظلومین محبوس در بین انبوه تماشاغیان با اذیت و آزار

وسخریّه تا پای قاپوق کشیدند و حسب حکم شیخ بدینطریق معذب ساختند که پاها ببالا و سر بیائین بیاویختند و جمعیت اخلاط ناس تماشا میکردند و او استغاثه مینمود که ویرا سر ببرند و از آن مشقت و عذاب خلاص کنند و تنی از تماشائیان را دل بسوخت و خشتی چندرا روبهم نهاد چنانکه دست آنمظلوم مصلوب برآن رسیده تکیه کند و آخوندی رسید و خشت هارا بینداخت و دژخیم سقاك چون این بدید متأثر شده بی اختیار چنین گفت واللّٰه ما دژخیمان در مابین مردم بسختدلی بدنامیم ولی این آخوندها اگر سید الشّهدارا بدستشان دهند زودتر از شمر سرشرا جدا مینمایند و آنمظلوم تا نیمهٔ روز آویزان و قریب بهلاک بود و در آنحال خبر عزل میرزا نصرالله حکمران رسید و مصلوب را از دار پائین آورده نزد رفقاییش بزندان برده حبس نمودند

--- صفحه ۳۱۴ ---

نمودند و از سائر محبوسین پانزده تن را در زندان اصفهان نگهداشتند و هفده تن را پیاده مغلولاً با سواران سطوت و غضب بطهران فرستادند و از دیگران مبالغ نقود بسیار گرفته عذاب و عذابها نموده رها کردند و هفت سوار دولتی هفده تن اسیر مذکور را بطهران کشیدند و یک تنی از اسرا دربین طریق برای شدت مشقت بیمار و ناتوان شده از رفتار بازمانده ناچار اورا سوار کردند و ظلم و جفای بسیار وارد آوردند چنانکه چند بار از شدت تشنگی خودرا بکنار نهر انداخت تا آب بنوشد و سواران نگذاشتند و در قرب کاشان جان سپرد و جسدش را بکاشان برده خواستند سرش را جدا کرده بطهران ببرند تا دچار بازخواست دولت نگردند ولی احباً خبر یافته از تجار بلد شهادت نامه گرفتند که آنمظلوم در دو فرسنگی کاشان وفات یافت و جسدرا بخاک سپردند و باقی را بطهران

رسانده در انبار دولتی بکند و غلّ انداختند و از آنان آقا علی رضای یزدی در محبس جان داد و پانزده تن باقی پنج ماه در انبار بسر برده آنگاه مستخلص شدند و بکمک امام جمعه طهران بنا بود اشیا منهبیه شان را استرداد کنند ولی همینکه آنمظلومان بوطن برگشتند شیخ باقر نجفی بمقاومت پرداخت و ملا رحیم مجتهد نجف آباد مبلغ هزار تومان بأمیر ارسلان خان مجدالدوله حکمران جدید اصفهان وعده داد اورا تخویف کرد که بابیان نجف آباد بانتقام قیام مینمایند و واقعه مانند واقعه ملا محمد علی حجّت که در ایام حکومت وی از زنجان رخ داده واقع خواهد شد و او شبانه چند غلام از اصفهان بنجفآباد فرستاد و جمیع پانزده نفررا دستگیر کرده باصفهان کشیده در زندان انداختند و با رفقاییشان بعد از شش ماه مفارقت مجدداً بکند و زنجیر نهادند و آن مظلومان از دیدار یکدیگر مسرور گشته شب را بتلاوت مناجات و آیات پرداخته منتظر واقعات روز بعد شدند و یکی از ایشان حاجی ملا حسن عمّ زین المقرّبین مذکور از مشاهیر علما و دارای اجازه اجتهاد بود و با فضل و نطق بلیغ خود اوهام ملاهارا از ریشه میکند و شیخ باقر عداوت با او داشت و او شب در عالم رویا دید که کشتی از طرف جمال ابهی وارد زندان شده با دوسه تن دیگر خلعت پوشاند و جمیع را بثبوت و استقامت

--- صفحه ۳۱۵ ---

توصیه ودلالات کرد و لذا بواسطه تنی از زندانبانان بمجد الدوله پیغام داد که مجلسی فراهم نماید تا او با شیخ باقر و علمای دیگر محاجّه کند و حقیقت را عیان و مظلومیّت بابیان را نمایان سازد و مجد الدوله زندانبان مذکوررا نزد شیخ باقر روانه کرد تا آنچه از حاجی ملا حسن شنیده ابلاغ نمود شیخ گفت فائده ندارد وعده را در محبس گمراه مینماید و علاجش جز شمشیر نیست و مجد الدوله

فرمان قتل او و سه تن از رفقاییش را داد و چون حاجی را حاضر کردند در مجمع تماشاگران لسان تبلیغ گشوده ظهور حسینی را اعلان و حجّت و دلیل را بیان نمود و اعمال رؤساً مثل را در هنگام ظهور مظاهر الهیه شرح داد و عدم حضور شیخ باقر و علما و حکمران را برای مناظره و محاجّه ذکر کرد و خبر بسمع شیخ باقر رسید فی الحال کس فرستاده گفت زود کارش را تمام کنید که موجب اضلال جمعی میگردد لذا محاسن سفیدش را بخون حلقومش خضاب کردند آنگاه آقا حسین بن علی خیاط سابق الذکر را سر بریدند سپس حاجی صادق که از توانگران نجف آباد بوده و در تبلیغ لسانی گویا داشت ذبح کردند و خواستند محمد حسین را بقتل رسانند ولی برخی مجد الدوله را برآن داشتند که او را با سایر زندانیان بنجف آباد فرستند تا در معابر و مجامع بانواع جفا مقتول سازند لذا باقی اسرار را بدان قصبه برده در بینی مهار انداخته با نهایت اذیت و آزار در کوچه و بازار همی گرداندند و برخی را گوش و بینی بریدند و آقا محمد حسین مذکور را بکثرت و شدت ضرب با چوب هلاک کردند آنگاه همگی را رها نمودند و بعلاوه شهدای از اسرای مذکور نجف آباد اسماعیل نامی از احباب آن قصبه را ملازمان کدخدا بسوی اصفهان کشیدند و در بین طریق بجاهی انداخته چاه را با خاک بینباشتند و شهرت دادند که اسماعیل در بین راه فرار کرد و حسن نامی را دست بریدند و رها نمودند و بعداً جمال ابهی در حقش دعا فرمودند و او سالها در کمال قوت و استقامت بزیست و نیز در قرأ خونسار قصابی را با پسرش شبانه در خانه سر بریدند و هم تنی از احباب نجف آباد را در یکی از قرأ مفقود الاثر کردند و بضاعتی که همراه داشت بردند و بعد از تمامت واقعات مذکوره عباسعلی نام جوان دلیری از احباب را

--- صفحه ۳۱۶ ---

از احبارا در نجف آباد گرفته حبس نمودند و حکمرانرا برآن جوان دل بسوخت و میخواست در پنهانی ویرا رها کند درآهنگام یکی از اشقیا حسن نامی را شبانه بزندان فرستاد و جوان را هلاک نمود و حسن قاتل بعداً خود فائز بایمان بدیع گشت و اقربا از حالش خبر یافتند و او را مسموم ساخته هلاک نمودند و واقعات شهدائیکه بعد از شهادت محمد حسین نجف آبادی شمردیم در سال بعد از سنه ۱۲۸۰ واقع شد و در اینجا برای تسلسل واقعات نجف آباد و اصفهان ثبت نمودیم .

فتن متواصله خراسان

چنانکه درضمن واقعات سال ۱۲۷۸ آوردیم واقعات مذکوره که در اثر قیام علما مؤمنین بر تبلیغ و هیجان ملاها و اعدا روی داد درین سنه باوج شدت رسید و تا اواسط سال بعد امتداد یافت .

فتنه در مازندران

آقا سید محمدرضا و آقا سید ابوطالب شه میرزادی با همراهانشان چون در حبس انبار طهران که سابقاً نگاشتیم آزاد شده مراجعت بوطن نمودند جوش و خروش جدیدی فیما بین احبای سنگسر و شه میرزاد و خصوصاً مازندران حاصل شد و معاندین هیجان نموده شکایت بحاکم بارفروش عبدالحسین خان بندپن بردند تا مأمورین حکومتی برای دستگیری اینطائفه بقریه بهنمیر رفتند و آقا حبیب بن آقا رسول شهید شهیر از اصحاب قلعه و آقا مشهدی احمد علی از بقیه السیف قلعه مذکوره و آقا خلیل را اسیر کرده ببار فروش کشیدند و حکمران بانان پرخاش و غلظت نمود و کتاره بر پشت آقا حبیب فرود آورد و مجروح ساخت و جور و جفای بسیار وارد کرده مدت چهار ماه ایشانرا در زندان بکند و زنجیر بداشت و اشرار و ارازل قریه با اسلحه و چوب و غیره برای قتل

وغارت بخانه های احباب هجوم بردند و شرارت و خسارت بسیار نمودند چنانکه عدّه ناچار باطراف فراری و متواری گشتند و در بحبوحه فتن و مصائب

--- صفحه ۳۱۷ ---

سال بیست و یکم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ هجری قمری ۱۸۶۴ میلادی

و مصائب مذکوره عدّه بسیاری از مؤمنین ایران که مشتعل و منجذب در عقیدت و ایمان شدند خودداری از تبلیغ ننموده روز بروز بر شماره اینطائفه افزوده شده و مراکز عدیده در محیط این امر چون آبادیه فارس و ملایر و غیرهما نمودار گشت و احبائی در آنها طلوع نمود و در قصبه خوسف واقعه در شش فرسنگی بیرجند نخست حاجی محمد اسماعیل و بعداً حاجی یوسف و حاجی ابراهیم و غیرهم قبول این امر نمودند و قصبه مذکوره نیز وارد در سلسله مراکز این امر گردید .

استقرار استقلال امر جمال اقدس ابهی و فساد و اغراض میرزا یحیی

جمال ابهی در شهر اول نزول بآدرنه که بنوع مذکور در خانه معروف بمرادیّه استقرار گرفتند از وجه امر ابداع اعلی رفع نقاب و کشف حجاب فرمودند و رایت استقلال اعز ابهی را برافراشتند و احباب بلاد اخری از ایران و عراق و ترکیه بواسطه نبیل زرندی و منیر کاشی و غیرهما از اوضاع و احوال خبر یافته توجه بآدرنه و ذهاب و ایاب همی نمودند و الواح کثیره مهیمه که حامل نفحه صور الهی بود از قبیل لوح نقطه لوح سیاح لوح احمد یزدی لوح حاجی میرزا کمال و لوح آقا میرزا موسی حرف البقا و غیرهما پی در پی صدور یافت و دعوت برجعت حسینیّه و نفحه مسیحیه و ظهور طلعت اعلی کرّه اخری و طلوع قیوم بعد قائم و من یظهر الله موعود در بیان و سطوع انوار

جهان پنهان را بمسامع مشاهیر بابیه رساندند و همگی را بقرب بروز افتتان و مخالفت جمعی از حسودان اخبار و انذار نمودند در ادرنه گاهی برای ملاقات نفوسی معدود ذهاب و ایاب میکردند چنانکه بملاقات احبّا بخانه آقا میرزا موسی کلیم میرفتند و والی ادرنه محمد پاشا قبرصی که قبلاً چندی صدر اعظم و شخص اول دولت عثمانی بود سراً اظهار اخلاص میکرد ولی ایامی طویل نگذشت که عارف پاشا بحکمرانی ادرنه بر قرار گشت و او نیز معزول شد و سلیمان پاشا منصوب گردید که در طریقت قادریّه بوده نسبت بجمال ابهی اخلاص داشت و چند بار وعده خواهی نمود و میرزا یحیی از مشاهده این امور بغایت بغض

--- صفحه ۳۱۸ ---

بغض و عناد برافروخت و مخصوصاً چون مراعات آداب احباب را نسبت بعظمت ابهی مشاهده میکرد صورت و حالتش دیگرگون میشد و مکنونات ضمیر و خیال متدرجاً از حال و مقالش عیان میگشت و نبیل زرنندی نقل قول از آقا میرزا موسی کلیم را چنین آورد جمال ابهی گاهی بانخانه که من و یحیی بودیم تشریف میاوردند و بهر یک منتهای عنایت میفرمودند گاهی یحیی میدید که اصحاب قدم مبارک را میبوسند رنگش تغییر میکرد و حالش دگرگون میشد اما بزبان نمیآورد و از من خائف بود که مبادا اسرار بیست ساله او را بروز دهم و با من بنفاق حرکت میکرد و غیر آنچه در دل داشت بر زبان میآورد و میگفت این اصحاب خوب محبت خاصی بایشان دارند و هر وقت حضور مبارک بود منتهای خود داری و تواضع بنفاق مینمود و تصدیق فرمایشات مبارک میکرد روزی ذکر بعضی از آیات سوره ملوک که خطاب بعبد العزیز و وکلا بدون مداهنه بود میفرمودند یحیی بعد از بیان مبارک عرض کرد خوب بود اگر بسطان چیزی نوشته میشود اولش این باشد ایها العزیز قد جنناک

ببضاعة مزجاة من لدى الله المهيمن القيوم جمال مبارك فرمودند اگر من چیزی باؤ بنویسم قد جنتك ببضاعة قویة وچنان رنگش تیره شد که همه ملتفت شدند که توقع داشت که هرچه میگوید تصدیق کنند دیگر در مجلس چیزی نگفت لکن غلّ جدید بر غلّ قدیم او افزود وبفکر هلاکت جمال مبارك و همرهان افتاد ولی من بایندرجه ها گمان نمیکردم و میگفتم شاید بيك التفات جمال مبارك جميع از دلش بیرون خواهد رفت زیرا که همه حتی خود او نمیدانستند که جز در ظلّ مبارك از برای او آسایش و عزّتی نخواهد بود و هیچکس مانند مبارك پرده روی کار او نخواهد کشید شبهای زمستان که باهم بودیم ذکر اکسیر بمیان میآورد و خواص اشیا را از من جویا میشد و میپرسید حکما در حقّ فلان دوا چه اعتقاد دارند منهم آنچه بنظرم صواب میآمد میگفتم گاهی در ضمن ذکر اشیا سمومات را بمیان میآورد که حکما سبب تأثیر این اشیا را چه نوشته اند و چقدر از آنها مهلك است منهم

--- صفحه ۳۱۹ ---

منهم بی خیال گفتگو میکردم و وقتی که ثالثی نبود کمیت و کیفیت و ترکیب و تجزیه هر يك از سمومات را سوأل میکرد میگفت بعملی از اعمال اکسیریّه دست زده ام که داراشگنه خالص و مخصوص لازم است و بازاری آن بکار نمیآید و ساختن آنرا از من تعلیم گرفت انتهى و بالجمله میرزا یحیی در این افکار و اعمال با سیّد محمّد اصفهانی همراز و هم شور بود و سیّد ویرا اغوا و اغرا میکرد و جمال ابهی هنگام عصری در بیرونی بیت ضمن بیانات و خطابات با احباب چنین فرمودند که وقت سحر مرغی بشاخه این درخت نشسته سه ۳ بار بانگ زد محمّد آمد بلا آمد و بعضی از احباب را گمان رفت که مقصود نبیل زرندی است چه در آن ایام شهرت داشت که نبیل

باسلامبول آمد و برخی بمحمد دیگر تأویل کردند و بعداً فهمیدند که مراد سید محمد اصفهانی حاضر در مجلس بود و مدت اقامت ابهی در خانه مرادیّه پنج ماه و نیم گذشت و خانه مذکوره پسندیده نبود چه دور از معموره بلد بود و وسعت برای جمعیت عائله و درها و پنجره‌های محکم و مضبوط نداشت و در حجره مسکن جمال ابهی با وجود بخاری آتش آب در جام یخ می بست و بعلت سرمای زمستان بسیار شدید در آنخانه بسختی گذشت و لذا در نیمه ذیحجه سال ۱۲۸۰ بخانه معروف بخانه امر الله واقع در شمالی سلطان سلیم و جنب جامع که وسط معموره بود انتقال فرمودند و اینخانه مطبوع واقع شد خانه وسیع و عالی با باغچه‌های گلکاری شده و مشتمل برسی حجره و مسکن بود و در قسمت اندرونی جمال ابهی با عائله در طبقه فوقانیّه که دارای چندین حجرات عالیّه و ایوان و تالار بود ساکن شدند و در طبقه وسط آقا میرزا محمد قلی منزل کرد و خدمه در طبقه تحتانیّه ماندند و در قسمت بیرونی طبقه فوقانیّه را که چند حجره وسیع عالی و ایوان و قهوه خانه داشت برای ملاقات و ذهاب و ایاب مقرر فرمودند و حجره بزرگی که قرب مسکن ابهی و راهش از بیرونی بود بیرونی غصن اعظم مقرر داشتند و سید محمدرآ هم در آنجا منزل دادند و در طبقه وسط جمیع احبّا قرار گرفتند و برای میرزا یحیی خانه در قرب خانه مذکوره فراهم

--- صفحه ۳۲۰ ---

سال بیست و دوم ظهور واقعات سال ۱۲۸۱ هجری قمری ۱۸۶۴ میلادی

فراهم فرمودند که با عائله‌اش در آنجا اقامت جست و آقا میرزا موسی کلیم با عائله‌اش در خانه دیگر که چندان دور نبود مسکن نمودند و شام و نهار همه از مطبخ خانه ابهی میرفت و همگی صبح و شام بحضور مبارك مشرف و مجتمع میگشتند و در لیالی تماماً محفل آراسته بذکر الهی مشغول

میشدند آنگاه هر يك در محلّ خود راحت میکردند و در روزه ابكسب و خدمت خود میپرداختند چنانکه آقا محمد باقر قهوه چی و استاد محمد علی سلمانی بمشاغل قهوهخانه و غیرها و آقا حسین بطباخی و آقا محمد حسن بخدمات در حرم و آقا نجفعلی و امیر بخريد اشياً از بازار و غیره و میرزا آقا جان بکتابت و خرید بعضی اشياً موظف بودند و آقا محمد ابراهیم ناظم کسب شعربافی و آقا رضا و آقا میرزا محمود دکان شیرینی سازی و آقا محمد علی و آقا عبدالله تنباکو فروشی استاد باقر و آقا محمد اسماعیل و خیاط باشی خیاطی داشتند و آقا میرزا جعفر و آقا محمد صادق هم دکان گرفتند و فقط سید محمد و حاجی میرزا احمد بیکار بودند و سلیمان پاشا والی ادرنه بنوعی که نگاشتیم غایت محبت و اخلاص در محضر ابهی ابراز میداشت و در نیمهٔ ربیع الاول شب میلاد حضرت رسول مجلس ذکر و جشنی گرفتند و هیكل مبارك نیز حاضر شدند و در آن ایام الواح و سور عدیده از قلم ابهی صدور یافت ارائه بحجة قصوی و اقامه حجة علیا و اشاره ببروز اعراض و استکبار جمعی از اهل حسد و هوی و نعیق ناعقین که قبلاً در بیانات و آثار عظمی خبر دادند نموده عدهٔ را مأمور بابلاغ امر ذو الجلال و اشاعه این احوال فرمودند چنانکه در سورة الأصحاب حجاب از چهرهٔ ظهور برداشته نفخه عظمی در صور بیان و برهان دمیدند و اسامی جمعی از اصحاب در آنسوره مسطور و برای منیر کاشانی در ایران ارسال نمودند و سورةٔ مذکوره در طهران بدست وی رسید و نقاب او وجه امر برکشید و بابیان و غیرهم را فاش و عیان بظهور من یظهره الله موعود بیان و رجعت حسینی موعود در اخبار و آثار شیعیان دعوت نمود و در بلاد ایران نفحات بدیعة الهیه را منتشر ساخت و نبیل زرندی نیز بوظیفهٔ مذکوره پرداخت و از آیات سورةٔ مذکوره که مصداق نقرهٔ ناقور در قیامت کبری بود همهمهٔ

وزلزلة الساعة در آنان پدیدار شد و هرکس بنوعی از صراط گذشته بچت اطمینان و امان اعظم ابهی رهبری یافتند و از جمله احبّا که زیارت در ادرنه آمد شیخ سلمان از اهل هندیجان بود و محض امتحان میرزا یحیی کتباً بیان مراد و معنی دو بیت فارسی از گلستان شیخ سعدی را پرسید و آن دو بیت این است؛ :

دوست نزدیکتر از من بمن است - وین عجبتر که من از وی دورم

چکنم باکه توان گفت که دوست _ درکنار من و من مهجورم

و میرزا یحیی جوابی نوشت و شعر مذکور را بیهوده و غلط خوانده استدلال نمود که محال است کسی از خود بخود نزدیکتر باشد و شیخ سلمان از ملاحظه آن جواب ناصواب کاملاً بحال و مقام وی پی برده و باین و آن نشان داده اظهار حیرت کرد و سید محمد و حاجی میرزا احمد و آقا محمد علی در خانه آقا میرزا موسی او را نکوهش همی کردند و معنی شعر را که مفاد آیه نحن اقرب الیکم من حبل الوريد از قرآن است تبیین نمودند و او متعذر شد که کاتب اصل سؤال را غلط نوشت و سید محمد بعد از آن واقعه میرزا یحیی را استهزاً همی کرد و موجب شد که او قهر و اعراض نموده بمولوی خانه رفته بماند و آقا میرزا موسی کلیم ویرا ملاقات نموده بقوت نصیحت با خود بخانه آورد و چند روز بعد باز بمولوی خانه برگشت و حال اعراضش روز بروز شدت نمود و مصمم بر هلاک جمال ابهی گشت و تفصیل واقعه را نبیل زرندی نقل قول از آقا میرزا موسی کلیم چنین نوشت یحیی که هرگز میهمانی نمیکرد بنای مهمانی گذاشت لکن طبخ را جناب آقا رضا و آقا میرزا محمود مینمودند و نمیگذاشتند او مداخله در امور طبخ نماید و خودش هم طعام را بحضور مبارک میاوردند زیرا از

یحیی مطمئن نبودند لهذا یحیی گاهی جمال مبارک را بمنزل خود برای شیر چای دعوت مینمود و نظر بستاریتی که داشتند تشریف میبردند که اصحاب از حالات او چندان مطلع نشوند و در وقت چای دادن خودش مباشر طبخ و تقسیم چای میشد و سماور را در گوشه تاریک گذاشته بود و پیاله چای جمال مبارک را پیش از وقت آلوده بداراشگنه مینمود چون اثری بظهور نرسید یکدفعه زیاد آلوده نموده بود و چون جمال مبارک آنروز از آنجا تشریف آوردند شب تب شدید عارض و بستری شدند هرچه میخواستیم طبیب بیاریم راضی نمیشدند تا بعد از دوسه ۳ یوم من از بعض

--- صفحه ۳۲۲ ---

از بعض آثار استنباط کردم و حکیم حاذق شیشمان اروپائی را حاضر کرده زبان ترکی هم میدانست و همیشه او را برای معالجه میخواستیم چون رنگ مبارک را دید فریاد کشید و از شدت خلوص چند بار دور مبارک گردید و بیرون رفت از معالجه مایوس مگر قضا بگرداند و چون بمنزل خود رسید تب کرده بستری شد چون یکی از خدام را بعیادتش فرسادند و پیغام و احوال پرسى کردند گفت من بلا گردان جمال مبارک شدم بعد فرمودند حکیم خود را فدا نمود و گفته بود بعد از من اگر حکیم بخواهید بحکیم چوپان رجوع کنید و بعض عرائض دیگر هم حضور مبارک سفارش فرستاد بعد از سه روز وفات کرد و در حقش بسیار اظهار عنایت فرمودند بعد در حال مبارک بهبودی حاصل شد و در ایام آلام مبارک از یحیی و سید محمد آثار سرور دیده میشد و در خفا عیش و عشرتی داشتند شبی از شبهای شدت آلام که در حضور مبارک بودم صدای سید محمد بگوشم رسید چون بر خاستم باطاق بیرونی رفتم دیدم سید محمد فضائل خود را ذکر میکند و چون مجلس را خلوت و غصن اعظم را مشغول در حضور مبارک دید بنای تحقیق و اظهار عرفان گذاشت اصحاب هم نظر بسفارش

جمال مبارك ملاحظهٔ اورا ميکردند وردّ نمينمودند با آنکه از او مکدرّ ودلخون بودند و آقا نجفعلی زنجانی از پيش مکرر بمن ذکر نمود که اگر ميگذارند من شرّ اين سيّدا از سر همه کوتاه ميکنم و من در خارج اطاق چون گوش بحرفهای سيّد محمدّ دادم ديدم اسم و ذکر

نقل از مثنوی شرح حیات حاجیه شاهزاده خانم سابق الذکر؛

(الغرض هفت سالی روز و شب - بودم از هجر بها در تاب و تب* _ کی شود زادی فراهم آورم _ جانب دار السلام از سر روم* من بدین امید بودم بر قرار _ ناگهان آمد خبر از آن دیار* _ کأن شهنشہ جانب اسلامبول - کرده از بغداد اجلال نزول*
آه آه از این خبر جانم بسوخت _ رخت ماتم بر تنم خیاط دوخت*
در سحر چون بلبل شوریده سر _ مينمودم من ز عشقش ناله سر*
بعد از آن احمد بیامد زان دیار - سرّ حق بنمود قدری آشکار* _ ناگهان ضوضأ در شهر او فتاد _ ولوله در هفت کشور او فتاد*
لابد احمد رفت سوی ارض صبا _ تا نماید ولوله آنجا بیا* - بعد از آن آمد خلیل از کوی یار _ جمله بنمودند از حکمش قرار*
غلغله افتاد تا نه آستان _ رفت در گوش همه کرّوبیان* - خدمت مریم رسیدم آنزمان _ گفت بشنیدی حدیث این و آن*
گفتم آری چند سالی قبل از این - که رسیدم خدمت آتشاه دین*
پنجاه چه گشت عمر آن میر عجاب _ فرمود زوجهٔ خویشتن خرق حجاب*
افتاد شرر بجان جبت و طاغوت _ خورشید بها عیان شد از خلف سحاب*
(نبیل زرندي)

--- صفحه ۳۲۳ ---

سال بیست و سوم ظهور واقعات سال ۱۲۸۲ هجری قمری ۱۸۶۴ میلادی

و ذکر اصحاب را بتفرعن و توهین میبرد جناب باب البابرا آخوند ملا حسین و حضرت قدّوس را حاجی محمد علی ذکر میکند چون داخل شدم سیّد واحباب همه برخواستند ایستاده بسید گفتم که از حدّ خود تجاوز نکن بالمرّه زمام ادب را گسیختهٔ صدای تو باتاق مبارک میرسد اسامی اصحاب امر را بتوهین میبری زبانش بسته شد و مثل لاله‌ها خواست معذرت بخواهد ولی من مراجعت بخانه

کرده از شدت تکدر خوابم نبرد صبح زود سید محمد آمد خواستم راه ندهم هنوز جمال مبارک با آنها مدارا میفرمایند جائز نیست که من ترك او نمایم چون آمد بنای گله گذاشت وگفت اگر مرا در خلوت بخواهید نصیحت ویا اذیت نمائید نهدر جمعیت بین اصحاب و با او نصیحت و نرمی کردم واطمینان دادم که تا اصحاب از حضور مبارک چیزی نشنوند بحرف من وضع خود را با تو تغییر نخواهند داد و چون جمال مبارک بهبودی یافت دیدیم در اصحاب و اهل حرم بیماری از قبیل رعشه دست و پا و اعوجاج بعضی اعضا و حالات دیگر که هیچ در ادرنه نبود پیدا شد و در آن ایام اتفاقاً مابین یحیی و زنهایش نزاع واقع کتک کاری شد و بجائی رسید که جمال مبارک زعفران را فرستادند که هرکه با او تعدی نمود تأدیب نماید تا یکی از زنانش از او قهر کرده در اندرون آمد و جمیع اسرارش را نزد اهل حرم بروز داد که سبب بستری شدن جمال مبارک و امراض اصحاب سم و آفری بود که در کیسه نموده در منبع آب بیت انداخته بود بعد از آنکه منبع را شستشو نمودیم صحت همه

کردم اقرار خداوندی او_ حکم شد لب بدم از این گفتگو* _ حال خواهم گفت بکشایم زبان - جز بها نبود خدانی در جهان*
او هم آن ساعت برین اقرار کرد_ گونیا خرق همه استار کرد *- بعد از آن يك همزبانی یافتم _ گاه گاهی خدمتش بشتافتم*
هرچه در هجران وصالی داشتیم _ در سفر کردن خیالی داشتیم* _ باز دیدم لطف حق آمد پدید _ شعله شر از در سینا رسید*
در مدحش زبانم لال بود_ آنکه سر تا پا همه چون نار بود*_ آنکه قربانش همه جانهای ما_ آن نبیل اعظم از حبّ بها*
يك عمود آتشین بودش بدست - لات و عزمی را هم در شکست* گفت برخیز و مکن بت بیدریغ - شمس هستی تا یکی در زیر تیغ*
این ازل بت بود و بر تو از ازل _ بشکن این بت تا نباشی در خلل*

همه محفوظ ماند با وجود این جمال مبارک امر بکتمان کرده نگذاشتند همه کس ملتفت شوند و سلوک خود را با او تغییر ندادند و گاهی که باغ تشریف میبردند او را هم احضار میفرمودند و در حضور اصحاب مراعات حال او را مینمودند و سید محمد مکرر در باره یحیی مذمت میکرد که شعر سعدی را نتوانسته معنی نماید با آنکه هر طفلی این را میفهمد و روزی حضور مبارک عرض نمود که بفرمائید یحیی دیگر چیزی ننویسد و بایران نفرستد که باعث شکست امر است و او را منع فرمودند که مداخله در امور نکن و نیز سید بسیار سعی نمود که جمال مبارک لوحی در ذکر خیر او بایران نفرستد و برای اقربایش هم باصفهان ارسال دارند چون بنفاق حرکت میکرد مقصودش حاصل نشد و گاهی تحقیقات خود را نوشته و اذن گرفته در حضور مبارک میخواند آخر پرده از روی کارش برداشته شد و اعمال قبیحه او بروز کرد و با آنحال گمان میکرد که جمال مبارک خبر ندارند تا وقتی در باغ تشریف داشتند از باغ بخانه ما تشریف فرما شدند چون جالس شدند سید محمد عرض کرد جزوی نوشته ام اذن بفرمائید بخوانم چون سطری خواند چند غلط او را بیان فرمودند سطر دیگر خواند باز چند غلط او را ذکر نمودند جزورا برهم نهاد فرمودند تا امروز آنچه کردی صبر نمودم دیگر حال باید حق را واضح بگویم و صبر نکنم بعد دست مبارک را حرکت داده فرمودند بعضی نفوس را جز عدالت و سیاست علاج نخواهد نمود بعد از این کلمه قیام فرمودند از آنروز سید محمد چون

نبیل زرنندی باین مضمون نگاشت که در اواخر سال ۱۲۸۲ در طهران اول خبری که از جمال ابهی وادرنه شنیدم در لوح جناب منیر اعراض سید محمد و فصل و نفاق او و نیز اشاراتی در خصوص دیگران و ذکری از جناب میرزا محمد علی قاننی که در طهران

بود در آن لوح مذکور جناب میرزا نصرالله تفرشی و آقا فتح الله شیرازی نیز در مجلس بودند و ذکر نمودند که این همه احتیاط چیست گفتیم جناب منیر مأمورند که مطالب را کم کم بتدریج گوشزد نمایند و از این لوح بنده فهمیدم که ازل مخالفت کرده چون فردا میرزا محمد علی قانلی را ملاقات کردم گفت پاکتی باسم تو رسیده نزد جناب منیراست گشودم دیدم از لسان جمال ابهی مرقوم است آنچه در عراق دیدی و تورا از ذکر آن نهی نمودیم حال با جمع احباً بگو که وقت رسیده بعد از دو روز دیگر لوح دیگر رسید در آن بود بلغ امر مولاك الى شرق الأرض وغربها ونيز كن كسعة النار او كعمود من النور بحيث لو تظهر من جهة يظهر الأشرار من جهة اخرى و مناجاتی برای رضاقلی خان بود بخط حضرت غصن اعظم که با جناب آقا سید اشرف فرستادم .

--- صفحه ۳۲۵ ---

سال بیست و سوم ظهور واقعات سال ۱۲۸۲ هجری قمری ۱۸۶۵ میلادی

چون دانست دیگر اعمال او را ستر نخواهند کرد مأیوس شد و بمحلّه مرادیّه رفت در تکیه مولوی منزل گرفت باو دیگر اعتنا نفرمودند فقط گاهی خرجی برای او میفرستادند و او سراً با یحیی راه داشت بنوعی که احباب خبر نشوند منزل یحیی میرفت لکن از حالشان مطلع بودیم و بعد از چندی استدعا نمودم که اذن بفرمایند سید محمد را بخانه خود بیاورم منع نفرمودند لذا او را خواستم و در پیش خود نگهداشتم ولی حجره در تکیه داشت و گاهی میدیدم چند قروش ازین میگیرد و با طفل از خانه بیرون میرود شبی از طفل پرسیدم بیرون که میروید سید برای تو چه میخرد گفت هر روز برایم خربزه میگیرد و وقت خوردن میپرسد که چون با آقا عمو بحضور مبارک رفتید در باره من چه فرمودند معلوم شد که میخواهد از طفل اگر خبری در باره او هست بشنود آنقدر نادان بود که گمان میکرد تازه از حال او خبر شدیم و نمیدانست که سالها او را مخالف میدانستیم و بآسانی علاجش را میتوانستیم و کار سید با یحیی بهمین طریق بود تا آنکه قضیه استاد محمد علی سلمانی واقع که اصلاح پذیر نبود یحیی با او بسیار گرم میگرفت و تعارفات بسیار میداد و با خود بحمام

میبرد و در حمام بارها ذکر صادق تبریزی را برای استاد میکرد که خوب پردل و شجاع بود اگرما همچنین کسی میداشتیم حال کارهایی لازمتر است که باید اجرا کنیم استاد محمد علی نیز با وی اظهار کمال همراهی میکرد و میگفت اگر کار مهمی باشد من حاضریم و او دفع الوقت میگذراند تا بالآخره اشاره بجمال مبارك کرده گفت که این حمام برای سر بریدن خوب است و ماهم دشمنی بالاتر از آنکه هر هفته در حمام تنها بخدمتش مشغول هستی نداریم و استاد چنان منقلب شد که میخواست ویرا همانجا بزند و گریه کنان نزد من آمد تفصیل را گفت خندیدم که این مطلب سالهاست که مکشوف بوده و او را واداشتم محض رضاء جمال مبارك بحمام مراجعت کرد و اظهار داشت که حمام حالش را بهم زده و چنین بیحیی نمایاند که انجام خدمت را بعهده گرفت و بخدمت یحیی مشغول گشت و یحیی بعد از حمام خلعت کاملی برایش فرستاد و بعد جمال مبارك استاد محمد علی را احضار کرده او را از افشا منع نمود ولی استاد خود داری

--- صفحه ۳۲۶ ---

نتوانست کرد و احباب فهمیدند و جمال مبارك فرمودند آنچه اقدامات که یحیی در باره خودم کرد همه را صبر کردم ولی يك عمل او یعنی هتك حرم حضرت اعلی را هر وقت بنظر میاورم بی اختیار میشدم و آخرهم این عمل منکر او را عبرة للناظرین مینماید و چون احباب را در خشم و انقلاب از عمل یحیی دیدند نیز فرمودند که اگر این عمل یحیی نبود سکوت میکردم ولی بجزای اینعمل سو خداوند اعمالش را بر همه عالم ظاهر مینماید و بجهت اتمام حجت سوره امر را برای او فرستادند که اظهار امر موعود در بیان که جمیع بیان معلق بکلمه اوست و دارای جمیع مطالب است آنرا با نفحات روحانی برای یحیی خواندند و جواب طلبیدند تا اقرار یا انکارش معلوم گردد و او بعد از اصغاً

مهلت خواست که فردا جواب صریح بدهد از قرار معلوم شب سید محمد او را ملاقات کرد و گفت اگر قبول کنی تمامت خدام که سابق وثابت ترند بر تو حکمران کردند و اگر خود دعوی استقلال نمایی من ضمانت میکنم که احدی از اصحاب و در ایشان جمع نشود و بعد با همین اصحاب بایران مکاتب فرستاده که ایشان حق را غصب کردهاند و احباً بر مخالفت ایشان قیام کرده و ریاست بی مدعی برقرار آنگاه هر حکم در باره ایشان کنی مجری شود لذا چون فردا از او جواب مطالبه شد بلحنی مخصوص اظهار استقلال نمود که من خود دیشب ملهم شدم بعد از آن اصحاب با دلائل متقنه که در این اوراق نگنجد او را جواب دادند و هزارها رسائل نوشتند و روز بروز یأس و ذلت یحیی شدیدتر شد در آنوقت جمال مبارك فرمودند که اینخانه میقاتش سرآمده خانه دیگر پیدا کنید و اینخانه بود که از قدیم بخانه امرالله موسوم و مقدر بود که امرالله در چنان خانه ظاهر و مرتفع گردد و الحمدلله شد و فرمودند چون بخانه دیگر نقل نمائیم باید چندی باب آمد و سد را قطع نمائیم تا هر نفسی بهرجا مایلاست برود و مختار باشد و آنچه اسباب است باید همه را دو قسمت کنید و نصف را بمنزل یحیی بفرستید چه از ظروف و چه از البسه و سائر اشیا جمیع را بالسویه قسمت نموده نیمی را برای او روانه نمائید و خطوط حضرت اعلی و مهر ثبت و انگشترها همرا با او بدهید که

--- صفحه ۳۲۷ ---

که بکار او خواهد آمد که افتخار او باین اشیاست و یک نفر از اصحاب را هم هر که را او بخواهد رسیدگی بخدمت او کند لئله با کمال روح و ریحان متصدی این خدمت شود که عداوت و غل این نفوس کم شود و بعد از امر مبارك برخاستم خانه رضا بیگ کرایه نمودم و بنای نقل اسباب شد و آنچه از ظروف و امتعه و البسه و اشیا موجود همه را با تسویه تقسیم نمودم و نصف را برای یحیی

فرستادم و این پیام مبارکرا هم باؤ رسانیدم که ما از میان اصحاب بیرون رفتیم و دررا از معاشرت یار و اغیار بستیم و آنچه را تو باؤ افتخار داشتی همرا بتو واگذاریم و جمیع را برای تو فرستادیم و آنچه هم از ایران بیاید و باسم تو باشد برایتو خواهیم فرستاد و یکنفر را هرکه بخواهی برای خدمت اختیار کن و اینهمه برای این است که محتاج نباشی و ضرر بر عزت امر الله نیاید و دیگر ملاقات دست نمیدهد آنچه در طهران و بغداد و اسلامبول و ادرنه از او دیده بودم و مستور میداشتم همه را مدلل کردم و باؤ گفتم که هر یک ازین علتها برای دوری از تو کافی است معذک جمال مبارک بهمه چیز صبر کردند مگر برای هتک حرم نقطه اولی با وجود این فرمودند مطمئن باش نخواهم گذاشت یک سیلی باؤ و اولادش زده شود او سر بزیر افکند و هیچ نگفت برخواستم گفتم کدام از احباب را برای خدمت اختیار میکنی گفت مشکل است احدی این کار را قبول کند آخر گفت اگر قبول کند درویش صدقعلی چون بحضور مبارک عرض کردم فرمودند درویش را بگو برود و بکمال صداقت او را خدمت نماید و یقین بداند که قادر نیستند یگذره از محبت مرا از دل او کم نمایند الواح لیلة القدس را بنام او نازل شده حال بخواند باکثر معانی مستورهان مطلع خواهد شد همانساعت رفت در خانهاش در زد میرزا احمد پسر بزرگش در گشود درویش گفت من آمده ام برای خدمت و چنان خدمت میکرد که یحیی گمان برد که ارادت دارد یک قبا و قدری شیرینی بواسطه میرزا احمد باؤ داده بود ولی درویش قبول نکرد که خدمت محض امر مبارک میکنم انتهى و بالجمله در واقعه مذکوره بیماری جمال ابهی که بحال تب قرین بستر شدند و حکیم ششمان مسیحی همینکه ببالین آمده از شدت محبت و اخلاص چنین گفت

--- صفحه ۳۲۸ ---

گفت کاش من در عوض شما مریض و فدا میشدم و شمارا بدین حال نمیدیدم و خود پس از سه روز درگذشت حکیم چوپان برای معالجه تب ابهی ذهاب و ایاب نمود مدت یکماه هیکل ابهی بستری بوده تا تب زائل و بهبودی حاصل گشت و چندی ضعف شدید برجای ماند و احباً از فیض لقا و زیارت محروم گشتند و بی صبر و قرار ماندند تا در آواخر که هنوز آثار ضعف باقی و در بستر بودند در شبی که غالب همراهم در خانه آقا میرزا موسی کلیم مهمان بودند آقا رضا شیرازی و برخی دیگر بعنوان بردن هیزم جهت بخاری حجره مسکن مبارک تشرّف بحضور حاصل نمودند و بانان اذن جلوس فرمودند در آنحال غصن اعظم و همراهمشان از میهمانی برگشته وارد شدند جمال ابهی پرسید که چه کسانی مهمان بودند عرض شد بالانیها و مقصود سید محمد و حاجی میرزا احمد و آقا محمد علی و آقا محمد صادق بود که در حجره طبقه فوقانی منزل داشتند و جمال ابهی بنظر ملاطفت چنین فرمودند بالانیها اینانند که الان حاضر نزد ما میباشند و اگر بالا بودن بقرار در طبقه فوقانی است پس این کبوتران که در فوق عمارت سکنی دارند از همه بالاترند و چون صحت حاصل شد بتفرّج از خانه بیرون میرفتند و عصرها در قطعه زمینی مشجر که اجاره نموده باغ آقا میرزا محمدقلی بود و آقا میرزا محمود در آن گلکاری کردند قرار میگرفتند و احباً چون از بازار عودت مینمودند مستقیماً بدانجا رفته تشرّف بحضور حاصل میکردند عصر روزی آقا محمد رضا قنّاد وارد شد از حال خیاط که بیمار بود استفسار فرمودند او در جواب عرض نمود که اطلاع از حالش ندارم فرمودند اولی این بود که نخست او را ملاقات و احوال پرسی کرده آنگاه میامدی و برای این میگویم که ب فکر یکدیگر بوده رسیدگی از احوال همدیگر نمائید و در برخی ایام چون از باغ مذکور مراجعت میکردند و خانه آقا میرزا کلیم واقع در بین راه بود بانجا رفته بعد ببیت عودت میفرمودند و یوماً

فیوماً تعرّض میرزا یحیی و عداوت و اعراض سیّد محمّد و حاجی میرزا احمد ظاهرتر میشد تا آنکه زن میرزا یحیی خواهر میرزا رضا قلی تفرشی بحرم ابهی پناه آورده از اعمال و اسرار شوهر بر شمرد و ابراز داشت که میرزا یحیی برای هلاک جمال ابهی و عائله و اصحاب سّم در مجرای آب مشروب خانه ریخت

--- صفحه ۳۲۹ ---

ریخت ولذا حسب الامر باکمال عجله آب چشمه را خالی و شستشو کرده در را قفل و مراقبت نمودند و بعد از آن واقعه واقعه حمّام اتفاق افتاد و حمّام که جمال ابهی و عائله و اصحاب و احباب در آن استحمام مینمودند در عمارت مسکونیشان بود و میرزا یحیی مکرراً باستاد محمّد علی سلمانی در حالیکه ویرا تنظیف میکرد با اشاره و تلویح تشویق و ترغیب بر تعرّض بجمال ابهی نمود و اخیراً واقعه قتل میرزا زین العابدین خان حاکم تبریز را در حمّام گفت از شجاعت و نصرت و خدمت قاتل تمجید همی کرد که اینگونه اعمال نصرت است سپس باو اظهار داشت که تو میدانی من غریب و وحید ماندم و بامن بد رفتاری میکنند و تمام احباب را از من متبری کردهاند چنانکه بر ضرّ من قیام نموده اند در این هنگام استاد سلمانی پی بمقصودش برد و حالش منقلب و عصبانی شد ولی خود را نگهداشت و همینقدر بدو گفت که تا حال تکریم و خدمتت را فرض میدانستم و اکنون که پنهانت عیان شد از آن میترسم که بی اختیار بر تو ضرّی وارد آرم اولی آنکه بزودی از حمّام بیرون روی و یحیی تنظیف نکرده بیرون آمد و سلمانی بعجلت نزد غصن اعظم و آقا میرزا موسی کلیم شتافته ماجری را بیان کرد او را منع از تشهیر واقعه نمودند و او امساک نتوانست و ابراز داد و احباب از استماع چنان بهیجان آمدند که ممکن بود امری حادث گردد لذا درین هنگام جمال ابهی میرزا یحیی را از

خود فصل فرمودند و با همهٔ هم‌رهان و احباب در حالیکه صوت ناله آنان مرتفع بود وداع فرموده دلجوئی کردند وکلّ را بحال خود گذاشتند که هرکس هرجا خواهد برود واز کلّ عزلت جستند و زلزال و انقلاب احوال عظمی در کثیری از اینطائفه رخ داد و حاجی میرزا احمد استدعا کرد برایش تذکره گرفته شد و آقا محمد صادق و آقا میرزا جعفر نیز اجازه حاصل نمودند و بسوی بغداد رفتند و جمال ابهی در یوم جمعه ۲۲ شوال حین زوال وحده نقل بخانهٔ معروف رضا بیگ نمودند و اینخانه وسیع و معتبر بود و در قسمت اندرونی حجرات بزرگ متعدّد و باغچه بسیار بزرگ مشتمل بر گلکاری و انواع اشجار بود ولی در قسمت بیرونی يك حجرهٔ بزرگ و حجرهٔ کوچکی داشت و این یوم الفصل میقات انفکاک و انفصال ارباب هدی از اصحاب ضلال بود و ثمة من اصحاب الیمین را

--- صفحه ۳۳۰ ---

سال بیست و چهارم ظهور واقعات سال ۱۲۸۳ هجری قمری ۱۸۶۵

از ثمة من اصحاب الشّمال ممتاز و جدا ساخت و جمال ابهی احدی را با خود بخانهٔ مذکور نبردند و بعداً آقا میرزا محمد قلی و آقا میرزا آقا جان و نیز آقا حسین را بجهةٔ خدمات طبخ حرم احضار فرمودند و سائر احباب را از آمد و شد در بیت منع فرمودند و تا دو ماه بکلی ابواب ملاقات را بر احباب مسدود داشتند که احدی مشرف نشد و بعد از چند یوم از انتقال بخانهٔ رضا بیگ چون سلیمان پاشا والی ادرنه معزول و خورشید پاشا بحکمرانی منصوب گشت و دائرهٔ حکومت ادرنه توسعه یافته بعضی از بلاد اطراف نیز بدان ملحق گشت و عزیز پاشا معاون والی مذکور از اسلامبول برای تنظیم امور ورود نمود خانهٔ امرالله را اجاره کرده مال الأجاره دوماه که از مدّت اجاره ابهی باقی بود باصحاب پرداخت و بجمال ابهی اظهار محبّت و اخلاص نمود و دفعهٔ اولی که

بمحضّر ابهی در خانۀ رضا بیگ مشرف شد احدی برای خدمت حاضر نبود چنانکه در لوحی بدینمضمون صدور یافت که رئیس مدینه بحضور آمد واحدی نبود که بخدمت مشغول شود و مقصود از رئیس عزیز پاشاست چه خورشید پاشا هنوز وارد نشده بود و فقط روزی جمال ابهی همه احباب را طلبیدند و با دست خود چای دادند و نصیحت و دلجوئی نمودند مضمون بعضی از بیانات مبارکه اینکه این منع از لقا میقاتی دارد و شما باید در طول مدّت محرومیت ناظر بحق باشید و در هوایی طیران کنید که کلّ موجودات را در ظلّ خود مشاهده نمایند نوعی باشید که شیئی از اشیا و امری از امور شمارا از حق منع نکند متوکلاً علی الله و ناظراً الیه و صابراً لوجه حرکت نمایند ابدأ با کسی معارضه و مجادله نکنید و تأثیر این کلمات در احباب مانند نفحات جدیده در عظام رمیمه بود و اشک از دیدگان جاری شد آنگاه همه را مرخص فرمودند و در مدّت دو ماه مذکور سید محمد در تکیه مولویها مقیم و بحالت ایام ولیالی با میرزا یحیی همدم و ندیم بود و حاجی ابراهیم کاشی بتکیه مذکوره نزد سید محمد همی رفت و سعی نمود تا او را بپذیرند و با او اوراق مفتریات بایران بفرستند و ظلمهائی که خود مرتکب شدند بجمال ابهی نسبت دهند و عاقبت ویرا پسندیدند و مکاتیب باو دادند و میرزا یحیی در یکی از نامه ها بدوستان خویش در ایران

--- صفحه ۳۳۱ ---

در ایران نوشت که شأن حاجی ابراهیم در نزد ما رفیع است و یکی از ابکاررا که برای من نذر کرده اند باو بدهید و اثاث البیت علیا و تجملات دیبا و زیبا برایش فراهم سازید تا رضایتنامه از او برسد و شمارا بمقامات عالیّه سرافراز کنیم و سید محمد نیز مکاتیب متعدده بدوستان خود در ایران راجع بمظلومیت یحیی نوشت و با مصاریف سفر بحاجی ابراهیم دادند که شبانه از ادرنه عازم ایران شود

وحاجی ابراهیم در صباح روز بعد ببیت جمال ابھی رفتہ دقّ الباب کردہ بخدام گفت عرض کنید کہ حاجی ابراهیم است ومیخواهد بمحضر مبارک مشرف بعضی خبرها عرض نماید اجازہ فرمودند وحاجی مانند برید با لباس سفر وتوبرہ بردوش ببیت وارد شد ونشست وتام جزئیات ما وقع را گفته اوراق را تسلیم نمود وبحضور جمال ابھی عرض شدہ فرمودند این خلاف امانت است ودور از طریق صواب میباشد حاجی باید یا مکاتیب را بایران برساند ویا بیحیی وسید محمد با آنچه از ایشان گرفته ردّ نماید ولی حاجی مکاتیب را بملاحظہ احباب رساندہ بود وایشان بهیجان آمدند وبی اختیار بر ردّ آنان قیام کردند وجمال ابھی فرمودند مقصود من این بود کہ نار بغض ایشان ساکن شود حال کہ در حقّ ما چنین انتشارات میدهند برما حرجی نیست وباب بیت مبارک را مفتوح نمودہ احباب را بار حضور وباقا میرزا موسی کلیم اجازہ دادند کہ در همان نزدیکی خانہ گرفته وبأحباب اذن فرمودند کہ در حوالی ومجاورت همان بیت خانہ اجارہ کردند کہ فضائی وعکاری وچاہاب خوشگواری داشت وهمگی بدینخانہ انتقال یافتند وباشغال وخدمات سابقہ اشتغال جستند واین واقعه در اوائل شهر محرم سال ۱۲۸۳ واقع شد واصحاب وانصار درفلك ابھی متحد ومتفق گشتند وهرروز يك تن از ایشان همه امور از طبخ وتنظیف وغیرہ را متحمل شدہ سائرین میهمان بودند وغصن اعظم وسائرین غالباً بملاقاتشان میامدند وگاهی جمال ابھی نیز نزول میفرمودندواحباب بغایت سرور ونشاط وبتلاوت آیات اوقات میگذرانند وشيخ سلمان وشيخ احمد فانی وآقا علیاکبر خراسانی وبعضی از احباب دیگر کہ برای زیارت بادرنہ وارد شدند در اینخانہ اقامت نمودند وچون میرزا یحیی از عمل حاجی ابراهیم مستحضر گشت بکلی از احباب مأیوس شد ودرویش

صدقعلی را نیز دیگر بار نداد و با سید محمد متحداً عهد محکم استوار نمودند و بخانه مرادیّه رفته
استقرار جستند

--- صفحه ۳۳۲ ---

بتحکیم مبانی ریاست خود و ترضیع امر ابهی کمر بستند و میرزا یحیی بدون تأخیر زن خود مادر
میرزا احمد را بسرایه حکومتی فرستاده شکایت وزاری کرد که شیخ افندی ما را آورده نان و لباس
نمیدهد و اطفال ما گرسنه و برهنه اند و حال اینکه هنگام فصل تمامت اشیاء و اثاث البیت حتی ظروف
و مس خانها تقسیم کرده سهم میرزا یحیی را دادند و در اینوقت قسمت ویرا از شهریه حکومتی که
از سرایه رسید بایک بسته اشیاء بواسطه درویش صدقعلی فرستادند و در همان اوقات دوهزار تومان
از قزوین واصل شد عیناً برایش ارسال داشتند که در صندوقش مدتی موجود بود و برای سید محمد
ایامی که در مولوی خانه اقامت داشت همه هفته قند و چای و اشیاء لازمه ارسال میداشتند و در این
هنگام خورشید پاشا حکمرانی ادرنه مینمود و او مردی ادیب و فاضل و محب ابهی بود و چند بار
شرف حضور یافت و نیز دعوت و ضیافت کرد و شبی در افطار صیام رمضان حسب معمول حکام
و اعظم مجلس با شکوهی از علما و قناصل دول فراهم نمود و غصن اعظم را دعوت کرد و ایشان
حسب اجازه جمال ابهی در آنمجلس حاضر شدند و در مسائل متنوعه علمیّه صحبت داشتند
بنوعیکه علما و حاضرین کلاً اخلاص حاصل کرده منجذب ایشان شدند و پاشا خواهش کرده از
جمال ابهی اجازه گرفت که غصن اعظم همه شب بمنزلش رود و اگر این ممکن نشود لا اقل لیالی
جمعه را ترک ننمایند و یک بار در مجلسی که حافظ سلیمان عالم شهیر ادرنه حاضر بود مسئله طرح
نمود و از جوابیکه فرمودند بسیار مسرور گردید و هر وقت ملاقات مینمود از مسائل قرآنیّه سؤال

میکرد و در آنسائل معضله که علما و مشایخ حلّ نکردند بچند کلمه از بیانات غصن اعظم جنان قانع میشد که بی اختیار زانویشان را میبوسید و میپرسید آنچه فرمودید در کتب مشهوره نیست شما از کجا باین آسانی بیان فرمودید در جواب وی میگفتند علمنی ربّی و روز بروز بر اخلاصش همی افزود و چون روزی غصن اعظم را نمیدید پسر خود را میفرستاد که بهر نوع تواند ایشانرا بخانه برد و بالجمله همینکه مادر میرزا احمد گریه وزاری کرد اعضاً حکومت تعجّب نموده بدو گفتند نان ایشان را جمیع طبقات و فرق میخورند محال است که از منتسبین خود دریغ دارند و دو ضبطیه همراه فرستادند که اورا ببیت ابهی رسانند و اینواقعه شیوع یافت و ایرانیان متعصّب مقیم ادرنه لسان بسخنان نالایق گشوده همی

--- صفحه ۳۳۳ ---

همی گفتند که در اینطائفه عصمت و عفت نیست و یکیاز قونسولها بسی تعجّب کرد و تعجّب و حیرت خودرا برای تتی چند اظهار داشت و جمال ابهی از استماع امور مذکور بسیار محزون گشتند آوردهاند که روزی در سفارت ایران باحضور میرزا حسینخان سفیر و میرزا صفّاً جمعی از محترمین همین سخن بمیان آمد و میرزا جعفر اصفهانی چون این بشنید گفت ما میشنیدیم که یحیای ازل پنهان است و ظاهر نخواهد شد مگر بسلطنت حال معلوم شد که اوّل ظهورش بگدائی است و اینطائفه را بدنام کرد و بهّا الله حتی بدولت عثمانی اعتنا نکرد و میرزا حسینخان چنین گفت که بهّاالله در ایّام اقامت اسلامبول و ادرنه کاری کرد که کسی ایشانرا بدنام نتواند نمود و میرزا یحیی باین عمل خودرا بعالمیان شناساند و از اینرو بود که ایشان راضی نمیشدند که کسی ازل را ببیند و همینکه این خبر ببغداد رسید سیّد حسنعلی عبادوز سیّد محمد نوشت که من در شب و روز اعمال

شمارا تصحیح کردم اما اینواقعه زن بسرایه فرستادن دیگر قابل اصلاح نیست و اینعمل بآنمقامی که تمنا داشتید بهیچ وجه مناسب نیست ندارد سید محمد جواب نوشت که یحیی خبر نداشت و من مادر میرزا احمد را فرستادم سید حسنعلی باز نوشت که از این مکتوب معلوم میگردد یحیی از خانه خود هم خبر ندارد و از همانروز ایشان را ترك کرد و بحق پیوست و میرزا یحیی عرایض شکایت پیوسته بوالی نوشت مکتوبی بعزیز پاشا فرستاد که فاتحه اش چنین بود: " یا ایها العزیز قد مستأ و اهلناء لضر و جنناک ببضاعة مزجاة " و مکتوبی به خورشید پاشا ارسال داشت که آغازش این بیت بود:

توکه خورشید جهانی منما فیض دریغ *** از من خسته که چون ذره پریشان حالم " و خورشید پاشا بآرکان حکومت خود چنین گفت برادری این شخص با بهاءالله که استغناى عظیمش را وصف نتوان کرد بسیار شباهت ببرادری برادر حاتم طائی دارد و سید محمد چون دید باین اقدامات نتیجه حاصل نشد و ضرری بر جمال ابهی وارد نگردید خود باسلامبول شتافت و بسفارت کبری نزد مشیر الدوله رفت و حاجی میرزا صفا نیز حاضر بود سفیر مذکور از او علت آمدن از ادرنه را سؤال نمود و او استدعاً تذکره تبعیت ایران و استخلاص خود کرد و شکایت از جمال ابهی نمود که بما نان و شهریه نمیدهد و صورت اسامی همراهم مکتوب ابهی را داده چنین گفت که هفت تن از آنان رفته اند و

--- صفحه ۳۳۴ ---

و باقی بکسب مشغول شدند و ما بیست و یک نفریم و شهریه نداریم و عیال و بستگان بسیار برای خود شمرد از آنجمله شش تن در بغداد بعنوان زن و مادر زن و دو دختر و دو پسر برای خویش نام برد تا شهریه و افره نصیبش گردد و مفتریات بسیار بجمال ابهی بست از جمله اینکه مأموری مخصوص

بطهران برای قتل شاه فرستاده اند و عرائض میرزا یحیی را که حاوی امثال همین ترنمات بود بمشیر الدوله داد و آنچه توانست از چاپلوسی و تملق نسبت بسفیر مذکور و هم نسبت باقا جان کج کلاه کرد و آبروی امر بدیع را نزد این و آن برد و نزد میرزا مهدی اصفهانی که از جانب سفیر قاضی و ملائی ایرانیان ساکن اسلامبول بود و بعداً از جهت ارتکاب اعمال شنیعه او را از آمدینه اخراج کردند و نزد امثال او رفته بنوع اظهار استغنا ورود خویش را در سفارت تصادفی شمرده و قلوبشانرا از عداوت و ارها بینباشت و میرزا مهدی اصفهانی را تشویق کرد تا مکتوبی مملو از ردّ و شبهات باقا محمد علی اصفهانی در ادرنه فرستاد ولی مشیر الدوله ویرا محروم از تبعیت ایران ساخته گفت این مخالف قانون دولت میباشد و بالجمله سید پس از تحمل مشقت و تعب بسیار و ذهاب و ایاب نزد اولیاً دولت چهل تومان شهریه برای خود مقرر کرد و لذا میرزا آقا جان خادم حسب دستور ابهی با عجلت و سرعت تمام محض دفع افترای او و ترویج امرالله روانه اسلامبول شد و با عبدالغفار (آقا عبدالله اصفهانی) بمدینه مذکوره درآمدند و خویش را بسفیر و امثاله نشان ندادند و فقط با قاضی مذکور ملاقات کرده کذب و بهتان سیدرا مبرهن نمود و بابرار و اصرار خواستار ملاقاتش شدند و قاضی جون سید بدیدارش رفت ماجری را بیان نموده ویرا طعن و نکوهش کرد و معاذیرش را نپذیرفت و بالأخره باو چنین گفت هرگاه راست میگوئی در يك مجلس با ایشان حاضر شده مواجه مطالب خودرا بیان و اثبات کن و او در آغاز قبول و وعده ملاقات کرد ولی در انجام از وضوح اکاذیب اقوال و فضاحت احوال خود اندیشیده رو پنهان نمود و قاضی موضوع شهریه را از خادم پرسیده اینعبارت گفت که مسئله شهریه خوب واقع نشد بلکه سبب گفتگوی مردم گردید

و خادم جواب داد که میرزا یحیی خود سبب این گفتگو و افتضاح خود گردید و قضایای مذکوره را اولیاً

--- صفحه ۳۳۵ ---

اولیاً دولت از اسلامبول بحکومت ادرنه راجع نمودند و همینکه سید محمد مراجعت کرد پاشای حکمران ویرا طلبیده از عده عیال و اولادش پرسید او هفت نفر ذکر نمود پاشا گفت تو در اسلامبول شش نفر گفتی و حال یکی افزودی یکیاز حضار برای حلّ مشکل آمیخته بمزاح و سخریه چنین گفت شاید زنش بتازگی زائیده و او اصرار در عدد هفت نمود و پاشا گفت ای سید دروغ میگوئی و چون او اعتراف بدروغ نکرد پاشا متغیر شد و از او سند کتبی گرفت که عده عیال و اولادش در بغداد هفت نفرند و تلگرافاً از پاشای بغداد جويا گشت جواب رسید که فقط زنی از او باقیاست و دختر وحیده که شوهرش این ایام درگذشت و امورش رجوعی بسید ندارد و حکمران ویرا احضار کرده صورت تلگراف بغداد را نشان داد و بعد از توهین بسیار از مجلس بیرون راند ولی میرزا یحیی وسید و همراهانشان هر روز نزد این و آن رفته موجب ذلّ امر ابهی شدند لذا جمال ابهی سخت متأثر و متغیر شده شهریّه دولتی را ردّ فرمودند و چهار ماه تمام چیزی قبول نکردند و پاشای حکمران چند بار از غصن اعظم خواست و اصرار کرد که جمال ابهی قبول فرمایند و مؤمنین چون برای اخذ شهریّه مکرراً بسرایه رفت و آمد نمودند بالأخره حکمران کسی فرستاد که آنان را سرشماری کنند چه اعتماد بقولشان نداشت و با میرزا یحیی باندرون خانه رفته زنان و اولاد و غیره را يك يك شمار کرد و اصرار نمود تا بهمان نوع که گفت میرزا یحیی بصورت آورد و در آنمیان زنش اصرار داشت که يك طفل متوفای خود را بشمار آرد دامن ضابط مأمور را گرفته بالتماس همی پرسید که آیا پاشا

در حق ما مهربان است و چقدر شهریه معین مینماید و ضابط همی سوگند خورد که اطلاع ندارد و در آنحال میرزا یحیی تقویت از زنش مینمود و بالجمله آن ایام فتنه داخلیّه بابیه باوج شدت رسید و مکاتیب میرزا یحیی بمضادت جمال ابهی بعراق و ایران بتواتر رفت و دستهایش در عراق ملا رجبعلی و میرزا علی محمد سراج و حاجی میرزا احمد و ملا جعفر نراقی و در ایران ملا جعفر کرمانی و ملا هادی قزوینی و حاجی میرزا هادی اصفهانی و امثالهم و در اسلامبول

--- صفحه ۳۳۶ ---

وادرنه سید محمد اصفهانی مذکور بتحریر و تقریر دراضلال اذهان بابیان همیکوشیدند و برای میرزا یحیی و ریاستش بر بابیه پاره از آثار و دلایل لفظیه تمسک همی جستند و در ایجاد ضرر و تعرض بر هیکل ابهی و احباب جدّ و سعی همی نمودند و آدهای افتراق و اختلاف بر کشیدند و این امور در نزد دوست و دشمن اینطائفه سمر شد و از طرفی دیگر مشاهیر احبّا مانند ملا میرزا محمد و ملا صادق و ملا احمد معلم و میرزا احمد از غندی و آقا محمد فاضل قاننی در خراسان و ملا باقر حرف حی و ملا مصطفی باغمیشه و میرزا حاجی آقا ابن الدخیل در آذربایجان و آقا سید محمد رضا و آقا سید ابو طالب از بقیة السیف قلعه طبرسی در مازندران و حاجی ملا مهدی و ملا محمد رضا رضی الروح و ملا محمد رضا مشهد یزد و ملا عبدالحسین و آقا شیخ کاظم (سمندر) در قزوین و آقا سید عبدالهادی و آقا جمال بروجردی در طهران و امثالهم رسائل بسیاری برای ردّ مفتریات و رفع شبهات نگاشته و ظهور من یظهره الله ابهی را کالشمس فی وسط السمّا ظاهر و عیان ساختند و بامر جمال ابهی منیر کاشانی و نبیل زرنندی در عراق و بلاد ایران مسافرت کرده الواح معظمه صادره از قلم ابهی را که ارتفاع صور ثانی و قیامت کبری آشکار ساخت منتشر نمودند و جمال ابهی

از جهت امور واقعه متأثر و متکدر بودند چنانکه در بسیاری از الواح صادره آن ایام اظهار حزن و اندوه فرمودند و شفاها نیز برای احباب اظهار عدم رضایت از اقامت در ادرنه کرده اشاره بانتقال بمحلّ دیگر قریب باین مضمون و عبارت همی نمودند که اینجا بسیار خوب و از هر جهت و راهی پسندیده‌است لکن من میل ندارم که اینجا باشم و عنقریب اوضاع اینجا بهم خواهد خورد و نوبتی ذکر و وصف بر شام را بمیان آوردند که ارض مقدّس و محلّ معراج انبیا و اولیا و اصفیا است آنگاه تصریح کردند که ما را بآن ارض میبرند هنگام عصر در بیرونی خانه مشی کرده نفوسی را که در ایران بضّر هیکل مبارک قیام نمودند باسم و رسم شمرده بسط کلام داد که عاقبت چگونه دچار انتقام الهی شدند آنگاه فرمود عنقریب خواهید دید که ظالمین و مبغضین محو شده کلمة الله مرتفع گردد چه که بر کلّ معاندین و اضا حاست که ما حمل بلایا ننمودیم و اسیر و مبتلا نشدیم إلا برای

--- صفحه ۳۳۷ ---

برای اعزاز امر الهی و احقاق کلمة الله و معدّك مشاهده مینمائید که احوال چگونه است و بچه نوع باما رفتار مینمایند انتهى ولی معدّك از جهت وقوع فصل و حصول انفکاک و امتیاز بین موافق و منافق آسوده شدند و در لیالی و ایام صدور الواح و بیانات مبارکه بدرجۀ توالی داشت که ضبط همه آنها ممکن نمیشد و میرزا آقا جان پیوسته تسوید میکرد و غصن اعظم غالباً بکتابت مشغول بود و ما در این مقام نبذة از آثار مبارکه و بیانات صادره از قلم عزّ ابهی در ایام مذکوره را ثبت مینمائیم تا واقعات مذکوره مزید وضوح یافته و خاتمه کلام متبرک و متمین گردد و هذه هی **سورة الملوك :**

هو العزيز 28

28 - ألواح نازله خطاب بملوك و رؤسای ارض - مؤسسة ملی مطبوعات أمرنی - ۱۲۴ بدیع - سورة الملوك - ص ۷۰ - ۱

هذا كتاب من هذا العبد الذي سمى بالحسين في ملكوت الأسماء الى ملوك الأرض كلهم اجمعين لعل ينظرون بنظرة الشفقة ويطلعون بما فيه من اسرار القضا ويكونن من العارفين ولعل ينقطعون عما عندهم ويتوجهون الى مواطن القدس و يقربون الى الله العزيز الجميل ان يا ملوك الأرض اسمعوا نداً الله من هذه الشجرة المثمرة المرفوعة التي نبتت على ارض كثيب الحمراً برية القدس وتغن بآته لا إله إلا هو العزيز المقتدر الحكيم هذه بقعة التي باركها الله لو اريها وفيها يسمع نداً الله من سدرة قدس رفيع اتقوا الله يا معشر الملوك ولا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل الأكبر فالقوا ما في ايديكم فتمسكوا بعروة الله العلى العظيم وتوجهوا بقلوبكم الى وجه الله ثم اتركوا ما امركم به هواكم ولا تكونن من الخاسرين ان يا عبدنا ذكر لهم نبأ على اذ جائهم بالحق ومعه كتاب عز حكيم وفي يديه حجة من الله

در سورة مفصلی که برای سیاح افندی در کربلا نازل بیان ورود بچهار مقام را نموده میفرماید درمقام چهارم بوادی نبیل وارد شدیم وبا علم های نور ما را استقبال نمودند و منادی روح ندا در داد که عنقریب من علی الأرض در ظلّ این اعلام داخل شوند وبنده چون در اسکندریه اسم عکارا از محمد ابراهیم ناظر شنیدم که در بر شام است در قلبم خطور نمود که وادی نبیل که در لوح سیاح است باید همین عگا باشد چون عدد عگاء را با همزه حساب نمودم دیدم با عدد نبیل یکی است .

(نبیل زرندي)

--- صفحه ۳۳۸ ---

سال بیست و چهارم ظهور واقعات سال ۱۲۸۳ هجری قمری ۱۸۶۶ میلادی

من الله وبرهانه ودلائل قدس كريم وانتم يا ايها الملوك ماتذكرتم بذكر الله في ايامه وما اهتديتم بانوار التي ظهرت ولاحت عن افق سماً منير وما تجسستم في امره بعد الذي كان هذا خير لكم عما تطلع الشمس عليها ان انتم من العالمين وكنتم في غفلة عن ذلك الى ان افتوا عليه علماً العجم وقتلوه بالظلم هولاً الظالمين و استرقى روحه الى الله وبكت من هذا الظلم عيون اهل الفردوس ثم ملائكة المقربين اياكم ان تغفلوا من بعد كما غفلتم من قبل فارجعوا الى الله بارئكم ولا تكونن من الغافلين قل قد اشرفت شمس الولاية وفصلت نقطة العلم والحكمة وظهرت حجة الله العزيز الحكيم قل قد لاح قمر البقا في قطب السماً واستضاء منه اهل ملاً العالمين وقد ظهر الوجه عن خلف الحجابات واستنار منه كل من في السموات والارضين وانتم ما توجهتم اليه بعد الذي خلقتم له يا معشر السلاطين اذا اتبعوا قولى ثم اسمعوه بقلوبكم ولا تكونن من المعرضين لأن افتخاركم لم يكن فى سلطنتكم بل بقربكم الى الله واتباعكم امره فيما نزل على الواح قدس حفيظ ولو ان واحد منكم يحكم على الأرض كلها وكل ما فيها وعليها من بحرها وبرها وجبلها وسهلها ولن يذكر عند الله ما ينفعه شئ من ذلك ان انتم من العارفين واعلموا بان شرافة العبد فى قربه الى الله ومن دون ذلك لن ينفعه ابدأ ولو يحكم على الخلائق اجمعين قل قد هبت عليكم نسائم الله عن شطر الفردوس وانتم فى غفلة عنها وكنتم من الغافلين وقد جانكم الهداية من الله وانتم ما استهديتم بها وكنتم من المعرضين وقد اضاء سراج الله فى مشكوة الأمر وانتم ما استنورتم به وما تقربتم اليه وكنتم على فراش الغفلة لمن الراقدين اذا قوموا برجل الاستقامة وتداركوا ما فات عنكم ثم اقبلوا الى ساحة القدس فى شاطىء بحر عظيم ليظهر لكم لنالى العلم والحكمة التى كنزها الله فى صدف صدر منير هذا خير النصح لكم فاجعلوه

بضاعة لأنفسكم لتكوئن من المهتدين اياكم ان لا تمنعوا عن قلوبكم نسمة الله التي بها تحيي قلوب
المقبليين فاسمعوا ما انصحناكم به فى هذا اللوح ليسمع الله عنكم ويفتح على وجوهكم ابواب الرحمة
وانه لهو الرحمن الرحيم اتقوا الله يا ايها الملوك ولا يتجاوزوا عن حدود الله ثم اتبعوا بما امرتم به
فى الكتاب ولا تكوئن من المتجاوزين اياكم ان لا تظلموا على احد قدر خردل واسلكوا سبيل العدل
وانه لسبيل مستقيم ثم اصلحوا ذات بينكم وقللوا فى العساكر ليقل مصارفكم و تكوئن من
المستريحين وان ترتفعوا الأختلاف بينكم لن تحتاجوا الى كثرة الجيوش إلا على قدر الذى تحرسون
بها بلدانكم وممالككم اتقوا الله ولا تسرفوا فى شىء ولا تكوئن من المسرفين وعلمنا بانكم تزدادون
مصارفكم فى كل يوم وتحملونها على الرعية وهذا فوق طاقتهم وان هذا لظلم عظيم اعدلوا يا ايها
الملوك بين الناس وكونوا مظاهر العدل فى الأرض وهذا ينبغى لكم ويليق لشأنكم لو انتم من
المنصفين ان لا تظلموا على الذين هاجروا اليكم ودخلوا فى ظلكم اتقوا الله وكونوا من المتقين اياكم
لا تطمئنوا بقدرتكم وعساكركم وخزائنكم فاطمئنوا بالله بارئكم ثم استنصروا به فى اموركهم وما
النصر إلا من عنده ينصر من يشأ بجنود السموات والأرضين ثم اعلموا بان الفقر أمانات الله بينكم
اياكم ان لا تفانوا فى اماناته ولا تظلموهم ولا تكوئن من الخائنين ستسئلون عن امانته فى يوم الذى
تنصب فيه ميزان العدل ويعطى كل ذى حق حقه ويوزن فيه كل الأعمال من كل غنى و فقير وان لن
تستنصحوها بما انصحناكم فى هذا الكتاب بلسان بدع مبين يأخذكم العذاب من كل الجهات ويأتيكم الله
بعده اذ لا تقدرون ان تقوموا معه وتكوئن من العاجزين فارحموا على انفسكم وانفس العباد ثم
احكموا بينهم بما حكم الله فى لوح قدس منيع الذى قدر فيه مقادير كل شىء وفصل فيه

فيه من كلشي تفصيلاً وذكرى لعباده الموقنين ثم استبصروا في امرنا وتبينوا فيما ورد علينا ثم احكموا بيننا وبين اعدائنا بالعدل وكونوا من العادلين وان لن تمنعوا الظالم عن ظلمه ولن تأخذوا حق المظلوم فباي شئ تفتخرون بين العباد وتكوئن من المفخرين ايكون افتخاركم بان تأكلوا وتشربوا وتجمعوا الزخارف في خزائنكم او الثريين بأحجار الحمر والصفّر او لؤلؤ بيض ثمين ولو كان الافتخار بهذه الأشياء الفانية فينبغي للتراب بان يفخر عليكم لأنه يبذل وينفق عليكم كل ذلك من مقدر قدير وقدر الله كل ذلك في بطنه ويخرج لكم من فضله اذاً فانظروا في شأنكم وما تفتخرون به ان انتم من الناظرين ألا فوالذي في قبضته جبروت الممكنات لم يكن الفخر لكم إلا بان تبتغوا سنن الله في انفسكم ولا تدعوا احكام الله بينكم مهجوراً وتكوئن من الراشدين ان يا ملوك المسيحية اما سمعتم ما نطق به الروح بائي ذاهب وآت فلما اتى في ظلل من الغمام لم ما تقرّبتم به لتفوزوا بلقائه وتكوئن من الفائزين وفي مقام آخر يقول فاذا جا روح الحق الآتى فهو يرشدكم واذا جانكم بالحق ما توجهتم اليه وكنتم بلعب انفسكم لمن اللاعبين وما استقبلتم اليه وما حضرتم بين يديه لتسمعوا آيات الله من لسانه وتطلعوا بحكمة الله العزيز الحكيم وبذلك منعت نسمات الله عن قلوبكم ونفحات الله عن فؤادكم وكنتم في وادى الشّهوات لمن المحبرين فوالله انتم وما عندكم ستفنى وترجعون الى الله وتسئلون عما اكتسبتم في ايامكم في مقر الذي تحشر فيه الخلايق اجمعين اما سمعتم ما ذكر في الأنجيل ان الذين ليسوا بدم ولا بارادة لحم ولا بمشيّه رجل ولكن ولدوا من الله اى ظهوروا من قدرة الله وبذلك يثبت بان يمكن في الأبداع ان يظهر من يكون على حق من عند الله المقدر العليم الحكيم

فكيف اذا سمعتم امرنا ما استفسرتم منا ليظهر لكم الحق عن الباطل وتطلعوا بما كنا عليه وتعرفوا ما ورد علينا من قوم سوء اخسرين ان يا سفير ملك الباريس انسييت حكم الكلمة ومظاهرها

--- صفحه ٣٤١ ---

ومظاهرها التي سطر في انجيل الذي ينسب بيوحنا وغفلت عما وصاك به الروح في مظاهر الكلمة وكنت من الغافلين وان لم تكن كذلك كيف اتفقت مع سفير العجم في امرنا الى ان ورد علينا ما احترقت عنه اكباد العارفين وجرت الدموع على خدود اهل البقا وضجت افئدة المقرّبين وفعلت ذلك من غير ان تستفسر في امرنا وتكون من المستبصرين بعد الذي ينبغي لك بان تفحص في هذا الأمر وتطلع بما ورد علينا وتحكم بالعدل وتكون من العادلين ستمضى ايامك ويفنى سفارتك ويقضى كل ما عندك وتسنل عما اكتسبت يداك في محضر سلطان عظيم وكم من سفراً سبقوك في الأرض وكانوا اعظم منك شأنًا واكبر منك مقاماً واكثر منك مالاً ورجعوا الى الثراب وما بقى منهم على وجه الأرض لا من اسم ولا من رسم وهم حينئذ على حسرة عظيم ومنهم من افراط في جنب الله واتبع الشهوات في نفسه وكان في سبيل البغى والفحشا لمن السالكين ومنهم من اتبع آيات الله في نفسه وحكم بالعدل لما سبقته الهداية من الله وكان من الذينهم كانوا في رحمة ربهم لمن الداخلين اوصيك والذينهم كانوا امثالك اياكم ان لا تفعلوا بأحد كما فعلتم بنا ولا تتبعوا خطوات الشيطان في انفسكم ولا تكونوا من الظالمين خذوا من الدنيا على قدر الكفاية ودعوا ما زاد عليكم ثم انصفوا في الأمور ولا تعدلوا عن حكم العدل ولا تكونن من العادلين ان يا ايها الملوك قد قضت عشرون من السنين وكنا في كل يوم منها في بلا جديد وورد علينا مالا ورد على احد قبلنا ان انتم من السامعين بحيث قتلونا وسفكوا دماننا واخذوا اموالنا وهتكوا حرمتنا وانتم سمعتم اكثرها وما كنتم من المانعين بعد الذي

ينبغي لكم بان تمنعوا الظالم عن ظلمه وتحكموا بين الناس بالعدل ليظهر عدالتكم بين الخلاق
اجمعين ان الله قد اودع زمام الخلق بأيديكم لتحكموا بينهم

--- صفحه ٣٤٢ ---

بينهم بالحق وتأخذوا حق المظلوم من هؤلاء الظالمين وان لن تفعلوا بما امرتم في كتاب الله لن يذكر
اسمائكم عنده بالعدل وان هذا لغبن عظيم اتأخذون حكم انفسكم وتدعون حكم الله العلى المتعالى
القادر القدير دعوا ما عندكم وخذوا ما امركم الله به ثم اتبعوا الفضل من عنده وان هذا لسبيل
مستقيم ثم التفتوا الينا وبما مستنا البأساً والضراً ولا تغفلوا عنا في اقل من ان تم احكموا بيننا وبين
اعدائنا بالعدل وان هذا لخير مبين كذلك نقص عليكم من قصصنا وبما قضى علينا لتكشفوا عنا السر
فمن شأ فليكشف ومن لم يشأ ان ربي لخير ناصر ومعين ان يا عبد ذكر العباد بما القيناك ولا تخف
من احد ولا تكن من الممترين فسوف يرفع الله امره ويعلو برهانه بين السموات والأرضين فتوكل
في كل الأمور على ربك وتوجه اليه ثم اعرض عن المنكرين فاكف بالله ربك ناصر ومعين انا كتبنا
على انفسنا نصرك في الملك وارتفاع امرنا ولولن يتوجه اليك احد من السلاطين ثم ذكر حين الذي
وردت في المدينة وظنوا وكلاً السلطان بانك لن تعرف اصولهم وتكون من الجاهلين قل اي وربى لا
اعلم حرفاً إلا ما علمنى الله بجوده وانا نقر بذلك ونكون من المقرين قل ان كان اصولكم من عند
انفسكم لن نتبعها ابداً وبذلك امرت من لدن حكيم خبير وكذلك كنت من قبل ونكون من بعد بحول الله
وقوته وان هذا لصراط حق مستقيم وان كان من عند الله فأتوا برهانكم ان كنتم لمن الصادقين قل انا
اثبتنا كل ما ظنوا فيك وعملوا بك في كتاب الذى لن يغادر فيه حرف من عمل العاملين قل يا ايها
الوكلاء ينبغي لكم بان يتبعوا اصول الله في انفسكم وتدعوا اصولكم وتكونن من المهتدين وهذا خير

لكم عمّا عندكم ان انتم من العارفين وانلن يتّبعوا اللّٰه فى امره لن يقبل اعمالكم على قدر نقيير
وقطمير فسوف

--- صفحه ٣٤٣ ---

فسوف تجدون ما اكتسبتم فى الحياة الباطلة وتجزون بما عملتم وانّ هذا لصدق يقين فكم من عباد
عملوا كما عملتم وكانوا اعظم منكم ورجعوا كلهم الى التراب وقضى عليهم ما قضى ان انتم فى امر
اللّٰه لمن المتفكرين وستلحقون بهم وتدخلون بيت التى لن تجدوا فيها لأنفسكم لا من نصير ولا من
حميم وتسلون عمّا فعلتم فى ايامكم وفرطم فى امر اللّٰه واستكبرتم على اوليائه بعد الذى وردوا
عليكم بصدق مبين وانتم شاورتم فى امرهم واخذتم حكم انفسكم وتركتم حكماللّٰه المهيمن القيوم قل
اتأخذون اصولكم وتضعون اصول اللّٰه ورأ ظهوركم وانّ هذا لظلم على انفسكم وانفس العباد لو
تكوّن من العارفين قل ان كان اصولكم على العدل فكيف تأخذون منها ما تهوى به هواكم وتدعون
ما كان مخالفا لأنفسكم مالكم كيف تكوّن من الحاكمين أكان من اصولكم بأن تعذبوا الذى جانكم
بأمركم وتخذلوه وتؤدوه فى كلّ يوم بعد الذى ما عصاكم فى اقلّ من آن ويشهد بذلك من سكن فى
العراق ومن ورائه كلّ ذى علم عليم فانصفوا فى انفسكم يا ايها الوكلاء بأىّ ذنب اطردتمونا وبأىّ
جرم اخرجتمونا بعد الذى استاجرناكم وما آجرتمونا فواللّٰه هذا لظلم عظيم الذى لن يقاس بظلم فى
الأرض وكان اللّٰه على ما اقول شهيد هل خالفتم فى امركم او بالوزراً الذى كانوا ان يحكموا فى
العراق فاسئلوا عنهم لتكوّن على بصيرة فينا وتكوّن من العالمين هل دخل عليكم احد بشكاية منّا
او سمع منّا احد منهم غير ما انزله اللّٰه فى الكتاب فأتوا به لنصدقكم فى افعالكم وتكوّن من
المذعنين وان كنتم ان تعملوا بنا بأصولكم ينبغى لكم بأن توقرونا وتعزّرونا الذى سمع امركم واتّبع

ما ظهر من عنكم ثم تأدوا ديون التي تدينا بها في العراق و صرفناها في هذا السبيل ثم استمعوا منا مطالبنا وكل ماورد علينا وتحكمون بالعدل كما تحكمون على انفسكم ولن ترضوا لنا مالا ترضونه لكم وتكونن من المحسنين فوالله ما عاملتم بنا لا بأصولكم ولا

--- صفحه ٣٤٤ ---

ولا بأصول احد من الناس بل بما سولت لكم انفسكم وهو اكم يا مالا المغرضين و المستكبرين ان يا طير القدس طير في فضا الأفق ثم ذكر العباد بما اريناك في خليج البقا ورا جبل العز ولا تخف من احد فتوكل على الله العزيز الجميل انا نحرسك عن الذين ظلموك من دون بيته من الله ولا كتاب منير قل تالله يا مالا العقلا ما جننا لنفسد في ارضكم ونكون فيها لمن المفسدين بل جنناكم لنتبع امر السلطان ونرفع امركم ونعلمكم الحكمة ونذكركم فيما نسيتم بقوله الحق فذكر ان الذكرى تنفع المؤمنين وانتم ما سمعتم نغمات الروح وسمعتهم غير سمع عن اعدائنا الذين لا يتكلمون إلا بما يويدهم هواهم وزين الشيطان لهم اعمالهم وكانوا من المفترين اما سمعتم ما نزل في كتاب عز مبين فان جائكم فاسق نبأ فتبينوا فلم نبذتم حكم الله ورائكم واتبعتم سبل المفسدين وسمعنا بأن من المفترين من قال بان هذا العبد كان ان يأكل الربا في العراق ويجمع الزخارف لنفسه قل مالكم كيف تحكمون فيما ليس لكم به من علم ويفترون على العباد وتظنون ظن الشياطين وكيف يكون بعد الذي انهى الله عنه عباده في كتاب قدس حفيظ الذي نزل على محمد رسول الله وخاتم النبيين وجعله حجة باقية من عنده وهدى وذكرى للعالمين وهذه واحدة من المسائل التي خالفنا فيها علما العجم ونهينا العباد عن ذلك بحكم الكتاب وكان الله على ما اقول شهيد وما ابرى نفس ان النفس لأمارة بالسوء ولكن نلقى عليكم الحق لتطلعوا به وتكونن فيها لمن المتقين اياكم ان لا تسمعوا اقوال الذين

تجدون منهم روائح الغلّ والنفاق ولا تلتفتوا الى هؤلاء و كونوا من الزاهدين فاعلموا بانّ الدنيا وزينتها وزخرفها سيفنى ويبقى الملك لله الملك المهيمن العزيز القدير ستمضى ايامكم وكلّ ما انتم تشتغلون به وبه تفتخرون على الناس ويحضركم ملائكة الأمر

--- صفحه ۳۴۵ ---

الأمر على مقرّ الذى ترجف فيه اركان الخلائق وتفتشعر فيه جنود الظالمين وتسئلون عما اكتسبتم فى الحياة الباطلة وتجزون بما فعلتم وهذا من يوم الذى يأتىكم والساعة التى لا مرد لها وشهد بذلك لسان صدق عليم ان يا ملاً المدينة اتقوا الله ولا تفسدوا فى الأرض ولا تتبعوا الشيطان ثم اتبعوا الحق فى هذه الأيام القليل ستمضى ايامكم كما مضت على الذينهم كانوا قبلكم وترجعون الى التراب كما رجع اليه آبانكم وكانوا من الراجعين ثم اعلموا بانّ ما نخاف من احد إلا الله وحده وما توكلى إلا عليه وما اعتصامى إلا به وما نريد إلا ما اراد لنا وانّ هذا هو المراد لو انتم من العارفين ائى انفتحت روحى وجسدى لله ربّ العالمين من عرف الله لن يعرف دونه ومن خاف الله لن يخاف سواه ولو يجتمع عليه كلّ من فى الأرض اجمعين وما نقول إلا بما امرت وما نتبع إلا الحق بحول الله وقوته وانه يجزى الصادقين ثم ذكر يا عبد ما رأيت فى المدينة حين ورودك لىبقى ذكرها فى الأرض ويكون ذكرى للمؤمنين فلما وردنا المدينة وجدنا رؤسائها كالأطفال الذين يجتمعون على الطين ليلعبوا به وما وجدنا منهم من بالغ لنعلمه ما علمنى الله ونلقى عليه من كلمات حكمة منيع ولذا بكينا عليهم بعيون السرّ لأرتكابهم بما نهوا عنه واغفالههم عما خلقوا له وهذا ما اشهدناه فى المدينة و اثبتناه فى الكتاب لىكون تذكرة لهم وذكرى للأخرين قل ان كنتم تريدون الدنيا و زخرفها ينبغى لكم بأن تطلبوها فى الأيام التى كنتم فى بطون أمهاتكم لأنّ فى تلك الأيام فى كلّ آن تقرّبتم الى الدنيا وتبعدتم منها ان

كنتم من العاقلين فلما ولدتم وبلغ اشدكم اذاً تبعدتم عن الدنيا وتقرّبتم الى التراب فكيف تحرصون في جمع الزخارف على انفسكم بعد الذي فات الوقت عنكم ومضت الفرصة

--- صفحه ۳۴۶ ---

فتنبّهوا يا ملأ الغافلين اسمعوا ما ينصحكم به هذا العبد لوجه الله وما يريد منكم من شئ ورضى بما قضى الله له ويكون من الراضين يا قوم قد مضت من ايامكم اكثرها وما بقيت إلا ايام معدودة اذاً دعوا ما اخذتم من عنده انفسكم ثم خذوا احكام الله بقوة لعلّ تصلون الى ما اراد الله لكم وتكوّن من الراشدين ولا تفرحوا بما اوتيتم من زينة الأرض ولا تعتمدوا عليها فاعتمدوا بذكر الله العلى العظيم فسوف يفنى الله ما عندكم اتقوا الله ولا تنسوا عهد الله في انفسكم ولا تكوّن من المحتجبين اياكم ان لا تستكبروا على الله واحبائه ثم اخفضوا جناحكم للمؤمنين الذين آمنوا بالله وآياته وتشهد قلوبهم بوحدانيته والسنتهم بفردانيته ولا يتكلمون إلا بعد اذنه كذلك ننصحكم بالعدل ونذكركم بالحق لعلّ تكوّن من المتذكرين ولا تحملوا على الناس ما لا تحملوه على انفسكم ولن ترضوا لأحد ما لا ترضونه لكم وهذا خير النصح لو انتم من السامعين ثم احترموا العلماء بينكم الذين يفعلون ما علموا ويتبعون حدود الله ويحكمون بما حكم الله في الكتاب فاعلموا بانهم سرج الهداية بين السموات والأرضين ان الذين لن تجدوا للعلماء بينهم من شأن ولا من قدر اولئك غيروا نعمة الله على انفسهم قل فارتقبوا حتى يغيّر الله عليكم انه لا يغرب عن علمه من شئ يعلم غيب السموات والأرض وانه بكأشئ عليم ولا تفرحوا بما فعلتم او تفعلون ولا بما وردتم علينا لأن ذلك لن يزداد شأنكم لو انتم تنظرون في اعمالكم بعين اليقين وكذلك لن ينقص عنّا من شئ بل يزيد الله اجرنا بما صبرنا في البلايا وانه يزيد اجر الصابرين فاعلموا بأنّ البلايا والمحن لم يزل كانت موكّلة لأصفياء الله واحبائه

ثم لعباده المنقطعين الذين لا تلهيهم التجارة ولا بيع عن ذكر الله ولا يسبقونه بالقول وهم بأمره لمن
العاملين كذلك جرت سنة الله من قبل

--- صفحه ٣٤٧ ---

من قبل ويجرى من بعد وطوبى للصّابرين الذين يصبرون فى البأس والضرراً ولن يجزعوا من شئ
وكانوا على مناهج الصبر لمن السالكين وليس ما ورد علينا اول قارورة كسرت فى الاسلام وليس
هذا اول مامكروا به على احبب الله هو الاماكيرين وورد علينا بمثل ما ورد على الحسين من قبل اذ
جائه المرسلون من لدى الماكيرين الذين كان فى قلوبهم الغل والبغضاً وطلبوه فى المدينة فلما جائهم
بأهله قاموا عليه بما فى انفسهم الى ان قتلوه وقتلوا اولاده واخوته واسروا اهله وكذلك قضى من
قبل والله على ما اقول شهيد وما بقيت من ذريته لامن صغير ولا من كبير إلا الذى سمى بعلى
الأوسط ولقب بزین العابدين فانظروا يا ملاء الغفلاً كيف اشتعلت نار محبة الله فى صدر الحسين من
قبل ان انتم من المتفرسين وزادت هذه النار الى ان اخذ الشوق والاشتياق عنه زمام الاضطراب
واخذه جذب الجبار وبلغه الى مقام الذى انفق روحه ونفسه وكلما له ومعه لله رب العالمين فوالله
هذا المقام عنده لأحلى عن ملك السموات والأرضين لأن العاشق لن يريد إلا معشوقه وكذلك الطالب
مطلوبه والحبیب محبوبه واشتياقهم الى اللقا كاشتياق الجسد الى الروح بل ازید من ذلك ان انتم من
العارفين قل حينئذ اشتعلت النار فى صدرى ويريد ان يفدى هذا الحسين نفسه كما فدى الحسين نفسه
وجاً لهذا المقام المتعالى العظيم وهذا مقام فنا العبد عن نفسه وبقائه بالله المقتدر العلى الكبير وائى
لو القى عليكم من اسرار التى اودعها الله فى هذا المقام لتفدون انفسكم فى سبيل الله وتنقطعون
عن اموالكم وكل ما عندكم لتصلوا الى هذا المقام الأعز الكريم ولكن ضرب الله على قلوبكم اكنة

وعلى ابصاركم غشاوة لئلا تعرفوا اسرار الله ولا تكونن بها من المطلعين قل ان اشتياق المخلصين الى جوار الله كأشتياق الرضيع الى ثدى أمه

--- صفحہ ۳۴۸ ---

أمه بل ازيد ان انتم من العارفين او كأشتياق الظمآن الى فرات العناية او العاصي الى الغفران كذلك نبين لكم اسرار الأمر ونلقى عليكم ما يغنيكم عما اشتغلتم به لعلمكم الى شطر القدس في هذا الرضوان تكونن من الداخلين فوالله من دخل فيه لن يخرج عنه ومن التفت اليه لن يحول الوجه عن تلقائه ولو يضرب بسيوف المنكرين والمشركين كذلك القينا عليكم ما قضى على الحسين ونسئل الله بأن يقضى علينا كما قضى عليه وانه لجواد كريم تالله هبت من فعله روائح القدس على العالمين وتمت حجة الله وظهر برهانه على الخلائق اجمعين وبعث الله بعده قوماً اخذوا ثاره وقتلوا اعدائه وبكوا عليه في كل بكور واصيل قل ان الله قدر في الكتاب بأن يأخذ الظالمين بظلمهم ويقطع دابر المفسدين فاعلموا بان لمثل هذه الأقوال بنفسها اثر في الملك ولن يعرفه بعد إلا من فتح الله عينه وكشف السبحات عن قلبه وجعله من المهتدين فسوف يظهر الله قوماً يذكرون ايماننا وكل ما ورد علينا ويطلبون حقنا عن الذينهم ظلمونا بغير جرم ولا ذنب مبين ومن ورائهم كان الله قائماً عليهم ويشهد ما فعلوا ويأخذهم بذنبهم وانه اشد المنتقمين وكذلك قصصنا لكم من قصص الحق والقينا عليكم ما قضى الله من قبل لعل يتوبون اليه في انفسكم وترجعون اليه وتكونن من الراجعين وتتنبهون في اعمالكم و تستيقظون عن نومكم وغفلتكم وتداركون ما فات عنكم وتكونن من المحسنين فمن شأ فليقبل ومن شأ فليعرض وما على إلا بأن انكركم فيما فرطتم في امر الله لعل تكونن من المتذكرين اذا ما سمعوا قولى ثم ارجعوا الى الله وتوبوا اليه ليرحمكم بفضلته ويغفر خطاياكم ويعفو جريراتكم

وانّه سبقت رحمته غضبه واحاط فضله كل من دخل في قصص الوجود من الأولين والآخرين يا ملا
الوكلاً اظننتم في انفسكم بأننا جنناكم لناخذ ما عندكم من زخارف الدنيا ومتاعها

--- صفحه ٣٤٩ ---

لا فوالذى نفسى بيده بل لتعلموا بأننا ما نخالف السلطان فى امره وما نكون من العاصين فاعلموا
وايقنوا بان كل خزائن الأرض من الذهب والفضة وما كان عليها من جواهر عز ثمين لم يكن عند
الله واوليائه واحبائه إلا ككف من الطين لأن كل ما عليها سيفنى ويبقى الملك لله المقتدر الجميل
وما يفنى لن ينفعنا ولا اياكم ان انتم من المتفكرين فوالله ما نكذب فى القول وما نتكلم إلا بما امرت
ويشهد بذلك هذا الكتاب بنفسه ان انتم بما ذكر فيه لمن المتذكرين وانتم لا تتبعوا هواكم ولا ما القى
الشيطان فى انفسكم فاتبعوا امر الله فى ظاهركم وباطنكم ولا تكونن من الغافلين هذا خير لكم عن كل
ما اجتمعتموه فى بيوتكم و تطلبوه فى كل بكور وعشى ستفنى الدنيا وما انتم تسرون به فى قلوبكم
وتفتخرون بين الخلائق اجمعين طهروا مرآة قلوبكم عن الدنيا وما فيها لتتطبع فيها انوار تجلى الله
وهذا ما يغنيكم عما سوى الله ويدخلكم فى رضى الله الكريم العالى الحكيم وقد القينا عليكم ما ينفعكم
فى الدين والدنيا ويهديكم سبيل النجاة ان انتم من المقبلين ان يا ايها السلطان اسمع قول من ينطق
بالحق ولا يريد منك جزاً عما اعطاك الله وكان على قسطاس حق مستقيم ويدعوك الى الله ربك
ويهديك سبل الرشد والفلاح لتكون من المفلحين اياك يا ايها الملك لا تجمع فى حولك من هؤلاء الوكلاً
الذين لا يتبعون إلا هواهم ونبذوا اماناتهم ورأ ظهورهم وكانوا على خيانة مبين فأحسن على العباد
كما احسن الله لك ولا تدع الناس وامورهم بين يدي هؤلاء الفراعنة وكن من المتقين فاجمع من

الوكلاء الذين تجد منهم روائح الأيمان والعدل ثم شاورهم فى الأمور وخذ احسنها وكن من المحسنين
فاعلم وايقن بأن الذى لن تجد عنده الديانة

--- صفحه ٣٥٠ ---

الديانة لم تكن عنده الأمانة والصدق وان هذا لحق يقين ومن خان الله يخان السلطان ولن يحترز
عن شئ ولن يتق فى امور الناس وما كان من المتقين اياك ان لا تدع زمام الأمور عن كفاك ولا
تطمئن بهم ولا تكن من الغافلين وان الذين تجد قلوبهم الى غيرك فاحترز عنهم ولا ولانا منهم على
امرك وامور المسلمين ولا تجعل الذنب راعى اغنام الله ولا تدع محبيه تحت ايدى المبغضين ان
الذين يخانون الله فى امره لن تطع منهم الأمانة ولا الديانة وتجنب عنهم وكن فى حفظ عظيم لئلا يرد
عليك مكرهم وضرهم فاعرض عنهم ثم اقبل الى الله ربك العزيز الكريم من كان لله كان الله له
ومن يتوكل عليه انه يحرسه عن كل ما يضره وعن شر كل مكار لئيم وانك لو تسمع قولى
وتستصح بنصحى يرفعك الله الى مقام الذى ينقطع عنك ايدى كل من على الأرض اجمعين ان يا
ملك اتبع سنن الله فى نفسك وبأركانك ولا تتبع سنن الظالمين خذ زمام امرك فى كفاك وقبضة
اقتدارك ثم استفسر عن كل الأمور بنفسك ولا تغفل عن شئ وان فى ذلك لخير عظيم ان اشكر الله
ربك بما اصطفاك بين بريته وجعلك سلطاناً للمسلمين وينبغى لك بأن تعرف قدر ما هبك الله من
بدايع جوده واحسانه وتشكره فيكل حين وشكر ربك هو حبك احبانه وحفظك عباده وصيانتهم من
هولاً الخائنين لئلا يظلمهم احد ثم اجراً حكم الله بينهم لتكون فى شرع الله لمن الراسخين وانك لو
تجرى انهار العدل بين رعيتك لينصرك الله بجنود الغيب والشهادة ويؤيدك على امرك وانه ما من
إله إلا هو له الأمر والخلق وان اليه يرجع عمل المخلصين ولا تطمئن بخزائنك فاطمئن بفضل الله

رَبِّكَ تَمَّ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ فِي أُمُورِكَ وَكَانَ مِنَ الْمُتَوَكِّلِينَ فَاسْتَعْنِ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَعْنِ مِنْ غَنَائِهِ وَعِنْدَهُ خَزَائِنُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعْطِي مَنْ يَشَاءُ وَيَمْنَعُ مِمَّنْ

--- صفحه ۳۵۱ ---

عَمَّنْ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَنَى الْحَمِيدُ كُلَّ فَقْرًا لَدَى بَابِ رَحْمَتِهِ وَضَعْفًا لَدَى ظَهْرِ سُلْطَانِهِ وَكُلَّ مَنْ
جُودَهُ لِمَنْ السَّائِلِينَ وَلَا تَفَرَّطْ فِي الْأُمُورِ فَاعْمَلْ بَيْنَ خَدَامِكَ بِالْعَدْلِ ثُمَّ انْفِقْ عَلَيْهِمْ عَلَى قَدْرِ مَا
يَحْتَاجُونَ بِهِ لَا عَلَى قَدْرِ الَّذِي يَكْنِزُونَهُ وَيَجْعَلُونَهُ زِينَةً لِنَفْسِهِمْ وَبِيوتِهِمْ وَيَصْرِفُونَهُ فِي أُمُورِ النَّاسِ لَنْ
يَحْتَاجُوا بِهَا وَيَكُونُ مِنَ الْمُسْرِفِينَ فَاعْدِلْ بَيْنَهُمْ عَلَى خَطِّ الْأَسْتَوَاءِ بِحَيْثُ لَنْ يَحْتَاجَ بَعْضُهُمْ وَلَنْ يَكْنِزَ
بَعْضُهُمْ وَإِنَّ هَذَا لَعَدْلٌ مُبِينٌ وَلَا تَجْعَلِ الْأَعْزَ تَحْتَ أَيْدِي الْأَذَلَّةِ وَلَا تَسْلُطِ الْأَدْنَى عَلَى الْأَعْلَى كَمَا شَهِدْنَا
فِي الْمَدِينَةِ وَكُنَّا مِنَ الشَّاهِدِينَ وَإِنَّا لَمَّا وَرَدْنَا الْمَدِينَةَ وَجَدْنَا بَعْضَهُمْ فِي سَعَةِ وَغْنَا عَظِيمٍ وَبَعْضَهُمْ فِي
ذَلَّةٍ وَفَقْرٍ مُبِينٍ وَهَذَا لَا يَنْبَغِي لِسُلْطَنِكَ وَلَا يَلِيْقُ لِنَشَانِكَ اسْمِعْ نَصْحِي ثُمَّ اعْدِلْ بَيْنَ الْخَلْقِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ
اسْمَكَ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ أَيَّاكَ إِنْ لَا تَعْمُرْ هَوًّا وَلَا الْوَكْلَاءَ وَلَا تَخْرِبِ الرَّعِيَةَ اتَّقِ مَنْ ضَجَّجَ الْفُقَرَاءَ
وَالْأَبْرَارَ فِي الْأَسْحَارِ وَكَانَ لَهُمْ كَسُلْطَانِ شَفِيقٍ لَأَتَّهُمْ كَنْزَكَ فِي الْأَرْضِ فَيَنْبَغِي لِحَضْرَتِكَ بَأَنَّ تَحْفَظَ
كَنْزَكَ مِنْ أَيْدِي هَوَّا السَّارِقِينَ ثُمَّ تَجَسَّسْ عَنْ أُمُورِهِمْ وَأَحْوَالِهِمْ فِي كُلِّ حَوْلٍ بَلْ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَلَا تَكُنْ
عَنْهُمْ مِنَ الْغَافِلِينَ ثُمَّ انْصِبْ مِيزَانَ اللَّهِ فِي مَقَابِلَةِ عَيْنَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ فِي مَقَامِ الَّذِي كَأَنَّكَ تَرَاهُ ثُمَّ
وَزِّنْ أَعْمَالَكَ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَلْ فِي كُلِّ حِينٍ وَحَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تَحَاسِبَ فِي يَوْمِ الَّذِي لَنْ يَسْتَقِرَّ فِيهِ
رَجُلٌ أَحَدٌ مِنْ خَشِيَّةِ اللَّهِ وَتَضْطَرِبُ فِيهِ أَفئِدَةُ الْغَافِلِينَ وَيَنْبَغِي لِلْسُلْطَانِ بَأَنَّ يَكُونَ قَبْضَتَهُ كَالشَّمْسِ
يَسِرُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَيُعْطِي كُلَّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ وَهَذَا لَمْ يَكُنْ مِنْهَا بَلْ بِمَا قَدَّرَ مِنْ لَدُنْ مُقَدِّرٍ قَدِيرٍ وَيَكُونُ

رحمته كالسحاب ينفق على العباد كما ينفق السحاب امطار الرحمة على كل ارض بأمر من مدبر
عليم اياك ان لا تظمنن من احد فى امرك ولم يكن لك احد كمثلك على نفسك كذلك نبين لك كلمات

--- صفحه ٣٥٢ ---

كلمات الحكمة ونلقى عليك ما يقربك عن شمال الظلم الى يمين العدل ويهديك الى شاطئ قرب منير
كل ذلك من سيرة الملوك الذين سبقوك فى الملك وكانوا ان يعدلوا بين الناس ويسلكوا على مناهج
عدل قويم انك ظلّ الله فى الأرض فافعل ما يليق لهذا الشأن المتعالى العظيم وانك ان تخرج عما
القيناك وعلمناك لتخرج عن هذا الشأن الأعز الرفيع فارجع الى الله بقلبك ثم طهره عن الدنيا
وزخرفها ولا تدخل فيه حب المغايرين لأنك لو تدخل فيه حب الغير لن يستشرق عليه انوار تجلى
الله لأن الله ما جعل لأحد من قلبين وهذا ما نزل فى كتاب قديم ولما جعله الله واحداً ينبغى لحضرتك
بأن لا تدخل فيه حبين اذا تمسك بحب الله واعرض عن حب ما سواه ليدخلك الله فى لجة بحر
احديته ويجعلك من الموحدين فوالله لم يكن مقصودى فيما القيناك إلا تنزيهك عن الأشياء الفانية
وورودك فى جبروت الباقية وتكون فيه بأذن الله لمن الحاكمين اسمعت يا ايها الملك ما ورد علينا
من وكرانك وما عملوا بنا ام كنت من الغافلين وان سمعت وعلمت لم ما نهيتهم عن فعلهم ورضيت
لمن اجاب امرك واطاعك مالا يرضى لأهل مملكته احد من السلاطين وان لم يكن مطلعاً هذا اعظم من
الأولى ان انت من المتقين اذا اذكر لحضرتك لتطلع بما ورد علينا من هؤلاء الظالمين فاعلم بأننا جننا
بأمرك ودخلنا مدينتك بعز مبين واخرجونا عنها بذلة التى لن تقاس به ذلة فى الأرض انانت من
المطلعين واذهبونا الى ان ادخلونا فى مدينة التى لن يدخل فيها احد إلا الذين هم عصوا امرك وكانوا
من العاصين وكان ذلك بعد الذى ما عصيناك فى اقل من آن فلما سمعنا امرك اطعناه وكنا من

المطيعين وما راعوا فينا حق الله وحكمه ولا فيما نزل على الأنبياء والمرسلين وما رحموا علينا
وفعلوا

--- صفحه ٣٥٣ ---

بنا مالا فعل مسلم على مسلم ولا مؤمن على كافر وكان الله على ما اقول شهيد وعليم وحين
اخراجنا عن مدينتك حملونا على خدورالتي تحمل عليها العباد اثقالهم واوزارهم كذلك فعلوا بنا ان
كان حضرتك لمن المستخبرين واذهبونا الى اوردونا في بلدة العصاة على زعمهم فلما وردنا ما
وجدنا فيها من بيت لنسكن فيها لذا نزلنا في محل الذي لن يدخل فيه إلا كل ذي اضطرار غريب وكنا
فيه اياماً معدودة واشتد علينا الأمر لضيق المكان لذا استأجرنا بيوت التي تركوها اهلها من شدة
بردها وكانوا من التاركين ولم يسكن فيها احد إلا في الصيف وانا في الشتا كنا فيها لمن النازلين ولم
يكن لا لى وللذينهم كانوا معى من كسوة لتقيهم عن البرد فى هذا الزمهيرر فيا ليت عاملوا بنا هولاً
الوكلاً بالأصول التي كانت بينهم فوالله ما عاملوا بنا لا بحكم الله ولا بالأصول التي يدعون بها ولا
بالقواعد التي كانت بين الناس ولا بقواعد ارامل الأرض حين بدى يدخل عليهن من عابر السبيل
كذلك ورد علينا من هولاً وقد ذكرناه لك بلسان صدق منيع كل ذلك ورد على بعد الذي قد جنتهم
بأمرهم وما تخلفت عن حكمهم لأن حكمهم يرجع الى حضرتك لذا اجبناهم فيما امروا وكنا من
المجيبين كأنهم نسوا حكم الله فى انفسهم قال وقوله الحق فاخفض جناحك للمؤمنين كأنهم ما
ارادوا شيئاً إلا راحة انفسهم ولن يسمعوا ضجيج الفقراً ولن يدخل فى آذانهم صريخ المظلومين
كأنهم ظنوا فى انفسهم بأنهم خلقوا من النور ودونهم من التراب فبئس ما ظنوا كلنا خلقنا من ما

مهين يا ايها الملك فوالله ما اريد ان اشكو منهم في حضرتك انما اشكو بئى وحزنى الى الله الذى خلقنا واياهم وكان علينا وعليهم شاهد ووكيل بل

--- صفحه ٣٥٤ ---

بل اريد ان اذكرهم باعمالهم لعل لا يفعلوا بأحد كما فعلوا بنا ولعل يكونن من المتذكرين ستمضى بلايانا واضطرارنا والشدة التى احاطتنا من كل الجهات وكذلك تمضى راحتهم والرخا الذى كانوا فيه وهذا من حق الذى لا ينكره احد من العالمين وسيقضى سكوننا على التراب بهذه الذلة وجلوسهم على سرير العزة ويحكم الله بيننا وبينهم وهو خير الحاكمين ونشكر الله فيكل ما ورد علينا ونصبر فيما قضى و يقضى وعليه توكلت واليه فوضت امرى وانه يوفى اجور الصابرين والمتوكلين له الامر والخلق يعز من يشأ ويذل من يشأ ولا يسئل عما شأ وانه لهو العزيز القدير اسمع يا سلطان ما القينا على حضرتك ثم امنع الظالمين عن ظلمهم ثم اقطع ايديهم عن رووس المسلمين فوالله ورد علينا مالا يجرى القلم على ذكره إلا بأن يحزن راقمه ولن تقدر ان تسمعه آذان الموحدين وبلغ امرنا الى مقام الذى بكت علينا عيون اعدائنا ومن ورائهم كل ذى بصر بصير بعد الذى توجهنا الى حضرتك وامرنا الناس بأن يدخلوا فى ظلك لتكون حصناً للموحدين أخالفتك يا سلطان فى شىء او عصيتك فى امر او مع وزرائك الذى كانوا ان يحكموا فى العراق بأذنك لا فو رب العالمين ما عصيناك ولا اياهم فى اقل من لمح البصر ولا اعصاك من بعد انشأ الله واراد ولو يرد علينا اعظم عما ورد وندعوك بالليل والنهار وفى كل بكور واصيل ليوفقك الله على طاعته واجرا حكمه ويحفظك من جنود الشياطين اذاً فافعل ماشئت ولا تنس حكم الله فى كل ما اردت او تريد وقل الحمد لله رب

العالمين ان يا سفير العجم فى المدينة ازعت بان الأمر كان بيدى او بيدل امر الله بسجنى وذلّى او بأفقارى وافنائى فبنس ما ظننت فى نفسك وكنت من

--- صفحه ۳۵۵ ---

من الظالمين انه مامن إله إلا هو يظهر امره ويعطو برهانه ويثبت ما اراد و يرفعه الى مقام الذى ينقطع عنه ايديك وايدي المعرضين هل تظن بأنك تعجزه فى شىء او تمنعه عن حكمه وسلطانه او يقدر ان يقوم على امره كل من فى السموات و الأرضين لا فونفسه الحق لا يعجزه شىء عما خلق اذاً فارجع عن ظنك ان الظن لا يغنى من الحق شيئاً وكن من الراجعين الى الله الذى خلقك ورزقك وجعلك سفير المسلمين ثم اعلم بأنه خلق كل من فى السموات والأرض بكلمة امره وما خلق بحكمه كيف يقوم معه فسبحان الله عما انتم تظنون يا ملاً المبغضين ان كان هذا الأمر حقاً من عند الله لن يقدر احد ان يمنعه وانلم يكن من عنده يكفيه علمانكم والذينهم اتبعوا هواهم وكانوا من المعرضين أما سمعت ما قال مؤمن آل فرعون من قبلى وحكى الله عنه لنبىه الذى اصطفاه بين خلقه وارسله عليهم وجعله رحمة للعالمين قال وقوله الحق اتقتلون رجلاً ان يقول ربى الله وقد جائكم بالبينات وان يك كاذباً فعليه كذبه وان يك صادقاً يصبكم بعض الذى يعدكم وهذا ما نزل الله على حبيبه فى كتابه الحكيم وانتم ما سمعتم امر الله وحكمه وما استنصحتم بنصح الذى نزل فى الكتاب وكنتم من الغافلين وكم من عباد قتلتموهم فى كل شهور وسنين وكم من ظلم ارتكبتموه فى أيامكم ولم ير شبهها عين الأبداع ولن يخبر مثلها احد من المؤرخين وكم من رضيع بقى من غير أم ووالد وكم من أب قتل ابنه من ظلمكم يا ملاً الظالمين وكم من أخت ضجت فى فراق اخيها وكم من امرأة بقيت بغير زوج ومعين وارتقيتم فى الظلم الى مقام الذى قتلتم الذى ما تحرف وجهه عن وجه الله العلى العظيم

فيا ليت قتلتموه كما يقتل الناس بعضهم بعضاً بل قتلتموه بقسم الذى ما رأيت بمثله عيون الناس
وبكت عليه السّماً

--- صفحه ۳۵۶ ---

وضجت افئدة المقرّبين أما كان ابن نبيكم وأما كان نسبته الى النبي مشتهراً بينكم فكيف فعلتم به مالا
فعل احد من الأوّلين فوالله ما شهد عين الوجود بمثلكم تقتلون ابن نبيكم ثم تفرحون على مقاعدكم
وتكوّن من الفرحين وتلعنون الذينهم كانوا من قبل وفعلوا بمثلما فعلتم ثم عن انفسكم لمن الغافلين
إذا فانصف فى نفسك انّ الذين تسبّونهم وتلعنونهم هل فعلوا بغير ما فعلتم اولئك قتلوا ابن نبيهم كما
قتلتم ابن نبيكم وجرى منكم ما جرى منهم فما الفرق بينكم يا ملأ المفسدين فلما قتلتموه قام احد من
احبائه على القصاص ولن يعرفه احد واختفى امره عن كلّ ذى روح وقضى منه ما امضى إذا ينبغي
بأن لا تلوموا احداً فى ذلك بل لوموا انفسكم فيما فعلتم ان انتم من المنصفين هل فعل احد من اهل
الأرض بمثل ما فعلتم لا فوربّ العالمين كلّ الملوك والسلاطين يوقرون ذرية نبيهم ورسولهم ان انتم
من الشاهدين وانتم فعلتم مالا فعل احد وارتكبتم ما احترقت عنه اكباد العارفين ومعذلك ما تنبّهتم فى
انفسكم وما استغفرتم من فعلكم الى ان قتم علينا من دون ذنب ولا جرم مبين اما تخافون عن الله
الذى خلقكم وسواكم وبلغ اشدكم و جعلكم من المسلمين الى متى لا تنتبهون فى انفسكم ولا تتعقلون
فى ذواتكم ولا تقومون عن نومكم وغفلتكم وما تكوّن من المتنبّهين وانت فكر فى نفسك مع كلّ ما
فعلتم وعملتم هل استطعتم ان تخدموا نار الله او تطفنوا انوار تجليه التى استضانت منها اهل ليج
البقاء واستجذبت عنها افئدة الموحدّين أما سمعتم يد الله فوق ايديكم وتقديره فوق تدبيركم وانّه لهو
القاهر فوق عباده والغالب على امره يفعل ما يشأ ولا يسئل عما شأ ويحكم ما يريد وهو المقتر

المقتدر القدير وان توقنوا بذلك لم لا تنتهون اعمالكم ولا تكونن من الساكنين و فى كل يوم تجدون
ظلمكم كما قمت على فى تلك الايام بعد الذى ما دخلت نفسى فى هذه الامور وما كنت مخالفاً لكم ولا
معارضاً لامركم الى ان جعلتمونى مسجوناً فى هذه الارض البعيد ولكن فاعلم ثم ايقن بانّ بذلك لن
يبدل امر الله وسنته كما لم يبذل من قبل عن كل ما اكتسبت ايديكم وايدي المشركين ثم اعلموا يا ملا
الاعجاب بانكم لو تقتلوننى يقوم الله احد مقامى وهذه من سنة التى قد خلت من قبل ولن تجدوا لسنته
لا من تبديل ولا من تحويل اتريدون ان تطفنوا نور الله فى ارضه ابي الله الا ان يتم نوره ولو انتم
تكرهوه فى انفسكم وتكونن من الكارهين وانت يا سفير تفكر فى نفسك اقل من ان ثم انصف فى ذاتك
بأى جرم افتريت علينا عند هؤلاء الوكلاء واتبعت هواك واعرضت عن الصّدق وكنت من المفترين بعد
الذى ما عاشرتنى وما عاشرتك وما رأيتنى الا فى بيت ابيك ايام التى يذكر فيها مصائب الحسين ع
وفى تلك المجالس لم يجد الفرصة احد ليفتح اللسان ويشغل بالبيان حتى يعرف مطالبه او عقائده
وانت تصدقنى فى ذلك لو تكون من الصادقين وفى غير تلك المجالس ما دخلت لترانى انت او يرانى
غيرك معذاك كيف افتيت على مالا سمعت منى أما سمعت ما قال عز وجل لا تقولوا لمن القى اليكم
السلام لست مؤمنا ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشى يريدون وجهه وانت خالفت حكم
الكتاب بعد الذى حسبت نفسك من المؤمنين ومعذاك فوالله لم يكن فى قلبى بغضك ولا بغض احد من
الناس ولو وردتم علينا مالا يطيقه احد من الموحدّين وما امرى الا بالله وما توكلّى الا عليه فسوف
يمضى ايامكم وايام الذين كانوا اليوم على غرور مبين وتجمعون فى محضر الله وتسئلون عمّا

عَمَّا اِكْتَسَبْتُمْ بِاَيْدِيكُمْ وَتَجْزُونَ بِهَا فَبئسَ مَثْوًى الظَّالِمِينَ فَوَاللّٰهِ لَوْ تَطَّلَعُ بِمَا فَعَلْتَ لَتَبْكِي عَلَى نَفْسِكَ
وَتَقْرَى إِلَى اللّٰهِ وَتَضَّجَ فِي اَيَّامِكَ إِلَى اَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكَ وَاِنَّهُ لَجَوَادٌ كَرِيمٌ وَلَكِنْ اَنْتَ لَنْ تَوْفَّقَ بِذَلِكَ لَمَّا
اَشْتَغَلْتَ بِذَاتِكَ وَنَفْسِكَ وَجِسْمِكَ إِلَى زَخْرَافِ الدُّنْيَا إِلَى اَنْ يَفَارِقَ الرُّوحَ عَنْكَ اِذَا تَعَرَّفَ مَا اَلْقَيْنَاكَ
وَتَجِدُ اَعْمَالَكَ فِي كِتَابِ الَّذِي مَا تَرَكَ فِيهِ ذَرَّةٌ مِنْ اَعْمَالِ الْخَلَائِقِ اِجْمَعِينَ اِذَا فَاسْتَنْصَحَ بِنَصْحِي ثُمَّ
اسْمِعْ قَوْلِي بِسْمَعِ فَوَادِكَ وَلَا تَغْفَلْ عَنْ كَلِمَاتِي وَلَا تَكُنْ مِنَ الْمَعْرُضِينَ وَلَا تَفْتَخِرْ بِمَا اَوْتَيْتَ فَانظُرْ إِلَى
مَا نَزَلَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ الْمُهَيْمِنِ الْعَزِيزِ فَلَمَّا نَسُوا عَمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ ابْوَابَ كَلِّشَى كَمَا فَتَحَ
عَلَيْكَ وَعَلَى امثَالِكَ ابْوَابَ الدُّنْيَا وَزَخْرَفَهَا اِذَا فَاَنْتَظِرُ مَا نَزَلَ فِي آخِرِ هَذِهِ الْاَيَّةِ الْمُبَارَكَةِ وَهَذَا وَعَدَ
غَيْرَ مَكْدُوبٍ مِنْ مَقْتَدِرٍ حَكِيمٍ وَلَمْ اَدْرِ بَأَى صِرَاطٍ اَنْتُمْ تَقِيمُونَ وَعَلَيْهِ تَمْشُونَ يَا مَلَأَ الْمُبْغِضِينَ اِنَّا
نَدْعُوكُمْ إِلَى اللّٰهِ وَنَذَكِّرُكُمْ بِاَيَّامِهِ وَنُبَشِّرُكُمْ بِلِقَائِهِ وَنُقَرِّبُكُمْ اِلَيْهِ وَنُلْقِيكُمْ مِنْ بَدَائِعِ حِكْمَتِهِ وَاَنْتُمْ
تَطْرُدُونَنَا وَتَكْفُرُونَنَا بِمَا صَفَتْ لَكُمْ السَّنَنَةَ الْكُذْبَةَ وَتَكُوْنُ مِنَ الْمُدْبِرِينَ وَاِذَا اَظْهَرْنَا بَيْنَكُمْ مَا اَعْطَانَا
اللّٰهُ بِجُودِهِ تَقُولُونَ اِنَّ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مَبِينٌ كَمَا قَالُوا اُمَمٌ مِثْلَكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ اَنْتُمْ مِنَ الشَّاعِرِينَ وَلِذَا
مَنْعْتُمْ اَنْفُسَكُمْ عَنْ فَيْضِ اللّٰهِ وَفَضْلِهِ وَلَنْ تَجِدُوهُ مِنْ بَعْدِ اِلَى اَنْ يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ اَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ وَمِنْكُمْ مَنْ قَالَ اِنَّ هَذَا هُوَ الَّذِي اَدَّعَى فِي نَفْسِهِ مَا اَدَّعَى فَوَاللّٰهِ هَذَا لِبَهْتَانٍ عَظِيمٍ وَمَا اَنَا اِلَّا
عَبْدٌ اٰمَنٌ بِاللّٰهِ وَبِآيَاتِهِ وَرِسُلِهِ وَمَلَانِكَتِهِ وَيَشْهَدُ حَيْثُ نَزَلَ لِسَانِي وَقَلْبِي وَظَاهِرِي وَبَاطِنِي بِاَنَّهُ هُوَ اللّٰهُ لَا
اِلَهَ اِلَّا هُوَ وَمَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ بِاَمْرِهِ وَمَنْجَعٌ بِاِرَادَتِهِ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْخَالِقُ الْبَاعِثُ الْمَحْيِي الْمَمِيْتُ وَلَكِنْ
اِنِّي حَدَّثْتُ نِعْمَةَ التِّي اَنْعَمَنِي اللّٰهُ بِجُودِهِ وَاِنْ كَانَ هَذَا جُرْمِي فَاَنَا اَوَّلُ الْمَجْرَمِينَ وَاَكُوْنُ بَيْنَ اَيْدِيكُمْ
مَعَ اَهْلِى فَاَفْعَلُوا مَا شِئْتُمْ وَلَا تَكُوْنُوْنَ مِنَ الصَّابِرِينَ لَعَلَّ اَرْجِعَ اِلَى اللّٰهِ

--- صفحه ۳۵۹ ---

الى الله ربى فى مقام الذى يخلو فيه عن وجوهكم وهذا منتهى املى وبغيتى وكفى بالله على نفسى
لعليم وخبير ان يا سفير فاجعل محضرك بين يدى الله انك لن تراه انه يراك ثم انصف فى امرنا باى
جرم قمت علينا وافتريت بين الناس ان تكن من المصفيين قد خرجت عن الطهران بأمر الملك
وتوجّهنا الى العراق بأذنه الى ان وردنا فيه وكنا من الواردين ان كنت مقصراً لم اطلقنا وان لم اكن
مقصراً لم اوردتم علينا مالا ورد احد على احد من المسلمين وبعد ورودى فى العراق هل ظهر منى
مايفسد به امر الدولة وهل شهد احد منا مغايراً فاسئل اهلها لتكون من المستبصرين وكنا فيها احدى
عشر سنين الى ان جا سفيركم الذى لن يحب القلم ان يجرى على اسمه وكان يشرب الخمر ويرتكب
البعى والفحشاً وفسد فى نفسه وافسد العراق ويشهد بذلك اكثر اهل الزوراً لو تسئل عنهم وتكون من
السائلين وكان يأخذ اموال الناس بالباطل وترك كل ما امره الله به وارتكب كل ما نهاه عنه الى ان
قام علينا بما اتبع نفسه وهواه وسلك منهج الظالمين وكتب اليك ما كتب فى حقنا وانت قبلت منه
واتبعت هواه من دون بيّنة ولا برهان مبين وما تبينت وما تفحصت وما تجسّست ليظهر لك الصدق
عن الكذب والحق عن الباطل وتكون على بصيرة منير فاسئل عنه عن السفراً الذين كانوا فى العراق
وعن ورائهم عن والى البلدة ومشيرها ليحصحص لك الحق وتكون من المطلعين فوالله ما خالفناه
فى شى ولا غيره واتبعنا احكام الله فى كل شأن وما كنا من المفسدين وهو بنفسه يشهد بذلك اراد
ان يأخذنا ويرجعنا الى العجم لأرتفاع اسمه كما انت او تكبت هذا الذنب لأجل ذلك و انت وهو فى حد
سواً عند الله الملك العليم ولم يكن هذا الذكر اليك ليكشف

--- صفحه ٣٦٠ ---

ليكشف عني ضرري او توسط لي عند احد لا فورب العالمين ولكن فصلنا لك الأمور لعل تتنبه في فعلك ولا تورد على احد مثلما اوردت علينا وتكون من التائبين الى الله الذي خلقك وكشيت وتكون على بصيرة من بعد وهذا خير لك عما عندك وعن سفارتك في هذه الأيام القليل اياك ان لا تغمض عينك في مواقع الأنصاف وتوجه الى شطر العدل بقلبك ولا تبدل امر الله وكن بما نزل في الكتاب لمن الناظرين ان لا تتبع هواك في امر واتبع حكم الله ربك المئان القديم سترجع الى التراب ولن يبقى نفسك ولا ما تسر به في ايامك وهذا ما ظهر من لسان صدق منيع أما تذكرت بذكر الله من قبل لتكون من المتذكرين قال وقوله الحق منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى وهذا ما قدره الله لمن على الأرض من كل عزيز وذليل ومن خلق من التراب ويعاد ويخرج منها لا ينبغي له ان يستكبر على الله واوليائه ويفتخر عليهم ويكون على غرور عظيم بل ينبغي لك ولأمثالك ان تنجعوا لمظاهر وتخضعوا جناح الدل للمؤمنين اللذين افتقروا في الله وانقطعوا عن كل ما تشتغل به انفس العباد ويبيدهم عن صراط الله العزيز الحميد وكذلك نلقى عليكم ما ينفعكم وينفع الدينهم كانوا على ربم من المتوكلين انيا مشايخ المدينة قد جنناكم بالحق وكنتم في غفلة من ذلك كاتكم في غشوات انفسكم ميّتون وما حضرتم بين يدينا بعد الذي كان هذا خيراً لكم عن كل ما انتم به تعملون فاعلموا بأن شمس الولاية قد اشرفت بالحق وانتم منها معرضون وان قمر الهداية قد ارتفع في قطب السماء وانتم عنه محتجبون ونجم العناية قد بزغ عن افق القدس وانتم عنه مبعدون فاعلموا بان مشايخكم الذين انتم تنسبون انفسكم اليهم تم بهم تفتخرون وتذكرونهم

--- صفحه ٣٦١ ---

بالليل والنهار ثم بأثارهم تهتدون لو كانوا فى تلك الأيام ليطوفن حولى ولن يفارقونى فيكلّ عسى
وبكور وانتم ما توجّهتم بوجهى فى اقلّ من آن واستكبرتم او غفلتم عن هذا المظلوم الذى ابتلى بين
ايدى الناس بحيث يفعلون به ما يشائون وما تفحصتم عن حالى وما استفسرتم عما ورد على وبذلك
منعتم انفسكم عن ارياح القدس ونسمات الفضل عن هذا الشطر المنير المشهود كأنكم تمسّكتم
بالظاهر ونسيتم حكم الباطن وتقولون بالقول مالا تفعلون وتحبّون الأسماء كأنكم اعتكفتم عليها ولذا
تذكرون اسماً مشايخكم ولو يأتىكم احد مثلهم او فوقهم اذاً انتم عنه تفرّون و جعلتم بأسمائهم
لأنفسكم افتخاراً ومناصباً ثم بها تعيشون وتتنعّمون ولو يأتىكم مشايخكم باجمعهم لا تخلون ايديكم
عن رياساتكم واليهم لا تقبلون ولا تتوجّهون وانّا وجدناكم كما وجدنا اكثر الناس عبدة الأسماء
يذكرونها فى ايّامهم وبها يشتغلون واذا ظهر مسمياتها اذا هم يعرضون وعلى اعقابهم ينقلبون كذلك
عرفناكم واحصينا اعمالكم واشهدنا كلّ ما انتم اليوم به تعملون فاعلموا بأنّ الله لن يقبل اليوم منكم
فكركم ولا ذكركم ولا توجّهكم ولا حتمكم ولا مراقبتكم إلا بأنّ تجدّدوا عند هذا العبد ان انتم تشعرون
تالله قد غرست شجرة الولاية وفصلت نقطة العلميّة وظهرت ولاية الله المهيمن القيوم اتقوا الله ولا
تتبعوا هواكم واتبعوا حكم الله فى ايّامكم وجدّدوا ما انتم عليه من آداب الطريق لتتهتدوا بأنوار
الهداية و تكونن من الذينهم الى مناهج الحق يسرعون ان يا حكماً المدينة وفلاسفة الأرض لا
تعرنكم الحكمة بالله المهيمن القيوم فاعلموا بأنّ الحكمة هى خشية الله وعرفانه وعرفان مظاهر
نفسه وهذه الحكمة التى لن ينالها إلا الذينهم انقطعوا عن الدنيا وكانوا فى رضى الله هم

--- صفحه ٣٦٢ ---

هُم يَسْلُكُونَ أَنْتُمْ أَعْظَمَ حِكْمَةٍ أَمْ الَّذِي صَنَعَ الْقَمَرَ وَكَانَ يَطَّلِعُ مِنْ بَنَرٍ وَيَغْرِبُ فِي جَبِّ أُخْرَى وَيَسْتَضِيُّ مِنْهُ ثَلَاثَةَ فَرَاسِخٍ مِنَ الْأَرْضِ وَمَا اللَّهُ آثَرُهُ وَارْجِعْهُ إِلَى التُّرَابِ وَأَنْتُمْ سَمِعْتُمْ نَبَأًا أَوْ حِينُنْدُ تَسْمَعُونَ وَكَمْ مِنْ حَكَمًا كَانُوا مِثْلَهُ أَوْ فَوْقَهُ وَمِثْلَكُمْ أَوْ فَوْقَكُمْ وَمِنْهُمْ آمَنُوا وَمِنْهُمْ أَعْرَضُوا وَاشْرَكُوا وَالَّذِينَ اشْرَكُوا هُمْ فِي النَّارِ كَانُوا يَدْخُلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ كَانُوا يَرْجِعُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْئَلُ عَنْ صَنَائِعِكُمْ بَلْ عَنِ إيمَانِكُمْ وَعَمَالِكُمْ تَسْئَلُونَ أَنْتُمْ أَعْظَمَ حِكْمَةٍ أَمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَمَا فِيهَا وَالْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا سُبْحَانَ اللَّهِ مَا مِنْ حَكِيمٍ إِلَّا هُوَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ يُعْطِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَيُمْسِكُ الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ مِنْ بَرِيَّتِهِ وَأَنَّهُ لَهُو الْمَعْطَى الْمَانِعُ الْكَرِيمُ الْحَكِيمُ وَأَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْحَكَمَاءِ مَا حَضَرْتُمْ عِنْدَنَا لَتَسْمَعُوا نِعْمَاتِ الرُّوحِ وَتَعْرِفُوا مَا أَعْطَانِي اللَّهُ بِفَضْلِهِ وَإِنَّ هَذَا فَاتٌ عَنْكُمْ إِنْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَلَوْ حَضَرْتُمْ بَيْنَ يَدَيْنَا لَعَلَّمْنَاكُمْ مِنْ حِكْمَةِ الَّتِي تَعْنُونَ بِهَا عَنْ دُونِهَا وَمَا حَضَرْتُمْ وَقَضَى الْأَمْرَ وَنَهَيْتُمْ عَنْ إِظْهَارِهَا مِنْ بَعْدِ لَمَّا نَسَبْنَا بِالسَّحَرِ إِنْ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ وَكَذَلِكَ قَالُوا مِنْ قَبْلِ وَقَضَى نَحْبَهُمْ وَهُمْ حِينُنْدُ فِي النَّارِ يَصْرُخُونَ وَيَقْضَى نَحْبَ هَوْلًا وَهَذَا حَتْمٌ مِنْ لَدُنِّ عَزِيزٍ قَيُّومٍ أَوْصِيَكُمْ فِي آخِرِ الْقَوْلِ بِأَنْ لَا تَيْتَجَاوَزُوا عَنْ حُدُودِ اللَّهِ وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى قَوَاعِدِ النَّاسِ وَعَادَاتِهِمْ لِأَنَّهَا لَا يَسْمَنُ وَلَا يَغْنِيكُمْ بَلْ بِسُنَنِ اللَّهِ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَتَّخِذْ هَذَا النَّصِيحَ لِنَفْسِهِ سَبِيلًا إِلَى اللَّهِ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى هَوَاهُ إِنْ رَبِّي لَغَفَى عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَنْ كُلِّ مَا هُمْ يَقُولُونَ أَوْ يَعْمَلُونَ وَاخْتَمَّ الْقَوْلُ بِمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَأَ الْمُسْلِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

--- صفحه ۳۶۳ ---

سورة الأصحاب²⁹

بسم الله البهي الأبهي الأبهي ح - ب اسمع نداء الله من جهة العرش بأيات مهيمن مقدّم عظيم لعلّ
تقلب بكلك الى مولاك وتصح بسطان الأمر بين السموات والأرضين ولتكون قادراً بنفسك بحيث لو
يجادلك كل من على الأرض بأسياف شاحذ حديد انك تقابلهم ولن تخاف منهم وتستغنى عنهم بأسمى
الغنى القادر المقتدر القدير وانك انت تعلم ما ورد علينا بما اطلعت في سفرك بما لا اطلع احد من
العالمين لأن لم يكن عندنا حين الذي هاجرنا الى الله المهيمن القيوم القدير من ذي بصر إلا انت لذا
التقت وعرفت مالا عرفه احد من هؤلاء المدعين وهذا من خمر التي اختصك الله بها فاشرب في
نفسك سراً لئلا يطلع بها احد من هؤلاء الغافلين ثم اشكر الله بما عرفك مالا عرفه احد من الخلائق
اجمعين واخذ يدك بأيدي القدرة ونجّاك عن بئر الغفلة وانه ما من إله إلا هو وانه لولى المقربين
تالله الحق لم يكن كأس السرور احسن عما قدرناها لك اذا فاشرب عنها ثم استقم على الأمر ولا تكن
من الخائفين ثم انظر بطرف الطرف الى الذين هم يدعون بانّا آمنّا بأيات الله المهيمن العزيز القدير
فاذا نزلت مرة اخرى بأسمه العلى المقتدر العظيم اذا فرّوا عنه ثم استكبروا عليه وكانوا اشدّ نفاقا
من أمم القبل ان انت من العارفين قل تالله الحق قد حملنا مالا حملة الجبال ولا السموات وما فيها
ولا الأرض وما عليها ولا حوامل عرش عظيم قل تالله لن تطيقه الأمواج

--- صفحه ٣٦٤ ---

ولا الأبحار ولا الأشجار ولا الأثمار ولا ما كان ولا ما يكون ولا جنود الغيب من ملأ العالمين قل تالله
اذا قد يبكى عيون العظمة ثم عيون اهل البقا ثم اهل جنة الخلد في غرفات الحمراء ثم اهل سفائن

21 - (سورة الاصحاب يا لوح حبيب - آثار قلم اعلي - جلد ٤ - صص. ٢٢-١)

الكبرياً خلف لجج المقدسين ان يا حبيب فسوف تجد استدلال المعرضين بما استدلوا به اولو الفرقان
من قبل بل ادنى من ذلك وكفى الله على بذلك لشهيد وخبير فسوف تسمع منهم مالا سمع من علماً
الفرقان و لا من جهلائهم ولا من الذينهم يكتسبون بالأسواق تالله الحق انّ هذا لظلم عظيم قل تالله
انّ هذا لهو الذى ظهر من قبل وان ما دونى قد خلق بأمرى ان انتم من الشاهدين قل هل تستكبرون
بالذى به ظهرت اسمائكم وعلت رتبكم تالله هذا بغى منكم على الله المهيمن العزيز العليم اما رأيتم
سلطنة الله وقدرته ثم عظمة الله وكبريانه ثم سطوة الله واجلاله عميت ابصاركم يا ملأ المغلين هل
كان من ذى روح ليقول لِمَ او بَمَ او ينطق بين يدينا لا فونفسى العزيز العليم ذلت كل الرقاب لوجهى
العزيز الجميل وخضعت كل الأعناق لسلطانى العزيز المنيع قد كنز فى هذا الغلام لحن لو تظهر اقل
من سم ابرة لتندك الجبال وتصفّر الأوراق وتسقط الأثمار من الأشجار وتحّر الأزمان وتوجّه الوجوه
لهذا الملك الذى تجده على هيكل النار فى هيئة النور ومرة تشهد على هيئة الأمواج فى هذا البحر
المواج ومرة تشهد كالشجرة التى اصلها ثابت فى الكبرياً وارتفعت اغصانها ثم افنانها الى مقام
الذى صعد عن ورأ عرش عظيم ومرة تجده على هيكل المحبوب فى هذا القمص الذى لن يعرفه احد
من الخلائق اجمعين ولو يريدون عرفانه اذاً ينصعقون فى ارواحهم إلا من أتى ربّه بقلب سليم
وكذلك

--- صفحه ٣٦٥ ---

وكذلك ينادى المناد عن يمينى ثم ينطق الناطق عن شمالى ثم يصيح الصائح عن ورائى والروح عن
امامى ويتكلم لسان الله عن فوق رأسى بأن تالله انّ هذا لهو المقصود من اول الذى لا اول له وان
هذا لوجه الذى اليه توجهت كل الوجود ولو هم حينئذ لا يكونن الى قوله الأبهى قل هل تحسبون فى

انفسكم بأنكم لو تكفرون بهذه الآيات هل يصدق عليكم الأيمان بأحد من رسل الله او بعلى من قبل لا
فورب العالمين تالله الحق اذأيكدبكم كل الذرات وعن ورائها لسان القدرة ثم لسان القوة ثم لسان
العظمة ثم لسان الله المقتدر العزيز الحكيم ان يا حبيب خذ ذيل الستر بأنامل القدرة ثم ارفعه اقل مما
يحصى ان سمعت ضوضاً المغلين خذ اناملك ودعه على ما كان وكن فى ستر جميل ثم اصبر
واصطبر ثم قرب اصابع القوة ثم اكشف به حجابات الممكنات ازيد عما كشفتها من قبل وان ارتفع
عوى المشركين ضعها ثم انهزم عن السباع وكن فى حفظ منيع ثم اسكن بوقار الله وسكينته ثم اشدد
ظهرك لخدمة الله ثم توجه اليه بسطان مبين ثم انقطع عن كل من فى السموات والأرض وعن مثل
هؤلاء المشركين ثم اخرج انامل القدرة والقوة من جيب الذى اعطيناك قبل كلشى حين الذى كان الأدم
بين الماء والطين ثم اخرج سبحات القوم بسطان الذى به انشقت كل الأستار والأحجاب عن كلشى
وكن على استقامة بديع ليمحو بذلك اشارات المعرضين وسبحات الذينهم اتكأوا عليها من دون امر
من لدنا ان انت من العاملين ان يا خليل كسر الأصنام ولا تحزن عما يرد عليك ولا تخف من جنود
الشياطين قل يا ملاء المنكرين انا ما نخاف منكم انتم ان تموتوا او تنصعقوا او تنعدموا لن يرد امر
الله وقد ظهر بالحق رغماً لأنفسكم و انفس المشركين وكلما سترنا الأمر عنكم وكشفنا مرة هذا من
فضلنا عليكم وعلى

--- صفحه ٣٦٦ ---

وعلى العالمين لأنّ الناس بعضهم فى رخوة وضعف لن يستطيعن ان يشهدن انوار الشمس لرمد
الذى كان فى عيونهم لذا دارينا معهم لئلا يكونن من الهالكين قل تالله لا ينفعكم اليمين ولا الشمال
ولا الجواب ولا السؤال ان انتم من الموقنين قل فكروا فى انفسكم حين الذى اتى على بالحق عن

مصر الروح بآيات الله العزيز القدير هل نفع احداً من اهل الفرقان ما عندهم لا فوربك الرحمن كذلك فانظر في البيان ان انت من الناظرين فوعمرى ما نفعهم شئ مما عندهم لا سؤال احد ولا جواب نفس ويعرف ذلك كل ذى ذكاً بصير قل تالله قد ظهر من لا ظهر قبل ويأمركم بما امرتم به فى كتاب الله القادر العزيز العليم وكلما عندكم قد خلق بقولى ان انتم من العارفين قل اليوم لن يغنى احد إلا بأن يفتقر بين يدي الله هذا المقام المقدس المنير ولن يذكر إلا شئ إلا بأن ينسى نفسه وما فى ملكوت الأمر و الخلق فكيف ما خلق بين السموات والأرضين قل اما سمعتم من قبل بأن دليله آياته ووجوده اثباته فويل لكم يا معشر الغافلين تالله الحق لو يكشف الحجاب عن وجه الأمر اقل مما يحصيه احد من العارفين ليرفع نداً اهل ملاً الأعلى ثم صياح اهل ميادين البقا ثم لحن القدس عن مكنم الكبرياً بأن ما هذا بشر فى الملك ان هذا إلا سلطان مقتدر عزيز بديع كذلك تمت حجة الله ولكن الناس فى سكر من الغفلة بحيث لن يعرفوا الشمال عن اليمين هل بعد ظهور الله ينفع احدا شئ مما فى السموات والأرض لا فورب العالمين انت يا حبيب عن ودن ودق وكف فى جبروت البقا ثم ملكوت العمأ ولا تلتفت الى شئ إلا جمالى المشرق المنير كذلك القيناك ما يستغنى بحرف منه كل من فى السموات والأرضين

--- صفحہ ۳۶۷ ---

لو يستقيم على حبهم مولاهم العزيز الكريم والروح عليك وعلى العارفين ... " الى قوله الأبهى " ... قل يا ملاً البيان تالله قد ظهر على فى قمص اخرى وائه قد سمى فى ملكوت الأسمأ بالحسين وفى جبروت البقا بالبها وفى لاهوت العمأ بهذا الأسم الذى ظهر على هيكل الغلام فتبارك الله احسن الخالقين قل يا معشر البشر تالله الحق قد ظهر مظهر القدر فى هذا المنظر الأكبر بطراز الذى تحيرت

عنه افئدة كل ذي ذكاً ونظر قل يا ملاً المشركين بأى جهة تفرّون تالله لم يكن لأحد مقر إلا بأن ينقطع
عما عنده ويتمسك بهذا الحبل الدرى الأنور قل تالله انه لأية الكبرى بينكم وجمال الله فيكم وانه لسر
مستتر وانه لقهر الله على المشركين وان قهره ادهى وامر قل به يعذب الله الذينهم كذبوا بأيات الله
ثم بالقدر قل ففروا الى ربكم ولا تشركوا به وان الى المستقر قل انا لو نريد لننشأ خلقاً آخر وانا كنا
على كلشى لقادر مقتدر كلشى فى قبضة قدرتنا ويعرف ذلك كل ذي علم وفكر قل يا قوم ان تكفروا
بهذه الأيات فبأى حديث آمنتم بعلى من قبل فتبیتوا يا ملاً الحمر قل لن يغنيكم اليوم شى إلا بأن
تؤمنوا بالذى آمنتم به من قبل ثم بما نزل من عنده من الألواح والزبر فآلق يا منيب على ذلك العبد
ما القى عليك هذا القلم المشتهر... " **الى قوله الأبهى** "... قل تالله قد ظهر صور الأكبر فى هذا
الناقور الذى نطق بالحق ثم نقر وينطق بأعلى الصوت بين السموات و الأرض بأن الى المستقر
وياقوم لا تغفروا على الله بارنكم ولا تجاحدوا بعد الذى كشف النقاب ثم ظهر اياكم ان لا تشتغلوا
بالدنيا ولا يمنعم شى عن الورود فى هذا الطمطم اللجى الأغر ان الذينهم آمنوا بالله وآياته أولئك
صعدوا الى الله ويتوارثون جنات ونهر والذينهم

--- صفحه ٣٦٨ ---

هم كفروا و اشركوا أوليئك يضلون فى نار و سقر و من وراء ذلك يأخذهم الله بقهر من عنده و
يجعلهم كهشيم محتظر. " **الى قولى ابهى** " قل يا قوم ان هذا لخير الذى وعدتم به فى التسع و به
اخذ الله العهد عن كل الذرات فطوبى لنفس وفت بميثاقها. قل قد ارتفعت خيام القدم و انتم يا ملاً
البيان لا تحرموا انفسكم عنها ثم اسكنوا فى فنانها. تالله قد اثمرت سدره البهاء فى الرضوان الذى
ظهر على هيكل التربيع فى هينه التثليث و انتم يا اهل سفن البقاء تقرّبوا بها ثم تنعموا من

اثمارها. " إلى قوله " قل هذا نفس الله قد استوى على العرش و قدس الله عن مسّ المشركين
ردائها. انك يا حبيب فارزق كلّ نفس من نعمت الطرية الاحدية الصمدية التي تنزل عن هذا السماء
التي ارتفعت بالحقّ اياك من لا تجاوز عن حدود الناس فاعط كلّ نفس على مقدارها. " إلى قوله "
ثمّ اعلم بانّ هذا الجمال قد ابتلى بين هؤلاء بحيث يريد ان يعزل نفسه عنهم او يطير الى معارج
القدس في اصل الوطن. تالله قد وقعت في كلّ حين تحت مخاليب اولي الغلّ و البغضاء و لن اجد
لنفسى ناصرأ انا الله الذي خلقتى و كلّ شئى و ارسلنى بسلطان الامر على البرّ و البحر و على اهل
المدن. قل انا لما قصصنا حرفاً من الرؤيا لاهل العما اذاً ما حملوها و اوقعونا فى الجبّ فى هذا الجنج
الظلمة كذلك نلقى عليك من اسرار الامر عمّا ستر و خزن. ثمّ اعلم بانّ الذينهم كانوا فى هناك
منهم من اعرض عن الله و كفر بآيات الله و منهم من آمن بربه و كان ممّن نجى و امن. " إلى قوله
" ثمّ اعلموا بانّ النصر لم يكن فى اخراج السيف بل فى تطهير نفوسكم يا معشر الاصحاب. تالله لو
تنقطع نفس عن كلّ من فى السموات و الارض و تقوم على ما اراد الله لينصر الله بها المخلصين
من احبائه و ينعدم رايات المشركين من كلّ الاحزاب. قل تالله انّ النصر انقطاعكم

--- صفحہ ۳۶۹ ---

انقطاعكم عمّا سوى الله واستقامتكم على حبيّ فى يوم الذى تزلّ فيه اقدام البلغاء و يخرج عن ايكه
النفاق شرذمة من الذباب الذين كفروا و اعرضوا و كانوا فى مرية عن لقاء ربّهم بعد الذى ظهر عن
افق القدس يصحائف و كتاب قل يا ملأ القدس ان اخرجوا سيف الحكمة عن غمد البيان ثمّ انصروا به
ربكم الرحمن اياكم ان لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها خافوا عن الله الذى اليه يرجع الأمور فى
المبدأ و المناب ان ترجفوا عليكم المشركون شرّوهم بكلمة من عندنا لا بسيوفكم و لا تخنثوا عمّا

امرتم به فى الكتاب ان استقيموا ياقوم على الصراط وكونوا على الأمر فى هذا الركن بنار وانجذاب
قل انتم ان لن تستقيموا على الصراط فسوف يبعث الله قوماً ويستقيمن على الأمر ويذكرنه بوله
وشوق وانجذاب ولا يمنعهم شئ مما فى السموات والأرض اولئك يصلون عليهم الملائكة والروح
ثم اهل القدس ثم الذينهم كانوا حول سرادق القرب عن خلف الحجاب. الى آخر البيانات

هذه سورة الدم 30

قد رشحناها من بحر الغيب ليكون آية ظهورى بين الخلائق اجمعين هو الباقي فى العرش بأسمى
البهى الأبهى ان يامحمد اسمع نداء ربك عن هذا المقام الذى لن يصل اليه ايدى الممكنات ولا افئدة
الموجودات ولا حقائق الذينهم نعسوا فى اقل من آن فى هذا الأمر المقدس العزيز المستور قل ياقوم
فاسرعوا الى حرم الله وكنونته وبيت اتلله وانيتته وظهور الله وسلطانه ولا تكونن من الذينهم
يذكرون الله بالسنةم ثم بأياته يعترضون قل ياقوم هذا مقام الذى يطوفن فى حوله اهل ملاً الأعلى ثم
اهل سرادق البقا ثم الذينهم سكنوا خلف لجج الكبرياء ان انتم تفقهون هل هذا لمشعر الله وشطره
ووجه الله وعظمته

--- صفحہ ۳۷۰ ---

ان يا اهل ملاً اللاهوت ثم اهل مواقع الجبروت ثم اهل الفردوس فى رفارف الملك و الملكوت ان
اخرجوا عن اماكنكم لتزورن مقام الذى مافاز به إلا الذينهم انقطعوا عن كل من فى السموات
والأرض وعن كل ما عليه اسم ورسم وجهة واشارة ان انتم تعرفون قل ياقوم هذا مقام الله وفنانه
ثم رضوان الله وفردوسه ثم خباً الله وسرادقه اياكم ان لا تتوجهوا الى غيره فاسرعوا اليه لعل انتم

30- (سورة الدم - آثار قلم اعلى جلد ٤ - صص. ٦٧ - ٥٩)

بثمرات الروح ترزقون وياقوم هذا مقام الذى توقفت فيه الأبرار والذينهم طافوا فى حول العرش كما انتم تشهدون وانك انت يا محمد فاعمل ما يوصيك حينئذ لسان ربك ثم اعمل بما تؤمر من لدى الله المهيمن العزيز المحبوب اولاً فاخرق حجابات الموهوم عن وجه قلبك بسطاني العزيز المقتدر المعلوم ثم ادخل مصر الرحمن بأسمى العزيز السبحان ولا تلتفت الى ما كان وما يكون ولو تشهد بأن الشيطان حبس على بابه ويمنعك عن الدخول فاغض عينك عنه ثم استند بجمالى المبارك المهيمن المحبوب واياك ان لا تجلس مع الذين تجد آثار غلهم كأثر الحرارة فى الصيف او كأثر البرودة فى السموم وانك فى عنهم وعن مثلانهم ولا تنظر اليهم وبما عندهم بل الى امرى الذى يكون خيراً عن كلشى لو انتم تشعرون وان تريد ان تمر على العباد فاستشرق عليها بانوار الله ثم تفكر فيما ترى من صنع ربك لتكون من الذينهم يتفكرون وكن متخلاً بأخلاقى بحيث لو يبسط عليك احد ايدى الظلم انت لا تلتفت اليه ولا تتعرض به دع حكمه الى ربك القادر العزيز القيوم كن فى كل الأحوال مظلوماً تالله هذا من سجيئى ولا يعرفها إلا المخلصون ثم اعلم بأن تأوه المظلوم حين اضطباره لأعز عند الله عن كل عمل لو انتم تعلمون ان اصبر فيما يرد عليك فتوكل فى كل الأمور

--- صفحه ٣٧١ ---

على الله ربك وانه يكفيك عن ضر ما خلق ويخلق ويحفظك فى كنف امره وحصن ولايته وانه مامن إله إلا هو له الخلق والأمر وكل به يستنصرون وان يعتبك نفس انت لا تفعل به كما فعل لنلا تكون مثله ثم اعرض عنه وتوجه الى خبا القدس فى هذا الرادق المقدس المرفوع كن بين الناس كتلال المسك لتفوح منك روائح القدس بينهم لعل تجذبهم الى فناً قدس محبوب ان وجدت معينا لنفسك من احباً الله فاستأنس به فى كل عشى واشراق وفى كل سنين وشهور فاقتد فى كل الأمور بالله ناصرك

ثم امش بين العباد بوقار وسكينة ثم بلغهم امر مولاك على قدر الذى يقدر ان يسمعون وانك انت يا هُدهد السبأ اذهب بكتابى الى مدائن الله وان تسلك الطيور عن طير القدس قل اتى تركتها حين التى كانت تحت مخاليب الأنكار ومنسر الأشرار و ماكان عنده من ناصر إلا الله الذى خلقه وسواه وجعله سراج جماله بين السموات والأرض ان انتم توقنون وان وجدت احدا من احبائى ويسئل منى قل تالله اتى خرجت عن مدينة السجن حين الذى كان الحسين مطروحاً على الأرض وكان ركبة الشين على صدره ويريد ان يقطع رأسه وكان السنان واقفا تلقاً الرأس وينتظر بأن يرفعه على السنان كذلك كان الأمر فى سر السر ان انتم تشعرون وفى تلك الحالة رأيت شفاته يتحرك وينظر بطرفه الى السماء بلحاظ تقطع عنه القلوب وعن ورائها قلب الله المهيمن العزيز القيوم واتى تقربت رأسى الى شفاته سمعت بأنه تحت السيف يقول يا قوم تالله ما نطقت بينكم عن الهوى بل بما نطق منطق الطور فى صدرى المقدس الأصفى تالله لن تشته آيات الله بشئٍ عما قدر فى جبروت

--- صفحه ٣٧٢ ---

القضا عما كان فى الآخرة والأولى وانتم يا ملاً الشرك فاستنشقوا هذه الآيات التى نزلت عن جبروت الذات من مالك الأسماء والصفات ان وجدتم منه رائحة القميص من يوسف العزيز اذاً فارحموا عليه ولا تقتلوه بأسيف الغل ان انتم تشهدون بعين الأنصاف ثم فى انفسكم تنصفون ويا قوم تالله اتى سدت ابواب الفردوس فى عشرين من السنين لنلا يخرج من شفاتى ما يشتعل به نار البغضاً فى صدوركم وبذلك يشهد لسان العظمة ثم قلم الأمر على الواح قدس محفوظ ويا قوم اتى لعلى وهذه لكره الأخرى بعد الأولى واظهرت لكم اعظم ما اظهرته من قبل وقد جنت عن منبع العظمة والجلال ومخزن الرفعة والأجلال بآيات التى ما ظهرت حرف منها فى الملك وهذا اللوح برهانى بينكم ولكم

وعليكم ان انتم تعقلون ويا قوم تالله كنت ساكناً في البيت وصامتاً عن كل الألهان ولكن الروح اهتزنى وانطقتي بالحق وظهرت آثاره في وجهي ان انتم في جمالي تتفرسون واغلقت ابواب البيان في قاب من السنين ولكن لسان الله فتح لساني ان انتم تعلمون اتقتلون الذي بأمره رفعت السموات وموجت البحار واثمرت الأشجار وكشفت الأسرار وظهر جمال المختار عن خلف الأستار انتم يا ملاً البيان اتقوا الله ولا تكونن من الذينهم بآيات الله هم يجحدون ويا قوم تالله لست أنا من الذينهم كفروا بآيات الله ولو انتم تقتلونني بكلّ الأسياف او بكلّ السهام في كلّ حين تضربون وانطق في ملكوت السموات والأرض ولن اخاف من احد وهذا مذهبي ان انتم تشعرون تالله هذا مذهب كلّ الرسل وبما نزل على على في كلّ الألواح ولم ادر انتم باي مذهب تذهبون واذا بلغت نعمات القدس الى ذلك المقام سكت لضعف الذي اخذه وكان في تلك الحالة في مدة فلما افاق فتح عيناه ثم التفت الى شطر القدس بلحاظ الأنس وقال ايرب لك الحمد على بدائع قضايك وجوامع رزايك مرّة اودعتني بيد الثمرود ثم بيد

--- صفحه ٣٧٣ ---

الفرعون واوردوا على ما انت احصيته بعلمك واحطته بارادتك ومرّة اودعتني في سجن المشركين بما قصت على اهل العمأ حرفاً من الرويا الذي الهمتني بعلمك وعرفتني بسלטانك ومرّة قطعت رأسي بايدي الكافرين ومرّة ارفعتني على الصليب بما اظهرت في الملك من جواهر اسرار عز فردانيتك وبدائع آثار صمدانيتك ومرّة ابتليتني في ارض الطف بحيث كنت وحيداً بين عبادك وفريداً في مملكتك الى ان قطعوا رأسي ثم رفعوه على السنان واداروه في كلّ الديار واحضره على مقاعد المشركين ومواضع المنكرين ومرّة علقوني في الهوا ثم ضربوني بما عندهم من رصاص الغلّ

والبغضاً الى ان قطعوا اركانى وفصلوا جوارحى الى ان بلغ الزمان الى هذه الأيام التى اجتمع
المغفلون على نفسى ويتدبرون فى كلّ حين بأن يدخلوا فى قلوب العباد ضغنى وبغضى ويمكرون فى
ذلك بكلّ ما هم عليه مقتدرون ومعذلك انت يا الهى ومحبوبى اودعتنى تحت ايدى هؤلاء المشركين اذاً
يا الهى فاشهدنى على التراب وتحت اسياف اعدائك فوعزتك يا محبوبى اشرك حينئذ فى تلك الحالة
وعلى كلّ ما ورد على فى سبيل رضائك واكون راضياً منك ومن بدايع بلاياك ولكن يا الهى اقسامك
بأسمانك المكنونة وجمالك الظاهر المستور المطروح على التراب المذلة بأن تدخل فى قلوب عبادك
حبك ثم استقرهم يا الهى على بساط رحمانيتك ثم استظلهم فى ظلّ شجرة فردانيتك ولا تحرمهم عن
نسمات قدسك التى تهب عن رضوان جمالك وتفوح عن شطر افضالك واثك انت المقتدر على ما تشأ
وإثك انت المهيمن القيوم وإثك انت يا محمد فاعرف قدر ما القيناك من جواهر الأسرار ثم تفكر فيما
علمناك من بدايع علمنا الذى كان مستوراً خلف ظلل الأنوار لتطلع بما ورد علينا وتكون من الذينهم
كانوا من اسرار الأمر هم مطلعون ثم قل بلسان روحك

--- صفحه ٣٧٤ ---

روحك فى سرك هل من ناصر ينصر جمال الأولى فى طلعة الأخرى وهل من معين يعين نقطة
الأخرى فى جماله البهى الأبهى لعلّ بذلك يبعث الله احدا لينصر الغلام فى هذه الأيام التى اخذ السكر
سكان السموات والأرض إلا الذينهم كانوا الى جهة القرب فى هذا الجمال هم ينظرون ولكن يا محمد
تالله سوف تجد اعراض المعرضين واستكبارهم وقيامهم فى كلّ الجهات على بغض هذا الغلام إلا
من شأ ربك العزيز القيوم ان يا محمد اسمع ما يأمرك قلم الأمضأ فى جبروت القضاء فى هذا الهوا
الذى قدسه الله عن هياكل البغضاً وطهره عن مسّ المشركين وعرافان المغلين وإثك انت فاخرق

السَّبَحَاتِ تَمَّ اطَّلَعُ عَنِ الْمَشْرِقِ الْأَمْرِ بِسُلْطَانِ مُبِينٍ ثُمَّ أَدْنَى بَيْنَ النَّاسِ بِهَذَا الْجَمَالِ الْمَشْرِقِ الْعَزِيزِ
الْمُنِيرِ تَمَّ ادْخَلَ عَلَى اسْمِ الْقَائِمِ الْقِيَامِ عَلَيْهِ مَا الْقِيَامِ عَلَيْكَ رُوحَ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ لَعَلَّ يَتَذَكَّرُ فِي
نَفْسِهِ وَيَنْقَطِعُ إِلَى مَوْلَاهُ وَيَكُونُ مِنَ الْمُهْتَدِينَ قَلْبًا يَعْبُدُ أَنَا نَزَلْنَا لَكَ الْوَاحَاً وَصَحَائِفًا لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ
وَفِيهَا مَا يَغْنِيكَ عَنْ كُلِّ مَا خُلِقَ فِي الْأَبْدَانِ وَعَمَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَلَكِنْ مَا أَرْسَلْنَاهَا إِلَيْكَ لِأَنَّ
مَا وَجَدْنَا مِنْكَ رَائِحَةَ الْعَالِيِينَ فِي هَذَا الْغُلَامِ الْعَرَبِيِّ الْمُبِينِ قَلْبًا تَالَهُ سَيْفُنِي مَا عِنْدَكَ وَلَا يَبْقَى إِلَّا مَا هُوَ
عِنْدَ رَبِّكَ خَلْفَ سِرَادِقِ عَزْمِ نَبِيٍّ دَعَا الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا تَمَّ انْقَطَعَ عَمَّا خُلِقَ فِيهَا تَمَّ تَوَجَّهَ بِوَجْهِ رَبِّكَ الْمَنَّانِ
الْقَدِيمِ قَلْبًا إِنَّ هَذَا لَعَلَى بِالْحَقِّ قَدْ ظَهَرَ مَرَّةً أُخْرَى فِي هَذَا الْجَمَالِ الْأَطْهَرِ الْأَطْهَرِ الْأَبْهَى وَيَنْطِقُ بِالْحَقِّ
فِي جَبْرُوتِ الْبَقَاً وَمَلَكُوتِ الْأَعْلَى إِنَّ أَنْتُمْ مِنَ السَّمَاعِينَ قَلْبًا أَنْتُمْ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ لَنْ يَنْطِقَ رُوحَ التَّبْيَانِ فِي
قُلُوبِكُمْ إِلَّا بَعْدَ حَبِيٍّ وَهَذَا مِنْ أَصْلِ الدِّينِ إِنَّ أَنْتُمْ مِنَ الْمَوْقِنِينَ قَلْبًا يَا مَلَأَ الْفُرْقَانَ تَالَهُ قَدْ جَانَكُمْ الْحَقُّ
وَمَا يَفْرَقُ بِهِ الْأَدْيَانَ وَ يَفْصَلُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمَعْرُضِينَ قَلْبًا

--- صفحہ ۳۷۵ ---

قَلْبًا يَا أَهْلَ الْكِنَائِسِ لَا تَضْرِبُوا عَلَى النَّاقُوسِ بِمَا ظَهَرَ نَاقُوسِ الْأَعْظَمِ فِي هَذَا النَّاقُورِ الَّذِي ظَهَرَ عَلَى
هَيْكَلِ الْآيَاتِ بَيْنَ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ وَيَصِيحُ بِالْحَقِّ عَلَى هَذَا الْأَسْمِ الْمَشْرِقِ الطَّاهِرِ اللَّمِيعِ قَلْبًا إِنَّهُ
هُوَ الَّذِي نَزَلَتْ الْآيَاتُ بِأَمْرِهِ وَسَطَرَ كُلَّ الْأَلْوَابِ بِأَذْنِهِ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا يَفُوحُ عَنِ هَذَا الْمَسْكَ الَّذِي جَرَى
عَنِ عَيْنِ الْكَافُورِ مِنْ هَذَا الْقَلَمِ الْأَقْدَمِ الْقَدِيمِ قَلْبًا إِنَّهُ لِيَنْطِقُ فِي كُلِّ حِينٍ بِآيَاتٍ الَّتِي يَعْجُزُ عَنْهَا عَقُولُ
الْعُقُلِ وَعُرْفَانِ الْعُرَفَاءِ وَافْتِدَاءِ الْبَالِغِينَ قَلْبًا هَذَا مَا وَعَدْتُمْ بِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ وَهَذَا مَا
حَقَّقَ بِهِ الْحَقُّ فِي أَزْلِ الْأَزَالِ وَيَحَقِّقُ بِهِ إِلَى أَبَدِ الْأَبَدِينَ إِنَّ يَا مُحَمَّدَ فَاغْمُضْ عَيْنَكَ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَتَسْتَطِيعَ أَنْ تَدْخُلَ فِي حِصْنِ رَبِّكَ الْمَنَّانِ الْقَدِيرِ فَاضْرَمِ مِنْ هَذَا النَّارِ فِي أَشْجَارِ

الممكنات لينطقن كلّ ما نطق النّار على هيئة النّور في طور الظهور كذلك يَمّن عليك جمال القِدم
ويأمرك على الأمر لتقطع عن كلّشيّ وتمسّك بعروة عزّ منيع والروح والتكبير والبهأ عليك وعلى
الذين يسمعون قولك في هذا النّبأ العظيم.

قد تمّ القسم الرابع من الكتاب ويليه القسم الخامس منه

--- صفحه ۳۷۶ ---

صفحه فهرست مندرجات بخش چهارم کتاب ظهور الحق واقعات مسطوره
برای فهرست مندرجات بخش چهارم کتاب ظهور الحق به قسمت اول کتاب رجوع شود.

قد تمّ القسم الرابع من الكتاب ويليه القسم الخامس منه

(ظهور الحق جلد چهارم، فاضل مازندرانی)